از نشرات پوهنځی ادبیات پوهنتون کابل
شماره : ۱۸

تاریخ سیاسی و اجتماعی

آسیای مرکزی

تا قرن دوازده

تألیف : پروفیسر بارتولد
ترجمهٔ: علی محمد زهما

باهتمام: اسدالله حبیب

کابل ــ د پوهنی مطبعه

سرطان ۱۳۴۴

اساسی ترین و پیگیر ترین
اختلافات بین انسانها همان است
که در رشد و انکشاف ذهنی
واخلاقی و در درجات مختلف
سویهٔ مادی آنها دیده میشود .
تاریخ بشرح و بیان همین
سرگذشت وماجری آدمیان
پرداخته می آید .



تذکر

کشورما ازنگاه ترجمهٔ آثارهنوز بسیار تهیدست است. ازاینرو هرقدمی که برای پرساختن این خلا برمیداریم، ارزنده ومفیداست. مدیریت نشرات خشنوداست که باهمکاری یکتن ازاستادان ونویسندگان توانای پوهنځی ادبیات بازبا نشریک چنین اثری گرامی گام تازه یی درراه خدمت به فرهنگ کشورعزیز برمیدارد. میگویند: تاریخ علم الاجتماع دیروزاست با آگاهی ازکاوش های ارزندهٔ محققین بزرگ به نیکویی میسراست که ازاین باغ هم بری برداشت واین راه را هم به دانش جویان ودانش دوستان هموار ساخت: که اگراین اندیشه رادرقالب پرسشی بریزیم دوگونه پاسخ میشود برای آن سراغ کرد: نخست، آشنایی به زبان محققین ملل. دیگر، گزارش از زبانهای نا آشنابه زبان خود. پیداست که دومین آسانتروزودتر میسر است وازاینراه میشود تندتروبه اندك زمانی رخت به دیارمقصود کشانید.

دست داشتن به تحقیقات استاد بارتولد که عمرگرامیش رابدینگونه زحمت های ثمربخش علمی گزارده است، برای اهل دانش خوش

کلاس درس و تالار لکچر آیین دوستی را سخت مراعات میکرد ونخستین مردی بود که بر شعله‌های ذکاوت صمیمانه دامن میزد ودماغهای مستعد را برای فرا گرفتن دانش ومعرفت تشویق میکرد .

بارتولد دربرابر آنانیکه نظریات سبکسرانه و پا در هوای خود را درلباس حقایق جلوه میدادند ، بادلیری عالمانه ایستادگی میکرد و تظاهرات نابخردانه را بیرحمانه میکوبید . استاد ازچنان یك موقف علمی برخوردار بود که بسیاری از مستشرقین بعد از آنکه مقالتی را تهیه میدیدند با خود میگفتند : « آیا **بارتولد** در بارهٔ این موضوع چه نظر خواهد داشت ؟ »

بارتولد دانشمند سخت گیری بوده ودیدهٔ قضاوت علمی وی پهلوی منفی را خوب میدید ، گویند وی مقالتی در بارهٔ استادش ان . ای ویسیلوفسکی (N. I. Vesselovsky) نوشت و بگفتهٔ خودش سعی کرد تا چیزهای مطبوع وخوشمزهٔ دربارهٔ استاد بنویسد اما بعدها معلوم شد که خوانندگان عکس مطلوب و مرام **بارتولد** را از آن مقالت فهمیده بودند .

عطش تتبع و تلاش برای کشف حقایق **بارتولد** را به سیمیر یچی (۱۸۹۳) کشانید ود رآنجا پایش شکست و برای معالجه وتداوی به تاشکند برگشت . بعد از معالجه دوباره برای تکمیل تحقیقات رهسپار آنولا گردید . **بارتولد** برای مدتهای مدیدی در کتابخانه های

اقبالی و نعمت حساب میشود. چه این دانشمند بزرگ با نقادی و پشتکار شگفتی آوری، گوشه، گوشهٔ زندگی ملت هایی را که خواسته در آینهٔ ورقهای تاریخ آنچنان دیده است که سایه روشنی، شبحی، در هیچ جا، هیچ جای آن باقی نگذاشته و دید روشنش آفریدگار اندیشهٔ روشن و بیان روشن اوست. شایسته سپاسگذاری است اینکه پوهنوال زهما، استاد پوهنځی ادبیات به چنین خدمت خطیری دست یازیده اند و مارا بدین آرزو ــ آرزوی خدمت های علمی وادبی به پیشبرد فرهنگ و ثقافت کشور عزیز ــ یکبار دیگر یاری کرده اند.

امیدواریم در آینده به همکاری استادان ورزیدهٔ پوهنځی ادبیات بتوانیم جنبش ترجمهٔ آثار علمی را بیشتر از آنچه هست نیرومندتر سازیم.

محمد حسین راضی

مدیر نشرات پوهنځی ادبیات

مقدمهٔ مترجم

پروفیسر بارتولد (۱۸۶۹-۱۹۳۰) موءرخ و مستشرق بزرگ روسی است که در رشتهٔ تحقیقات جهان اسلام بخش زیاد عمر گرانمایهٔ خودرا ایثار کرده است.

استاد بارتولد برای چندین سال در رشتهٔ مطالعات جهان اسلام در پوهنځی تاریخ و فلسفهٔ پوهنتون سنت پترسبورگ، سرگرم تحقیق و تتبع بود وهم اندرین رشته، بعقیدهٔ اکثر دانشمندان، همردیف و همپایه نداشت. روزنامهٔ تایمز لنـدن (۲۶ آگست/ ۱۹۳۰) استاد بارتولد را «گیبن ترکستان» معرفی کرده است. این نکته از تتبعات و تحقیقات وسیع و دامنه دار بارتولد حکایت میکند. ساحهٔ تتبع استاد بارتولد از کسپین تا مغولستان و چین و حتی بخش بیشتری این حوزهٔ وسیع را در بر میگیرد. آری تأثیر عرق ریزیهای این شخصیت نامدار علمی درچندین رشتهٔ تاریخ اسلام بصورت بارز عطف توجه مینماید.

زحمتکشیهای پیگیر، و تبحر سرشار، کرسی عضویت اکادمی ساینس روسیه را برای استاد ارزانی داشت وعضویت دراین سازمان علمی و فرهنگی، البته، یکی از آن بلند ترین امتیازات معنویست که در آن سامان

اروپا، استانبول و قاهره سرگرم تحقیق و تتبع بود و در هر سفر مطالعات و کشفیات خودش را بادقت تمام یاد داشت میکرد.

بارتولد هرسال به ترکستان سفر میکرد و تقریباً برای مدت (۳۵) سال با ترکستان سروکار داشت و در آنجا هر دانشمندی را می شناخت و با هر مجموعهٔ نسخ خطی کتابخانه های شخصی آشنایی داشت وحتی از هر کتاب منحصر بفرد مطلع بود. یکی از کارنامه های بسیار بارزودرخشان **استاد بارتولد** این بود که علاقمندی روس ها علما ودانشمندان مسلمان، افسرها، معلمین، دکتورها وانجنیرها را نسبت بتاریخ محلی و آثار عتیقه زنده کند. آری، **بارتولد** را میتوان حلقهٔ اتصال وسازمان دهندهٔ این سپه کشافان واهل تتبع و تحقیق پنداشت.

بارتولد با تمام کسانیکه در رشتهٔ تاریخ و آثار عتیقهٔ محلی تحقیق میکردمکاتبه داشت و در روزنامه های محلی راجع بهمان مسایلی مینوشت که برای دانشمندان همان محل وولا اهمیت و ارزش بخصوصی داشت. مقدمهٔ تاریخ سیمیرېچی عالی ترین نمونه ومثالیست برای تایید این گفتهٔ ما.

استاد بارتولد هرسه «زبان مسلمانها» عربی، دری وترکی را می فهمیدوهم متون درسی در هر سه لسان طبع و نشر کرده است. **بارتولد** مستشرق زبانشناس نبود که در دژ تاریخ رخنه کند بلکه موءرخی بود که

زبان فرهنگ و آلهٔ افاده احتیاجات جهان شرق را می فهمید. **بارتولد** با یاری زبان دری، عربی (قدیم وجدید) وچینی از فرهنگ هر سه مملکتی که زیر اثر مغولها رفته بود، پارچه های تحقیقی دست اول را مورد دسترس جهانیان میگذارد. از مقالات روز های پسینش برمی آید که وی در ادبیات تاریخ عمومی نیك وارد بوده است. وباکمك این رشتهٔ دانش، مسایل مهاجرتها، اوضاع فیودالیته و مکاتبات بین شارلمان و خلیفه را باسهولت وبدون کمترین احساس مشکلات می فهمید و در آن موضوع بحث وگفتگو میکرد.

آثار **بارتولد**، تحقیق وتتبع دست اول (Original) بحساب می آید؛ وی درگیرو دار انقلاب روسیه همان لغت نامهٔ قطورکاشغری راکه مال سده‌های میانه بوده وبعربی بسیار مشکل نوشته شده، بادقت ازسرتا پا مطالعه کردوموا دتاریخی را ازروی آن بیرون نویسی نمود. **بارتولد** ازهر کشف جدید جغرافیایی، ازهر کشف تازهٔ ارکیالوجی وازهرمأخذ تازه بدست آورده، به نفع تحقیقات وتتبعات علمی استفاضه واستفاده میکرد.

بارتولد تنها به تحقیق منابع ومآخذ کتبی جهان شرق اکتفا نمیکرد بلکه نفوذعوامل اقتصادی رونده، موءسسات جامد وجاندار، راههای بازرگانی، هنرودیگرعناصریکه برای تحقیقات تاریخی ارزنده ومفید بود، نیز بادیدهٔ جوینده وانتقادی دنبال مینمود. آری، همان «تیزهای

بشخصی داده میشود.

فهرست آثار بارتولد چهار صد موضوع را در بر میگیرد و بعقیدهٔ پروفیسر مینورسکی (Minorsky) هیچ یك ازاین آثار زیر پرتوی تحقیقات و تتبعات جدید و بعدی ارزش علمی و تحقیقی خود را از دست نداده است.

استاد بارتولد در سال ۱۸۶۹ میلادی در سنت پترسبورگ در یك خانوادهٔ متمول که اصلا جرمن بود، چشم بجهان کشود. اسم (مسیحی) وی ویلهلم (Welhelm) بوده که بصورت روسی شده و یسلی ویلادیمیر وویچ مبدا شد. زبان مادری استاد روسی بود و نخستین مقالات خود را که برای شنوندگان خارجی بزبان جرمنی نوشت با یاری و کمك بعضی از رفقایش تصحیح شد. بارتولد همانطوریکه در پوهنتون سنت پترسبورگ تحصیل کرده بود، بعد از فراغ از تحصیل در همان پوهنتون (طوریکه قبلاً اشاره کردیم) در سال ۱۸۹۶ بتدریس آغاز کرد. رابطهٔ بسیار نزدیك بارتولد با پوهنتون و اکادمی در بستگی و پیوند رشتهٔ خانوادگی وی منعکس گردیده زیرا استاد خواهر یك دانشمند زبان دری ژوکوفسکی (V. A. Zhukovsky) را بزنی گرفت (۱۸۵۸-۱۹۱۸) و خواهر خانم بارتولد پروفیسر مار (N. Y. Marr) را به شوهری پذیرفت.

استاد بارتولد قیافهٔ درشت وسقراط مانندی دارد و محصلان از طنزگویی وی بهراس بودند، اما بیرون از

وفات همسر استاد، آنهم در فرصتی که برای نوشته ها و تدریس وی احتیاج مبرم احساس میشد، موءلف نامدار را با مشکلات زیادی روبرو کرد زیرا خانمش بهترین رفیق کاروی بود و صمیمانه با او کمک میکرد. در یکی از نامه‌های خویش بارتولد مینویسد: بعد از مراسم دفن و کفن همسرم بدون کدام وقفه بکار شروع نمودم. استاد در آن نامه علاوه نموده خاطر نشان میکند که وی بعد از فوت خانمش از هر وقت بیشتر کار میکرد.

بعد از انقلاب اکتوبر، نسخت خطی جغرافیای دری حدودالعالم (در سال ۹۸۲ میلادی نوشته شده) از روسیه بیرون کشیده شد. اما پروفیسر مینورسکی دوباره آن اثر را پترو گراد فرستاد و استاد بارتولد بران مقدمهٔ با ارزشی نوشت. در این مقدمه از جغرافیه دانهای جهان اسلام صحبت میکند. این مقدمه بعقیدهٔ پروفیسر مینورسکی، محصول یک عمر تتبع این دانشمند میباشد.

ویسلی ویلادیمیرو ویچ بارتولد درحالیکه روی این نسخت خطی جغرافیه دان نامعلوم سدهٔ دهم کار میکند پدرود جهان گفت (ماه آگست سال ۱۹۳۰ میلادی).

این اثر را اکادمی اتحاد جماهیر شوروی در اخیر سال ۱۹۳۰ بطبع رسانید و مقدمهٔ انگلیسی بارتولد را مینورسکی بانگلیسی ترجمه کرده است و پوهنوال میرحسین شاه این مقدمه را در ضمن ترجمه تحشیه و تعلیق کتاب حدود العالم از انگلیسی بزبان دری در آورده است.

پانزده گانه» ایرا که بارتولد درسال ۱۹۰۰ میلادی پیش کشیده بود، بهترین نمونه وعالی ترین شاهد این مقال است.

بارتولد درتمام دورهٔ زندگی خودش حریت رای واستقلال اندیشه اش راازدست نداد. درروزهای پیش ازانقلاب هیاهوی رادرروسیه راه انداخت واصرار میورزیدکه مطالعات وتحقیقات دربارهٔ جهان شرق در روسیه خیلی هانا گرانمایه است. بعدازانقلاب، بارتولد بااظهارنظردربارهٔ فیودالیته انتقادات جدی وپرزوری رامتوجه خودش نمود اما دربرابر تمام این انتقادها متین وپابرجا باقیماند. حتی درزمانیکه اوضاع اجتماعی درروسیه مغشوش ودرهم وبرهم بود، بارتولد به حیث یك مرد دوراندیش، موءرخ وفیلسوف موقف خودرا حفظ کرد؛ واین موقف درهمان مونوگراف مبسوطی که دربارهٔ میرعلیشیر نوایی نوشته، به خوبی منعکس است.

پایهٔ علمی بارتولد خلل ناپذیر است. بعد ازانقلاب ۱۹۱۷ یکدورهٔ ملیت خواهی شدیدی در ترکستان شروع شد وحتی مردمان آنسامان در صدد اصلاح وریفارم سیستم الفبائی خودشان برآمدند. ایکن باوجود همان احساسات ملیت خواهی مردمان ترکمان وقرغیز رسماً از بارتولد دعوت کردندکه تاریخ جمعیت های ایشان را بنویسد: همچنان بدعوت حکومت جدید مصطفی کمال بارتولد یك سلسله لکچرهای راجع بتاریخ ترك ها در استانبول ایرادنمود ومتن آن برای نخستین مرتبه بزبان ترکی طبع ونشرشد.

تا جاییکه برشتهٔ ترکشناسی تعلق دارد پیش از **استاد بارتولد**، روسیه دانشمندان زیادی داشت اما **بارتولد** در رشتهٔ عرب‌شناسی و ایران شناسی ید طولای دارد وزبان‌های قفقازی را نیز میدانستند.

چون دانشمندان جهان غرب، بگفتهٔ شهید سهروردی، زبانهای قفقازی را نمی فهمیدند لذا نتوانسته اند در تحقیقات وتتبعات شان ازاین وسیلهٔ فرهنگی استفاده کنند **استاد بارتولد** یگانه شخصیت علمی بود که ازین زبانها در تحقیقات تاریخی خویش استفاضه کرده است.

استاد بارتولد درسال ۱۹۰۳ درسنت پترسبورگ اثر بسیار مهم خودش رازیر عنوان «جغرافیای تاریخی ایران» طبع کرد. این اثرازنگاه معلومات دربارهٔ یادگارهای تاریخی و فعالیت های ایلخانیان در آنسامان یکتا اثر روزگار خودش بحساب می آید.

استادبارتولد درسال ۱۹۲۵ در سنت پترسبورگ اثر معروف خودرابنام «تاریخ تحقیقات دراروپا وروسیه» برای باردوم طبع کرد. (این اثر یك لاحقهٔ مفیدی دارد وراجع بشرقشناسان چینی معلومات مبسوطی میدهد.) دراین اثر تمام آن مشاهدات ویادداشتها یکه دربارهٔ ممالك اسلامی تاامروز نوشته شده، ثبت گردیده است. این اثربنا برقانون تداعی ما را بیاد آن ببلیوگرافی های مشرح، مطول و مفصلی که درسده‌های میانه درجهان اسلام تألیف وتدوین آن رواج داشت، می اندازد.

نخستین کار استاد بارتولد درباره ترکستان با «راپورت درباره سیاحت در آسیای مرکزی از سال ۱۸۹۳ – ۱۸۹۴» شروع میشود ؛ این اثر در سال ۱۸۹۷ طبع شد . آخرین اثر او درباره ترکستان همان « تاریخ فرهنگی ترکستان » است . این اثر را در سال ۱۹۲۷ در سنت پترسبورگ بزیور طبع آراستند . اثر دیگر استاد همان تاریخ قرغیزها میباشد که بنا برخواهش خود مردمان قرغیز نوشته شده و در سال ۱۹۲۷ در فرونزی (Frunze) نشر گردید . وهمچنان در سال ۱۹۱٤ در سنت پترسبورگ «تاریخ آبیاری در ترکستان » را برشتهٔ تحریر سفت و در سال ۱۹۱۸ یك پارچهٔ تحقیقی دیگری راجع به ترکمن ها را طبع و نشر کرد . نیز در سال ۱۹۲۹ در باکو یك اثر بی بهای دیگر را با یك ببلیوگرافی سخت ارزنده و مفید دربارهٔ مردمان ترك دست اشاعت سپردند .

بارتولد در رشتهٔ مغول شناسی و ترك شناسی تحقیقات دامنه دار و با ارزشی نموده و علت آن شاید همان احتیاجی بوده باشد که هم میهنان استاد بدان موضوع بخصوص داشتند. بارتولد از عهدهٔ مسئولیت علمی و تحقیقی مغول شناسی و ترکشناسی بخوبی بر آمده است ، زیرا این دانشمند زبانهای مغولی ، ترکی وچینی را خوب میدانست اما از این نکته نبایست چنان نتیجه گرفت که گویا ساحهٔ تحقیقات و کاوش های علمی استاد تنها در همان بخش جهان اسلام محدود بوده است .

فتوحات روس ها را توضیح میدهد. این اثر از نگاه خصوصیت دایرة المعارفی میتواند یك مقدمهٔ بسیار مفیدی برای تمام آثاریکه بارتولد در بارهٔ ترکستان نوشته، شود.

اثر دیگر استاد تاریخ سیمیریچی است که درسال ۱۸۹۳ درویرنی (Verny) یعنی المه‌ـ‌اتای امروز طبع شده است. این تاریخ نیم قرن پیش نوشته شده و یکتا اثر یست در موضوع بویژه خودش، زیرا بارتولد در این اثر رویداد های تاریخی خوردوریز یك حوزه ایراکه بین ترکستان وسایبریای غربی واقع است، درچوکات یك سیستم تحقیقی گنجا نیده است. سیمیریچی ترجمهٔ روسی کلمهٔ ترکی محلی جیتی ـ سو (Jiti — Su) که بمعنی «هفت دریا» میبا شد، است. حوزهٔ سابق سیمیریچی بدو بخش بین جمهوریت‌های شوروی قزاقستان و قرغیزستان تقسیم شده است. بارتولد در «ترکستان» باین اثر (سیمیریچی) بسیار حواله میدهد. این کتاب تا همین تازگی‌ها بسیار کمیاب بود اما دراین اواخر اثر مزبور را درجمهوریت قرغیزستان (فرونزی / ۱۹٤۳) تحت نظر دکتورای. ان برنستم (A. N. Bernstam) که به تحقیقات و کشفیات آثار عتیقهٔ محلی مصروف است، طبع کردند.

اولغ بیگ اثر دیگریست که استاد درسال ۱۹۱۵ نوشته ودرسال ۱۹۱۸ طبع گردیده است. این تحقیق نمونهٔ بارز روش های پرمشقت تتبعات تاریخی را نشان میدهد. این مونوگراف، بعقیدهٔ پروفیسر مینورسکی، با وجود تمام

پروفیسر بارتولد در سال ۱۹۲۶ یك مجموعهٔ دیگری از تتبعات خودش را تحت عنوان «قفقاز، ترکستان و ولگا» در تفلیس بطبع رسانید. در این اثر استاد از بستگی ها و پیوندهای مذهبی، دپلوماسی و فرهنگی که در میان بخش های مختلف مسلمانهای روسیه وجود داشت، سخن میان میگذارد. همچنان یك اثر دیگر را بنام «فرهنگ مسلمان» در سال ۱۹۱۸ در سنت پترسبورگ دست طبع و نشر سپرد.

دراین اثر استاد راجع به دکتورین های مذهبی اسلام صحبت میکند. روان جویندهٔ وی تلاش میکرد تا در بارهٔ تمام ساحت فرهنگ جهان اسلام سخن گوید. این اثر را هم اکنون پوهنوال دکتور سید محمد یوسف علمی استاد رشتهٔ تاریخ در پوهنځی ادبیات پوهنتون کابل از انگلیسی بزبان دری ترجمه مینمایند و نویسندهٔ این مقدمه یك بخش ترجمه شدهٔ آنرا در مجلهٔ ادب پوهنځی ادبیات مطالعه کرده است.

استاد بارتولد «تاریخ مختصر ترکستان» را نیز تألیف نموده اند. این اثر در سال ۱۹۲۲ در تاشکند طبع شدو بارتولد آنرا بصورت لکچر در پوهنتون جدید التأسیس تاشکند (۱۹۲۰-۱۹۲۱) ایراد کرد. چون این اثر برای لکچر تهیه شده لذا نمیتوان توقع داشت که در آن پاورقی های زیادی داده شود. این اثر از لحاظ خصوصیت تألیف از اثر دیگر بارتولد (در آن باره صحبت خواهیم کرد) که بنام ترکستان تا حملهٔ مغول نوشته شده، فرق دارد. تاریخ مختصر ترکستان یك پهنهٔ در از تاریخ را در بر میگیرد، یعنی از ازمنهٔ بسیار قدیم تا زمان

گرانمایه ترین اثریست که تا امروز در بارهٔ گسترش وانکشاف فرهنگ اسلامی آنهم در یک حوزه ایکه بسیار کم پرتوی تحقیقات تاریخی رادیده بحساب می آید. این اثر را پروفیسر بارتولد بزبان انگلیسی از سر تا پا زیر اشعهٔ مواد تازه ایکه درربع اخیر قرن مورد دسترس داشته تجدید نظر فرموده اند. ازاینکه دراین اثر باوجود مواد بدست آوردهٔ جدید، تعدیلات جزئی وارد آورده اند بهترین گواه و نشانهٔ آنست که موءلف تا چه اندازه در مرحلهٔ نخست تألیف این اثر با دقت و احتیاط عالمانه و نظر انتقادی موادش سرد، تصنیف و تألیف نموده اند. بعقیدهٔ سر دینیسن روز [1] این اثر را تنها بارتولد میتوانست به جهان دانش و معرفت اهدا کند.

ازمقدمه ایکه استاد بارتولد بر طبع نخست این کتاب نوشته بر می آید که موءلف آرزو داشته تا آسیای مرکزی را دردورهٔ فرمانفرمایی مغولها بررسی و تحقیق کند. دروهلهٔ نخست استاد عزم داشت تا برزوایای تاریک تاریخ پیش ازدورهٔ مغول در آسیای مرکزی با در نظر داشتن پیوند های که بین گذشته وحال وجود دارد، پرتوافگند.

بتأسی از همین اندیشه استاد سرگرم مطالعهٔ منابع و مآخذ اصلی گردیده ودرجریان مطالعه اندر یافت که راجع

۱- Sir. D. Ross در ایام شباب در سنت پترسبورگ از لکچرهای استاد بارتولد استفاده کرده است. (چار تحقیق در بارهٔ آسیای مرکزی، پروفیسر مینورسکی، صفحه ۱)

منابع ومآخذفراوان‌دست اول وبا وجود تمام دقت و صحت‌روش تتبع و تحقیق جهان معاصر بشایستگی توانسته است بر یك دورهٔ تاریخ تیموریها «۱۴۰۰—۱۴۵۰» در آسیای‌مرکزی که درلحاف هرگونه مغشوشیت‌ها پیچده و گردسم ستوران فضای اجتماعی آنسامان را تیره و تار نموده بود، بپاکیزگی روشنی‌تازه اندازد .

میرعلی شیرنوایی اثر تحلیلی و گـرا نمایهٔ دیگریست که درسال ۱۹۲۸ توسطاکادمی‌اتحاد جماهیرشوروی به مـناسبت‌جشن پنجصدمین سالـگرهٔ تولد سیاستمدار معروف‌شاعرشهیرونویسندهٔ مبرزدربارآخرین فرمانروای تیموری‌درآسیای‌مرکزی دریك جلدبه‌طبع رسانیده شد .

هما نطوریکه سرگذشت اولغ بیگ در فضای‌سمرقند طنین انداخته بود بهمان نهج قصهٔ میرعلیشیر نوایی در آسمان ادبیات هرات چون ستارهٔ درخشانی میدرخشید . این مونوگراف‌شرح ومبسوط ازسرنوشت ومقدرات احفاد تیمورلنگ بین سالهای ۱۴۵۰—۱۵۰۰صحبت میکند .

وقـتـی **بارتولد** درجـهـا ن غـرب شـهـرت یافت‌که‌اثرنامدارو کلاسیك‌[۱] وی درسال ۱۹۰۰میلادی زیرعنوان «ترکستان تـا حملهٔ مغول» در سلسلهٔ یادگار گیب‌درلندن بزبان انگلیسی طبع ونشرشد.

این‌اثربعقیدهٔاکثرمحققان یکی ازارزنده تـرین و

۱-سردینیس‌راس این اثررا (Barthold’sEpochmaking Work ...) مینامند .

نمی فرماید و کمتر سعی میکند غذای روحی سهل الهضمی برای خواننده تهیه کند . **بارتولد** رو امیدارد وضاحت در نویسندگی قربانی اصالت ریالسم در تحقیق واحتیاط های عالمانه گردد . این امر وظیفهٔ محصلان تاریخ را سنگین ومشکل ساخته، ایشانرا وامیدارد بصورت پیگیر حواس خودشان ازهر طرف فراچیده وبرای فرا گرفتن ودرك مطالب تاریخی خوب تمرکز دهنـــــد .

بنابران ترجمهٔ آثار **بارتولد** ازآنهم مشکل تراست. مترجم این اثر (آسیای مرکزی تا قرن دوازده) سعی بلیغ بخرچ داده است تا جملات دراز و ثقیل را کوتاه وساده سازد اما درجاییکه بسیط ساختن وکوتاه نمودن جملات بخرچ از بین رفتن مطالب اصلی موءلف تمام میشود ، مترجم جرأت نکرده است دست ساده نویسی را از آستین بیرون نماید .

بارتولد رول طبقات اقتصادی را درتعیین خط سیر جهان سیاست واجتماع بصورت مشخص درنظر نمیگیرد وبتأسی ازهمین روش فکری است که وی در « آسیای مرکزی تاقرن دوازده » از زدوبندهای آل عباس با ارستوکراسی های محلی برعلیه مردمان ولایات وقلمرو های مختلف امپراطوری بغداد ، با تایید موادیکه از منابع مطبوع وغیر مطبوع دردست داشته ، باصراحت ولحن روشن صحبت میکند امارا جع باینکه چرا آن زدوبندها بین بغداد ، پوشنگ بخارا وحتی سیستان آل صفار علیه مردمان آن سرزمین ها

بظهور و انکشاف دورهٔ فرمانروایی مغول در آسیای مرکزی تحقیقات مستند، مستدل و پابرجایی وجود ندارد. پس بر اساس همین کشف و روی همین ملحوظ استاد مجبور شد پلان خودش را تجدید نظر کند و بخش زیاد این اثر را وقف دورهٔ پیش از فرمانروایی مغولها نماید. در اثر تغییر پلان تحقیقی نخست «آسیای مرکزی تا قرن دوازده» را بوجود آوردند.

در این کتاب پروفیسر بارتولد همان خط سیر تاریخ که مقدرات اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی آسیای مرکزی را تعیین کرده بود با موشگافی دانشمندانه ئی دنبال کرده است و نیز از همان شرایطی صحبت میکند که دروازهٔ «باغ امیر المؤمنین»* را بروی مغولها باز کرد.

اینک این سرگذشت سیاسی و اجتماعی را ترجمه کرده و به خوانندگان گرامی بخصوص محصلات و محصلان رشتهٔ تاریخ پوهنتون کابل تقدیم میکنم و آرزومندم این اثر کمترین خدمتی در راه انکشاف اذهان هم میهنان عزیز بنماید.

استاد بارتولد در تمام آثار گرانمایهٔ خویش تماس های بین دول و شهرهای بازرگانی را با دیدهٔ اهمیت مینگرد — عوامل اجتماعی و اقتصادی را ارزنده میپندارد و رول نقاط مماصل جغرافیایی و تاریخی را برای تحقیق و تتبع در تاریخ مهم می انگارد.

استاد بروش نگارش خود التفات زیادی مبذول

* اعراب سمرقند را باغ امیر المؤمنین میگفتند و ما آنرا بنا برقانون صنایع لفظی اشاره از جزء به کل استعمال کردیم.

خلاصهٔ مطالب بقلم
بارتولد

آسیای مرکزی تا قرن دوازده

در دوران فقط پیش از فتوحات عرب پرچم اقتدار وقدرت درماوراءلنهر در دست طبقهٔ زمیندار ـ دهقان ـ بود. این دهقانها در کاخهای برج وبارودار زندگی میکردند ودر زمان جنگ سلحشوران سواره نظام را برای دفاع خودشان استخدام می نمودند. درپهلوی ارستوکراسی موروثی ارستوکراسی پول [دار] عطف توجه میکند، روش حیات و زندگی اخیرالذکر از طرز زندگی دهقانها چندان فرق نداشت. اصطلاح دهقان را برای آن فرمانروایان محلی که در صنف شرفا در صف اول قرار داشت. استعمال میکردند.

بنی امیه (٦٦١-٧٥٠ میلادی) وحکام آنها آرزو نداشتند سیستم اداری خودها را توسعه بخشند، آنها در تلاش بودند تا براعراب قدرت وسیطرهٔ شانرا تأمین نمایند و ازمردمان سرزمینهای مفتوحه مالیه بگیرند و از فرمانروایان تحت اثر خویش خراج اندریابند. حکام اموی به تندی وسرعت یکی جانشین آندیگری میگردیدند و در مدت مختصر دورهٔ فرمانروایی خویش دارایی وجایداد زیادی را برای خود تهیه می نمودند این همه ثروت و دارایی برای

صورت گرفته ، سخنی در میان نمی گذارد .

استاد بشرح و بسط «معلول» باپشتیبانی مواد زیادی قلم فرسایی مینماید اما «علت» را درجریان ایضاح رویدادهای تاریخی بصورت ضمنی و مستتر ، نه بصورت بارز و مشخص ذهن نشین می‌سازد .

آری ، این بزرگمرد جهان تحقیق و تتبع به اندازهٔ درپدیده های تاریخ ورویداد های روبنائی خیره میگردد که دیگر مرو را فرصت پیروی از مدرسهٔ مشخص فلسفی برای پیرایه بندیهای علل و حقایق تاریخی میسر نمی‌آید ؟ !!

رویهمرفته استاد بار تولد رامیتوان دایرة المعارف متحرك و جنبنده و مرد واقع بین (ریالست) بمفهوم عام این اصطلاح پنداشت . این گفته ، البته ، در بارهٔ استاد با تمام زیبایی صدق میکند :

تلك آثار ناتدل علینا

فانظروا بعد ناالی الاثار

باغ بالامینه / کابل

۱۱جدی/۱۳۴۲

علی محمد زهما

(۸٦۸ ـ ۹۰۳) در اثر متحد نمودن این عناصر مختلف دموکراتیك واینکه خودرادررأس آن قرار دادند، توانستند سلطنتی را برای خود کمایی کنند.

در برابر تمایلات سیستم اداری سامانیها، دهقانها وگاردترکی مقاومت میکردند. درمجادله بین ارستوکراسی نظامی وتاج و تخت طبقهٔ روحانیون از اول الذکر پشتیبانی میکردند ومخالفت بین ایند وطبقه راه را برای ترك هاهموار کرد تاممملکت را فتح نمایند.

به مفکورهٔ دولت درعهد غزنویها مخصوصاً در دورهٔ محمود (۹۹۸-۱۰۳۰) باتمام معنی کلمه جامهٔ عمل پوشانیده شد. دراینددوره مردم به نیروهای نظامی و رعایا تقسیم شده بودند. قوای نظامی (ازچند علت تشکیل شده بود) ازشاه معاش میگرفتند وپادشاه دربدل معاش ازآنها خدمت براستی میخواست ورعایا را که شاه از دست دشمنان خارجی حمایت و حراست میکرد مجبور بودند بپادشاه بدون کدام مزارت واندوه مالیه بدهند. مردم اندرین عهد ودوره هیچ حق نداشتند کدام اندیشهٔ ملی ویا وطن پرستی را دردل ویا دماغ بپرورانند. حتی رعایا اجازه نداشتند در برابر دشمنان خارجی مقاومت وایستادگی کنند.

چنان مینماید که دردورهٔ آل سلجوق (۱۰۳۸-۱۱۵۷) وقراخانیها (۹۳۲ـ۱۱٦۵) پرنسیپ مالکیت قبیله (که یك عملیهٔ طبیعی در بین چادر نشینان میباشد) بر پرنسیپ وحدة نیرووقدرت

اولادشان بمیراث باقی میمانند.

برعکس امویها آل عباس (بعد از ۷۵۰ میلادی) درپی آن افتادند تا ولایاتی را که در آن مردمان پارسی زندگی میکردند با ولایاتیکه اعراب در آنجا زندگی و امرار معاش می نمودند، درچوکات یک سویه گنجانیده و در بین آنها نوع ولایات مساوات را تأمین کنند. تشکیلات دولت شاهی ساسانی را بحیث نمونه ومثال برای سیستم اداری خود پذیرفتند. خلیفه بتدریج اداره و کنترول آن ولایات را در دست اعضای طبقهٔ ارستوکراسی محلی گذاشت واز بین همین طبقهٔ ارستوکراسی محلی خاندانهای سلطنتی طاهریها وسامانیها ظهور کردند.

دورهٔ فرمانروایی طاهریان (۸۲۱-۸۷۳) وسامانیها (۸۷۴-۹۹۹) رادورهٔ مطلق العنانی منور نامیده اند. پادشاهان به اصلاحات وریفارم های اجتماعی پرزوری اقدام نکردند. لیکن سعی ومجاهدت میکردند تادر داخل قلمرو وحیطه های نفوذ خودشان حکومت پایدار را برقرار دارند وصلح را تامین کنندودرعین زمان طبقات پایان را از ظلم و استبداد نگهدارند. صناعت. تجارت وتعلیم وتربیه را انکشاف دهند.

انعکاس آرزوهای بسیارا فراطی خصومت آمیز برعلیه نظام تاسیس شده را میتوان در فرقه های خارجی شیعه وطبقهٔ غازیان نگریست. خاندان سلطنتی صفاریها

درجای دیگر سعی نمودیم تا یک نظریهٔ عمومی را در بارهٔ حیات و زندگی مردمان ماوراءالنهر پیش از حملهٔ عرب مورد دسترس خوانندگان بگذاریم. خصوصیت بارز این حیات را همانا در غلبه و تسلط ارستوکراسی ارضی (باصطلاح دهقانان) میتوان سراغ داد. این ارستوکراسی ارضی در ماوراءالنهر مانند پارس که در اثر اتحاد و همدستی منبر و تاج یعنی در نتیجهٔ نیروی پایدار رژیم شاهی و نفوذ روحانیون از مزایای توازن برخوردار بود، بهره مند نبود[1]. فرمانروایان محلی را شریف زادگان صف اول (درجهٔ اول) تشکیل میداد و حتی مقتدرترین آنها مانند سایر رعایای خویش بنام دهقان معروف بودند. گاهی اوقات در منابع و مآخذ عربی با پاسبان شخصی فرمانروایان برمیخوریم که آنها را بنام شاکرها و چاکرها[2] (از نگاه لغوی نوکر) ثبت میکنند. لیکن وقتیکه نرشخی[3] در بارهٔ دربار ملکهٔ بخارا چیز نویسی میکند پاسبانهای شخصی فرمانروایان را پاسبان افتخاری قید مینماید.

۱- حتی در پارس دهقانها موقف بالا بلندتری نسبت به سایر باشندگان و افراد دهکده ها داشتند. طبری در شرح پادشاهی افسانوی منوچهر مینویسد: او بهر قریه دهقانی را مقرر داشت و باشندگان و مردم آن ده را نوکر و غلام او ساخت و لباس انقیاد و اطاعت را بر تن آنها راست و امر داد تا از وی (دهقان) اطاعت کنند... (طبری، جزء اول، صفحه ۴۳۴)

۲- طبری (E. J.) جزء دوم، صفحه ۱۱۵۹

۳- نرشخی، صفحات ۷ و ۸

غلبه است. نخستین خانهای ترکی اساساً از فرمانروایان مطلق العنان پارسی فرق داشتند. تحولات بسیار روشن و آفتابی که در این دوره دیده میشود همانا الغای سیستم نظارت بر فرمانروایان و حکام محلی و از رواج برافتادن کرسی جلاددربار میباشد. باوجود ارادت نیك شاهان ، غلبه و تسلط چادرنشینان بر آن ولایا تیکه زیراثر آنها بود خیلی خطرناك تمام میشد. چرا؟ بعلت اینکه آنها سیستم تیول (شهزادگان) و مجادلات سیستم نظامی را خیلی ها توسعه دادند. پایان افتادن ارزش زمین، زمینداران را یك قلم تباه کرد و حتی درزمان تجاوز وحملهٔ مغول ازطبقهٔ دهقان (زمیندار) بحیث یك طبقهٔ جداگانه سخنی درمیان نبود.

تحول تدریجی خانهای ترکی بصورت فرمانروایان مطلقهٔ پارسی باعث ایجاد خصومت بین فرمانروایان مزبور ومردمان قبیلهٔ آنها گردید واین امر بنوبهٔ خود آتش مجادله بین تاج وتخت وطبقهٔ نظامیان را روشن تروبرافروخته تر ساخت . طبقهٔ روحانیون بازهم بطرفداری قوای نظامی قیام کردند . دردورهٔ قراخانیها مجادله بین نیروهای دینوی وروحانیون باعث اعدام چندین تن ازمشایخ بانفوذ گردید ودرعین زمان یك خان دراثر قضاوت روحانی بقتل رسید. . .

۱ ــ این بخش از فیصله نامه این خلاصه ، ترجمه نادر دیوان بیگی از این موضوع به خوارزمشاهیان و مغول ها تعلق داشت و با متن ترجمه شده هیچ ارتباطی ندارد . (مترجم)

تا جاییکه معلومات اجازه میدهد، هیچگونه رولی را بازی نکرده است.

در فتح پیکند[۱] در دست قتیبه در سال ۸۷/۷۰۶ گفته میشود که مرد دارای یك چشم ترك ها را برعلیه مسلمانها تحریك میکرد. وجود این مرد برای اعراب از قهرمانهای نظامی خطرناك تر ثابت گردیده بود. اما وقتیکه مسلمانها این ردیك چشم را اسیر گرفتند وی برای نجات خویش یك ملیون (درهم) تادیه میکرد. مسلمانها آن مبلغ هنگفت را رد کردند و ترجیح دادند تا گریبان خود را از خطر آیندهٔ این مرد نجات دهند.[۲]

از گفته‌های موءرخین نمیتوانیم چنان استنتاج کنیم که مرد یك چشم مردم را از طریق مذهب تحت تاثیر خود قرار داده وسپس آنها را بجان مسلمانها انداخته باشد. نیز با یاری و کمك مواد نمیتوانیم ثابت کنیم که طبقات متمامیز در بین طبقهٔ ارستوکراسی ماوراءالنهر مثل اینکه در پارس موجود بود[۳]، وجود داشته باشد. در بعض فقرات خویش طبری[۴] همان اصطلاحاتی را درباره شریف زادگان مردمان آسیای مرکزی استعمال میکند که در مورد بلند پایه ترین ارستوکراسی مردمان پارس به کار بسته است؛ لیکن درعین زمان، طوریکه می بینیم، کلمهٔ دهقان همانطوریکه برای زمین دارها استعمال میشود برای شهزادگان فرمانروا

* فقط در فتح شهر خوارزم به طبقهٔ روحانیون به طرفداری دهقانها قیام کرده اند (طبری، II، صفحه ۱۲۳۷)

۱ـ پیکند (تاریخ بخارا) شهر... های ازرگ... ست... نرشخی، چاپ تهران، مدرس رضوی ص ۵۳ (مترجم)

۲ـ طبری، ص ۱۱۸۸

۳ـ Macoudi, Le prairies d'or, II, 240.

۴ـ طبری، II، ۱۲۳۷؛ ۱۲۴۳

بعقیدهٔ نرشخی این پاسبانها از بین اعضای طبقهٔ جوان ارستوکراسی انتخاب میشد و وظیفهٔ خودرا بنوبت در دربار فرمانروایان انجام میدادند. این رسم باشعایر دربار دیوك ها[۱] وشاهان اروپا شباهت داشت زیرا در دربار آنها نایت‌ها[۲] (knights) وظیفهٔ خودرا بنوبت انجام میدادند.

تحت این چنین تشکیلات سیاسی ، مذهب رسمی بمفهوم واقعی وحقیقی نمیتواند وجود داشته باشد ، در ماوراءالنهر مانند پارس مذهب طبقهٔ حاکمه آیین زردشتی بود اما پیروان آیین دوتا پرستی در پارس خیلی زجرواذیت میدیدند وبه ماوراءالنهر پناه میبردند.

نسطوریها و پیروان بودا نیز ازین نعمت آزادی در ماوراءالنهر برخوردار بودند. وقتیکه هیون تسانگ (Hiuen Tsiang) راجع به سمرقند صحبت میکند واز مجادلهٔ بین بودایی ها وزردشتی ها سخن در میان میگذارد. از اشارات وکنایه های زوار (چینی) وفعالیت های پیروزمندانهٔ وی چنان برمی آید که مجادله بین آندوفرقه (زردشتی وبودایی) شدید نبوده است[۳] درجنگ مهاجمین عرب طبقهٔ روحانیون

۱- دیوك (زنگاه تاریخ) فرمانده نظامی ولایت امپراطوری های متأخر روم . بعداً تجلیل سرکردهٔ قبایل را گویند. در بعضی قسمت های اروپا شهزاده ای را گویند که بر قلمرو کوچکی فرمانروایی کند. در برطانیه و بعضی ممالک دیگر نایب کسی را گویند که بلندترین لقب موروثی نجابت را گرفته باشد. (مترجم)

۲- کسیکه در خانوادهٔ نجیب وشریف زاده تولد شده و بحیث خادم در دربار خدمت کرده و سپس بدو رتبهٔ افتخاری از طرف پادشاه داده میشود.... (مترجم)

۳- از پیسکی (From Histoire de la vie de Hiouen Thsang, trad. par tan. Julian. p. 59 sq.)

رسم ورواج مردمان سغدی راطوریکه طبری[1] ذکرمیکند، میتوان از خصوصیات مخصوص رسوم وعادات مردم آن سامان بحساب آورد. هرسال درسمرقند برای دلیرترین قهرمان * [بهادر] سغدی میزطعام یك سبو شراب تهیه میکردند. اگر کدام شخص دیگر دست بسوی غذا دراز میکرد، بدان معنی بود که وی میخواهد با دلیرترین مرد سغدی پنجه نرم کند. هریکی ازاین دوتن که برطرف مقابل خود غلبه میزد وآنرا میکشت، تا زمانیکه شخص دیگر باوی مصاف نمیداد دلیرترین قهرمان آنسامان شناخته میشد.

پس اعراب با امارتها وقلمروهای کوچك ومتعددی که بیهم باهمدیگر دست وگریبان بودند، باطبقهٔ سلحشوران دلیروجنگجو که باتمام معنی کلمه متشتت وپراگنده بودند، روبرو شدند. تحت این چنین شرایط نتیجهٔ مجادله روشن ومعلوم است. بامقایسهٔ نزاع ونفاق محلی جنگهای داخلی بین اعراب وحتی خصومت بین قبایل شمال وجنوب عربها آنقدر مهم نبود. ماديديم که حتی دردورهٔ جنگ های خیلی سوزنده وخانه براندازسلطه واقتداراعراب درخراسان متزلزل نگردید. پیروزی اعراب راحتماً خود مردمان بومی تأمین می کردند. بدان قانون معروف

۱ـ تاریخ طبری، بلعمی، ج دوم، صفحهٔ ۱۱٤٦

* سلحشوریکه در خدمت بانویی بود ودرحق وی دفاع وقهرمانی می نمود، سلحشور قهرمان، شوالیه (فرانسه)ـ نجیب زاده ای که پس ازانجام خدمت دررتبه های پایین ترافتخارات نظامی ازطرف پادشاه باوداده میشد ـ کسیکه بپاداش خدمت گزاری بپادشاه یا کشوریا بواسطهٔ ابرازشایستگی لقب Knight درانگلستان بوی داده میشد ـ درتاریخ روم سواریکه امتیازات مخصوص داشت ودراصل همان سواره بود ـ درتاریخ یونان شهری یا بویسی پایهٔ دوم آتن ـ در تاریخ انگلستان نماینده یك کونتی درمجلس نیزرتبهٔ Knight رابه سلحشوران میدهند. (مترجم)

نیز استعمال میگردد[1]. ارستوکراسی پول (دار) یعنی تاجرهاییکه از رهگذر بازرگانی باچین ودیگر ممالك متمول شده بودند ظاهراً موقف مخصوصی را اشغال کرده بودند. درشرح مهاجرت سغدیها طبری[2] این تاجرهارا همپایه وهمردیف ملوك میدانند. ایضاحات و تفصیلات نرشخی دربارهٔ تاجران[3] بخارا ثابت میسازد که آنها جایداد ودارایی زیادی داشتند. درقصرها زندگی میکردند و ازین نقطهٔ نظر بادهقانها فرق نداشتند. پس ما دراینجا با مردمان مستقل و متمولی سروکار داریم که مفادشان باارستوکراسی دریك کفهٔ ترازو قرار گرفته ولی بامنافع اتحادیه های زیاد صناعتی (مانند دورهٔ مسلمین) همسان نبوده است. ازاینکه کدام ستیزه و مخالفت بین دهقانها وتاجرها وجود داشته، معلومات نداریم.

متأسفانه موٴرخین دربارهٔ تشکیلات پیکند (شهر تاجران) وروابط آن با بخارخدات (Bukhar- Khudat) ودهقانهای بخارا هیچ موادی درد دسترس ما نمی گذارد؛ لیکن طوریکه نرشخی[4] میگوید اعراب درپیکند (paykand) اسلحهٔ زیاد بدست آوردند[5] وازاین نکته انسان میتواند استنباط کند که روح سلحشوری بهمان نهجی که درسایر مناطق ماوراءالنهر موجود بوده، درپیکند نیز وجود داشته است.

۱ـ ازجملهٔ القاب مخصوص آسیای مرکزی، یعنی ازارستوکراسهای بخارا جموك (Jamuk) راشاید یاد کنیم (نرشخی، صفحه ٥) واین لقب رادربین ترك ها نیز میتوان سراغ داد (طبری، II، ١٦١٣)

٢ـ طبری، II، ١٤٤٤

٣ـ بارتولد، ترکستان تا حملهٔ مغول، انگلیسی، صفحه ١٠٨

٤ـ تاریخ بخارا، نرشخی، صفحهٔ ٤٣

٥ـ به تاریخ بخارا، نرشخی، ترجمهٔ ابونصراحمد بن محمد بن نصر القباوی، تلخیص محمد بن زفر بن عمرو تصحیح مدرس رضوی، صفحات ٥٢، ٥٣ رجوع نمایید. (تحشیهٔ مترجم)

درازی اززبان به زبان نقل میشد ونسلهای بعد آنرا نوشتند . واین خود نشانهٔ نادرستی کرونولوجی دراکثر نوشته‌ها گردیده است . حتی راجع به اینکه چه وقت اعراب برای بار نخست ازدریای آموعبور کرده اند ، ایضاحات متناقض عطف توجه میکنند[1] .

باوجود ماهیت مشکوک بعض حقایق ، قصه‌های موء رخین بما آن توانایی را می بخشد که نبض وروح این دوره رابدانیم ، ازاین قصه های موء رخین معلوم میشود که انگیزه وقوهٔ محرکهٔ فاتحان در درجهٔ نخست بدست آوردن غنایم وکسب جاه وجلال بوده است ومذهب ، بصورت کلی ، در این زمینه رول درجهٔ دوم را بازی میکرد وعین همین حقیقت در بارهٔ کسانیکه درمقابل این فاتحان از مرزوبوم خود دفاع میکردند ، صدق مینماید .

مواردی وجود دارد که دوستی شخصی بین عربها وسلحشوران قهرمان بومی برقرار گردیده است[2] . ایده آل شوالیه برفاتحان عرب بی تاثیر نبوده است ؛ وقتیکه طورمثال ، قتیبه می خواهد درجسم قهرمانهای خویش روح تازه دمد آنهارابنام «دهقانهای عرب» مخاطب می نماید[3] . ثابت بن قطبه ، که یکی از معاشران موسی بن عبدالله در ترمذ بود ، دربین مردمان بومی به اندازهٔ کسب رسوخ واعتبار کرده بود که مردم آنسامان درمعاملات بین یکدیگر بجان ثابت

۱ ـ Beladsori,p. 408 ، طبری ، بخش دوم ، ص ۱۵۶ ـ یعقوبی ، تاریخ ، بخش دوم ، ص ۲۸۱ ، لطایف المعارف ، باهتمام Tong ، صفحهٔ ۱۱ ، مراجعه فرمایید.

۲ ـ طبری بخش دوم ، صفحه ۱۵۲۲

۳ ـ طبری ، بخش دوم ، صفحه ۱۲۴۷

عمر (رض) که گفته بود بدون ازمسلمانها کسی دیگرنمیتوانداسلحه داشته باشد، درآسیای مرکزی جامهٔ عقل نپوشانیدند[1]. قتیبه ودیگرفاتحان عرب ازمردم یك منطقه علیه منطقهٔ دیگر کارمیگرفتند، یعنی مردمان یك منطقه را بوسیلهٔ مردمان منطقهٔ دیگرسرکوب میکردند. بهعلت اینکه عرادهٔ فتوحات عرب بآهستگی حرکت میکرد، این بود که خود عربها تایك حد واندازه و برای مدت مدیدی باغنایم نظامی وخراج گرفتن قناعت داشتند، وآرزو نداشتند بفتوحات دایمی آنسامان دست زنند. دراین جابایست علاوه نموده گفت که موانع طبیعی نیزسدرادپیشرفت آنهامیگردید. باوجودیکه اعراب مردمان جنگی وسلحشورخوبی بودند اما باز هم نمیتوانستند زیرتأثیرشرایط طبیعی محیط واقلیمی نباشند که دران جاپرورده شده اند؛ جنگ درجلگه های پهن برای اعراب مشکل نبود اماجنگ درکوهستانها مشکلات زیادی رابرای اعراب ایجادمیکرد؛ اعراب بعدازمدت مدیدی معتاد گردیدند باینکه درکوهستانها با مشکلات زیادی بهعملیات جنگی بپردازند. وحتی دردره ها که برای نظامیان همان وقت جنگ دشوارنبود اعراب باپیروزی تمام نمیتوانستنددا خل پیکار گردند[2].

اطلاعات دربارهٔ پیشرفت فتوحات اعراب تحت پرچم امویها بشکل سرگذشتهای نیمه افسانه بمارسیده است[3] این قصههای افسانه یی برای مدتهای

۱–طبری، بخش دوم، ص ۱۶۹۲

۲–راجع به مجادله وزدوخورد بین عربهاو ترکها درکوهستانهای بین کش وسمرقند به طبری، بخش دوم، صفحات ۱۵۳۳–۴۴ مراجعه نمایید.

۳–راجع به خصوصیت وماهیت افسانوی این قصص به cf Wellhausen Das Arabische Reich, p. 257 و مقالات مشرح من در XVII, O 140 sq.-Zapisky رجوع نمایید.

درخراسان برمیگشتند. سلم بن زیاد(۶۸۱ ــ ۶۸۳) نخستین مرد عرب بود که زمستان رادرورای دریا (دریای آمو *) سپری کرد[1]. اقرار گفتهٔ طبری[2] هم درهمین فرصت شهزادگان محلی هرسال دریکی ازشهرهای همجوارخوارزمیه[3] اجتماع میکردند و قرار میگذاشتند منازعات خود ها را از راه مسالمت حل و فصل کنند ودست به قبضهٔ شمشیرودیگر آلات قتاله نزنند تابدان وسیله بتوانند بانیروهای متحدوهمدل درمقابل اعراب استادگی نمایند. راجع باینکه شهزادگان مزبورتاچه حد بدان وعده ووعیدها پابند ووفادارماندند، میتوانیم ازروی تجدید مذاکرات سالانه وازروی تاریخ فتوحات قتیبه معلوم نماییم.

جنگ داخلی که بعد از مرگ خلیفه یزید اول (۶۸۳) درگرفت، آتش آن تا خراسان زبانه کشید. نایب السلطنه، سلم بن زیاد، که مردم خراسان بنام وی تاروزانتخاب خلیفهٔ جدید[4] سوگند یادمیکردند، مجبورشددست ازکار

* «آمو» رامترجم افزوده است.

۱ــ نامه ایرا که در سال ۷۱۸ غورك شهزادهٔ سمرقند برای امپراطورچین نوشته بود توسط E. Chavannes ازدایرة المعارف چینی، Tsh'e fu yucnkoci، ترجمه شده. دراین نامه گفته شده کهسی وپنج سال ازآغازمجادله بااعراب سپری گردیده است (Chavannes,Document, 204 sq) ازاین نکته برمی آید که شهزادهٔ سمرقند به اقدام سلم اشاره میکندو ازتهاجمات قبل ازآنچ می گوید. نیزمقالهٔ مرا ــ با رتولد ــ در زپسکی، O142, XVII بنگرید.

۲ــ طبری، بخش دوم، صفحه ۳۹۴

۳ــ این شهررا فقط یعقوبی کندا کین، می نامد (Bibl, Geog. Arab., VII, 299). درآثارجغرافیه نویسان متأخر ازاسم این شهرسخنی درمیان نیست. البته این همان نامیکه درسغد که در بالا ذکرشد، نیست. ترکستان ــ بارتولد ــ انگلیسی، صفحه ۱۲۵

۴ــ طبری، دوم، ۴۸۹

سوگند یاد میکردند[۱] . ثابت مانند فرمانروایان محلی بدور خویش شاکرها (پاسبانان) راجمع کرده بود و این شاکرها در نقطهٔ مقابل اعراب ذکر میگردد[۲] .

بدون اینکه بر نخستین تهاجمات عربها در ماوراء النهر که بقصد بدست آوردن غنایم صورت میگرفت، توقف ومکث نماییم، میخواهیم راجع به مهم ترین مراحل تاریخ فتوحات عرب توضیحات دهیم. بعدازسقوط امپراطوری کوشان* هیچ یك حاکم ویانایب السلطنه پادشاه خارجی د رماوراءالنهر وجود نداشت وهم چنان، باوجود بعض اطلاعات[۳] نمیتوان گفت که نایب السلطنه ساسانی ها درماوراءالنهر حکومت کرده باشد. حکام عرب درمرحلهٔ نخست فقط بر ماوراءالنهر به حملاتی پرداخته می آمدند وسپس درزمستان بمرکزخویش

۱ – طبری، بخش دوم، صفحه ۱۱۵۲

۲ – طبری، بخش دوم، صفحه ۱۱۵۵

* ترکستان تا حملهٔ مغول، بارتولد، ص ۹۶ مراجعه نمایید (انگلیسی)

۳ – باین گروپ ودسته، برعلاوهٔ قصه های طبری وابوحنیفه (نودیلك : طبری، صفحات ۱۵۹ و ۱۶۷) و اطلاعات بلاذری (Beladsori p. 195) پادشاه قباد (یا کواد) (۴۸۸–۵۳۱ م) تعلق دارد. این پادشاه مهاجرین سغد را درقفقاز متوطن ومستقر داشت وشهر سغد بیل را بنیاد گذاشت. خیلی احتمال میرود که این افسانه را (مارکوارت این افسانه را رد میکند – مارکوارت، ایرانشهر ۱۰۸، n.۲) مثل اینکه در موارد دیگر جعل کرده اند، تا اسم جغرافیایی شرح کنند، دراین مورد نیز انتحال نموده باشند. ابن خرداد به نیز درباره فرمانروایی ساسانیها درماوراءالنهر صحبت میکند.

بعقیدهٔ ابن خرداد به یکی از چهار مرزبان خراسان درماوراءالنهر حکومت میکرد، ولیکن احتمال میرود که تقسیم خراسان به چهار مرزبان باتقسیمات دیگر مملکت که ما دردورهٔ اعراب برای یکبار دیگر با آن برمیخوریم، که هم دران فرصت نیشاپور جای ماوراءالنهر را گرفته است سرمی خورد (ایرانشهر، صفحهٔ ۷۰)

وعداوت را در پیش گرفته و برحریف خویش چیره شد. ثابت کشته شد؛ ورهبران بومی از قبیل ترخن (Tarkhun) اخشیذ (Ikhshidh) سغد یا نه مجبور گردید، درمقابل حمله دلیرانهٔ موسی عقب نشینند[۱]. بالاخره جنرال عثمان بن مسعود بنا برهدایت حاکم مفضل بن مهلب شهر را با کمک وهمدستی اخشیذ سغدی وشهزادهٔ ختل درسال ۷۰٤ تسخیر کرد[۲]. درین جا مینگریم که شهزاده های بومی باسیستم اداری عرب همدل ومتحد میگردند.

درسال ۷۰۵ (مطابق بعض منابع دیگر درسال ۷۰٤ [۳]) قتیبه بن مسلم که یکی از پیروان معروف حجاج بود، درخراسان بحیث نایب السلطنه (والی) مقررشد. قتیبه بن مسلم مانند آمرورهنمای خویش درراه بدست آوردن مرام ومقصد خود ازهیچگونه اقدام دریغ نمیکرد؛ درجاییکه از زبردستی کارگرفته نمیشد بحیله ودستان دست میزد. وی نخستین کسی بودکه پرچم اقتدار وسلطهٔ عرب را در ماوراءالنهر برافراشت. قتیبه بن مسلم از نفاق بین بومی ها باتردستی ومهارت استفاده میکرد. درسال ۷۰۵ شهزادهٔ صغانیان از قتیبه دعوت کردتا ازوی دربرابر دشمنانش شهزاده شمن (Shuman) وشهزاده اخرن (Akharun) دفاع کند[٤]؛ درخوارزمیه درسال ۷۱۲، قتیبه بطرفداری خوارزمشاه درمقابل برادرکوچکش

۱ــ طبری، بخش دوم، صفحه ۱۱۵۵ و ۱۱٦۰

۲ــ طبری، بخش دوم، صفحه ۱۱٦۲، راجع به لقب یا اسم «السبل» به طبری، بخش دوم، صفحات ۱۰٤۰ــ٤۱ وماکوارت، ایرانشهر، صفحه ۳۰۲ مراجعه نمایید.

۳ــ طبری، بخش دوم، صفحه ۱۱۸۰

٤ــ طبری، دوم، صفحه ۱۱٦۲

بکشد و باز نشیند. مجادلات خونینی بین نمایندگان قبایل مختلف عرب درگرفت تا اینکه مملکت بدست اهل قیس ـ عبدالله بن خازم ـ افتاد. این مرد تا سالهای ۷۲/ ۶۹۱-۶۹۲ یگانه فرمانروای خراسان بود و بنام خود بر سکه طلا ضرب زد[1].
عبدالله، در سال ۷۲ه بامر خلیفه عبدالملك بقتل رسید، زیرا وی ازامر خلیفه سر پیچیده بود. چندسال پیش عبدالله بن خازم پسرش موسی را به ماوراءالنهر فرستاده بود؛ موسی با یك دستهٔ محدودی ترمذ را در تصرف خود درآورد و حاکم محلی را مجبور ساخت که شهر را برای وی تخلیه کند. موسی برای مدت پانزده سال[2] در ترمذ باقیماند (۶۸۹-۷۰۴). دردورهٔ حکمرانی یزید بن مهلب (۷۰۱ - ۷۰۴)، ثابت بن قطبه الخزاعی به موسی پیوست. دراین جالازم میدانیم خاطر نشان نمائیم که الخزاعی دربین مردمان بومی آنسامان خیلی معروف بود. ثابت تمام شهزادگان محلی را بسوی خود جلب کرد و موسی ماموریـن مالیات یزید را از ماوراءالنهر بیرون راند و بعدازان مردم به خود موسی مالیه میپرداختند.[3]
بدین طریق شهزادگان محلی ازاینکه زیر پرچم قانونی اعراب زندگی کنند، نجات یافتند. ودرعوض به رهبران باغی عرب خراج میپرداختند. ازان ببعد موسی بزودی ممکنه قوای نظامی ترك ها، پارسی ها، و یفتلی ها را منهزم نموده ازهم پاشید[4]. بعد ازین پیروزیها با ثابت وطرفداران بومی وی راه ستیزه

۱- زپسکی، ششم، ۲۹۹ (سکه از مجموعهٔ جنرال کوماررف)
۲-طبری، دوم، ۱۱۵۰
۳-طبری، دوم، ۱۱۵۳
۴-ذکرا خیرالذکر (طبری، Beladsori، صفحه ۴۱۸) دراینده وره وعصر یك گفتهٔ بی نظیری میباشد وشرح آن خیلی دشوار است.

قتیبه در بخارا، سمرقند و بعض جاهای دیگر مساجد تعمیر کرد [۱] وباشندگان بخارا را مجبور ساخت که نیم مساکن بود وباش خود هارا درشهرستان [۲] برای اعراب تخلیه کنند. (اعراب ازهمین رویه [۳] در مرو تحت فرمانروایی نخستین حکام خراسان کار گرفتند) بعقیدهٔ یکی ازمنابع [۴] مردمان سمرقند را مجبور ساختند که منزل رهایش خود را کاملاً تخلیه نمایند زیرا آن ولا را با تمام معنی اعراب اشغال کرده بودند؛ وهم درهمین فرصت بود که قتیبه آیات قرآن را که دربارهٔ تباهی قوم عاد وثمود نازل شده بود، قرائت میکرد. ازطرف دیگر نیروهای نظامی قتیبه تا شاش رسیده بود وازطرف جنوب شرق، طوریکه میگویند، به کاشغر که دران زمان جزء امپراطوری چین بود، سرازیر گردیده بودند. [۵]

۱ - تاریخ بخارا، نرشخی، به تصحیح مدرس رضوی، صفحه ۵۷، [قتیبه بن مسلم مسجد جامع بنا کرد اندرحصار بخارا بسال نود و چهار و آن موضع بتخانه بود مر اهل بخارا را ...] (تحشیهٔ مترجم)

۲ - نرشخی، صفحه ۵۱

۳ - (Beladsori, P. 410)؛ متن، صفحه اول، گردیزی

٤ - طبری، دوم، ۱۲۰۰. بنا برعدم موافقت بین مآخذ ومنابع، احتمال میرود که این اقدام، با وجود شهادت طبری، فقط درسال ۷۱۳ بعد ازخیانت باشندگان و فتح دوم سغد، صورت گرفته باشد.

مقالهٔ مرا - بارتولد - (Die altturkischen Inschriften und die arabischen Quellen,P. 11-12) مطالعه نمایید.

۵ - طبری، دوم، ۱۲۷۶. ایچ. ا. آر. گیب H. A. R Gibb (در مجلهٔ مدرسهٔ تحقیقات شرقی II, 467) شاید دراین گفتهٔ خویش که قتیبه ازسرحد چین درنگذشته، حق بجانب باشد.

خرزاذ(Kurrazadh)ودهقانهای باغی کمر بست[1]. هم درهمین سال مردمان بخارا و اهل خوارزم باشوق وذوق زیاد به قتیبه در برابر سمرقند یاری وکمك میکرد و بهمین منا سبت بود که غورك(Ghurak)واخشید سغدی عربهارا بباد تمسخر واستهزاء میگرفتند و میگفتند که عربها از« برادران و خویشاوندان» دشمن خود استعانت می خواهند.[2]

در لشکر کشی سال ۷۱۳ قتیبه، اهل بخارا ، کش، نسف وخوارزمیه را مجبور ساخت تا بیست هزار نفر برای او تهیه کند[3].

پیروزیهای شکوهمند قتیبه ، آرزوهای زیادی رادر دل رهبران عرب زنده کرد. چون درهمان سال ۷۱۱ محمد بن قاسم بدهانهٔ اندس رسید وسند را فتح کرد حجاج وعده دادکه هریك ازین دو، زود تر به چین برسند ، حکومت آنسامان ازآن اوخواهد بود[4]. باید عربها بهمین پیروزیها قانع می بودند، زیرا آنها فقط دربخش جنوب مملکت میتوانستند ازاین پیروزیها بصورت دایمی ثمر بردارند .

۱–طبری، دوم، ص ۱۲۳۷–۳۹

۲– ایضاً ، دوم، ۱۲۴۴

۳– طبری ، دوم ، ۱۲۵۶ قرار گفتهٔ بلاذری [ed. de Geoje, 423] ، قتیبه در خراسان تحت فرمان خویش ۴۰۰۰۰ عرب از بصره ۷۰۰۰ از کوفه و ۷۰۰۰ موالی داشت . همین تعداد سربازرا طبری باشرح و بست زیادتر ذکر میکند [طبری ، دوم ، ۱۲۹۰ .sq]

۴– یعقوبی ، تاریخ ، دوم، ۳۴۶۰ همین مورخ عقیده دارد[یعقوبی ، دوم ، ۱۹۲] که در زمان خلیفه عثمان عیناً این اعلامیه به عبدالله بن عامر، حاکم بصره ، وسعید بن عاص ، حاکم کوفه دربارهٔ خراسان ابلاغ گردیده است .

نمودیم * و گفتیم که یك فرقه(Division)[۱] قـوای نظامی مسلمانها درجنگ بـا کفار تلف‌شد، بدین حادثه رابطه داشته باشد.

دربخش جنوب‌غربی ماوراءالنهر، یعنی درجاییکه بخارا، سمرقند و بعض شهرهای برج وبارودار دیگرکه تحت نفوذ وسلطهٔ اعراب باقیمانده بود، اخیرالذکر (اعراب) مجبورگردیدند که در مقابل باغیان وشورشیان بومی مقاومت کنند؛ و دراین زدوخورد ترك‌ها نیز مداخله نمودند وموضوع را بیشتر مغلق و پیچیده ساختند. طوریکه میدانیدخانهای ترکی‌حتی دراوایل قرن‌ششم تمام‌آسیای‌مرکزی رادرتصرف‌خوددر آورده بودند که با همدستی بیزانس (امپراطوری‌روم‌شرقی) امپراطوری ساسانی را سر نگون سازند. اگر ضعف بیزانس در راه این پلان خارمغیلان نمی کاشت، خانهای ترك به پلان خویش جامهٔ عمل می پوشانیدند.

امپراطوری ترك بدو بخش شرقی وغربی تقسیم شد؛ درتاریخ هریك‌ازاین دوبخش بعدازطی‌دورهٔ قدرت، دورهٔ ضعف‌وبیچارگی‌پدیدمی‌آید چینی ها از این‌ضعف استفاده‌کرده چادر نشینان را مطیع‌خود می‌سازندوبدان‌وسیله‌امپراطوری‌خودرا توسعه میدهند.

احیای سلطنت ترك شرقی دراواخر سدهٔ هشتم باعث احیا واعادهٔ وحدت امپراطوری ترك میگردد. درسال ۶۸۹ یك فرقـهٔ ترك های شرقی، بعدازانکه بر نیروهای نظامی ترك غربی چیره گردیدند، برسغدیانه‌حمله‌کردند وحتی تا دروازهٔ آهنی (درهٔ بزگـله) * جلورفتند. ایـن حمله درسال ۷۰۱ تکرارشد[۲]، تـا اینکه

---

* ترکستان، بارتولید، چاپ انگلستان، صفحهٔ ۱۶۰

۱- Division فرقه ترجمه‌شده [مترجم]*(i. c. Buzgala pass)

۲- Die altturkischen Inschriften und die arabischen Quellen, pp. 14-16.

در بسیاری از ولایات، بشمول فرغانه، حکام عرب زمام امور را در دست گرفتند. طوریکه تحقیقات و تتبعات نشان میدهد، این حکام (عرب) رهبران نظامی و مامورران مالیات بودند [برعلاوه، گاهی اوقات ایندو وظیفه را که عبارت از وظیفهٔ نظامی و ماموریت مالیه بود، بدو شخص جداگانه می سپردند] و در پهلوی این حکام عرب، بخاندانهای سلطنتی اجازه میدادند که کار و بارخود هارا ادامه دهند؛ باحتمال قوی این خاندانهای سلطنتی بومی امور ادارهٔ ملکی را انجام میدادند.

با وجود تمام پیروزیها و بدست آوردن غنایم، قتیبه نتوانست با تمام معنی کلمه مورد اعتماد و اعتبار نیروهای نظامی قرار گیرد. وقتیکه، در سال ۷۱۵، قتیبه به نیروهای نظامی خویش امر داد تا بر علیه خلیفهٔ جدید، سلیمان، قیام کنند، نظامیان وی نه تنها از او اطاعت نکردند بلکه وی را ترك داده و در آن هنگامـه و گیرودار قتیبه کشته شد. آنانیکه بعد از وی برسر اقتدار آمدند، نتوانستند بهمان شایستگی که قتیبه از عهدهٔ کاربر می آمد، بر آیند. بعد از مرگ قتیبه، ولایات سردریا در دست اعراب افتاد. درسال ۱۰۳/۷۲۱–۷۲۲ شهزادهٔ فرغانه یك محله ایرا که در منطقهٔ اسفره (Isfara) که بنام «درهٔ عصام بن عبدالله الباهلی» معروف بود، در اختیار مهاجرین سغدیانه گذاشت. عصام بن عبدالله را قتیبه بحیث حاکم در این جا مقرر کرده بود[1]. این نکته واضح و آفتابی است که بعد از عصام بن عبدالله مردمان بومی یا اعراب را از آنجا بیرون میکنند و یا محو و نابود شان می سازد؛ دارایی و جایداد مردمان همان سامان را دو باره بفرما نروای فرغانه مسترد میکنند. شاید همان افسانه ایرا که در بالا ذکر

---

۱ - طبری، ج دوم، ص ۱۴۴۰. در یك فقرهٔ پیش (ج دوم، ۱۲۷۶) طبری موقعیت این دره را در راهیکه از فرغانه به کاشغر میرود، تعیین میکند.

میپنداشتند، ترك ها نیز بدان باغ اهمیت زیادی میدادند. سولو در تمام دورهٔ فرمانروایی خود از دهقانهای باغی حمایت و پشتیبانی میکرد و صحنهٔ کار و بار را باندازه یی براعراب تنگ ساخته بود و چنان ضرباتی حوالت پیکر قدرت و اقتدار اعراب نموده بود که اعرابش بنام ابومزاحم[۱] یاد میکردند.

شورش و بغی مردم معلول بعلت سیستم حکومت عرب در دورهٔ امویها میباشد. امویها برخلاف عباسیها تاهنوز بمفکورهٔ امپراطوری وسیع آشنا نبودند؛ لیکن امویها از ملیت عرب نمایندگی میکردند و یگانه آرزوی شان این بود که سلطه و اقتدار خود را بر عربها پا برجا نگهدارند و از رعایای خویش مالیه بگیرند و از فرمانروایان تحت اثر و حمایهٔ خود خراج بستانند. توجه افسران امویها حتماً بهمان سوی معطوف میشد. در مناطق سرحدی که امید بدست آوردن پول و تمول زیاد بود عناصر آشوبگر و بیقرار را بسوی خود جلب میکرد[۲] هم درهمین مناطق بود که مایهٔ رنج و باعث درد سر حکام میگردید. بعد از قتل عبدالله بن خازم سربرآوردگان واشخاص بزرگ خراسان از خلیفه عبدالملك تقاضا کردند تا یك حاکم اموی را در رأس امور قرار دهند؛ زیرا بعقیدهٔ آنها فقط یك قریشی میتواند نظم و نسق را درخراسان بعد از آن شورش واضطراب برقرار نماید[۳]. حکام علی الاکثر بخوبی وظیفهٔ خودها را انجام داده نمیتوانستند وبدان علت بود که برای مدت مدیدی بوظیفه ادامه نداده تبدیل میشدند. چون حکام اموی می فهمیدند که برای

---

۱ - طبری، دوم، ۱۵۹۳

۲- طبری، دوم، ۱۷۸

۳-Beladsori، صفحه ۱٤٦

بالاخره درسال ۷۱۱ میچه او(Me-ch' ue) خان ترک های بخش شرقی خان ترک بخش غربی را زندانی میکند وتمام امپراطوری اورادر تصرف خویش درمی آورد. دراخیر سال ۷۱۲ یك فرقهٔ ترکی تحت رهبری خواهرزادگان میچه او (Me-ch' ue) سغدیانه را اشغال کردند. باید دراینجا گفت که خواهرزادگان میچه او را مردمان سغدیانه، که برعلیه اعراب بعد از برگشت قتیبه به مرو قیام کرده بودند، دعوت نموده بود. تنها سمرقند در دست عرب باقی مانده بود لیکن در بهار سال ۷۱۳ قتیبه ترك ها را مجبور ساخت که مملکت را ترك دهند. ترك ها حتی آنقدر قدرت نداشتند که درراه حرکت اعراب بطرف شاش وفرغانه مانعی ایجاد نمایند[۱].

بعد از مرگ میچه او(Me ch' ue) درسال ۷۱٦ ترك های بخش غربی برای یکبار دیگر از ترك های بخش شرقی جدا شدند. سولو(Sulu)، رئیس قبیلهٔ ترگش (Turgesh) یك سلطنت نیرومندی را تأسیس کرد، این سلطنت قرار منابع عرب تاسال ۷۳۷ وبعقیدهٔ مآخذ ومراجع چینی تاسال ۷۳۸ دوام کرد[۲]. درحالیکه سولو (Sulu) تمام بخش غربی آسیای مرکزی را در تصرف خویش درآورده بود پس به هیچ صورت نمیتوانست دست زیر الاشه نشسته وبگذارد که اعراب در ماوراءالنهر فرمانروایی کند، همان طوریکه اعراب سغد را «باغ امیرالموءمنین»[۳]

۱- ایضاً، صفحات ۱۱-۱۲

نیز به «فتوحات عرب در آسیای مرکزی»، اثر ایچ ار گیب، صفحه ٤٦، مراجعه کنید.

۲- Die altturkischen Inschriften und die arabischen Quellen, P. 27.

۳- طبری، دوم، ۱٤۲۸

بتازگی اسلام راقبول کرده بودند ناروا میپنداشت[۱]. این خلیفه بحکام خود امر صادر کرده بود که پیش ازهمه چیز بایست در گسترش اسلام و تعمیر مسافرخانه ها و دیگر عمارا تی که برای بهبود همگان باشد سعی نمایند[۲].
نخستین والی عمر ، جراح بن عبدالله ، تا آندم توانست تفوق وسلطهٔ عرب را پایدار نگهدارد ، فرمانده نظامی وی عبدالله بن معمر (Ma'mar) الیشکری باپیروزی وموفقیت در بخش شمال شرقی ماوراءالنهر به عملیات خود ادامه میداد ودرعین زمان برای حمله بر قلمرو چین آمادگی میگرفت.
عبدالله درحالیکه برای حمله بر اراضی چین آمادگی میگرفت دردست ترک ها اسیر شد و با تادیهٔ پول ومشکلات زیاد جان بسلامت برد[۳].

این مفکورهٔ جراح که خراسان رابا ید بزور شمشیر وتازیانه[٤] اداره کرد مورد پسند خلیفه متقی واقع نگردیده وهمان بود که بعوض وی عبدالرحمن بن نعیم الفاقدی را والی خراسان مقرر کرد. دردوران حکومت عبدالرحمن سغدیها بایاری وکمک ترک ها پرچم بغاوت و عصیان را برافراشتند[٥] . این شورش وبغی تادورهٔ حکومت سعید بن عبدالعزیز که درسال ۱۰۲/۷۲۰ – ۷۲۱ بعد ازعبدالرحمن مقرر شده بود ، ادامه داشت. این واقعه درزمان فرمانروایی وسلطنت خلیفه یزید ثانی بوقوع پیوست . سعیدسعی کرد تا دهقانهای خراسان را

---

۱ – طبری ، دوم ، ۱۳۵٤

۲ – طبری ، دوم ، ۱۳٦٤

۳ – Beladsori ، صفحه ٤۲٦

٤ – طبری ، دوم ، ۱۳۵۵

۵ – طبری ، دوم ، ٤۱۸

مدت طولانی نمیتوانند کرسی خودرا نگهدارند، پس باعجلهٔ تمام سعی میکردند تادر همان مدت کم تا دورهٔ حکومت خویش تمول زیاد بدست آرند وحتی کوشش میکردند تا دارایی غیر منقول مستغلاتی داشته باشند تابعد از اینکه از وظیفه برطرف میشوند خودشان واولاد آنها از آن استفاده کرده، براحت زندگی کنند. ۱

مردم از سوء استفادهٔ اعراب وحرص وآزوالی های آنها بزحمت بودند. گاهی اوقات منافع خزانه ومقامات صالحه بامفاد مذهبی که زیر پرچم آن بفتوحات پرداخته می آمدند، درتصادم می آمد. دراین جا و درسرتاسر امپراطوری عرب این مسأله موضوع بحث بودکه آیامیتوانند ازان بومی هاییکه اسلام را پذیرفته اند، خراج بگیرند ۲.

این مسأله رادرادوار مختلف، بصورت مختلف حل و فصل کردند: لیکن مردمان بومی دربرابر این تعدیلات وتبدلات نمیتوانستند فقط بینندهٔ محض بمانند وآن موضوع را با دیدهٔ تجاهل واغماض بنگرند.

متقی ترین خلیفهٔ اموی عمر ثانی (۷۱۷—۷۲۰)، نه تنها گرفتن مالیات را از کسانیکه اسلام راپذیرفته بودند، ممنوع قرارداد بلکه درعین زمان ختنهٔ آنانی راکه

۱— Beladsori, P. 406; Text, P. 2.

گردیزی، f. 84؛ نسخهٔ خطی کمبریج: «و به اسد آباد از روستای نیشاپور اسد بن عبدالله بنا کرد وتا روزگار عبدالله بن طاهر فرزندان او داشتند.»

۲ — این نکته روشن است که در آن زمان بین خراج [درروزگاران بعد «مالیه زمین»] وجزیه [بعدها «مالیات سرشماری»] فرق واضح وبارز نمیگذاشتند. حتی موءلف مفتاح العلوم (صفحه ۵۹) جزیه وخراج راهمردیف ویکچیز میداند.

ترک‌ها شکست می‌خورد وخسارات زیادی را متحمل میگردد[۱].

سال دیگرحاکم که اسدبن عبدالله القسری[۲] نام داشت، بلخ را (۷۲۵) درتصرف خوددرآورده ونیزسعی بلیغ بخرج دادتامردان ولایاتی را که درغرب وشمال شرق واقع بودند مطیع ومنقاد خودسازدامااین اقدام وی آنقدرها پیروز نگردید[۳].

جانشین اسد، اشرس بن عبدالله السلمی(۷۲۷–۷۲۹)بود، بعقیدهٔ طبری[۴] این مرداز تمام معاملات وقضایا چه بزرگ وچه کوچک شخصاً وارسی میکرد، اشرس نخستین شخصی بود که رباط رابنأ کرد(رباط جایی بود که برای بخش عساکرسواره تخصیص داده شده بودتاسرحدرا ازحملات وتجاوز دشمن نگهدارند. اشرس موجد وبوجود آورندهٔ مفکورهٔ ضد غلبهٔ عرب بود، این مفکوره درتمام ماوراءالنهر گسترش یافت و اعراب بسیار زیاد ازین رهگذر متضرر گردیدند[۶] درسال ۷۲۸ اشرس پلانی را طرح ریخت تا تمام ماوراءالنهر را مسلمان سازد. بتأسی ازهمین مفکوره، اشرس دوهیأت تبلیغاتی را، که یکی عرب وآندیگری پارسی بود، سمرقند فرستاد ووعده داد که ازکسانیکه دین اسلام را بپذیرند مالیه گرفته نخواهدشد.

پیروزی وموفقیت این هیأتها فوق العاده زیاد بود واین امرحس عداوت وبدخواهی

---

۱ ـ طبری، دوم، ۱۴۷۲–۱۴۸۱، راجع به اهمیت این مصیبت به فتوحات عرب در آسیای مرکزی، اثر گیب Gibb، صفحه ۶۶ مراجعه نمایید.

۲ ـ درنرشخی وتاریخ بلخ القشیری ثبت شده اما طبری وبلاذری و ابن حزم (جمهرت انساب العرب) آنرا القسری قید کرده اند.

۳ ـ طبری، دوم، ۱۴۹۰–۹۴

۴ ـ طبری، دوم، ۱۵۰۴

۵ ـ سمعانی، S.U، الرباطی

۶ ـ طبری، دوم، ۱۵۰۷

ازراه ملاطفت ومهربانی طرفدار خود سازد، همین اقدام سعید آتش عصبانیت اعراب را دامن زدو او را بنام مستعار خذنیه[1] (ازنگاه لغت بمعنی زن) یاد میکردند.

سعید درعملیات نظامی دربرابر دشمنان آنقدرها متانت ازخود نشان نداد. درسال ۱۰۳/۷۲۱-۷۲۲ سعید بن عمرو الحرشی عوض سعید بن عبدالعزیز مقررشد. در دورهٔ فرمانروایی سعید بن عمرو الحرشی، سغدیهای باغی مخصوصاً دهقانهاو تاجرها فیصله کردند که مرزوبوم خودرا ترك دهند. [غورك «Ghurak» شهزادهٔ سغدی در این حرکت سهم نمیگیرد] شهزادهٔ فرغانه باین سغدیهای باغی وعده داد که یك حوزه را درمنطقهٔ اسفره دراختیار آنها میگذارد؛ اما بدین وعدهٔ خویش نه تنها وفا نمیکند بلکه آنهارا به اعراب تسلیم مینماید. عربها دهقانهاو تاجرهای باغی وفراری را درخجند به محاصره میگیرندو مجبورشان میسازندتاخراج پس افتاده را بپردازند. بعدازآنکه شهر تسلیم میشود اعراب بهانه یی برای نقص عهد پیدا کرده وسغدیهارا دردست قتل عام میسپارند. سپس عربها تمام نقاط مستحکم ودارای استحکامات را دروادی زرافشان وکشکه دریا (Kashka-Darya) درتصرف خود درآورده واقتدار وصلاحیت خودرا باتمام معنی کلمه درین حوزه برقرار میدارند[2]. درسال ۱۰۶/۷۲٤ مجادلهٔ خونینی نزدیك بروقان بین قبایل اعراب بخش شمال وجنوب بوقوع می پیوندد، هم درهمین سال مسلم بن سعید [حاکم] برماوراء النهر لشکرکشی میکند. تا فرغانه میرسدامادرحال برگشت دردست

۱- Die alttiirkis chen Inschriften urd die arabischen Queuen, PP. 22-23.

۲- طبری، دوم، ۱٤۳۹-۱٤٤۹: Beadsori، صفحه ٤۲۷

قایم واستوار کرد. اشغال وادی زرافشان توسط ترکها شاید سبب وعلت همان قحط وغلای بوده باشد که درسال ۱۱۵/۷۳۳ درخراسان واقع شده بود. از گفته‌های جنید میتوان چنان استنباط کرد که دراثر برسراقتدار آمدن کفار دران ولایتیکه تا آنزمان موادخوارو بار را به مرو می فرستاد، قحطی بوجود آمده بود[۱].

تحت اینچنین شرایط نهضتی که علیه سیستم اداری امویها شروع گردیده بود میتوانست در بین خود اعراب پیروز گردد. طبری[۲] آغاز نهضت شیعه را درخراسان در دورهٔ عمر ثانی ثبت میکند، درصورتیکه فقط درسال ۷۳٤ حارث بن سریج پرچم سپاه را بنام « کتاب خداوند وسنت پیامبرخدا »[۳] بلند کرد ووعده داد که از اهل ذمه طوریکه میثاق بسته‌اند، جانبداری کند:

از مسلمانها مالیات نگیرد و هیچکس را آزار واذیت ننماید[٤] اینچنین پروگرام مسلمانها و مخصوصاً آنهایی که تازه مسلمان شده بودند ونیز غیرمسلمانها رابسوی خود جلب کرد این نهضت درمرحلهٔ نخست یک نهضت ضد خاندان سلطنتی نبود: حارث حتی با پیشنهاد حاکم خراسان عاصم بن عبدالله الهلالی بدین موافقه رسیدند که باتفاق همدیگر قاصدانی نزد خلیفهٔ هاشم بفرستند وازوی تقاضانمایند که پابند شعائر و واجبات اسلام باشد[٥]. پاسخ خلیفه درجواب عاصم این بود که او را از وظیفه اش عزل کرد وعوض وی اسد بن عبدالله را برای مرتبهٔ دوم مقرر نمود (۷۳۵-۸)

۱-طبری، دوم ۱۵٦۳،
۲-طبری، دوم ۱۳۵۸،
۳-ایضاً، دوم ۱۵٦۷-۱۵۷۰
٤-متن (گردیزی) صفحات ۱-۲
۵-طبری، دوم، ص ۱۵۷۷

رادربین مامورهای خزانه ودهقانها زنده ساخت. دهقانها درنگهداری وحفاظت طبقهٔ ارستوکراسی علاقمندی زیادی داشتندو بهمان علت بر گسترش وانتشاریك چنان آیینی که‌هنوزخصوصیت وروحیهٔ دموکراسی خودرا از دست نداده بود بادیدهٔ تحقیر میدیدند. شخص اشرس هم‌عقیده داشت که «قدرت اسلام برخراج استوار است. » فقط کسانی را ازتأدیه مالیه معاف کرد که تازه مسلمان شده اند. ختنه نمودن‌ودیگرواجبات اسلام‌را بجا آورده ویك سورهٔ قرآن را قرائت بتوانند. دربرابراین پرسش اشرس چنان پاسخ داده شد که مردمان بومی اسلام را ازروی صفای خاطر پذیرفته اندومساجدمی سازندو تمام «مردم عرب میشوند » ، لذا ازهیچ کس نباید مالیه بگیرند. بدنبال آن چنین امر داده شد« ازآنانیکه درسابق مشغول مالیات بودند باید مالیه گرفته شود.» دراثراین امر بغاوت وشورش همگانی شروع گردید. هیأت تبلیغات عرب که نمیتوانستند خیانت وظلم حاکم‌را تایید کنند باشورشیان همدستان گردیده ودر نتیجه زندانی میشدند. بالاخر تمام مردمان سغد علیه اعراب قیام کردندواز ترك‌ها استعانت جستند. درسال ۷۲۸ فقط سمرقندودبسیه (Dabusiya)در دست اعراب باقیمانده بود. درسال ۷۲۹ برای یکبار دیگر اعراب پرچم صلاحیت واقتدار خود را دربخارا بر افراشتند. درسال ۷۳۰و یا ۷۳۱ اعراب مجبور شدند که به مجادلهٔ شدید وخونینی دربرابر قوای خاقان ترکی بپردازند. دراین فرصت خاقان ترك بافرمانروای بومی این سامان که غورك (Ghurak) اخشید سغد باشد، همدست‌وهمدل گردیده بودند[ناگفته نماند که‌خاقان تاسال ۷۲۸ بااعراب دوست ومتحد بود] حاکم عرب‌جنید بن عبدالرحمن قشون خودرا بدشواری وتکلیف زیادازورطهٔ هلاکت نجات‌داد وجمله‌ترك‌ها را عقب‌زد، لیکن طوریکه می بینیم اخیرالذکر سلطهٔ خودرا براین ولایت باستثنای سمرقند وبخارا

یاری میکند و ترک‌ها مجبور میشوند که بطرف اشروسنه (Ushrusana) عقب نشستند وهم در همین جا بود که ترک‌ها برای لشکرکشی برسمرقند آمادگی میگرفتند [1]. [احتمال میرود که سمرقند را بعد از آنکه ترک‌ها عقب نشینی کردند اعراب باردیگر اشغال نموده باشند .]

بعد از آنکه خاقان در دست شهزادهٔ کورصول (Kursul) بقتل رسید وامپراطوری ترک غربی سقوط کرد ، حارث مجبور شد که بطرف ترک‌ها عقب کشد ، ختل که تا آنزمان در دست یك مهاجر بامیان بود ، باستثنای یك قلعهٔ کوچك ، در تصرف اعراب درآمد [2]. باوجود تمام این اقدامات نظامی اسد فرصت داشت که از روش‌های صلح طلبانه استفاده کند . طبری [3] از زبان یك دهقان هرات که دربارهٔ اسد اظهار نظر کرده بود چنین نقل قول میکند : « اسد یك کد خدای خوبی است زیرا وی در میدانهای استپ خانها (Khans) بنیاد گذاشته است . وقتیکه یك مسافر بطرف شرق ویا بطرف غرب سفر میکند با هیچگونه مشکلاتی برنمیخورد که از آن شکایت کند . »

جانشین اسد نصر بن سیار (۷۳۸ – ۷٤۸) فعالیت های اسد را بیش از پیش توسعه میداد . نصر بن سیار در لشکرکشی های قتیبه سهم گرفته بود ودرسال ۷۰۵ فرمانده وی یك قریه [4] رادرا ثر خدمات شایسته بخشیده بود . نصر در سالخوردگی زمام امور را در دست میگیرد و بهمان جهت او را شیخ

۱– ایضاً ، دوم ، صفحه ۱٦۱۳

۲– طبری ، دوم ، صفحه ۱٦۳۲

۳– طبری ، دوم ، صفحات ۱٦۳٦ – ۱٦۳۷

٤– ایضاً ، دوم ، صفحه ۱۱۸۰

اسد بعدازانکه بر مسند حکمرانی نشست امر داد تا داعیان آل عباس را اسیر بگیرند وبقتل رسانند[1]. اسد باین اقدام اکتفا نکرده آتش جنگ را باحارث نیز درداد. درنزدیک ترمذ وختل عملیات نظامی راه انداخته شد. اسدعلی الاکثر دربلخ زندگی میکرد وپایتخت خودرادرسال ۷۳٦ بدانجا نقل داد[2]. عناصر غیرمسلمان دراین فرصت، فرصت رامغتنم شمرده وازنفاق بین اعراب استفاده کردند ودر صدد اشغال سمرقند برآمدند.

اسد درسال ۷۳۵ یا ۷۳٦ بطرف ورغسر (Waraghsar) حرکت وعزم کرد تابندی تعمیر کند ودراثر آن مجرای آب را ازسمرقند منحرف سازد دراین کارشخص اسد سهم گرفت اما موفقیت این کارخیلی مشکل بود[3].

درسال ۷۳۷ اسد مجبور گردید که به مجادلهٔ خونینی در طخارستان علیه خاقان ترکی ومتحدین وی که دربین آنها حارث وفرمانروای ختل هم بود بپردازد. شهزادهٔ صغانیان [صغان ـ خدات] بااعراب همدل ومتحد بود واین همدستی وی بااعراب شاید ازان رهگذر بوده باشد که شهزادهٔ مزبور باهمسایهٔ خویش خصومت و عداوت داشت[4]. دروهلهٔ نخست، جنگ اعراب باسیه روزیهای زیاد سرد چارگردید وبرای اولین بار آنهم بعد ازمدت های مدیدی قشون ترکی ازساحل دست چپ دریای آموعبور کرد[5]. بعدها بخت بااعراب

۱ـ گردیزی، نسخهٔ خطی کمبریج: «اسد گروهی مردان راکه داعیان آل عباس بودندبگرفت و بکشت»

۲ـ ترکستان، بارتولد، ص ۷۷

۳ـ طبری، دوم، صفحات ۱۵۸۵ ـ ٦

٤ـ طبری، دوم، صفحه ۱۵۹٦

۵ـ ایضاً، دوم، صفحه ۱٦۰٤

سغدیها ییکه به ترك پناه برده بودندو بعداز قتل خاقان آرزو داشتند، بوطن خویش بر گردندبا نصر در سال ۷٤۱ موافقت نمودند: آنها ییکه مسلمان شده بودندو دو باره اسلام را ترك داده گرویدهٔ آیین نیاکان شان گردیدند، نبایدمجازات شوند کسانیکه دو باره بوطن بر میگردند از قرض شخصی که قبل از مهاجرت بر آنها باقیمانده ونیز از قرض حکومت معاف استند. بالاخره اسیرانیکه درجنگ از مسلمانها گرفته اندبه امر قاضی وشواهد قانونی مسترد شوند. دراثر این تعهد ومیثاق که خلیفه آنرا دل ناخواه تایید کرد، نصر مورد تحقیر قرار گرفت ودر پاسخ اینچنین اتهام وبدگویی ها میگفت: «اگر دشمنان ومخالفان من نشهٔ دلیری مردمان سغدرا میدیدند، آنها نیز از عقدچنین میثاقی ابا نمی ورزیدند[۱]. »

بعقیدهٔ طبری[۲] ، خراسان دردورهٔ حکمفرمایی نصراز وفورنعمت بی سابقه برخوردار بود. باوجود اینهمه صفات خجسته ودرایت وکفایت درامور مملکت داری واداره، احیای نظم ونسق درآن سامان امکان ناپذیر بود، نصر نتوانست بین دوحزب مخالف عرب آیین دوستی ومودت را برقرار نماید. ازآنجاییکه نصر (Mudarite) بود با والی سابق که اسد نام داشت و رهبر حزب یمن بود، تصادم میکرد[۳] ، نصربرای چارسال اول حکومت خویش فقط Mudarite رابحیث فرمانده نیروهای نظامی مقرر میکرد وسپس برای اینکه دوحزب مخالف راباهم آشتی دهد یمنی هارا بدان وظیفه می گماشت. در هرصورت نتوانست از بغاوت وشورش یمنی ها که درسال ۷٤٤ بوقوع پیوست جلوگیری نماید. این

۱- ایضاً، دوم، صفحات ۱۷۱۷-۱۷۱۸
۲- طبری، دوم، ۱٦٦٤-۱٦٦٥
۳- ایضاً، دوم، ۱٤۹۳-۹٤-۹۸-۱٥۸٤-۸٥

خـراسان میگفتنـد.[۱]

پیروزیهای نصر دوران قتیبه رادرنظراعراب مجسم میکرد. نصر از شکست وریخت خاندان سلطنتی ترك غربی استفاده کرده ونفوذ اعراب رادر حوزهٔ سردریا برای یکبار دیگر تأسیس کرد وهمچنان درسال ۷۳۹ معاهداتی را بافرمان روایان اشروسنه[۲] (Ushrusana)، شاش و فرغانه منعقد کرد. شهزادهٔ کورصول، قاتل خاقان، آنکه در سرزمین و قلمرو ترك ها پرچم اقتدارخود را برافراشته بود، در سواحل سردریا دستگیرشده زندانی گردید ومتعاقباً بقتل رسانیده شد. بدینوسیله تمام خطریکه از طرف چادرنشینان متوجه آنها بود برطرف گردید، وبنا بران امکان دارد که حکام عرب به شاش وفرغانه فرستاده شده باشد[۳]. نصر در مرحلهٔ نخست بر تمام مشکلات داخلی پیروز گردید. نصر برای اینکه مسألهٔ خراج رافیصله کند، سعی کرد تا مسلمانهارا از تادیه مالیه معاف کند وعناصر غیر مسلمان را وادارد که مالیهٔ خود را بپردازند زیرا عناصر غیر مسلمان بصورت غیر قانونی از تادیه مالیات معاف شده بودند. بعقیده طبری[۴] سی هزار مسلمان بصورت غیر قانونی مالیه میدادند درحالیکه هشتاد هزار نفرغیر مسلمان از تادیه مالیات معاف شده بودند. پس انتقال مالیات از ناحیهٔ مسلمان بناحیهٔ غیر مسلمان کاررا سهل و آسان میساخت. آن

۱-طبری، دوم، صفحه ۱۶۶۱

۲-قرار عقیدهٔ ابو عبیده که بلاذری از آن نقل میکند نصر در اشروسنه موفق نبود، لیکن بگفتهٔ طبری (دوم، صفحهٔ ۱۶۹٤) دهقان اشروسنه به نصر خراج میداد واهل اشروسنه در لشکرکشی علیه ترك سهم گرفتند (طبری، دوم، ص ۱۶۹۰)

۳-طبری، دوم، صفحات ۱۶۹٤-۱۶۹۵-۱۶۹۷

٤-طبری، دوم، ۱۶۸۹

معین و مشخصی که چنان یک مقام را اشغال کند، نام برده نشد. وارث طبیعی پیامبر اسلام علویها بود ویکی از آنها یحیی بن زید درخراسان آمده بود، که در سال ۷۴۳ کشته شد و جسد مردهٔ او را دریکی از دروازه های گوزگان (یعنی یهودیه یا ابنار) تا پیروزی ابومسلم آویخته بودند[۱].

ابومسلم (اسمی را که پذیرفته و بر سکه ضرب زده بود عبدالرحمن بن مسلم است) از اسپهان (Ispahan) آمده بود: این شخص یکی از داعیان بسیار فعال آل عباس بود وبتدریج جای علویها را گرفت و در سال ۷۴۷ با هیأت عباسی که ابراهیم بن محمد نام داشت، بخراسان آمد. ابومسلم سعی و مجاهدت میکرد تا بین آیین اسلامی وعقاید مردمان بومی مصالحه کند[۲] (مخصوصاً در موضوع دکتورین تناسخ روح). وی از همین طریق دهقانها و مردمان روستا را بسوی خود جلب کرد، و درظرف یک روز اهل شصت دهکده بدو پیوستند[۳]. هم درهمین فرصت نصر به مردمان یمن میگفت که هدف و مقصد این نهضت قتل عام اعراب میباشد و ازاین لحاظ باید عربها با یك پارچگی تمام دربرابر دشمن مشترك ایستادگی نمایند[٤]. ابومسلم توانست تمام عناصر ضد اموی ها را بشمول یکدسته ازخارجی های سیستان[٥] و یمنی های که زیر پرچم کرمانی بودند بسوی خود جلب کند. یك فرقه نیروی نظامی را نصر تحت

۱ - ایضا، دوم، ۱۷۷۰-۱۷۷٤

۲ - زیپکی، ، بخش سوم، صفحات ۱۵۵ - ٦ با طبری، جلدسوم، صفحه ۱۲۹ مقایسه کنید.

۳ - طبری، جلد دوم، صفحه ۱۹۵۲

٤ - ابو حنیفه الدیناوری، طبع گریگاس، صفحه ۳٦۰

- شهرستانی، بخش اول، صفحه ۱٤۹

بغاوت وشورش راجدیع بن‌علی کرمانی که درخراسان بعــد ازمرگ اسد برای مدت مختصر حکومت میکرد، رهبری میکرد [1]. درین جا بایــد علاوه نموده گفت که‌این دشمن مسلح برای نصرازحارثیکه به‌ترك پناه برده بودکمترخطرناك میبود،درسال ۷٤٤ نصربرای حارث وپیروانش ازخلــیفه امان وعفو خواست وحارث راتشویق میکرد تاد وباره‌به‌خراسان برگردد [2] .

دربهارسال ۷٤٥ حارث به‌مرو برگشت‌و فوراً بدون کدام تعلل بحیث میانجیگر ومصلح بین نصروکرمانی به فعالیت شروع کرد. وهم درعین زمان اعلان کرد که وی فقط برای تأمین وپیروزی‌عدالت کارمیکند، این اقدام بازهم مانع آن نگردید که وی هزاران پیرو ودنبال کننده بدورخویش جمع نکندوبرای یکباردیگرپرچم سیاه‌را بــرافراشته نگاه نــدارد [3]. اوضاع وشرایط حــارث را مجبورساخت کــه باکرمانی داخل پیکارگــردد. دریــن جنگ (بهارسال ۷٤٦) حارث بقتل رسیده . ووالی ازچنگ دشمن بزرگ خویش نجات می یابد . دراین‌جــا بایدایــن‌نــکته رانا گفته نگذاشت که‌حارث درصورتیکه ابومسلم‌روی صحنه‌نمی‌آمد بردشمنان خودپیروزمیگردید. ابومسلم اموی هــارا ازپــای درمی‌آورد ومسندخلافت را برای آل عباس کمایی میکند.

طوریکه میدانید نهضت شیعه دروهلهٔ نخست فقط بنام عملی نمودن احکام پیامبراسلام و بطرف داری خاندان پیامبراسلام شروع‌گردیــد وازکدام شخص

۱- ایضاً ،دوم ، ۱۶۶٤- ۱۸٤۷
۲-ایضاً ،دوم ، ۱۸۶۷-۶۸
۳-طبری ، دوم ، ۱۸۸۹
٤- ایضاً ،دوم ، ۱۹۳۲-۳۳

مردشکایت میکردند و میگفتند که به آفرید برای اسلام و برای مجوسیان اسباب آزار و اذیت را تهیه کرده است. ابومسلم به اهل مجوس یاری و کمك کرد تا بدان وسیله این نهضت جدید آتش پرستان را خفه نماید [۱]. خطر بزرگتر از این ۰ همانا بغاوت و شورش اعراب بود که درسال ۱۳۳/۷۵۰ - ۵۱ در بخارا توسط اعراب راه انداخته شد. در رأس این شورش شریك بن شیخ المهری قرار گرفته بود، وی اعلان میکرد : «ما آرزو نداریم که بنام خاندان پیامبر خونها بریزد و عدم مساوات تامین گردد.» پس دیده میشود که مردم در وهلهٔ نخست از عباسی‌ها اظهار نارضائیتی میکند و این نارضایتی را بعدها در نامه‌یی مطالعه میکنیم که به ابومسلم نسبت داده شده است [۲].

شریك پرچم بغی را بنام آل علی بلند میکند و بیش از سی هزار نفر بد وروی جمع میشود. نمایندگان حکومت عرب در بخارا و خوارزمیه بطرفداری شریك قیام میکنند و بعقیدهٔ نرشخی مردمان شهرنشین بخارا نیز از وی طرفداری میکند. ابومسلم برعلیه شورشیان (شریك) زیاد بن صالح را که از طرف بخار - خدات قتیبه و مردمان ۷۰۰ قلعه یاری می‌شد میفرستد [۳]. این بغاوت با زوردستی و استبداد زیاد پراگنده شد. شهر را آتش میزنند و این آتش برای سه روز زبانه میکشد و زندانیان را بدروازهٔ شهر می‌آویزند. سپس زیاد رهسپار سمرقند میگردد و در

---

۱ - عوفی، صفحه ۹۳-۹۴ شهرستانی، بخش اول، ۲۸۳-۲۸۴ نیز به پاورقی ترکستان بارتولد انگلیسی صفحه ۱۹٤ نمره ۵ و ۷ رجوع نماید.

۲- Dozy, Essai Sur l' hhistoire de l' Islamisme Trad. par V. Chauvin, Leyde-paris, 1879, pp. 240 - 241.

۳ ترکستان تا حملهٔ مغول، بارتولد، صفحه ۱۰۸

رهبری پسر حارث تهیه دید و امر داد تا برای او کمین زنند؛ کرمانی بقتل میرسد ۱ لیکن پسرانش علی و عثمان در ردیف متحدین و یاران ابومسلم باقی میمانند. در اوایل سال ۷۴۸ نصر مجبور میگردد خراسان را تخلیه کند و در خزان همانسال در پارس در میگذرد. در اواخر سال ۷۴۹ سلطه و اقتدار امویان در آسیای غربی به آل عباس انتقال می یابد.

ابومسلم امویها را بیاری و کمك عناصر متنوع و مختلف شکست میدهد. پس، وقتیکه ابومسلم دشمن مشترك را از بین بر میدارد و پیروزی وی بر امویها مسلم میگردد سعی میکند تا دیسپلین و نظم و نسق را در بین عناصر مختلف برقرار نماید و رقبای زیردست خویش را نابود سازد.

از طرفداران بزرگ ابومسلم ابوداود خالد بن ابراهیم و زیاد بن صالح الخزاعی بودند. ابومسلم در وهلهٔ نخست رهبران را بر طرف کرد؛ عثمان را ابوداود در ختل کشت و هم بهمان روز ابومسلم علی را بقتل رسانید[۲]. نتیجهٔ پیروزی آل عباس نه مطابق میل و آرزوی اعراب بود و نه پارسی ها را قناعت داد. بعد از آنکه ابومسلم بر سیستم اداری امویها تسلط پیدا کرد، مجبور شد که در دو محاذ داخل پیکار گردد: یکی اینکه عربها را بر سرجای خودشان بنشاند و دیگر اینکه با نهضت های ملی پارسی ها پنجه نرم نماید. در نیشاپور از بین آتش پرستان یك مصلح بنام به افرید [درعوفی ماه افرید] ظهور کرد. این مصلح آرزو داشت آیین منزه و خالص زردشتی را احیا کند و در عین زمان از روحانیون پارسی (Parsi) بشدت انتقاد میکرد. مجوسیان از فعالیت های این

۱ - طبری، جلد، دوم صحفه ۱۹۷۵

۲ - طبری، جلد دوم، صحفات ۱۹۹۹ - ۲۰۰۰

زیاد بن صالح که دراین فرصت قیام وشورش شریك رادرهم کوبیده بود ، نیروهای نظامی چینی‌ها راکه در رأس آن کو- سین - چه (Kao-hsien-chih) قرار داشت ، شکست داد (درماه جولایی سال ۷۵۱) . بعقیدهٔ موءرخین عرب ۵۰/۰۰۰ چینی کشته شد وتقریباً ۲۰/۰۰۰ دیگررا اسیر گرفتند. این احصائیه مبالغه آمیز مینماید زیرا درمنابع چینی تمام قوای چینی که دررأس آن کو- سین- چه(Kao-hsien-chih) واقع بود به ۳۰۰۰۰ بالغ میگردید . [۱]

مورخین پیشین عرب بانگارش وقایعی که درآسیای غربی صورت گرفته بود ، سرگرم بودند وراجع به این کارزارگاه سخن نمیگویند [۲]. لیکن ، در حقیقت ، این جنگ در تاریخ ترکستان اهمیت بس بارزی دارد . زیرا هم درهمین نبرد این مسأله که تمدن چین ویا تمدن اسلام دراین سامان غلبه نمیکند ، فیصله میشد . چینی‌ها درناحیه های دیگر نیزمردمان بومی رادربرابر عربها تقویت و پشتیبانی میکردند ، اما این پشتیبانی آنها به پنهانی صورت داده میشدنه برملاوعلنی . در تاریخچه‌های چینی ازپیروزیها بیکه نصیب چین درجنوب شرق ماوراءالنهر درسرحدات هندگردیده بود ، صحبت میشود [۳] . لیکن این اطلاعات رامنابع عربی تایید نمیکنند . ابوداودخالدبن ابراهیم که ازطرف ابومسلم حاکم بلخ مقرر شده بود ، بعملیات پیروزمندانهٔ خویش درختل وکش پرداخته می‌آید ؛

۱ - Chavannor Document-, P. 143.

۲ - درا ثرثعلبی (لطایف المعارف طبع نا شر یونگ صفحه ۱۲۶) با این نکته برمی خوریم که چینی هایی را که زیاد بن صالح اسیرگرفته بود ، باهل سمرقند صنعت کاغز سازی را یاددادند .

۳ - Iakinth,III,254 Chavannes, Document. . 297

آنجا باغی های باقیمانده را بقتل میرسانند.[1] بخار – خدات که درین شورش برای ابو مسلم خدمات قابل قدری را انجام داده بود ، بآمر اخیر الذکر بقتل رسانیده میشود زیرا وی از دیانت منکر شده بود.[2]

درعین زمان که ماوراء النهر با مشکلات داخلی گرفتار بود درمعرض خطر بزرگ خارجی نیز قرار گرفته بود. بعد از سقوط امپراطوری ترک غربی هیچ نیروی جدید چادرنشین درمیدان انهای استپ ترکستان قد علم نمیکند . پس چینی ها از سقوط ترک ها استفاده کرده و درصدد آن افتادند تا سلطهٔ خودرا در ماوراء النهر تاسیس کنند. وهم از دیرباز فرمانروایان ماوراء النهر سفرای خودها را به چین میفرستادند و حکومت چین به آنها القاب افتخاری میداد. درسال ۷۴۸ چینی ها سویاب (Su-y-ab) را تسخیر کرده ویران کردند[3] . درسال ۷٤۹ حکمفرمای شاش (Sh-a-Sh) را بقتل رسانیدند وعلت آن این بود که فرمانروای مزبور وظیفهٔ خود را بحیث یك حکمران تحت الحمایه بدرستی وپاکیزگی انجام نداده بود. قرار اطلاع منابع عربی[4] چینی ها توسط اخشید فرغانه برعلیه این فرمانروا فراخوانده شده بودند از طرف دیگر پسر مقتول از عربها استعانت خواست .

۱ – طبری ، جلد سوم ، ۷٤ ، یعقوبی ، تاریخ ، دوم ، ٤۲۵ ، نرشخی صفحات ٦۰ – ٦۳

۲ – نرشخی ، صفحه ۸

۳ Iakinth, Sobranie Svyedyenii, III, 244-45, F. Hirth, Nachworte z ur Inschriften des Tonjukuk (Die altturkischen Inschriften der Mongolie Zweite-),P. 71; Chavannes Document, P. 143.

٤ – ابن اثیر ، پنجم ، صفحه ۳٤٤

بکلی محو نگردید. محرکان تمام نهضت های آل تشیع در پارس و ماوراءالنهر بیك صورت ویا یك صورت دیگر زیر نام ابومسلم راه انداخته میشد[۱]. علامت ونشانهٔ بارز حزب (البته فقط در دوران تحریك های علنی) لباس ها و پرچم های سپید بود. پس حزبیکه بنام ابومسلم فعالیت میکرد ودرسابق پرچم سیاه علامت پیروزی آنها محسوب میشد بنام سپیدجامگان (بعربی المبیضه) یاد میشدند.

ماهیت سیاست آل عباس یك امر معلوم وهویدا بود. نمایندگان نخست این خاندان سلطنتی مانند فرمانروایان اموی حکمفرمایان دنیوی بودند وبصورت آشکارا وواضح ازساینس یونان مخصوصاً در دورهٔ مامون طرفداری میکردند. ودرعین زمان ازعقیدهٔ اصالت عقلی معتزله جانبداری می نمودند. آل عباس ازامویها ازنگاه هدف ومرام های سیاسی فرق داشتند. امویها در درجهٔ اول از ملیت عرب نمایندگی میکردند؛ لیکن آل عباس در تلاش ایجاد یکنوع رژیم دولتی بودند که تحت پرچم آن اعراب و پارسی علی السویه ازحقوق خود شان تمتع نمایند. سیستم اداری متوازن ساسانی ها که اعراب آنرا بلندترین مثال مملکت داری میدانستند، بهترین نمونه برای آل عباس بود[۲]. وزرای آل عباس [این اداره بمفهوم بوروکراسی[۳]. توسط عباسیان بوجود آورده شد]

۱ ـ سیاست نامه، صفحات ۱۹۹ـ۲۰۴

۲ ـ جاحظ [d, 255-869] دریك اثرخویش که «مناقب الاتراك» نام دارد سخن میگوید: ساسانی ها ازتمام ملل در فن مملکت داری گوی سبقت را ربوده اند، چینی ها درمصنوعات دستی ویونانی ها درساینس و ترك ها در فن جنگ از همه کس تفوق دارند.

(به ترکستان، بارتولد، پاورقی صفحه ۱۹۷ رجوع نمایید)

۳ ـ راجع به کلمه وزیر پیش از دورهٔ عباسی ها وبعد از آن دوره دراثر یکه من تحت عنوان in Festschrift Goldziheh, 1911 Die Persesche Su,ubija und olie moderne Wissensehaft,, Zietsch. fur Assyriologie XXVI, 245-66, نوشته ام، مراجعه نمایید.

فرمانروای ختل به چین فرار کرد و دهقان کش کشته شد و برادرش برمسند اقتدار وی بنشست[۱]. درسال ۷۵۲ فرمانروای اشروسنه ازچین علیه عربها استعانت جست؛ اما چینی ها این درخواست اورا رد کردند[۲]؛ لیکن ابومسلم بردشمنان خارجی وداخلی خود پیروز گردید. این شهرت ابومسلم خوف وهراس رادردل آل عباس ایجاد کرد وابومسلم با آنها ییکه دست نشاندهٔ وی بودند مجبور شد داخل پیکار گردد. درسال ۱۳۵/۷۵۲-۳ سناع بن النعمان وزیاد بن صالح که هردوشخص را ابومسلم حاکم ماوراءالنهر مقرر کرده بود، بنا به امر پنهانی خلیفه سفاح پرچم بغی وشورش را برافراشتند، لیکن این بغاوت عقیم ماند سناع بن النعمان درامل اعدام شد وزیاد را نظامیان وعساکر وی ترك دادند ودرنزد دهقان بارکث پناه برد، دهقان مزبور امر قتل او را صادر کرد وسرش رانزد ابومسلم فرستاد[۳] دراین نبرد ابوداود به ابومسلم کمك کرد، لیکن دسایس وتوطئه های آل عباس ابوداوء درا تحت تاثیر درآورد، درنتیجه ابومسلم را دردام اغفال انداخته وبه قصر خلیفه بردند ودرآنجا خائنانه بقتل رسانیدند (۷۵۵).

بعد ازین واقعه هواداران وطرفداران ابومسلم دشمن آل عباس شدند، بعد ازمرگ ابومسلم یك قیام پارسی ها درخراسان شروع شدوفرونشانیدن این آتش دوماه رادربرگرفت[٤]. دراین جا باید علاوه نموده گفت که این حزب مخالف

۱ ـ طبری، جلدسوم، صفحات ۷٤-۷۹-۸۰

۲ ـ Jakinth, III,242-3;Chavannes, Document, 151

۳ ـ طبری، جلدسوم، صفحات ۸۱-۸۲

٤ ـ طبری، جلد سوم، صفحات ۱۱۹-۱۲۰

اقتدار وسلطهٔ خلیفه وارها نیده وفقط بنام زیرا ثرخلیفه میبودند .

والی های آل عباس که درخراسان تاظهور آل طاهر فرمانروایی میکردند مجبور میبودند یك سلسله بغاوت هارا ، چه ازطرف عربها ویاچه ازطرف پارسی‌ها فرونشانند. بعد از قلع وقمع شریك یك سلسله بغاوت های دیگر که ازطرف اهل تشیع اعراب در بخارا راه انداخته شده بود ، عطف توجه میکند. جانشین دوم ابومسلم ، عبدالجبار بن عبدالرحمن درسال ۱٤۰/ ۷۵۷ـ ۸ ، امرصادرنمود تا فرمانروای عرب را دربخارا که مجاشیع بن حیریت نام داشت ، بقتل رسانند، زیرا این شخص باعلویها اظهارهمدردی میکرد[۱] .

دردورهٔ خلافت مهدی (۷۷۵ـ۷۸۵)، در بخارا درسال ۱۶۰ـ۷۷۷ بغاوت خارجی یوسف البرم که به قبیلهٔ ثقیف پنا برده بود، شروع میگردد . پرچم بغی را بنام وبه مشیت اسلام بلندمیکنند[۲] ؛ وعملیات نظامی در بخش شمال غرب افغانستان بعقیدهٔ گردیزی [۳] ، آغاز میگردد ؛ زیرا یوسف مرورود، طالقان، وگوزگانان راگرفته بود . نیزدرهمین دوره مامون یك بغاوت دیگر را که نوادهٔ یوسف ، منصور بن عبدالله ، راه انداخته بود ، باید خاموش میکرد[٤] . یك سلسله اضطرابهای خارجی ها درسجستان وبادغیس عطف توجه میکند وسجستان تا دورهٔ طاهریها وسامانیها مرکز آشوب وفتنه میماند. دربادغیس تقریباً درسال ۱۵۰/۷۶۷ یك نهضت

۱ـ طبری ، سوم ، صفحه ۱۲۸

۲ـ یعقوبی ، تاریخ ، دوم ، صفحه ٤۷۸ - ۹

۳ـ نسخهٔ خطی آکسفورد ، ۹٤ نسخهٔ خطی کمبریج ۷۵

٤ـ یعقوبی ، تاریخ دوم ، صفحه ۵٤۶

۵ـ گردیزی ، ۹۲ ، نسخهٔ کمبریج ۷٤۰ F

که از زمان خلیفه منصور بخاندان معروف پارسی برمکی تعلق داشت، خود را از احفاد بزرجمهر و دیگر سیاستمداران نیمه اساطیری دورهٔ ساسانی میدانستند [۱].

وظیفهٔ حکام ولایات، مخصوصاً حاکم خراسان، که درعین زمان ماوراءالنهر مانند سابق تحت اثر آن بود، نیز توسط این پرنسیپ ها تعیین میشد. مانند دورهٔ ساسانی‌ها پسر رئیس دولت دردوموقع وفرصت حکمفرمای ولایت مقرر میشد، و این امر اهمیت حکومت خراسان را نشان میدهد؛ زیرادراین سامان مجادله بادشمن داخلی وخارجی مشکلات مخصوصی رادرمقابل حاکم ولایت میگذاشت. معضله ییکه حکام باید آنراحل میکرد، این بود، که ساختمان سیاسی را مطابق روحیه وعنعنات ساسانی استحکام بخشد واین امرالبته درصورتی میسر میگردید که طرفداران و پارتنزانهای امنیت وصلح راهمدستان نموده وعناصر باغی را خنثی سازند. نیز بایست چنان یك پروگرامی راسردست گیرند که بارعایای ملك و تیول ومتحدین آنها درمیدانهای استپ که علم بغاوت رابرافراشته بودند، داخل پیکار گردند واین آروزو[تامین صلح وامنیت]وقتی برآورده میشد که حکام موروثی ازبین ارستوکراتهای بومی انتخاب شود؛ این حکام بومی که ازبین طبقهٔ ارستوکرات انتخاب میشد باشرایط محلی آشنا بودند ودرعین زمان مردم ازآنها احترام میکردند. این نکته راباید خاطر نشان کرد که این حکام بیشتر بمفاد خود کارمیکردند تااینکه منافع خلیفه رادرنظر داشته باشند. این حکام بسرعت تمام خودرا ازقید

---

۱ - سیاست نامه، صفحات ۱۵۰-۱۵۱

اسیر گردیده و بحکومت تسلیم داده شد[1]. خطر بزرگتر از ان، هما نا همان بغاوتی بود که هاشم بن حکیم[2]، باشندهٔ سرزمین همجوار مروراه انداخته بود. این مرد در وهلهٔ نخست زیر اثر ابومسلم وسپس تحت اثر عبدالجبار خدمت میکرد. آتش این بغاوت، بعقیدهٔ گردیزی و نرشخی، در دورهٔ حکومت حمید بن قحطبه، بغی پیش ازسال ۷۷۶ خاموش ساخته شد.

هاشم به پیروانش اعلان کرده بود که الوهیت بهمان طوریکه در آدم نوح، ابراهیم، موسی، عیسی، محمد و ابومسلم حلول نموده بود، در وی نیز بهمان نهج حلول کرده است. این مرد همواره نقاب سبز رنگی برچهره میکشید ومیگفت اشخاص فانی تجلی وپرتو چهرهٔ اورا تحمل نمیتوانند وبهمین علت عربها او را بنام مستعاد المقنع یاد میکردند[3]. دشوار است انسان بایاری مواد و مآخذ این گفته را که وی از بد ترکیبی و بد شکلی چهره اش راز یر نقاب پنهان میکرد، ثابت کند. پیروزی وموفقیت زیاد در نزد یکی کش (Kish) و نسف (Nasaf) نصیب این شخص میگردد و هم درهمین جا یك قریه یی بنام سوبخ (Subakl) وجود داشت که برای نخستین بار دعوت اورا

۱ـ طبری، جلد سوم، صفحه ۱۳۵ . بعقیدهٔ گردیزی این دسته مردم به قبیلهٔ ازد (Azd) تعلق داشت .

۲ـ نرشخی دربارهٔ این شخص معلومات بسیار مفصلی میدهد (نرخشی صفحه ۶۳ - ۶۴)

۳ـ این مرد «پیامبر المقنع» رومان توماس مور (Thomas moor) میباشد.

نیز تاریخ ادبیات ایران مولف E G Browne [i, 318] را مطالعه نمایید.

مذهبی پارسی ها که رهبر آن پیامبر اشنس (Ashnas) بود و آرزو داشت کار به آفرید را ادامه دهد ، شروع شده بود ؛ طوریکه میدانید به آفرید را ابومسلم اعدام کرده بود . اما راجع به «مردمان سپید جامه » ، یعنی حزب ابومسلم باید گفت که آنها هرگز از فعالیت دست بر نداشتند [این فرقه تا قرن دوازده وجود داشت] ولی به ندرت بصورت علنی و بر ملا بغی میکردند. بعد از قتل ابومسلم یکی از پیروانش اسحاق بغاوتی را در ماوراء النهر راه انداخت. اسحاق مرد بیسوادی بود که اورا بنام ترك یاد میکردند وعلت آن این بود که ابومسلم اسحاق را بطور قاصد و پیامبر خویش نزد ترك ها فرستاده بود .اسحاق خود را جانشین زردشت میدانست و اعلان کرده بود که زردشت زنده است و برای تاسیس واحیای آین خویش دوباره ظهور خواهد کرد! این بغاوت فرو نشانیده شد لیکن نخستین جانشین ابومسلم درخراسان [حاکم خراسان] ابوداود درسال ۷۵۷ بدست یکی از پیروان همین فرقه [زردشتی] بقتل رسید[۲]. جانشین ابوداود عبدالجبار از روش حکومت خلیفه اظهار نارضائیتی میکرد وهمان بود که با باغیان که درراس آنها براز (Baraz) واقع بود ، همداستان گردیده ، پرچم سپید را برافراشتند[۳] .

عبدالجبار شکست خورد ودرحال فرار در نزدیکی مرورود بدست عربها

۱- فهرست ، صفحه ۳٤٥

۲- بعقیدهٔ گردیزی و [f 90; Camb Ms, f 73 a] وهمچنان ، بنا بقول طبری (جلدسوم ، ۱۲۸) اورا «نظامیان» بقتل رسانیدند .

۳- گردیزی (F 91) نسخهٔ خطی کمبریج (F 73 a): علم سپید کرد و
[Cf also Z.D.M.G. la, 216-217و]

جامگان در روستا زندگی میکردند* .

راجع بعلت وانگیزه های بغاوت سال ۸۰٦ که درراس آن رافع بن لیث ، نوادهٔ نصربن سیارقرار گرفته بود. ونیز پیروزییکه درمرحله نخست نصیب باغیان گردیده بود ، معلومات نداریم . تا جاییکه اطلاع داریم خانـوادهٔ نصر بـا سیستم حکومت آل عبـاس مصالحه کرد . لیث پـدر رافع [طبری ** اورا پنا گزیـن جوار قـدرت خلـیفه مهدی مـیدانـد .] و پسر عمویش حسن بـن تمیـم درنـبردیکه برخلاف متـنع راه اندا خته شده بود ، سهم میگیرد ، [۱]طبری[۲] بغاوت رافع را یك عمل که برمقاصد شخص بنیادگذارده شده بود ، میداند. زیراخلیفه ، رافع رابنابر ارتکاب زنا مجازات کرده بود. علت اینکه به چه وسیله رافع مردم رادورخود جمع کرده بودوحاکم سمرقندرابقتل رسانید وسمرقندرادر تصرف خویش درآورد ، نمیدانیم. مردمان نسف ازرافع درمقابل حکومت استعانت و یاری میطلبید ، رافع نیز پرسش آنهارا لبیك گفته فرمانروای شاش را بـا ترك های وی بیـاری آنـها فرستاد[۳] ولی وی بالاخره با باغیان همداستان گردید برعـلاوه ، یعقوبی [٤] عقـیده دارد ، کـه باشندگان فرغانه ، خجند اشروسـنه ، صغانیان بخارا ، خوارزمیه وختل بارافع همـدست وهمدل گردیدند؛ حتی توقوز— اوغوز(Toquz-Oghuz) وقرلوق (Qarluq) ومردمان

۱ طبری ، جلدسوم صفحه ٤٨٤ De altturkischen Insuhrisenund die arabiscehnau.lten P. 22.

۲-گردیزی[Camb, Ms, F 75 a] f 93;

۳-طبري ، جلد سوم ، صفحه ۷۰۷-۸

٤-ایضاً ، جلد ، سوم صفحه ۷۱۲

د-یعقوبی ، تاریخ ، بخش دوم ، صفحه ۵۲۸

*-دبلیو، بارتولد. Diealltur; Kischen Inschrifen,Und dic arabiscl:en Quetten P. 22.

**-طبری،جلدسوم، صفحه ٤٨٤

پذیرفتند. برعلاوه، سپیدجامگان در بخارا بنای بغاوت را گذاشتند و این سپیدجامگان از طرف بخارـخدات بنیاد[1] تقویت میشد و هم در همین آوان در سغد علم بغاوت برافراشته شد. مراکز پیروان مقنع در بخارا از دیر باز در قریهٔ نرشخ وجود داشت، مقنع از ترکها نیز استعانت جست. آخرین پناهگاه رهبران مذهبی این فرقه در قلعهٔ کوهستانی درجوار کش میبود. والی مسیب بن زهیر (۷۸۰ – ۷۸۳)[2]. و بخارـ خدات بنیاد آتش بغی را فرو نشانید و شخص بخارـخدات بنیاد که با باغیان همدردی داشت در فرخشه (Farakhsha) در دست نظامیان سوارهٔ خلیفه بقتل رسید. درهر صورت این فرقهٔ مذهبی در جوار وحوالی کش ونسف در بعضی قریه های بخارا باقیماند. اخیرالذکر در ترجمهٔ نرشخی ذکر شده است[3]، لیکن با این نامها در دیگر مآخذ تازمانیکه زرمان (Zarman) یا رزماز (Razmaz) را عوض زرماز نخوانیم، برنمیخوریم. قلعه و دژ عمر را سمعانی[4] عمیر (Omayr) ثبت میکند: موقعیت آن معلوم نیست. مقدسی[5] نیز از قریه‌های که در ماوراءالنهر، محل بود وباش وزندگی سپید جامگان بود ومراسم مذهبی آنها به زندیق میمانند، یاد آوری میکند. قرارعقیدهٔ اتومانسکی (Tumansky) تعداد زیادی از سپیدجامگان

---

۱ ـ نرشخی، صفحه ۹

۲ ـ بعقیدهٔ نرشخی صفحه ۷۰ مسیب در جمادی الاول و بعقیدهٔ حمزهٔ اصفهانی [اصل متن، صفحه ۲۲۲، ترجمه، صفحهٔ ۱۷۲ – ۳، بغلط زهیربن مسیب ثبت شده] در جمادی الثانی، ۱۶۳ هـ، رسید. و بعقیدهٔ گردیزی (f. 95; Camb Ms, F 766) مسیب درخراسان در ۱۶۶ جمادی الاول رسید. و فقط براي مدت هشت ماه در آن ولا باقیماند.

۳ ـ نرشخی، صفحه ۷۳. قصرخشتون شاید همان رباطکا خشتوان باشد، و همین نام را برقریه و رستاق نهادند [سمعانی: الکاخشتوان] ٤ ـ سمعانی (S. V) المبیضی

Bibl. Geog Arab, III, 323

این چادرنشینان ظاهراً بکدام لشکرکشی منظم درماوراءالنهر اقدام نکردند و فقط به حملات نابهنگام پیر داختند وبفرمانروایان بومی وباغیان عرب کمك میکردند. مردم برای اینکه خود شان را ازحملات چادرنشینان نجات دهند، دیوار های در راشت(Rasht) درحوالی بخارا ودرشاش بنیادگذاشتند.[۱] ازاین نکته فهمیده میشود، که برعلاوهٔ پیروزی زیاد بن صالح عربها مجبورشده بودند ولایاتی راکه درشمال وادی چیرچك(Chirchik) واقع بود ترك دهند. مادر بارهٔ اینکه برعلیه خانهای ترکی وحکام محلی آشوبگر لشکرکشی صورت گرفته باشد، کدام معلومات واطلاعاتی دردست نداریم.

درزمان منصور(۷۵۴-۷۷۵) لیث[شاید پسر نصر بن سیار باشد]را بحیث قاصد به فرغانه فرستادند دراین فرصت شهزادهٔ فرغانه درکاشغر زندگی میکرد واعراب اورا مجبور ساخت که خراج سنگینی بپردازد. شهزادهٔ فرغانه‌را اعراب دعوت کرد تا اسلام را بپذیرد. اما وی ازاینکه اسلام را قبول کند یکقلم ابا ورزید و تازمان خلیفه مهدی(۷۷۵) زندانی مانده بود. دردوران خلیفه مهدی (۷۷۵-۸۵)تقریباً همان وقتیکه یوسف البرم پرچم بغی را برافراشته بود، احمدبن اسد به فرغانه لشکر کشید. دراین جا پایتخت شاه فرغانه را بنام کاسان[۳] (Kasan) یادمیکردند. ازاین نکته واضح میگردد که شاه فرغانه زمام امور مملکت خودرا دوباره دردست گرفته بود.

۱ - به صفحات ۷۱ ، ۱۱۲ ، ۱۷۲ و ۱۷۳ ترکستان بارتولد مراجعه نمایید.

۲ - یعقوبی، تاریخ، بخش دوم، صفحات ۴۶۵-۶۶

۳ - یعقوبی، تاریخ، دوم، صفحه ۴۷۸؛ نیز بمقالات بارتولد که زیرعنوان فرغانه نوشته ودر دایرة المعارف اسلام بطبع رسیده مراجعه فرمایید.

تبت برای رافع قوت الظهر میفرستادند[1] این شورش و بغی را فقط در سال ۸۱۰ خاموش کردند.

وقتیکه ترک ها رافع را ترک دادند (۸۰۹)[2] و رافع ازعدالت ۳ مامون شنید [ودر این جا باید گفت که مامون از تمام گناههای رافع درگذشته بود)؛ فوراً خود را تسلیم مامون کرد . پس معلوم میشود که ترک ها در پی انتظامی که در ماوراءالنهر رخ داد ، مداخله میکردند وحتی باغی ها گاهی اوقات از ترک ها استعانت می جستند ، لیکن عربها با آن قوای نظامی ترک مانند دورهٔ امویها مقابله نمیتوانستند. بعد ازسقوط امپراطوری ترگش (Turgash) وشکست چینی ها دو امپراطوری درسرحد ماوراءالنهر تاسیس شد سیمیریچی (Semiryeche) و بخش شرقی ولایت سر دریا را قرلوق ها دردر تصرف خود درآوردند هم همین قرلوق ها درسال ۷۶۶ سویاب (Suyab) را که پای یتخت ترگش بود ، در تصرف خود درآورده بودند. در بخش سفلی سر دریا سلطنت اوغوز (Oghuz) بوجود می آید ، واین اوغوز با توقوزاوغوز (Toquz-Oghuz) ترکستان شرقی شباهت دارداین توقوزاوغوز بخش ترکهای غربی بودند که بعد از مرگ سلو (Sulu) متشنت و پراگنده گردیدند[4] ، توقوز-اوغوزهاییکه در شورش و بیقراریهای ماوراءالنهر دراوایل قرن نهم سهم گرفته بودند ، حتماً به عنوان اوغوز [غز] سردریا شناخته شده اندنه بنام توقوز-اوغوز ترکستان شرقی ،

۱-ایضاً ، تاریخ ، بخش دوم صفحه ۵۲۸

۲-طبری ، جلد سوم ، صفحه ۷۷۵/۳-طبری ، جلد سوم صفحه ۷۷۷/٤- مارکوارت

Chronologie der altturzischen Inschrifsten P. 24-5;W. Barthold , Die a thurkischen inschreften und die arabischen Quellen, P. 28

Ct. my article".Ghu22, in Encyc. of Islam

-٤

قرلان (Qurlan) را انداخته شده بود، ودر آنجا یکه شقیق (صوفی) بن ابراهیم بلخی بقتل رسید، صحبت میکند[1].

قبل از آغاز مجادله با خلیفه امین (۸۱۱)، مامون بهوزیر خویش فضل بن سهل شکایت میکند و میگوید که او مجبور گردیده در این فرصت نامساعد آتش خصومت ها را فرونشاند. هم درهمین آوان بود که جیمو بنای بغاوت را میگذارد و خاقان فرمانروای تبت نیز پرچم بغی را بلند میکند، پادشاه کابل آمادگی میگیرد تا بران مناطق خراسان که درجوار وسرحد قلمرو[2] وی واقع است، حمله کند و همچنین شهزادهٔ اوترار (Utrar) از تادیهٔ خراج ابا میورزد واین زمان بود که فضل به خلیفه توصیه میکند تا نامه هایی برای جیفوخاقان بفرستدودر نامه های مزبور خاطر نشان نماید که خلیفه آنهارا بحیث فرمانروایان ولایاتیکه در سابق زیر اثر آنها بود، می‌شناسندودرروز نبرد درمقابل دشمنان آنها، بانها یاری خواهد کرد. نیزبرای پادشاه کابل تحفه بفرستد وازراه صلح باوی پیش آمد کند. پادشاه کابل بدین امرراضی خواهدشد. نیز برای شهزادهٔ اترار منحیث نشانهٔ دوستی یکسال خراج را ببخشد[3] از این قبیل اقدام وامثال آن شاید تاباندازه صلح خارجی مملکت راتامین کرد.

بعقیدهٔ موءرخان ازجملهٔ اشخاصی که خدمات بارزی را برای بهبود سیستم

۱- ابن اثیر، جلدششم، صفحه ۱٦٤

۲- درمتن مطبوع اترار بنده ذکرشده، ودرنسخهٔ خطی ایراز بنده ثبت است.

۳- طبری، جلدسوم، صفحات ۸۱۵-۱٦

بعدازاین خلیفه سفرایی نزد فرمانروایان فرستاد تاخلافت اورا تایید کنند. اکثر فرمانروایان خلافت اورا پذیرفته آمدندومقام خلافت اوراتایید کردند. در بین فرمانروایانیکه مقام خلیفه راتـایید کردنداخشیدسغد، افشین اشـروسنه، شاه فرغانه، جیفو فرلوق، خاقان توقوز-اوغوز، طرخان پادشاه ترك ها[شاید فرمانروای شاش باشد]، پادشاه تبت وحتی امپراطورچین شامل میبـاشد[1].

دردرهٔ هارون الرشید(۷۸۰-۸۰۹) والی غطرلف بن عطا(۷۹۲-۷۹۳)عمرو بن جمیل را به فرغانه، فرستاد تا ازآنجا قوای نظامی جیفو فرلوق را بیرون راند[2] ووالی فضل بن یحیی برمـکی(۷۹٤-۵) درماوراء النهر به لشکر کشی پرداخته آمده و شاه اوشروسنه را که قبل بر ان پیش هیچکس نیامده بو دو هیچکس را فرمان نبرده بود[3] مجبورساخت رعیت خلیفه گردد. مامون دردوران اقامت خویش درخراسان (۸۰۹-۱۸) لازم دانست که قوای نظامی به سغد، اشروسنه وفرغـانه بفرستد ودر عین زمان فرمانروایان ولایات را مجبورسازدکه توسط سفرای خود مقام خلافت اورا تایید کنند[4].

ابـن اثیرراجـع به لشکرکشی اعـراب در سال ۱۹٤/۸۱۰ کـه علیه شهر

۱- یضاً، دوم، صفحه ۷۹؛

۲- گردیزی(f. 94 a) نسخهٔ خطی کمبریج(f. 77 b)عمرو (عمر) تا جیفور را از فرغانه بیرون کرد.

۳- گردیزي (f. 97) کمبریج [نسخهٔ خطی] f. 78 a) وجنان غره که ملك سرشته بود پیش او باز آمد که پیش هیچکس نیامده بودو هیچکس را فرمان نبرده بود.

٤- (Beladsori) ، صفحه ۳۰ ؛

کرسی برای مدت مدید از آن جهت باقیماند که غنایم خودرا باخلیفه هارون تقسیم میکرد[1] مردمان آن ممالکی که زیر اثر خلیفه بودند عسکر برای قوای نظامی تهیه میدیدند. فضل بن یحیی یك نیروی نظامی نیرومندیر ازمردمان پارسی در خراسان تشکیل داده بود قرار عقیده طبری[2] تقریباً ٥٠٠/٠٠٠ نفراز خراسان قوای نظامی استخدام می‌شد(این تعداد مبالغه آمیزمی نماید)وازآن جمله به تعداد ٢٠/٠٠٠ به بغداد فرستاده می‌شدو باقی آن درخراسان میبودند. این قوای نظامی رابنام «عساکر آل عباس» یادمیکردند وهدف آن این بود تابرای استحکام و بقای خاندان عباس خدمت کنند.

در جنگی که علی بن عیسی علیه حمزهٔ باغی راه انداخته بود، گفته میشود که یك فرقه سغدی ونخشب[3] و یک قشون طاهر بن حسین درلشکرکشی عراق(٨١١) بشمول ٧٠٠ تن خوارزمی سهیم میبودند[4]

بعقیدهٔ نرشخی[5] بخار- خدات کانا(Kana) ، که برای مدت سی سال حکومت کرد، نخستین شخصی بود که بر نقره(درهم)دربخارا ضرب زد. این سکه درزمان خلیفه ابوبکر (٦٣٢-٤) توسط بخار-خدات کانا در دست چلندداده شد.

١ـ طبری، جلدسوم، صفحات ٣-٧٠٤

٢ـ طبری جلدسوم، صفحه ٦٣١

٣ـ گردیزی(f. 98)نسخهٔ خطی کمبریج f. 7 a: «سغدیان و نخشبیان صبر کردند تا حمزه بسته شد پس حمله آوردندو یارانش رابکشتندو برروی حمزه جراحت کردند.»

٤ـ طبری، جلد سوم، صفحه ٨٠٠

٥ـ نرشخی، صفحات ٤-٣٦

امور داخلی انجام داده عبارت بودند از ابوالعباس فضل سلیمان الطوسی[١] (٧٨٣-٧[٢] وفضل بن یحیی برمکی[٣] بوده است. سایر حکام برای منافع شخصی و پر کردن کیسه های خودشان دست و پا میکردند. عدهٔ ازحکام از قبیل عبد الجبار بن عبدالرحمن مسیب بن زیار[٥] بعدازمقرر شدن فوراً مالیات رازیاد کردند واین اقدامات خودسرانه حکام را علی الاکثر حکومت مرکزی با دیدهٔ تجاهل واغماض دیده آنهارا مجازات نمیکرد. علی بن عیسی بن ماهان (Mahan) که یکی ازحکام بسیار حریص بود، برای بیش ازده سال حکومت کرد[٦] و بدین

١- متن، صفحه٢

٢- گردیزی (f.95 Camb.ns) تاریخ رسیدن قاصد فضل را به مرو درماه محرم سال ١٦٧ میدانند (اگست ٧٨٣) ورسیدن خود فضل را درماه ربیع الاول (اکتوبر) همان سال میدانند. حمزهٔ اصفهانی ماههای فوق الذکر را ثبت میکند. لیکن سال آنرا ١٦٦ قیدمیکند(دراصل متن صفحه٢٢٢ وترجمه صفحه ١٧٣ ترجمه سهو کرده است). طبری (جلدسوم صفحه٥١٧) ونرشخی (صفحه ٢٣) مقرری فضل را درسال ١٦٦ ثبت کرده است، لیکن زمان ووقت رسیدن آنرا ذکر نمیکند.

٣- طبری، جلد سوم، صفحه ٦٣١. در مدت مختصری که فضل کرسی قدرت را در اختیار داشت نمیتوانست تمام کارهای را که بدو نسبت داده اند، انجام دهد. مقالهٔ بارتولد را که دردایرة المعارف اسلام تحت عنوان برمکی ها نوشته، مطالعه نمایید.

٤- گردیزی (F 91) کمبریج نسخه خطی f 73.a: «خراج مرو و بلخ و بسیار از شهرهای خراسان زیادت کرد.»

٥- گردیزی (F 99) نسخه خطی کمبریج (F 74 a) بروظیفهٔ خراج زیادت کرد و رعایا ازوی گله کردند تا مهدی او را معزول کرد.

٦- بعقیدهٔ طبری (جلدسوم ٧١٣) و گردیزی f.98 Camb Ms f 79b او را درسال ١٩١- (٨٠٦-٨٠٧) معزول کردند.

قرار عقیدهٔ حمزهٔ اصفهانی (اصل متن صفحه ٢٢٥ ترجمه ص ١٧٥) او را درماه ربیع الثانی سال ١٩٣ (ماه مارچ سال ٨٠٨ معزول نمودند.

میشود [1] بعدازسپری شدن مدت مختصری بازارمبادلهٔ درهم غطریفی گرم شد تا اینکه کار بجایی رسید که درهم سفید و درهم غطریفی بیك نرخ و قیمت مبادله میشد ، اما ما لیاتیکه به غطریفی تادیه میشد بهمان حال اول باقیماند، پس بدین صورت مردمان بخارا مجبور میشدند که شش بار زیادتر به نسبت سابق مالیه بپردازند. دراین جا باید علاوه نموده گفت که درمرورزمان ارزش درهم غطریفی زیادترشده رفت چنانکه می بینیم درسال ۲۳۰/ ۸۳۵ یکصد درهم سفید فقط هشتادو پنج درهم غطریفی ارزش داشت ودرسال ۱۱۲۸/۵۲۲ هفتاددرهم غطریفی ارزش داشت [2] گفته های نرشخی باعث شك وتردید میگردد؛ سکه های کم بها ومختلط دربخارا ، مانند اینکه درخوارزمیه ضرب زده میشد، دست ضراب داده میشد وعلت آنهم این بود که سکه های مزبورورای سرحدات ولایت دردست دوران داده نشود .

مقدسی [3] دربارهٔ خوارزمیان میگوید: «آنها ارزش درهم راچار دانق(Daniqs) [4] میدانند واین بد انجهة بود، که تاجرها ایشانرا ازدرهم محروم نسازدوهم تا امروز نقره برای آنها می آوردندوازنزدآنها برده نمی توانستند.»

۱ - دراصل متن کلمات (وصد) حذف شده(نرشخی صفحه ۳۱) .
درمقدسی Bibl Geog Arab' III, 340
تعداد طور دیگری داده شده I'166, 877—I, 166, 897 درخردادبه Bibl Geoq Arab, Vi, 27 i,
I, 189, 200 داده شده

۲ - کلمهٔ (صد) درمتن حذف شده

۳ - Bibl Goeq Arab, III, 286 (De Goe,e, Das alxe Belt des Oxus, P 100)

۴ - درجای دیگر آنرا چارو نیم دانق ثبت میکند (Bibl Geoge.Arab , III,340,Dasall te Belt-P.
درهم عادی شش دانق وزن داشت)

درهم را از نقرهٔ خالص میساختند و شخص بخار خدات بر روی همان سکه درحالیکه تاجی برسر نهاده است، دیده میشود. در اواخر قرن هشتم این سکه از دوران افتاد و در عوض آن سکه های خوارزمی بمیان آمد. اهل بخارا از این وضع شکایت داشتند و نارضایتی خود را بعرض غطریف بن عطا رسانیده ازوی خواهش کردند تا درهمی بسان بخارا خداتها دست ضراب سپرده آید. نیز پیشنهاد نمودند که این سکه ها به اندازیی که احتیاجات محلی را برآورد ضرب زده شود و ازولایات آنها بجای دیگر صادر نگردد. از انجاییکه در آنزمان نقره کمیاب بود غطریف بامشوره وموافقهٔ نمایندگان شهرسکه ایرا که از طلا نقره سرب، قلعی آهن و مس ترکیب شده بود ضرب زد. سکه را مطابق به دیزاین قدیم ساختند اما اسم غطریف را بران نوشتند و بهمان جهت سکهٔ مزبور را غطریفی میگفتند. اهل بخارا درمرحلهٔ نخست این سکه های سیاه را نمی پذیرفتند و این وضع چنان شرایطی را ایجاد کرد که شش غطریفی را با یك درهم، که از نقره ساخته شده بود دمبادله میکردند. ودروقت تادیهٔ خراج غطریفی را بهمان اسم مبادلهٔ فوق الذکر میپذیرفتند. مالیات بخارا وسرزمین های همجوار آن، تا آن زمان تقریباً یك اندازه از (۲۰۰۰۰۰) درهم کمتر بود[1]، واین مالیات حالا به ۱۶۸٫۵۶۷ را درهم غطریفی بالغ

---

۱ - پروفیسر ویسلوفسکی Veselovsky عقیده دارد که گفته نرشخی بقرار ذیل بهتر ترجمه میشود: «در ازمنهٔ گذشته خراج بخارا عبارت از ۲۰۰۰۰۰ درهم بود واین مبلغ زیادی نبود» ماحق نداریم که در متن پارسی تصرف نمائیم وتعدادیرا که ماذکر کردیم، برای آن بود تا نشان دهد که مالیات کمتر از ۲۰۰۰۰۰ درهم سفید یا ۲۰۰۰۰۰ درهم غطریفی بوده است.

مالیه میپرداختند صحبت میکند: درهم محمدی، درهم مسی و درهم غطریفی. درهم محمدی بعقیدهٔ گردیزی[1] در دوره و زمان محمد بن دهده که اسم وی در ردیف حکام خراسان ذکر نشده و شاید یکی از کارمندان و افسران عربی بوده باشد که در زیر اثر حاکم و والی خراسان در ماوراءالنهر خدمت میکرده، رایج شده باشد. و درهم مسیبی در دوران و زمان مسیب بن زیاد (۷۸۰ – ۷۸۳) ضرب زده شد. و بعقیدهٔ ابن خرداد به[2] (اطلاعات وی راجع بسال ۲۱۱و۲۱۲ یعنی ۸۲۶ – ۸ میباشد) مالیاتیکه پرداخته میشد قرار زیر است. در خوارزمیه به درهم خوارزمی. درشهرهای ترکی که در اراضی نوح بن اسدد اخل بود مالیه را به درهم خوارزمی و مسیبی میپرداختند، در شاش ایلاق (Ilaq) وخجند به درهم مسیبی مالیه میادادند، در اشروسنه حتماً به درهم مسیبی وبطور کلی به درهم محمدی مالیه میپرداختند، در فرغانه کش نسف به درهم محمدی و در بخارا به درهم غطریفی مالیه میدادند.

ازایضاحات بالا فهمیده میشود که هریك ازاین سه سکه مخلوط درحوزهٔ معین وبخصوص جغرافیایی توزیع میگردید، لیکن دربارهٔ اینکه وضع این سکه هادرجهان خارج به چه منوال بوده، طوریکه جغرافیه نویسان عقیده دارند، کدام تفاوت فاحش بین آن سه سکه در بازارهای خارج وجود نداشت. برتمام این سکهها اشکالی دیده میشود که بوضاحت تمام فرق آنرا از سکههای اسلامی معموله نشان میدهد[3]

۱-گردیزی ;F. 95 نسخهٔ خطی کمبریج b 76 .F : ودرهم مسیبی [مسمی Cod] بدو باز خوانند چنانکه غطریفی بغطریف بن عطا الکندی و محمدی به محمد بن دهده و این درمها با روی ارزیز آمیخته باشد.

۲- Bibl. Geog. Arab. III, 27-8

۳- Bibl. Geog. Arab. 314

ازاینکه سکه را از نقرهٔ خالص به نقرهٔ مخلوط تبدیل کردند برای آن نبود که نقره پرارزش بوده بلکه مقصد این تغییر سیاست در تبدیل نقره آن بود، طوریکه نرشخی عقیده دارد، تا از دوران پول بکاهد و هم از همین لحاظ مردمان بخارا هیچگونه عذری نداشتند که غطریفی را نپذیرند. در عین زمان باید، در اینجا علاوه نمود که گفت که علت و سبب بلند رفتن نرخ مبادله سکه مخلوط را ذکر نکرده اند. خیلی احتمال میرود که بلند رفتن این سکهٔ مخلوط به پیمانهٔ زیاد آن بوده باشد که درهم کهنهٔ سپید از ارزش افتاده بود. اگر حکومت مالیات خود را به غطریفی میگرفت پس برای کسی مجال نمیداد که از نرخ سکهٔ مزبور بکاهد، یعنی حکومت بعد از آنکه درهم سپید از ارزش افتاده بود نمیتوانست برخلاف مفاد خود درهم غطریفی را که بدان مردم مالیه میپرداختند، تقلیل دهد. مقدسی[1] میگوید که درهم سیاه در ماوراء النهر دست دوران بود و آنرا بر درهم سپید ترجیح میدادند. متاسفانه دربارهٔ اندازهٔ مبادلهٔ غطریفی با درهم کوفی و پول مسی معلوماتی در دست نداریم ابن حوقل[2] دربارهٔ مبادلهٔ غطریفی با سکهٔ مسی (Fals) صحبت میکند و نرشخی[3] در ضمن وقایع سال ۲۶۰/۸۷۴ راجع به مبادلهٔ نقره سخن میان میگذارد اما هر دو تن نویسنده دربارهٔ نرخ ها و اندازهٔ مبادلهٔ سکه های مزبور خاموش مانده اند.

درهم غطریفی نخستین و یگانه نوع نبوده است. موءرخین و جغرافیه نویسان بر علاوهٔ درهم خوارزمیه، از نوع درهم مخلوط دیگر که در ماوراء النهر بدان

۱ ــ Bibl Geog Arab, III, 340

۲ ــ ایضاً، 363 , II,

۳ ــ نرشخی، صفحه ۷۶

حرکت است . نوشتهٔ آنرا (برروی راست) ای. کی. مارکوف (A.K. Markov) مزده هدت (Mazda Hodat) که به معنی فرمانروای ارتوکرات است خوانده و پروفیسر اودونر ملکه سدك (Malka Sadak) پادشاه عادل خوانده است. ناگفته نماند که این چنین مفهوم برروی سکه های ارسیکد (Caoitevs Sikaios) نیز عطف توجه کرده است .

ازطرف دیگر سکه های سغدی چندین نوع دارد، لیکن برتمام آنها مجسمه های نیم تنهٔ شاه ساسانی ورهبران ورهران (بهرام) پنجم (۴۲۰–۳۸) دیده میشود .

وهمچنین سکه های ساسانی بحیث نمونه براین سکه های سغدی ها بوده است . یعنی سغدیها ازآن تقلید کرده اند .افسانه ها و اساطیر نیز دراین جاتنوع را مجاز میدانند ؛ برسکه هایی که به پیمانهٔ زیادی توزیع شده یازده علامت ونشانه رامیتوان دید که مطابق تأویل وتفسیر لرچ (Lerch)[1] بمعنی بخار ـ خدات است . توأم بادرهم های دارای معیاراعلی (۹۷/.) سکه های دیگر که از پست ترین فلزها ترکیب شده بود وبروی آن اساطیر عربی واسم خلیفه المهدی (معاصر مسیب) نوشته وحك شده ، توجه مارابسوی خود جلب میکند .آن

---

* (مهرام) چوبین (تقریبا ۵۷۸) تقلید شده وبسودیعت گرفته اند .

۱ ـ مقالت لرچ راکه زیرعنوان Travaux de la ze session du Congres international des Orientalists, II, 419—29, نوشته وهمچنان اثری دیگری که به نام Trudy Vost. Old. Arkh. Dbshch., part XVIII نوشته مطالعه نمایید .

و بعقیدهٔ ابن حوقل آن اشکال قابل فهم نیست . مبداء و منشاء این سکه ها بزودی فراموش گردید [۱] در اوایل قرن دهم طوریکه مقدسی عقیده دارد [۲] ، افسانه یی در بین مردم شایع بود که میگفتند سه برادر بنام محمدی، مسیب ، و غطریفی. ماوراء النهر را در تصرف خود آوردند وهر کدام آنها سکهٔ درهم بنام خودشان ضرب زدند این افسانه را سمعانی نیز تایید کرده است [۳].

در این جا نمیخواهیم در موضوع سکه شناسی وراجع به انواع درهم های مخلوط که امروز از آسیای مرکزی بدست آمده و به تقلید سکه های نقرهٔ محلی قبل از دورهٔ اسلام ضرب زده شده [۴] ، صحبت کنیم .

سکه شناسان دو نوع سکهٔ پیش از اسلام را در آسیای مرکزی سراغ داده اند که یکی از آن د وخوارزمی و آن دیگری سغدی می باشد. برروی راست سکه عکس نیم تنهٔ پادشاهی (بدون ریش)دیده میشود و برروی چپ آن یك محراب با آتش مقدس عطف توجه میکند ودرعین زمان اشتری دیده میشود که بطرف راست درحال

۱- ایضاً ، II، ۳۶۳

۲ - ایضاً ، III، ۳٤۰

۳- سمعانی (S.V) الریوندی. مقدسی درباره اینکه این سه برادر درکدام دوره وزمان فرمانروایی میکردند خاموش مانده است . و بعقیدهٔ سمعانی آنها در ماوراءالنهر فوراً بعد ازسعید بن عثمان حکومت میکردند .

٤- این موضوع را (توأم با ادبیاتیکه بدین موضوع تعلق دارد)پروفیسر او دونر(O.Donner) درمقالات خویش که زیرعنوان Sur l,orgine ue l,alphabet truc du Nor Jour nal de la socie te Finno ouqrie nne, XIV,I,PP.33-8. نوشته با تمام تفرعات شرح داده است.

(۲) بعقیدهٔ نوع سکه ورهمان بهرام پنجم توسط سغدیها از دست دوم است که بوسیله ورهان باغی

نرشخی دربارهٔ بوجود آوردن پول سکه یی در بخارا صادق باشد، پس بخار-
خدا تنها شاید از همسایه های سغدی تقلید شده باشد نه اینکه بصورت مستقیم
آنرا از ساسانی ها تقلید نموده اند (درغیر آنصورت باید سغدیها بحیث نمونه
درهم‌های کورش‌دوم راانتخاب میکردند مثل اینکه اعراب بعد از مدت مختصری
سکهٔ زمام‌دار مزبور را تقلید نمودند) .از اینکه در اواخر قرن هشتم ، یعنی زمانیکه
درهم‌ها وسکه‌های مسی نوع کوفی ازدیرباز در ماوراء النهر ضرب زده میشد ،ومردم
آنرا نچندان دوست داشتند اما این درد ورنج آنهارا درهم های کهنه که برروی
آن اشکال کفار ومشرکین نقش بسته شده بود ،رفع و دفع میکرد .این امر
البته باعث تعجب انسان میگردد.

خلیفه مامون درحالیکه با یاری وکمك پارسی ها برادرش امین را مغلوب
کرد طبعاً خودش را نگهدار وحافظ همان مردمانیکه بوسیلهٔ آنها تاج و تخت
را کمایی کرده بود ،اعلان کرد ،وزمام امورولایات شرقی‌رادراختیار
پارسی ها گذاشتند.این فرمان روایان اساس خاندان های سلطنتی طاهریان و
سامانی ها راگذاشتند.

نیای[۱] طاهریان رزیق (Ruzayq) از پیروان وپناآوردگان ابومحمد
طلحه بن عبدالله الخزاعی[۲] ، والی سجستان تحت اثر مسلم بن زیاد بود. حافظ ابرو[۳]

۱- ابن خلکان دربارهٔ مبداء ومنشاء این خاندان سلطنتی ایضاحات مفصلی میدهد [نمره ۳۵۰ ترجمهٔ ستین(Stane) I ‘649 sq.] وبعقیدهٔ گردیزی [Bibl Geog.Arab.,VIII, 348]
طاهریان ازاحفاد واولاد رستم [داستان میباشد] .

۲-راجع به این شخص طبری ، جلد دوم ، صفحه ۳۰۳ نیزصحبت میکند .

۳-[متن ، صفحه ۱۵۸] همین مولف اسم پدرمصعب را فرح میداند

سکه ها ییکه برروی آن اسامی محمد، مسیب وغطریف بوضاحت دیده و یاخوانده شود، تا امروز بدست نیامده است. اما برروی بعض سکه ها فقط بعد از کلمهٔ شهادت (فارموله مذهبی * اسم محمد تکرارشده و این شاید اشاره به محمد بن دهده باشد [۱]. بعقیدهٔ من گفته های نرشخی وسمعانی (باوجود نظریهٔ ان ویسلوسکی [۲] N Veselovsky هیچگونه جای شك و تردید را باقی نمیگذارد که اسم هرسه تن ازین والی ها برسکه ها نوشته نشده باشد. شاید اسم آنها به رسم الخط عربی نوشته نشده باشد، بلکه آنرا به آرامی نوشته باشند (مثل اینکه بر روی سکه های غربی -پهلوی مشاهده نموده اید). این درهم ها مانند درهم های دیگرکه از فلزپست ساخته شده درمرورزمان خراب شده است؛ نه تنها نوشتهای آرامی بلکهٔ نوشتهٔ عربی آنرا بمشکل میتوان خواند. حتی رونوشت همان سکه ها یراکه لرچ (Lerch) بخار- خدات خوانده است مورد مناقشه وشك و تردید دروین وپروفیسر دونر (Donner) واقع گردیده است. درهم بخار -خدات (باصطلاح) درسمرقند، خجند وغیره بدست -آمده است [۳]. ازروی این سکه ها انسان بدین حقیقت پی میبرد که درسغد، درقرن پنجم وششم درهم هایی به تقلید سکه های ساسانی ها ضرب زده میشد؛ اگراطلاعات کرونولوجی

* (Religions Formula) فارمولهٔ مذهبی را کلمهٔ شهادت ترجمه کردیم فارموله مذهبی: کلمه شهادت»

۱- W.de Tieseuhaasen‘ Notice sur une monnaier orientals dc M-le Comte S. Strogan off, St.P., 1880,P.II.E Thomas in Numism Chrom III, I, 1281

دراینجا درعوض "محمد له باید محمد یه خوانده شود. این واضح است که اسم خلیفه المهدی محمد بوده واحتمال میرود که هدایت دیزاین سکه ها را هم اوداده باشد.

۲- به صفحه ٤.٢ اصل کتاب [ترکستان تا حملهٔ مغول بارتولد پاورقی نمره ۲ رجوع نمایید.)

۳- Travaux, P 423

طاهر را والی خراسان مقرر کرد[1] . طاهر در ماه نوامبر سال ۸۲۲ بعد از آنکه اسم خلیفه مامون را از خطبه حذف کرد و آزادی خود را از بغداد اعلان نمود دفعة فوت کرد. مردم ، طبعاً ، گمان میکردند که طاهر را به امر خلیفه مسموم نموده اند اما مامون پسر طاهر را که طلحه نام داشت عوض پدرش والی خراسان مقرر کرد (۸۲۲ـ ۸). جانشین طلحه عبدالعباس عبدالله که در خراسان در سال ۸۳۰ رسیده بود با تمام معنی حکمران و فرمانروای مستقلی بود ، حتی خلیفه معتصم (۸۳۳ ـ ۴۲) که از وی نفرت داشت[2] ، و در پنهانی سعی میکرد اورا از پای درآورد[3] ، در ظاهر و علنی نمیتوانست با وی مخالفت کند . سایر اعضای خانوادهٔ طاهریان در بخش غربی قلمرو خلیفه کرسی های مهمی را اشغال کرده بودند ، و در بین دیگر مقام ها و رتبه ها ، قوای نظامی بغداد را نیز در دست خود داشتند و این امر البته در راه ارتقاء و پیشرفت این خاندان سلطنتی رول بارزی را بازی میکرد. رویهمرفته سران خانوادهٔ طاهریان خود را در حیطهٔ نفوذ خودشان محفوظ میپنداشتند . وقتیکه عبدالله به منشی خود خبرداد که عزم و ارادهٔ مکه را دارد خادم وفاشعار وی بپاسخ خلیفه چنین گفت : « یا امیر ! گمان نمیکنم شما بچنان امر اقدام کنید»[4]

---

۱ ـ ایضاً ، جلد سوم ، ۱۰۴۲

۲ ـ برای اینکه علت این نفرت را بدانید ، به اصل متن گردیزی صفحه ۳ رجوع کنید .

۳ ـ بعقیدهٔ گردیزی (f. 102, Camb,M.s. f. 82 b) خلیفه کنیزی را بحیث تحفه نزد عبدالله فرستاد و در عین زمان بدو دستارچه مسمومی داد تا بدان وسیله عبدالله را از پای درآورد اما کنیز فریفته طاهری (در نیشاپور) گردید و رازرا براو فاش کرد .

٤ ـ گردیزی ، نسخهٔ خطی کمبریج (f. 103; Camb. Ms. f. 83 a) «یا امیر تو حازمتر از آنی که کاری کنی که از حزم دور بود.»

ابن طلحه را با طلحهٔ آل طاهر معروف روزهای نخست اسلام مغشوش میکند . مصعب پسر زریق در قصبهٔ بوشنگ درولایت هرات حکومت میکرد ودرزمان تبلیغات آل عباس منشی یکی ازپیروان ابومسلم بود درضمن بغاوت یوسف البرم ، زریق بحیث حاکم آن سامان ذکرشده واین قصبه را ازنزدزریق یوسف البرم بدست آورده بود [۱] . بعدازآنکه آتش شورش و بغاوت فرونشانیده شد ، بوشنگ رادوباره به مصعب دادندکه بعد ازوی حکومت آن ولا به پسرش حسین (۱۹۹ / ۸۱۴ ـ ۵) رسید

وسپس زمام اموربوشنگ رانوادهٔ مصعب طاهردر دست گرفت . قبل از این طاهردرنبردیکه علیه رافع بن لیث راه‌انداخته شده بود، سهم گرفته بود [۲] . درلشکرکشی سال ۸۱۱ علیه امین ، مامون طاهرراسرافسروفرمانده نیروی نظامی خود مقرر کرده بود [۳] . بعد ازآنکه مامون بر مسند قدرت وخلافت نشست (۸۱۳) طاهرراحاکم الجزیره (عراق) مقرر کرد ودرعین زمان فرماندهی قوای نظامی بغداد وامور مالی سواد [۴] (Sawad) رابدو تفویض کرده رفیق و دوست طاهر، احمد بن ابوخالد ، مامون راازسوء قصد والی خراسان که غسان بن عباد نام داشت برحذر نمود ودراثرهمین نمامی بودکه خلیفه درسال ۸۲۲

۱ ـ گردیزی (F 94؛) ، نسخهٔ خطی کمبریج] F 75b:] : «یوسف ثقفی حروری بیرون آمده بود اندر روزگار حمید وحکیم طالقانی و بومعاذ فریابی باوی بودند و بوشنگ ازمصعب بن زریق بستده بودند . »

۲ ـ طبری ، جلد سوم ، ۷۷۷

۳ ـ ترکستان بارتولد، صفه ۲ (نیزابن خلکان)

٤ ـ طبری ، جلد سوم ، صفحه ۱۰۹۳

سامانیها درهرات نمیتوانند حکومت خود را تامین کنند، وقتیکه، طور مثال، الیاس درسال ۲٤۲ /۸۵٦-۷ در هرات پدرود جهان میگوید،[1] ظاهراً جانشینی ازوی در آنجا باقی نمی ماند. در آن شرح و بسطی که مربوط به ظهور صفاریها درسجستان و ولایت هرات عطف توجه میکند، از سامانیها سخنی در میان نیست اما در ماوراءالنهر سامانیها خود را بحیث فرمانروایان موروثی تاسیس مینمایند و احمد بن اسد که از کورهٔ مجادلات برادران خویش سر بلند و پیروز برمی آید توانایی می یابد باینکه زمام قدرت را دردست پسران خویش بگذارد. اگر ازروی شرح و بیان مالیات ماوراءالنهر ابن خرداد به[2] قضاوت کنیم درسالهای ۲۱۱ و ۲۱۲ (۸۲٦-۸۲۷) نوح بن اسد (بزرگترین برادرها) ظاهراً هنوز حاکم یك بخش سغد یا شهر سمرقند، فرغانه و بعض «شهرهای ترکی» بود. بعد از فوت نوح (۲۲۷-۸٤۲) برادرش احمد که از لحاظ کبر سن مستحق کرسی حکومت بود و در فرغانه بحیث فرمانروا باقیماند و پسرش نصر را به سمرقند فرستاد.[4]

---

* مقرر شدند. لیکن در طبع براون (صفحه ۲۷۹) الیاس حاکم هرات و یحیی حاکم شاش مقرر شدند.

- گفته میرخوند را فقرهٔ ذیل سمعانی تایید میکند. طوریکه از اثر کندی که زیر عنوان حاکم و قضاة مصر نوشته ed.:Guest,p:184 الیاس بن اسد سامانی را حاکم اسکندریه در سال ۲۱۲/ ۷۲۸ مقرر کردند، لیکن در این اثر، از اینکه الیاس برای چقدر مدت بحکومت خود در اسکندریه دوام داده است معلومات نمیدهد. همچنان عجب نامه Presented to E.G.Browne,P,169 و گفته های نرشخی (صفحه ۷۵) در این مورد اغلاط زیاد تاریخی و کرونولوجی دارد. در گردیزی نسخهٔ خطی کمبریج فقط از مقرری نوح صحبت میشود.

۱- سمعانی (S. V.) السامانی. تاریخ وفات سایر سامانیها در آنجا داده شده است.

۲- ببلیوگرافی جغرافیایی عرب، جلد ششم، صفحات ۲۷-۲۸. برای معلومات مزید به پاورقی اصل کتاب (انگلیسی) ترکستان تا حملهٔ مغول، بارتولد، صفحه ۲۱۰ رجوع نمایید.

٤- میرخوند، تاریخ، سامانیها صفحات ۱۱۲ و ۱۱٤

عبدالله با این گفتهٔ منشی خود گوش داد وعلاوه نموده گفت که مراد وی ازاین پرسش آن بود تامنشی خود راآزمایش کند سامانی ها حتی بیشتر از طاهریان زمام اقتدار وقدرت را بدست گرفته بودند، اما اینقدر بود که آنها فقط فرمانروایان ماوراءالنهر میبودند وما میدانیم که ماوراءالنهر زیر اثر والی خراسان اداره وکنترول میشد.

نیا وسلف این خاندان سلطنتی سامان ـ خدات بود؛ این مرد موءسس این خاندان وفرمانروای قریهٔ سامان در ولایت بلخ[1] بوده است؛ سامان ـ خدات را خلف رهبر ساسانی بهرام چوبین که درسال ۵۹۱ به نزد ترکها فرار کرده بود، میدانند. سامان ـ خدات درسایهٔ حمایت حاکمی که اسد بن عبدالله القشیری نام داشت(۷۳۸م)، میزیست. سامان ـ خدات اسلام را میپذیرد و پسرش را با حترام حامی خود، اسد نام میگذارد. دربارهٔ حیات وزندگی اسد هیچگونه معلوماتی مورد دسترس ما نمیباشد. پسران اسد، نوح، احمد، یحیی و الیاس بعد ازآنکه در فرونشانیدن بغاوت رافع بن لیث سهم میگرند، درخدمت مامون باقی میمانند ونیز توانایی می یابند باینکه احترام مامون را بسوی خود جلب کنند. غسان بن عباد والی خراسان(۸۱۹–۸۲۱) مطابق میل وآرزوی خلیفه مامون نوح را بحکومت سمرقند، احمد را حاکم فرغانه، یحیی را بحیث فرمانروای شاش والیاس را زمامدار هرات مقرر میکنند[3]

---

۱ ـ اکثر موءرخان همین عقیده راد ارند. مقدسی ببیلیوگرافی، جغرافیای عرب، بخش دوم، صفحه ۳۳۸، یاقوت، بخش دوم، صفحه ۳ ۱سامان را درحوالی سمرقند میدانند.

(۲ـ نرشخی، صفحه ۷٤

۳ ـ میرخوند هم بهمین عقیده است (تاریخ سامانیها باهتمام Defremery ، صفحه ۱۱۲ ۱۱۳)قرارعقیده حمدالله قزوینی(درنرشخی صفحه ۱۰۰) الیاس حاکم شاش ویحیی حاکم هرات .

دراوایل دورهٔ مامون قیام ورستاخیز همگانی برعلیه تسلط اعراب درماوراءالنهر شروع شده بود. بعدازمفارقت مامون بی‌نظمی وشورش‌ها سرازنوجوان میگیرد وفقط دردورهٔ غسان بن عباد (۸۱۹ــ۸۲۱)امن وامان تامین‌شده بود.شایدهمان قحطی که‌درخراسان (درحقیقت درسرتاسر پارس) درسال ۲۰۱/۸۱۶ــ۷شیوع یافته بود ، دراثر عدم فرستادن گندم‌ازماوراءالنهربوده باشد. درسال ۷۳۳ نیز دراثر نفرستادن گندم ازماوراالنهر درخراسان قحط وغلای شدید رخ داده بعد ازمرگ طاهر ومقررشدن طلحه ، احمدبن ابوخالدرابایك لشکربه‌ماوراءالنهرفرستاد؛ هدف این لشکرکشی این بود تااشروسنه (Ushrusana)راکه شهزاده کاووس (پسرهمان شاهیکه خودش را به‌فضل بن‌یحیی تسلیم کرده بود) دوباره‌ازچنگ وی بدست‌آردزیراشهزادهٔ مزبوربه مامون وعده داده بود تا خراج بپردازد امابعدازآنکه مامون بغداد برگشت،وی نقض عهد نمود.بعدازمدت مختصری آتش نفاق دراشروسنه و دربین اعضای خانوادهٔ شاهی درگرفت، حیدر پسرکاووس ، یکی ازنجیب‌زادگان معروفی راکه‌سرکردهٔ حزب برادرش‌فضل بوده بقتل رسانید . ناگفته نماندکه‌وی به اخیرالذکردخترش رابزنی داده بود. بعدازاین قتل ،حیدرنزدنمایندهٔ عرب فرارکردو متعاقب‌آن رهسپاربغداد گردیده ازطرف دیگردرسال۲۰۵/ ۸۲۰ــ افضل، توقوزــ اوغزرابه مملکت‌دعوت کرد. درسال ۸۲۲/۲۰۷ احمد بن ابوخالدلشکریانش‌را براهنمایی حیدر رازراه‌کوتاهتر تر داخل اشروسنه نموده وکاووس را بدون اینکه ملتفت گردد ،دردام‌افگند واو هم مجبورشد خودش راتسلیم نماید . فضل باترکها بمیدانهای [استپ] فرارکرد ودرآنجاخاثنانه‌ترکها راترك داده به اعراب‌ملحق شدند، وترکها ازتشنگی

راجع به تاریخ و اوضاع واحول داخلی ماوراءالنهر در دورهٔ سامانیهای اول معلومات واطلاعات ناچیزی در دست داریم . گردیزی [1] مینویسد که درسال ۲۲٤-۸۳۹ در فرغانه زلزله بوقوع پیوست ومولف قندیه [2] درباره قتل تقریباً هزاران نفر در شاودار Shawdar درسال ٢٤٥/٨٥٩ بدون اینکه علت بغاوت را ذکر کند، صحبت میکند .

وقتیکه درسال ۸۵۵ یحیی پدرود جهان گفته ، شاش به احمد رسید چنانچه در روزهای پیشین دیده میشود که ابویوسف یعقوب بن احمد [3] در آنسامان فرمانروایی میکند. بعداز مرگ احمد (٨٦٤) ، نصر رئیس جدید فامیل [4] بحیث حکمران سمرقند باقی می ماند وپسر دیگر احمد ابوالاشعث در فرغانه به فرمانروایی خویش آغاز میکند. بخارا فقط درسال ٨٨٤ تحت اثر سامانیها در می آید [5] وبعد از آن درسال ۸۷۵ خلیفه معتمد برای نصر بن احمد فرمانی میفرستد واورا بحیث فرمانروای تمام ماوراءالنهر می شناسد [6] برصحایف این دورهٔ تاریخی باید این نکته را که عبارت از فرمانروایی مسلمانها برماورالنهر باشد ، بیفزاییم و درضمن بایست علاوه نموده گفت که هم در همین دورهٔ طاهریها وسامانیها ازطرف حکومت بغداد تقویت میشدند . ما دیدیم که

۱-ترکستان ، بارتولد ، صفحه ٣

۲-ترکستان ، بارتولد ، صفحه ٤٩

٣ - نرشخی ، صفحه ٨١

٤ - ایضاً ، صفحه ٨٠

٥ - ایضاً ، صفحه٧٧

٦ - طبری ، جلدسوم ، صفحه١٨٨٩

قبل از آن روزگار پدر و دجهان گفته بود، مطالعه میکند. ولی کارنامهٔ مهمی که نوح توانست جامهٔ عمل بپوشاندهما نا تسخیر اسیفحاب (۸٤۰) میباشد[1]. نوح امرداد تا بدور باغهای انگور وزمین هـای کشمندی دیوار کشیده شود[2]. نوح بدان جهة بدین کار اقدام کرد تا حاصلات را ازحملهٔ ترکها نجات دهد وهم این چنین عمل قبل از آن درشاش عملی گردیده بود. دراینجا باید خاطرنشان کرد که ولایات استفجاب هنوز زیر اثر یك خاندان سلطنتی جدا گـانهٔ ترکهـا (قرن دهم) بود[3] واز امتیازات زیادی بهره مند می بودند؛ این ولایات حتی از تادیهٔ مالیات معاف بودند[4] (۷) اسیفجاب برای اینکه وفاداری خودرا نسبت به سامانی ها ثابت کند سالانه چار دانق (از پنج پنس انگلیسی کمتر) ویك جاروب برای آل سامان میفرستاد[5].

خلیفه مامون[6] به والی ها وحکام خویش امر صادر کرد تا باغیان وشورشیـان بازار کارزار راگرم نگهدارند وهم درعین زمان به نمایندگان خود امر داد تا اشخاص برجسته ومهم را دعوت نمایند که در زیر پرچم خلیفه کمر خدمت را محکم بندند.

وقتیکه خلیفه بغداد برگشت برای این اشخاص مهم هدیه هاو تحفه های زیادی میفرستاد. این روش مامون را خلیفه معتصم بیش از پیش دنبال کرد وآنرا به پیمانهٔ

۱- سمعانی (S.V.) السامانی

۲- بلاذری، صفحه ٤۲۲

۳- راجع به بعض اعضای این خاندان سلطنتی به «ترکستـان تا حملهٔ مغول» صفحه ۱۷۶ مراجعه نمایید

٤- به ببلیوگرافی جغرافیای عرب، جلد اول صفحه ۳۳۳

۵- ایضاً، جلدسوم صفحه ۳٤۰، جلد چارم، صفحه ۳٤۳

۶- راجع به مامون و معتصم، بلاذری، صفحه ٤۳۱ را مطالعه کنید.

جان دادند . سپس کاووس بغداد رفت و در آنجا دین اسلام را پذیرفت و دوباره حکمران آن ولایت شد. بعد از وی حیدر زمام امور آن ولا را در دست گرفت [۱] و از نجبای درجه اول دربار خلیفه گردید و زیر نام واسم افشین (لقب شهزادهٔ اشروسنه) شهرت بسزایی حاصل کرد. افشین در سال ۸۴۱-اعدام شد؛ لیکن خاندان سلطنتی وی تا سال ۸۹۳/۲۸۰ در اشروسنه بفرمانروایی خود ادامه داد. در موزهٔ هرمیتج پتروگراد [لنین گراد امروز] سکه های آخرین افشین اشروسنه موجوداست سیر بن عبدالله در سال ۲۷۹ در اشروسنه سکه ضرب زد و هم چنین یك سکهٔ اسماعیل سامانی که، در سال ۲۸۰ در اشروسنه سکه ضرب زده شده بود، موجود است [۲]

برسر کار آمدن و مقرر شدن احمد بن ابو خالد، یکی از علم برداران قیام طاهریان، بدون شك و تردید از طرف طلحه با آغوش باز و جبین کشاده استقبال شد زیرا طلحه برهبر عرب و منشی وی هدیه و تحف زیادی میفرستاد. به عقیده میرخوند (۲) احمد بن ابو خالد از سامانیها پشتیبانی میکرد و احمد بن اسد را در فراغنه دوباره بر کرسی قدرت و اقتدار نشانید و «دشمنان اسلام» را از آن سامان بیرون راند [۳]

آخرین محاصره و تسخیر فرغانه یعنی کاسان و اورست را بلاذری به نوح بن اسد نسبت میدهد، لیکن بلاذری این واقعات را زیر عنوان دورهٔ خلیفه منتصر (۸۶۱-۲) که نوح

۱ – طبری جلد سوم صفحات ۱۰۴٤ ۱۰٦٥ و۱۰٦٦ بلاذری صفحات ٤٣۰ و ٤٣۱

۲ – A Markou' Inventarnyi Kataloq musul, manshilkh monet Imp Ermitazha St P, 1896, pp 112 _114

۳ – تاریخ سامانیها، میرخوند، صفحات ۲ و ۱٤ ۱

٤ – بلازری، صفحه (٤٢۰) در یك نسخه قلمی خلیفه را منصور ثبت کرده است

از آنجاییکه طاهریها و سامانیها در مبداء و اساس خود ارستوکرات بودند و در قلمرو اعراب موقف و کرسی های مهمی را در دست داشتند، لذا نمی توانستند مانند ابومسلم و دیگر رهبران شیعه آرزوهای دیموکراتیك و تمایلات ملی را منصه اجرا گذارند.

دوره وزمان فرمانروایی خاندانهای سلطنتی طاهریان وسامانیان را میتوان دوره مطلق العنانی روشنفکری بحساب آورد. دردورهٔ حکومت این دو خاندان سعی و مجاهدت زیادی به‌خرج داده‌شده تا صلح تامین‌گردد و نیز در دورهٔ همین دو خاندان سلطنتی بود که طبقات پایان جامعه ازدست تجاوز و تخطی طبقات بالا در امان بودند.

طاهریان وسامانیان میکوشیدند تا تعلیم و تربیه را در بین مردم تشویق کنند لیکن اصلاحات وریفارم های شدید اجتماعی کاری نبود که از عهدهٔ آن برایند. این دوخاندان عناصر باغی وشورشی راکه‌ازبین توده های مردم سر بلند می کردند، گردن میزدند وآنها راباشدت‌وحدت‌هرچه تمام تر سر کوبی میدادند. این خصوصیت درزمان‌فرمانروایی نخستین سازمان دهندهٔ خراسان، عبدالله بن طاهر با تمام وضاحت وروشنی جلب توجه میکند ویعقوبی برآنست که مانند عبدالله بن‌طاهر هیچ کس نتوانست برخراسان‌فرمان روایی کند[1]. عبدالله بن طاهر تمام‌اهم ومساعی خودرا درراه‌خدمت‌به‌بزرگران به خرج میداد[2]. اهل خراسان همواره از کم آبی‌با مشکلات‌زیادی دست‌وگریبان بودند وازسیستم آبیاری

۱-یعقوبی، تاریخ دوم صفحه ۵۸۶

۲-اصل‌متن صفحه ۳

باز هم وسیع تری رواج داد. آری در اثر همین روش بخردانهٔ سیاسی بود که مهاجرین زیادی ازسغد، فرغانه، اشروسنه وشاش زیر پرچم خلیفه جمع شدند ودر نتیجه رکن رکین ومهم خلافت او را تشکیل دادند[1].

این شرایط در بوجود آوردن حکومت مسلمانها در این سامان رول بس ارزنده بازی کرد. عبدالله بن طاهر شاید بایاری وکمک سامانیها، پسرش طاهر را به لشکرکشی به ملک غز فرستاد و آنسامان را فتح کرد. درین جا باید علاوه نموده گفت که دراین سامان قبل از آن هیچ کس پا نهاده وهیچ یك فاتحی آن را نکشوده بود.

درزمان خلافت معتصم باشندگان ومردم ماوراء النهر تماماً مسلمان شده بودند وخود آنها بنا بر میل وآرزوی خود برای گسترش «آیین اسلام» باهمسایگان ترکی شان جنگ میکردند ازاینکه در زمان طاهریان خلفای آل عباس درکار وبارومعاملات مملکت حصه میگرفتند، شاید ازآنجهت باشد که اشخاص نامدار وسربرآوردگان بومی دردربارخلیفه معتصم باوجودنارضایتی دوملیون درهم برای حفر کانال بزرگ کشاورزی درشاش تخصیص داد. بعقیدهٔ عوفی[2] این کانال تاقرن سیزده وجودداشت. نیز می بینیم که تاآخرین سال فرمانروایی محمد بن طاهر بعض زمین ها در ماوراءالنهر مال شخصی خلیفه پنداشته می شد.

۱-Lozy مقالتی راجع به تاریخ اسلام، صفحه ۲٤۷. مامون وحتی معتصم بدور خویش گارد ترکی راجمع کرده بود: درسال ۲۱٤ و ۸۲۹ وی به مصر آمد درحالیکه چارهزار ترك همرکاب وی بودند (کندی صفحه ۱۸۸)

۲-طبری، جلدسوم، صفحه ۱۳۲٦، متن، صفحات ۸۳-۸٤

میزیست وطبعاً ازعصروزمان خویش متأثر بود اما گمان نمی رود که وی از روی «فهم» با اساسات و دینیات اسلام که درآن فرصت درخراسان وماوراءالنهر ومخصوصاً بخارا[1] رواج داشت، آشنا بوده باشد. عبدالله مانند پدرش به حیث یك شاعرشهرت داشت. برادرزاده اش منصور بن طلحه که حاکم مرو، امل وخوارزمیه بود، رسالاتی دررشتهٔ فلسفه دست نگارش سپرده بود وعبدالله منصور بن طلحه را «عقل طاهریان» میگفت وهم بدو بسیار افتخار ومباهات میکرد[2].

طاهریان با نهضت های همگانی مهمی که عبارت از نهضت خارجی درسجستان و نهضت آل تشیع درطبرستان بود، روبروشده بودند. این نهضت ها دردوره وزمان سامانیها نیزادامه داشت. نفوذ وقدرت عناصرناراضی فقط دردورهٔ نوادهٔ عبدالله، محمد بن طاهرعطف توجه مینماید.

پدرش طاهر بن عبدالله (٨٤٤ـ ٨٦٢) جانشین واقعی عبدالله بود وموءرخین دربارهٔ رژیم حکومت وخصایص شخصی وی بهمان احترام یادمیکنند که از پدرش صحبت میکردند[3] ازطرف دیگرمی بینیم که محمد بن طاهردرفرصتی برمسند حکمرانی پدرمی نشیند که سن وسالش خام میباشد[4] وموءرخین اورا فرمانروای ضعیفی میدانند که به عیش وخوش گذرانی روزگارش راسپری مینماید[5] درهمین دوره کاکاي محمد، که سلیمان بن عبدالله نام داشت، درطبرستان

(١) نرشخی، صفحه ٥٤

(٢) فهرست، صفحه ١١٧

(٣) گردیزی، صفحه ٣، ببلیوگرافی جغرافیهٔ عرب جلد ٧، صفحه ٣٠٧

(٤) یعقوبی، تاریخ، جلد دوم، صفحه ٦٠٥

(٥) گردیزی، [F] ١٠٤

مصنوعی استفاضه میبردند وروی این مسأله همیشه باهم کلاو یزمیشدند، از آن جاییکه کتب فقه (کتب قوانین) درین موضوع خاموش است، عبدالله فقهای خراسان راجمع کرد تا باهمکاری دیگر فقهای عراق قوانینی را دربارۀ استعمال واستفاده از آب تدوین کنند. کتاب القینه (کتاب کانال ها) که ازطرف این علما و فقها تدوین گردید حتی دوقرن بعدتر درزمان گردیزی مورداستفاده واستفاضه قرار میگرفت عبدالله، درعین زمان، به کارمندان خود امرداد تا از دهقان ها «زارعین» حمایت کنند[1]. دراین موضوع از ملاحظات اخلاقی بطرفداری طبقۀ دهقان کار میگرفت: «خداوند به وسیلۀ اینها «دهقانها» بمارزق میدهدو بواسطۀ دعا ورضایت آنها از ما خوشنود میگردد، معاملۀ بدبه این مردم راخداوند ممنوع ونا روا میدانند.»

این انگیزه واحساسات نیک عبدالله نسبت به طبقات پایان وی را واداشت تا تعلیم وتربیۀ همگانی راآغاز نماید و اصول تعلیم و تربیه را بصورت بسیار مشخصی طرح کرد: «دانش وعلم بایست موردد سترس کسانیکه ارزش دارند ویاندارند گذاشته شود.» وطوریکه مشاهده میکنیم دراین فرصت اولاد واطفال بیچیز ترین دهقان شهرها میرفتند تا چیزی بیاموزند. دراثرهمین معمول بود که دو برادرخرغونی باشندۀ دهکدۀ خرغونی توسط پدرشان در سال ۸۷/۲۳۳-۸ به سمرقند برای کسب تحصیل فرستاده شدند. درظرف سه سال این دوبرادرتمام ساینس هارافراگرفتندوازطرف مادرشان که پشم ریشی میکرد، اعاشه میشدند.[2] عبدالله دردوره وعصر تفوق اصالت عقلی

۱-دراصل متن بزرگران رابه غلط بزرگان ثبت کرده است

۲-سمعانی (S.V) الخرغونی

مینماید و میگوید که وی همان تشکیلات خانوادگی را که در دست فریدون افسانوی تأسیس شده بود از هم پاشید و متلاشی کرد. از نگاه البیرونی البته این انتقاد درست است زیرا که وی زیر تأثیر عنعنات و سنن پارس باستان بود. «فریدون هدایت داده بود که برخانواده‌ها، سرای‌ها و احفاد خویش فرمانروایی کنند و آنها را که خدا [بادار و آقای حویلی و سرای] نام داده بود. الناظر الاطرش این رسم را برانداخت و اکنون چنین عصر و زمانی فرا رسیده که رهزنان و کدخدایان در یك کفهٔ ترازو قرار گرفته اند.»

این نکته، البته، روشن است که حسن بر حقوق و جایداد و ملکیت مالکین خانواده خط بطلان کشیده بود. در خراسان و در ماوراء النهر، چنین اقدامات جدی برای مفاد طبقات پایان برداشته نشده بود و برای کسانیکه از وضع زندگی شکایت داشتند تنها یك چاره موجود بود و آن اینکه در لشکر قهرمانانیکه برای اسلام جنگ میکردند، داخل شوند. و بدان جاهای بروند که آتش جنگ با کفار شعله‌ور بود. غازیان با اتحادیه قهرمانان که برای اسلام می‌جنگیدند مانند سایر اتحادیه‌های (Guild) شرق دارای تشکیلات بهم بسته و متحدی بودند. لیدران و رهبران اینچنین لشکرهای داوطلب علی الاکثر شهرتی بهم میرسانیدند و در نزد حکومت محترم میبودند و به آنها از طرف حکومت منصب رسمی داده میشد.[1] از آنجاییکه این غازیان بسرزمین های بومی‌شان چندان بند و باز نبودند مخصوصاً ماوراءالنهریان، لذا در هر کجاییکه جهاد و غزا راه انداخته میشد و امید بدست آوردن

۱- بیهقی، مورلی، صفحه ۲۲ (سالار غازیان)

فرمانروایی میکرد . درعین یك بخش مملکت که درسرحدات بین ولایات کسپین طبرستان ودیلم واقع بودواز آن خلیفه میبود ، به محمدبن عبدالله داده شد . باید دراینجاعلاوه نموده گفت که عبدالله ازسال ۸۵۷ تا ۸۶۷ حاکم بغدادبود. محمد جابربن هارون مسیحی رابحیث نمایندهٔ خویش بدان سامان فرستاد . جابر آن مرغزارهای راکه درجوارزمین های محمدواقع بودومردم ازآن استفاده میکردند ودرعین زمان مال شخصی کسی نبود، درتصرف خود درآورد . این تخطی وتجاوزبرحقوق دیگران بغاوت بزرگی را سبب شد، دررأس این بغی علویها قرارگرفته بودند[1]. درسال ۸۶۴ حسن بن زید علوی زمام امورولایت را بدست گرفت ودرآن سامان باوقفه های مختصری تاسال ۸۸۴ فرمانروایی کرد. پس، می بینیم که علت وسبب نهضت شیعه همان تجاوزوتخطی بودکه برمنافع دهاقین صورت گرفته بود. قیام ورستاخیزسال ۳۰۱/۹۱۳-۴ علیه سامانیها تحت رهبری حسن بن علی الاطرش ازمزایاومحاسن دموکراتیك برخوردار بود. باید این نکته را خاطر نشان کردکه حسن بن علی خودش را ازاحفادواولادهٔ علی میدانست . حسن بن علی برای آیین اسلام باپیروزی دردیلم تبلیغات میکرد[2]. حسن دربین مردم شهرت بسزایی حاصل کردونیزهمان شهرتش راتاروزیکه پدرودجهان گفت ، حفظ نمود. موءرخین بیطرف[3] ازعدالت اوتوصیف میکنند. البیرونی ازحسن انتقاد

---

۱ - طبری ، جلدسوم ، صفحات ۱۵۲۳-۲۶

۲ - ابن اثیر ، جلدهشتم ، صفحه ۶۱

۳ - ایضاً ، جلدهشتم ، صفحه ۶۴ طبری ، جلدسوم ، صفحه ۲۲۹۲

همین قرن از بین همین طبقه خاندان سلطنتی نیرومند صفاریها ظهور کرد[۱]. این خاندان طومار سلطه و فرمانروایی آل طاهر را درهم پیچید و پرچم قدرت و اقتدار خودشانرا در پارس برافراشت. صفاریها به همین موفقیت و پیروزی قناعت نکردند و در تلاش آن برآمدند تا قدرت خودرا در ماوراءالنهر تاسیس نمایند و هم همین اندیشه و اقدام باعث تباهی ایشان گردید.

بنیادگذار و موءسس این خاندان، یعقوب بن لیث بن معدل و سه برادرش عمرو و طاهر و علی از باشندگان شهر قرنین (Qarnin) سجستان بودند. این شهر به اندازهٔ یك مارچ از پایتخت ولایت سجستان، زرنج، که بطرف دست چپ راهیکه بسوی بست امتداد یافته بود، واقع بود. یعقوب بن لیث بشهر [شاید زرنج باشد] میرود و در آنجا نزد مسگری خدمت میکند و در بدل خدمت خویش ماهانه پانزده درهم اندوختی ... برادرش طاهر بیك روایت استربان و به روایت دیگر نجاری مینمود. درهرصورت این برادران بزودی در بین رفقا مردان برجسته و بارز میشود. این برادران از رهگذر داد و سخاوت پیروان زیادی را بدور خود جمع میکنند. یعقوب و برادران وی باهمراهی کاکای شان کثیر بن رقاق یکدسته از رهزنان را تشکیل میدهند و با این دسته، یکدستهٔ غازیان تحت راهنمایی و رهبری درهم بن نصر بن صالح[۲] ملحق میگردند و این گروه با خارجی های سجستان

۱ - راجع به مبداء و منشاء این خانوادهٔ سلطنتی Text ، صفحات ۳ و ٤ را بنگرید، ببلیو گرافی جغرافیهٔ عرب، جلد اول، صفحات ۲٤٥ ۲٤۷ . ابن خلکان نمره ۸۳۸ . (ترجمه دی ستین، جلد چارم ۳۰۱ Sq یك خاکهٔ بسیار خوبی در بارهٔ خاندان سلطنتی صفاریها را پروفیسر نولدك نوشته است. اوراق مرا [بارتولد] که به عنوان Zur Geschichte der Saffariden نوشته ام، مطالعه نمایید.

۲ - درهم بن نصر را طبری (جلد سوم، ۱۸۹۲) بحیث یك فردیکه در خدمت یعقوب میبود، ثبت میکند *

غنایم موجود میبود، میرفتند[۱]. فرمانروایان برای اینکه ازخدمت این دسته مردم استفاده کنند در مرحلهٔ نخست بایست خطریرا که از رهگذر آنها متوجه ایشان میگردید بپذیرند. باحتمال قوی همین داوطلبان جنگ بودند[۲] که مقدسی آنهارا خطر برای باشندگان بنکث (Binkath)[۳] وانمود میکند، زیرا اینها درحالیکه منبع قدرت و نیروی حکمرانان بودند، منبع خطر نیز برای سامانیها میبودند. از اینکه گردیزی[٤] داوطلبان مزبور را عیار می نامد بدون کدام علت و دلیلی نبوده است.

این درست است که عناصر ناراضی درشهرهای بزرگ جمع میشوند و عین همین اصل دراین مورد صدق میکند. اهل سمرقند دردسر زیادی برای سامانیها ایجاد کرده بودند[۵]. دردورهٔ تیمور غازیهای سمرقند دلیرانه ازشهر یکه برج و بارو نداشت دفاع نمودند، لیکن حکومت بزودی آنهارا قلع و قمع کرد[۶] بعقیدهٔ مشاهدات سیاحان سمرقند دردوران خاندان شاهی بخارا درحال موجود بهمان دلیری وشجاعت معروف میباشند[۷]

درخراسان درسال ۸۲۱ داوطلبی بغاوت وشورشی راآغاز نهاد[۸] و درپایان

۱- بیهقی، مورلی، صفحه ۳٤۷

۲- راجع به نیروهای نظامی درشاش و فرغانه به ببلیوگرافی جغرافیهٔ عرب رجوع نمایید (جلد اول صفحه ۲۹۱) (۳) ایضاً، جلد سوم، صفحه ۲۷٦ (٤) ترکستان بارتولد، صفحه ٤ (اشاره به یعقوب بن لیث است) ۱۳ و درترجمه پاورسی سپه سالار سمرقند و عتبی رئیس الفتیان بسمرقند ثبت میکند. به پاورقی ترکستان بارتولد صفحه ۲۱۵ نمره پاورقی ۵ رجوع شود

۵- به ترکستان تاحملهٔ مغول، انگلیسی، بارتولد، صفحه ۸۷ مراجعه نمایید. (٦ ظفرنامه، I، صفحات ۱۰۹ – ۱۲ برای شرح مفصل این موضوع به نوشته های من (بارتولد) شماره ۱۷، صفحات ۱۵-۱٦ ۵ مراجعه نمایید ٤ـ طبری، جلد، سوم، صفحه ۱۰٤٤

J Wolff, Narative of a mission to Bukhara, fifth—editcon, Edenburgh and London, 1848, pp 202—3

یعقوب در این فرصت پیش از همه چیز مجاهدت و سعی میکرد تا قدرت و سلطهٔ خود را در سجستان تامین نماید. یعقوب شهزادهٔ بومی را که رتبیل بود [۱] بقتل رسانید وخارجی ها را منهزم نموده از هم پاشید[۱] سپس دامنهٔ قدرت خویش را تا وادی کابل توسعه داد، سند و مکران را بدست آورد تا اینکه بالاخره در سال ۸۶۸[۲] هرات و بوشنگ را که جای تولد طاهریان بود و در آن فرصت طاهر بن حسین بن طاهر در آنجا حکومت میکرد، تحت نفوذ خویش در آورد.[۳]

در سال ۸۶۹ یعقوب کرمان را در تصرف خود در آورد؛ خلیفه معتز (۸۶۶–۹) این ولایت را بدو شخص یعنی یعقوب و علی بن حسین، حاکم فارس، داده بود. وعلت اینکه ولایت مزبور را بدو شخص داده بود، این بود تا آن دو را بهم اندازد

۱-یا زنبیل ما رکوارت (ایرانشهر، صفحه ۲۴۸) عقیده دارد که اسم شهزاده زنبیل بوده است، برای آن کدام دلیلی اقامه نکرده است.

(۱) یعقوب لیث خارجی ها را پیش از آنکه بقتل رساند طرفدار خود میساخت. نظام الملك میگوید که یکی از باغیان «رفیق یعقوب بن لیث بود (سیاست نامه، اصل متن، صفحه ۱۹۴، ترجمه صفحه ۲۸۳. گمان میرود که ترجمه کاملا صحیح نیست و از بین خارجی ها مردی را جانشین یعقوب انتخاب کردند. حمدالله قزوینی، حزنل آسیایی، ٤ ۱۱ ۱۹ ٤–۲۰– براون، صفحه ۳۷۵) صفاریها را از اینکه پیروان تبلیغات اهل تشیع میباشد محکوم مینماید. نظام الملك یعقوب راشیعه میداند زیرا با این کلمات خلیفه را مخاطب میسازد من (یعقوب) تا زمانیکه سرت را به مهدیه نفرستم راضی نه خواهم شد (سیاست نامه، صفحه ۱٤) لیکن طوریکه می بینم این چنین کلمات را یعقوب استعمال نباید کرده باشید زیرا در آن زمان نه خاندان فاطمی وجود داشت و نه شهر مهدیه [راجع به تاسیس شهر مهدیه ابن اثیر، جلد هشتم، صفحه ۷۰ را بنگرید] لیکن اینقدر معلوم میشود که یعقوب واننند ابومسلم تمام عناصر ناراضی طبقات پایان را بطرف خود جلب کرده بود. (۲) بعقیده گردیزی f. 105; Camb, Ms. f. 84 a فقط در سال ۸۷۱ بعد از فتح بلخ. اما بعقیده طبری، یعقوب در سال ۸۶۲ بسوی هرات لشکر کشید.

(۳) گردیزی از آن نام برده است.

داخل پیکار میبودند. دراین جا باید (طوریکه درجای دیگر گفتیم) علاوه نموده گفت که شخص یعقوب درمرحله اول یك تن ازخارجی ها بود. دریکی ازجنگها باخارجی ها درنزدیك بست برادر یعقوب، طاهر کشته شد نظامیان داوطلب ازمتحدین نیرومند حکومت بودندو به اندازۀ حکومت ازآنها قدرمیکرد که ابراهیم بن حسین[1] [ابراهیم بنام طاهریان درسجستان حکومت میکرد] مجبورشد جای خود را برای آنها خالی کند وولایت مزبور را ترك دهد. سپس درهم زمام امور سجستان رادر دست میگیرد و یعقوب را حاکم بست مقرر مینماید؛ لیکن یعقوب دراثر کارنامه های درخشان کاکای خود راتحت الشعاع خویش قرارداده ودرنظر نیروهای نظامی حثیت ومنزلت زیادی پیدا میکند. درهم بدین حقیقت پی میبرد و یعقوب را سپه سالارلشکر مقرر کرده وخودش بحیث یکی ازافسران زیردست وی خدمت میکند. دریکی ازمنابع که ابن خلکان ازآن استفاده میکرد تاریخ این حادثه راششم ماه محرم سال ۲٤۷ (بیست ودوم مارچ سال ۸٦۱ میلادی) ثبت کرده است. پس یعقوب لیث باوجود شهادت یعقوبی[2] درزمان فرمانروایی طاهر بن عبدالله روی صحنه آمده است.

● درمتن گردیزی کلمات (درهم بن) شاید پیش ازنصر حذف شده وافتاده باشد. اسم درهم بن حسین درابن اثیر وابن خلکان شاید دراثر مغشوشیت این شخص باابراهیم بن حسین باشد. خواندمیر (حبیب السیر، جلد دوم، صفحه ۱۲۷) درهم رانوادۀ رافع بن لیث میداند (نیز به ترکستان بارتولد، صفحه ۲۰۰ مراجعه نمایند).

۱-دراثرابن معین Ms-Pub. Lib,f 399 a ابراهیم بن نصربن رافع آمده است. وبعقیده همین مولف پدر یعقوب لیث، درخدمت ابراهیم بوده است.

۲-یعقوبی، تاریخ، جلد دوم، صفحه ٦۰٥

واگر با مرخلیفه اینجا نیامده اید بهتر است برگردید»[1]. یعقوب شمشیرخود را از زیرحصیروبوریای نماز بیرون کشید وگفت اینست فرمان وپرچم من.»[2]

این کرت خلیفه نمیتوانست از اقدام وعمل یعقوب اغماض وچشم پوشی کند، نفوذ طاهریان دربغداد خلیفه راوادارنمود که بطرفداری محمد بایستد. همان بود که در سال ۸۷٤ زوارهای حج ولایت شرقی درمنزل عبیدالله بن عبدالله طاهری گرد آمدند ودرآنجا فرمان خلیفه راکه علیه یعقوب نوشته وترتیب داده شده بود حضورزوارها قرائت کردند[3]. فعالیت های سفر یعقوب بزودی حکومت رامجبورساخت تاباوی ازراه آشتی ومصالحه پیش آمد کند بنابر تقاضای یعقوب، موفق تاجرانراجمع کرد ودرحضورآنها فرمان جدیدی راقرائت کرد. دراین فرمان یعقوب را والی خراسان، طخارستان، جرجان ری، پارس وفرمانده نظامی بغداد مقررکرد[2]. اما بازهم این اقدام خلیفه یعقوب راازآن عزمی که بایست بر بغداد حمله کند منصرف نساخت. شکست یعقوب درنزدیك دیرالعاقول درهشتم ماه اپریل سال ۸۷٦ میلادی خاندان آل عباس راازخطر تباهی نجات داد؛ امابی نظمی رادرخراسان روح وروان تازه بخشید. محمد بن طاهر بعد ازآنکه توسط لشکریان خلیفه آزاد شد برای باردوم والی ولایت شرقی مقررگردید. محمد برای

1- F.166, Camb, Ms., L.C اگر به فرمان امیرالمومنین آمدی عهد و منشور عرضه کن تا ولایت بتو سپارم واگرنه بازگرد. یعقوب شمشیراز زیرمصلی بیرون آورد و گفت عهدو لوای من اینست.

۲ ـ طبری، جلد سوم، ص ۱۸۸۷

۳ ـ طبری، جلد سوم، ص ۱۸۹۲

ودر نتیجه گریبان خودش را ازدست یکی از آن دو رها سازد[1] . دراین نبرد ـ بین یعقوب وعلی بن حسین ـ یعقوب پیروزشد ورقیب خود را نه تنها از کرمان بلکه از فارس هم بیرون راند. درسال ۸۷۱ یعقوب مورد احترام خلیفه معتمد(۸۷۰ ـ ۹۲) قرار گرفت ودر نتیجه خلیفه، یعقوب را والی بلخ وطخارستان مقرر کرد[2]. ناگفته بایست نگذاشت که در زمان خلیفه معتمد امور مملکت را برادرش، موفق، در دست داشت وهم درین دوره بود که مملکت بخوبی اداره میشد وروح تازه در کالبد سیستم اداری خلافت دمیده شده بود. بعقیدهٔ گردیزی[3]، یعقوب قبل از آن درسال ۸۷۰ این ولایت را در تصرف خود در آورده بود ودرعین زمان غزنی، کابل و گردیز را نیزجزء قلمرو خویش ساخته بود. بالآخره یعقوب فیصله نمود تا علیه محمد بن طاهر اقداماتی نماید. برای عملی نمودن این منظور خویش بهانه می پالید تا اینکه اورا متهم ساخت باینکه بدشمنان وی پناه داده است.

محمد را زندانی کردند ویعقوب دراول ماه اگست سال ۸۷۳[4] داخل پایتخت طاهریان شد. گردیزی شرح مبسوطی درباره مباحثه وگفتگوهای که بین پیامبران وقاصدهای محمد ویعقوب صورت گرفته، میدهد. محمد برای یعقوب چنین پیام میفرستد «اگر شما با امر وهدایت خلیفه اینجا آمده اید فرمان خودرا نشان دهید تا زمام امور این سامان را برای تان واگذارم

---

۱ طبری، جلد سوم، ص ۱۶۹۸

۲ طبری، جلدسوم، ص ۱۸٤۱ Teot ۳، ص ٤

۱ گردیزی تاریخ داخل شدن یعقوب را به پایتخت طاهریان، دوم ماه شوال سال ۲۵۹ ثبت میکند Op. Gt. S. 195, trens, P. 184 نولدك f. 106; Camb. Ms, f. 856 این تاریخ را یکشنبه دوم ماه آگست میداند. نیز طبری، جلدسوم، ۱۸۸۱ را بنگرید.

پنجهزار اشترو ده هزار خر داشت. عساکر یعقوب باستثنای شرفأولید رها، اسپ وعلوفهٔ آنرا ازطرف خزینهٔ حکومت می یافتند. یعقوب همیشه یك مرد عسکر بودو ذوق ساده وبسیطی داشت، لباسهای کتان می پوشید، برروی زمین می نشست وسرش را برغلاف شمشیرش گذاشته خواب میکرد. یعقوب فقط دروقت رسمیات ومخصوصاً درفرصتیکه سفراحضور وی بارمی یافتند گاردیرا دوروبرخود جمع میکرد. افراد این گارد ازبهترین افراد عساکر میبود. این گارد بدو بخش تقسیم میشد وتعداد هربخش آن بیك هزاربالغ میگردید. نظامیان بخش اول گرزو کوپال های طلاو بخش دوم کوپال های نقره داشتند. یعقوب تمام امورو موضوعات را شخصاً فیصله میکرد ودرامور اداری هیچکس را نمی پذیرفت.

عمرو، برادر یعقوب وجانشین وی مجبور (۸۷۹ ـ ۹۰۰) گردید روش وسیستم مملکت داری خود را تغییردهد ودیگرروش های جنگی رااتخاذ نماید. عمروتمام شرایط واوضاع واحوال رامد نظرمیداشت وازطریق مصالحه مسایل رادست حل وفصل می سپرد. نظامیان وعساکر یعقوب، عمرورا جانشین واقعی برادرش میدانستند وهم اورابعدازیعقوب بحیث فرمانروای خود پذیرفته آمدند. بعد ازیعقوب عمروخود رامطیع خلیفه اعلان کرد وازطرف خلیفه

خود راطبع کردم برخوردم. راجع بهتاریخ خیرات ومولف آن موسوی مقالت مراکه در Bulletin de L'acad, dcr Science (1915, PP. 1365 sqq.)

دست اشاعة داده شده، بنگرید. اطلاعات ومعلوماتیکه موسوی دربارهٔ یعقوب میدهد، ازمسعودی (راجع به اشترها وخرها گرفته شده. Prarires or VII,46 sq.

مدتهای مدیدی در بغداد زندگی میکرد درحالیکه برادرش حسین بن طاهر بنام وی درشهرهای خراسان به عملیات خویش ادامه میداد. حسین در سال ۸۷٤ بیاری لشکر شهزادهٔ خوارزمیه ودیگراشخاص به مروورود رسیده بود. یعقوب روز سه شنبه نهم ماه جون سال ۸۷۹ در حالیکه قدرت خود را فقط در بخش جنوب پارس تاسیس کرده بود، پدرود جهان گفت [1].

این بود دورهٔ فرمانروایی مرد «مسگری»؛ یکی ازدشمنان یعقوب یعنی فرمانروای طبرستان حسن بن زید، یعقوب راازلحاظ کرکترپولادینش بنام سندان یاد میکند. یعقوب ازسفطه بازیهای قانونی نفرت داشت وتنها به قایمهٔ شمشیرخویش متکی بود [2]. یعقوب برای اینکه لشکررا بوجود آورده باشد که فقط خادم وخدمتگارخودش باشد لازم داشت پیش ازپیش زندگی آنهارا تامین کند وبرای اینکه زندگی لشکریان خود راتامین نماید مجبورمیگردید پیهم لشکرکشی کند. این چنین رژیم حکومتی علی الاکثراوراوادار میکرد تا جایداد مردمان متمول راضبط کند. بعدازمرگ یعقوب باوجود ناکامی لشکرکشی‌های سالیان اخیر چارملیون دینار وپنجاه ملیون درهم درخزینه داشت. بعقیدهٔ مولف تاریخ خیرات [3]

---

۱ - ابن خلکان نیز بهمین تاریخ عقیده دارد. درنولدك (Op. Cit, P. 204) چارشنبه، پنجم ماه جون، ثبت شده. لیکن آن روز، روزجمعه بوده است.

۲ - برعلاوهٔ گفته گردیزی که دربالا نقل کردیم نیزسیاست نامه، صفحه ١٤ را بنگرید.

۳ تاریخ خیرات ــ نسخهٔ خطی، موزهٔ برطانیه
Or. 4898, f. 133 a (f. aboue. P. 56)

بنده بااین نسخه وچند نسخ خطی وقلمی (تاریخ بیهق)، بعدازآنکه ١٦٠ صفحه تحقیقات*

برای مرتبهٔ دیگر مورد عتاب وسرزنش خلیفه واقع میگردد، وآن پرچمها نیزه ها وسپرها راکه اسم عمرو برآنها نوشته شده بود، ازرواج بر می اندازند.[۱]

عمرو در زمانیکه خلیفه معتضد برمسند خلافت نشست بحیث فرمانروای قانونی خراسان شناخته شد وپرچمی راکه ازبغداد برای اوخلیفه فرستاده بود، برای مدت سه روز درمنزلش مورد نمایش گذاشته، تا ثابت شود که عمرو مورد احترام والتفات خلیفه میباشد.[۲]

اقتدار وقدرت عمرو مانند یعقوب باساس شمشیر تامین میشد وبدان جهة بود که عمرو مجبور میگردید برای پیشرفت پلانهای جنگی خویش پول داشته باشد. عمرو این پول رانه تنها ازرهگذر ضبط وچپاول اموال مردم تهیه میدید بلکه ازطریق سیستم بسیار منظم اقتصادی واداری خزینهٔ خودرا انباشته نگهمیداشت. اندازهٔ عایدات ومالیات عمرو معلوم نیست وما فقط ازروی اندازهٔ مالیات دوره طاهریان وسامانیان میتوانیم اندازه مالیات عمرو را حدس زنیم. بعقیده طبری[۳] درسال وفات عبدالله بن طاهر مالیاتیکه از تمام ولایات جمع میشد به چهل وهشت ملیون درهم بالغ میگردید بعقیده ابن خرداذبه[۴] واطلاعات سالهای ۲۱۱و۲۱۲ (۸۲۶-۸۲۷) خراجیکه عبدالله

۱- ایضاً ، جلد سوم صفحات ۲۱۱۵ و۲۱۱۷

۲- طبری ، جلد سوم صفحه ۲۱۳۳

۳- طبری ، جلد سوم ، صفحات ۱۳۳۸-۳۹ نیز ایضاحات مسعودی را که درباره تحف عمرو که برای خلیفه میفرستاد (در ۲۸۳/۸۹۶) بنگرید در بین این تحفه ها وهدیه ها عمرو یك صنم مسی را که مردمان کوهستانی در سرحد هند بدست آورده بود ، فرستاد .(Praires d'or, VIII, 125 sq)

٤- ببلیوگرافی جغرافیهٔ عرب ، جلد ششم ، صفحه ۲۸

بحیث والی خراسان ، فارس ، اسپهان ، سجستان ، کرمان وسند مقرر شد[۱] . در نتیجه طبقهٔ روحانیون ودا وطلبان عمرو را بحیث فرمانروای حقیقی ولایات فوق الذکر پذیرفتند[۲] وبه وی وعده دادند که دربرابر تخطی وتجاوز هرگونه دشمن ازاو امداد نمایند . عمرو با طاهریان نیز ازراه صلح ومصالحه پیش آمدند. عمرو بحیث فرمانده اعلی نظامی بغداد ، عبیدالله بن عبدالله بن طاهر را نمایندهٔ خویش در آنشهر مقرر کرد ویك عصای سلطنتی طلا را برای وی فرستاد[۳] باوجود این مصالحه ، عمرو نتوانست روابط صلح آمیز و مودت را با طاهریان برقرار دارد وهمان بود که یکی از طاهریان بنام حسین بن طاهر درسال ۸۷۷ مرو را درتصرف خویش درآورد[٤] . درماه اپریل سال ۸۸۵ محمد بن طاهر برای باردیگر والی خراسان اعلان شد وازرافع بن هرثمه که پیش از آن درسال ۸۸۲ نیشاپور را فتح کرده بود[٥] ، نیابت میکرد . خلیفه درحضور زواران خراسان عمرو را ملعون اعلان کرد ونیز امرو هدایت داد تا این نفرین را درمساجد تکرار کنند[٦] . درسال ۸۸۹ عمرو برای یکباردیگر مورد تعظیم واحترام خلیفه واقع میگردد وعمرو باردیگر عبید الله بن عبدالله را بحیث نمایندهٔ خویش دربغداد مقرر میکند واسم عمرو را بر برچم ها ، نیزه ها وسپرها مینویسند . اما دراوایل سال ۸۹۰ عمرو

۱- تاریخ طبری ، جلد سوم ، صفحه ۱۹۳۲

۲- گردیزی ، اصل متن ، صفحه ٤

۳- طبری ، جلد سوم ، صفحه ۱۹۳٦

٤- ایضاً ، جلد سوم ، صفحه ۱۹۱۵

۵- ایضاً ، جلد سوم ، صفحه ۲۰۳۹

٦- ایضاً ، جلد سوم ، صفحه ۲۱۰٦

که اسم خودرا درخطبه ذکر کرد و پیش ازان فقط ازخلیفه درخطبه نام میبردند. اگر این گفتهٔ ابن معین صحیح نباشد[1]، بازهم گفته میتوانیم که عمرو ازطاهریان به پیمانهٔ وسیع تری مستقل بوده است. بعقیدهٔ ابن خلکان خراسان ازدیر باز مانند عمرو فرمانروای ماهر وزرنگ ندیده بود. راجع بهسیاست مالی عمرو؛ گردیزی[2] بهشرح زیر میپردازد واحتمال میرود که این معلومات راازسلامی گرفته باشد. عمروسه خزانه داشت خزانهٔ اول بشمول مالیات زمین و دیگرمالیات به مصارف ومخارج نیروهای نظامی میرسید، خزانهٔ دوم عایداتی بود که ازرهگذرجایداد شخصی تهیه میشد و بخرچ دربار میرسید، خزانهٔ سوم مالیاتی بود که ازاحداث[3] وازضبط اموال آن عساکرونظامیانیکه کمر بخدمت دشمن می بست، بسامان و تهیه میگردید وازپول همین خزانه برای خدام صادق، شرفأ وقاصدان وپیامبران انعام داده میشد. عمروبعقیدهٔ گردیزی اموال مردم رابعد ازآنکه بهانهٔ خوبی برای آنها میتراشید درفرصت بسیار مساعد، ضبط میکرد.[4]

۱- باگفتهٔ بالا ایضاحات نرشخی (صفحه ۷۷) راکه درباره‌ٔخطبه باحترام یعقوب میباشد وسپس باحترام نصربن احمد در بخارا مقایسه کنید. لیکن این توضیحات شاید باتمام معنی کلمه درست ومورد اعتماد نباشد. عمرو ازچنان مینماید ــ نخستین فرمانروایان ولایات شرق بوده که اسم خود وپدرش را برسکه های نقره ثبت کرده است. وروابط سکه وخطبه دردولت های اسلامی برهمه‌کس معلوم وهویدا میباشد.

۲- گردیزی، اصل متن، صفحه ٤

۳- اصطلاح احداث خیلی امکان دارد که بمعنای مالیات زمین هاییکه تازه زراعت شده باشد.

٤- بعدازآن فوراگردیزی میگوید که عمرویکی ازقهرمانان خودش راکه محمد بن باشار (Bashar) باشد، بهزارویک اتهام گرفت. این قهرمان مقصد ومرام عمرو را دریافت*

بـه خلیفه میپرداخت قرار زیر است: (۴۴۸۴۶۰۰۰) درهم سیزده اسب اصیل، (۲۰۰۰) گوسفند، (۲۰۰۰) غلام غز که ۶۰۰۰۰۰ درهم ارزش داشت ۱۱۸۷۴ پـارچه هـا، (۱۳۰۰) پـاره آهن اگـر گفته قدامه[1] مورد قبول و اعتماد باشد، درسال ۲۲۱/۸۸۸ عبدالله تعهد نمود مبلغ سی وهشت ملیون بشمول پول غلام ها گوسفند و پارچه های کتان بخلیفه بدهد. از این گفته میتوانیم استنتاج کنیم که پول باقیمانده را طاهریان در کیسهٔ خود می انداختند. یعقوبی[2] عقیده دارد که خراج خراسان برعلاوهٔ بخش غنایم که به چهل ملیون بالغ میگردید در دسترس طاهریان گذاشته شده بود کـه از آن برای خود استفـاده میکردند. برعلاوهٔ این مبلغ سیزده ملیون از عراق با تحفه های زیادی در کیسهٔ طاهریان میریخت. ابن حوقل[3] و مقدسی[4] مالیات خراسان را به اندازهٔ دورهٔ سامانی هـا میدانند، اما مالیات عمرو که ماوراءالنهر در حیطه قلمرو وی نبود از طاهریان کمتر میباشد ولی در اینجا باید اضافه نموده گفت کـه مالیات عمرو تماماً بدون اینکه برای خلیفه فرستاده شود از آن خودش میبود.

عمرو گاه گاه به بغداد تحفه میفرستاد اما راجع به اینـکه وی پـول برای خلیفه میفرستاد معلومات نداریم. قرار گفتهٔ ابن معین[5] عمرو نخستین پادشاه مسلمان بود

۱- ایضاً، جلد ششم، صفه ۱۸۵

۲- ایضاً، جلد هفتم، صحفه ۳۰۸

۳- ایضاً، جلد دوم، صفحه ۳۴۱

۴- ایضاً، جلد سوم، صفحه ۳۴۰

۵- Ms. Pub.Lib, .f 400a پیش از آن درخطبه جز خلیفه را دعا نمیکردند و بنیاد نام پادشاه درخطبهٔ او نهاد.

در بـاره سیستم اداره ٔ ملکی عمرو مواد ی مورد دسترس خود هانداریم ، گردیزی عقیده دارد که عمرو درهمه جا جاسوسانی داشت واز تمـام واقعا تیکـه در قلمرو وی بوقوع می پـیوست . مطلع و آگـاه بود (۱) بعقید ٔه موء لف تاریخ خیرات(۲) عمـرو غـلامان جوانیرا خریداری میکرد وآنهارا تربیه کرده به شرفا و نجیب زاده گان می بخشید . این غلام ها تمام حرکات و سکنات بادار های خود شان را به عمرو اطلاع میدادند . این غلام ها از بادارهای خود چشم ترس نمیداشتند زیرا درزمان عمرو هیچ باداری حق نداشت ، بدون اجازه عمرو آنهارا سرزنش ومجازات کنند .

عمرو بااینکه فقط فرمانروای پارس باشد قناعت نمیکـرد وعـزم داشت سامانیهارا از ماوراء لنهر براندازد وسلطه ونفوذ خود رادران سامان تاسیس کند . وهم همین اندیشه باعث تباهی وی گردید . درهمین دوره بود که سامانیها با تمام معنی کلمه خودهارا درماوراءلنهر تاسیس کرده بودند ، آری رئیس وفرمانروای ولایت ماوراءلنهر به هیچ صورت درلیاقت وکاردانی ازعمرو دست کم نداشت ودر قلمرو خویش ساختمان سیاسی را براساس بسیار محکم ومتین قضا وحقوق تاسیس کرده بود واین سیستم از رژیم حکومت «قاطرچی» پایدار واستوار تر میبود .

اسماعیل بن احمد در سال ۸٤۹ در فرغانه پا بعرصه وجود گذاشت ، وی تجربه و کارخودرا دربخارا درزمانیکه برادرش نصر وی رابدان سامان اعزام کرده بود آغاز کرد .

---

(۱) گردیزی ، صفحه (۵)

نیروهـای نظامی مخصوصاً بسیار مـورد التفات عمرو میبود ودرهر سه مـاه با تجلیل و مراسم خاصی بآنها معاش میداد .ابن خلکان[۱] شرح وتفصیل این چنین مراسم راکه ازسلامی گرفته است، مورد دسترس مامیگذارد.

معاش رابه لشکریان افسروکارمند مخصوصی کـه بنام عارض یـاد میشد توزیع میکرد . عارض درروز توزیع معاش، به نظامیان، دریك جای مخصوصی می نشست وقتیکه آوازدوکوس بزرگ بلند میشد افراد نظـامیان بد انجاگرد هم جمع میشدند . درمقابل عارض خریطه های پول گذاشته میشد معـاون عـارض فهرستی اسامی رادرنزد خود میداشت وآنرا میخوانـد ،معـاون برای نخستین باراسم عمرورامیخواند، عارض بادقت تمام اسب وابزارآنرامعاینه میکـرد وسپس ۳۰۰ درهم بدومیداد. عمرو بعدازآنکه پول رادربوت خود میگذاشت ، میگفت: «ثنا وصفات مرخداوندی راکه بمن اجـازه دادبرای امیرالموءمنین خدمت کنم ومورد الطاف وی قرارگیرم » سپس عمرود ریك جای بلنـدی می نشست وعساکرسواره وپیاده راکه ازجلوعارض میگذشت وعارض آنهـا را معاینه میکرد ومعاش میداد، مشاهده میکرد .ابن خلکان بین این مراسم ومراسم معاینهٔ پادشاه پارس خسروانوشیروان[۱] شباهت زیادی مینگرد .مانبایـد این معاینه رااتفاقی پنداریم.

*وبدون کدام تعلل تمام دارایی وجایداد خودرامورد دسترس خزانه گذاشت وعمرو دراثراین اقدام محمد، نزددیگرازاتهام دست برداشت .

۱- ابن خلکان اصل متن صفحه ٥

۲ - طبری ، جلد اول ، صفحات ۹٦۳ - ١٥ ابـو حنیفه الدیناوری گـویـرگـاص Guigass) ، صفحات ٥٧٤-

با امیر حسین بن محمد الخوارجی که در آن فرصت شهر را اشغال کرده بود، بساط صلح را گستر دد باشد.

از لقب امیر حسین بن محمد پید است که وی یکی از رهبران خارجی ها بوده و شاید از پیروان یعقوب بن لیث بوده باشد. در نتیجه چنان فیصله نمودند که اسماعیل امیر بخارا باشد و امیر حسین بحیث معاون وی در آنسامان کار کند و روی این موضوع تمام لشکریان موافقه نمودند وسوگند یاد کردند که بدین امر وفادار مانند در روز جمعه اول ماه رمضان (۲۵جون /۸۷٤) خطبه را در بخارا بنام نصر بن احمد قرائت کردند و اسم یعقوب لیث را از خطبه حذف نمودند چند روز بعد[۱] اسماعیل داخل شهر بخارا شد، وعدهٔ خویش را شکست وامر داد حسین را زندانی کنند. در نتیجه اسماعیل یگانه فرمانروای آنسامان گردید.

در هر صورت بایست علاوه نموده گفت که موقف شخص اسماعیل خیلی مشکل بود. اسماعیل مجبور بود در سه محاذ مجادله نماید یکی آنکه با بی اعتمادی برادر خویش نصر بجنگد. دیگر انکه با دسایس وتوطئه های حسین بن طاهر پنجه نرم نماید سوم اینکه با دسته های رهزنان که از دهقانهای سامان از دست داده تشکیل شده بودند، مبارزه کند و هم درعین زمان شریف زادگان باغی بخارا را مطیع ومنقاد خویش سازد.

اسماعیل بر تمام این مشکلات چیره میگردد. اسماعیل همان رهزنانی را که تعدادشان به چهار هزار نفر بالغ میگردد، ومنطقه بین برکد Barked ورمیتین Ramitan رایغما و چپاول میکردند، با همکاری زمیندارها وارستوکراسی محو

(۱) بعقیده نرشخی (صفحه ۷۸) روز دو شنبه ۲ ۱ ماه رمضان بود لیکن این روز روز سه شنبه بوده است.

بعداز سقوط طاهریان بخارا مانند دیگر شهرهای خراسان دراثر نداشتن سیستم تاسیس شده اداری خیلی ها بزحمت بود. در اوایل سال ۸٧٤ حسین بن طاهر الطابی که شاید هویت وی با یکی از اعضای خاندان سلطنتی طاهریان یکسان باشد، از خوارزمیه به بخارا آمد. باشندگان واهل بخارا در برابر این شخص ایستادگی نمودند اما بعداز پنج روز نبرد حسین بن طاهر الطابی شهر را فتح کرد. مردمان خوارزم به بی بند و باریها دست زدند ویك بخش شهر طعمه حریق گردید.

حسین به مردمان شهر بخارا وعده داد که به آزار واذیت کسی نپردازد اما بعد از آنکه حسین به وعده خود وفادار نماند، بغاوت دیگری آغاز شد مردمان بخارا حسین را در قصرش به محاصره گرفتند و او مجبور گردید شبانه فرار کند در حالیکه پول های مردم را که در کیسه زده بود نتوانست باخود ببرد واین پول دربین کسانیکه پرچم بغی رادر برابر او برافراشته بودند تقسیم شد واکثر خانواده های بخارا ازهمین رهگذر متمول گردیدند.

بعد از گریختن حسین بغاوت ها وشورش هاسر از نو جان گرفت، طرفداران صلح وامنیت بدور فقیه ابوعبدالله، پسر ابوالحفص معروف، جمع شدند.

ابو عبدالله به این مردم توصیه میکرد که از نصر بن احمد طرفداری کنند. نصر بن احمد برادرش اسماعیل را به بخارا فرستاد واسماعیل بطرف کرمینه شد. ودر آنجا ابوعبدالله ازوی استقبال و پذیرائی نموده وازآینده مردم اورا اطمینان داد. اسماعیل فهمید که ابوعبدالله براراده واذهان مردم مسلط است ومردم خلاف رای و اندیشه او کاری نکنند هم بسیار احتمال میرود که اسماعیل بوسیله ابوعبدالله

---

(۱) توضیحات زیر مال نرشخی (صفحه ٧٦ -Sqq)

کارگرفت و با برادرش نصر نه مانند یک فاتح داخل مذاکره شد بلکه مانند شخصی که رعیت او باشد سخن میگفت . این بلند همتی مرنصر را پذیرا افتاد و بر شهرت اسماعیل افزوده آمد. نصر دوباره سمرقند برگشت و در ان ولا تا روز مرگ بحیث رئیس خاندان سلطنتی آنهم بنام نه بکام باقیماند . نصر در سال ۸۹۲ (۱)درماه اگست درسمرقند دیار پدرود جهان گفت . وی پیش از وفاتش اسماعیل را جانشین خویش اعلان داشت. بعد از وفات نصر اسماعیل را همگان درسرتاسر مملکت بحیث فرمانروا پذیرفتند

در بهار سال ۸۹۳ فرمان خلیفه بنام اسماعیل صادر شد و در همان سال اسماعیل به تلس Talas لشکر کشید ، آنجا را فتح کرد و کلیسای بزرگ آن ولا را اهدا یت داد بصورت مسجدی درآورند۱ .هم درهمین سال بود که اسماعیل خاندان سلطنتی اشروسنه را برانداخت وآن ولا را جزء قلمرو خویش اعلان کرد. ۲

یک سال بعد از آن تاریخ (یعنی درسال ۸۹۴)عمرو رژیم و قدرت خود را در فارس استحکام بخشید و خلیفه مجبور گردید که تمام تقاضاهای عمرو را بپذیرد. خلیفه در اثر فشار عمرو تمام زوارهای خراسان را در قصر خویش جمع کرد و در حضور آنها

۱ـ بعقیده نرشخی (صفحه ۸٤) جمادی الاول و قرار گفتهٔ سمعانی (السامانی) جمادی الثانی می باشد (روز ماه در هر دو مأخذ یکی است) اما سمعانی روز آن را روز دوشنبه میدانند ، باحتمال قوی تاریخ اول بیشتر مورد اعتماد است .

اثر مرا Otcheto Poyezdkye V Srednyuyu Aziyu , P 15 مقایسه کنید

(از نرشخی وطبری ، نیز مسعودی(Prairies d, or,UIII, 144) را بنگرید . و در مسعودی اسم پادشاه را طنکس برد (صفحه ٤۲۰)و تعداد اسیران باخانم پادشاه ، خاتون ، به (۱۵۰۰۰) میرسید و تعداد مقتولین به(۱۰۰۰) بالغ میشد و بعقیدهٔ مسعودی این ترک ها به قبیله قرلوق (عربها غرلوخ) تعلق داشتند

(۲) ترکستان تا حملهٔ مغول ، بارتولد متن انگلیسی چاپ انگلستان ص ۲۱۱

ونابود کرد. زمیندارها وارستوکراسی ازآنجهت با اسماعیل همکاری میکردند که مفاد خورا در تامین صلح وامنیت میدیدند. بعدازآنکه اسماعیل این پروگرام خودرا عملی کرد، اشخاص بانفوذ ارستوکراسی محلی راکه در راس آن بخار— خدات ابو محمد وتاجر متمول ابوحاتم یساری واقع بود، ازعهدهٔ شان برطرف کرده وبحیث قاصد وپیامبر به سمرقند فرستاد اما به پنهانی ازنصر تقاضا کرد تا آنها را زندانی نماید. اسماعیل از غیبت این دو شخصی بانفوذ استفاده کرده وبزودی موقف ومقام خودش را در بخارا استحکام بخشید وسپس از برادرش نصر خواهش نمود تا زندانیان را آزاد نماید. وقتیکه ابومحمد وابوحاتم بخارا برگشتند اسماعیل مدارا واحسان زیادی روا دشت وتمام خواهشات وآرزوهای آنهارا برآورده باایشان نمود. مقصد ومرام اسماعیل ازاین اقدامات آن بود تا موقف خود رامحکم نموده ودرعین زمان طبقه ارستوکراسی را بجان برادرش نصراندازد. درتصادمات وزدوخوردها پیکه بعدها بین برادران صورت گرفت، مردم همیشه درپهلوی اسماعیل ایستاده نمیشدند، چنانچه که می بینیم مردمان شهر پیکند PayKand ازنصر باحرارت وگرمجوشی تمام پذیرایی کردند ودرمناطق دیگر مردم ازاینکه برای لشکریان اسماعیل مواد خوار وبار تهیه نمایند اباورزیدند. مردم اسماعیل را باغی میدانستند ومیگفتند که وی برروی حکومت قانونی شمشیر کشیده است. شعله های این آتش تصادمات زمانی فرونشست وخموش شد که نصر رادرخزان سال ۸۸۸(۱) اسیر گرفتند. دراین فرصت اسماعیل بازهم ازاعتدال ومیانه روی

(۱) بعقیدهٔ مولف تاریخ بخارا، نرشخی، (صفحه ۸۳) آتش مجادله بروز سه شنبه، ۱۵ جمادی الثانی سال ۲۷۵، شعله ورگردید اما آن روز روز جمعه بود.

صاحب تاریخ بخارا ، عمرو بعداز آنکه فرمان خلیفه رسید از حاکم گوزگان ، فریغون ، از فرمانروای بلخ ، ابوداود[1] ، واسماعیل تقاضا میکند تا او را بحیث فرمانروای خود بشناسد اسماعیل از اینکه عمرو او را همردیف حکام کوچك ذکر کرده بود عصبانی شده اعلان جنگ میدهد . سپس عمرو با اسماعیل از راه مصالحه پیش می آید و موافقه میکند که اسماعیل در ماوراالنهر به فرمانروایی خویش مانند سابق ادامه دهد . در این فرصت می بینیم که اسماعیل پیشدستی میکند وعوض اینکه جنگ درماوراالنهر آغاز شود آنرا در سال ۸۹۹ و ۹۰۰ در محلات جنوب دریای آموشروع میکند .

در خزان سال ۸۹۹[2] فرمانده نیروهای نظامی عمرو ، محمدبن بشر[3] Bashar کشته شدو اسماعیل تمام زندانیان واسیران جنگ رارایگان آزاد نمود و بدین صورت خواست از راه احسان وجوانمردی دشمنانش را مغلوب سازد .

حس مال اندوزی عمرو سبب شد که شرفأ ولشکریان ازوی برگردند حتی یکدسته از لشکریان عمرو پیش از جنگ فیصله کن وقاطع که در نزدیکی بلخ بوقوع پیوست ، از وی برگشته بودند نیز یك عدهٔ دیگر از جنگجویان عمرو به لشکریان اسماعیل پیوسته بودند (۹۰۰)[4] عمرو را اسیر گرفته و بعد از مدتی بغداد فرستادند . خبر شکست عمرو در بغداد باخورسندی وشادمانی استقبال شد .

(۱ سکه هایی که بران اسم فریغون دیده میشود محفوظ است ، ونام پدر او ابوداود محمدبن احمد میباشد (Cf Inventarn Katalog, musul, m)(monet Imp Erm-, P 171

(۲) جنگ (بعقیده ابن خلکان) بروز دوشنبه هفده ماه شوال سال ۲۸٦ درگرفت ، لیکن این روز ، روز جمعه بود . در نوادلك (Noldeke) (Op Cit, P 213) روز دوشنبه ، ۲۹ ماه اکتوبر سال ۸۹۸ ثبت شده و گمان میرود که وی ۸۹۹ را سهو کرده آنرا سال ۸۹۸ نوشته است .

(۳) درنرشخی (صحفه ۸٦) محمدبن لیث ثبت شده .

(٤) بعقیده سلامی نبرد درروز سه شنبه ، اواسط ماه ربیع الاول سال ۲۸۷ یعنی ۱۸ ماه مارچ شروع است و بعقیده منبع دیگری ابن خلکان ، آتش جنگ بروز چارشنبه ۱۷ ماه ربیع الثانی درگرفت ، لیکن این روز (۲۱ ماه اپریل) روز دوشنبه بود بعقیده عتبی (Manini, I, 343) آن روز ، روز سه شنبه

فرمانی را قرائت کرد، دراثر آن فرمان اسماعیل را ازعهده‌اش برطرف نمود وعمرو را والی و فرمانروای ماوراءلنهر اعلان داشت[1] . بعدازقرائت واعلان آن فرمان خلیفه‌قاصدی را باتحفه وهدیه نزدعمرو فرستاد. این قاصد همان فرمانی راکه خلیفه دراثر آن عمرو را فرمانروای ماوراءلنهر شناخته بود، باخود داشت.

قاصدباهمان فرمان نزدعمرو به نیشاپور آمد عمرو عهدومنشور ماوراءلنهرو تحفه خلیفه رادریافت.طوریکه‌ازگفته‌های بالامعلوم میشود عمرواین تحفه ومنشور ماورالنهررا به‌زور ازخلیفه گرفته بود البته‌این امر جنبه و پهلوی استهزاآمیزی دارد. عمرو خلعت‌های خلیفه را یکی بعدیگر می پوشیدومرخلیفه را ثناوستایش میفرستدوسپس عمرو عهدومنشورخلیفه‌را که به‌توقیع مقام‌خلافت رسیده بود، مینگردو میگوید: این عهدو فرمان بدرد ما نمی خوردزیرا ماوراءلنهر راهزاران شمشیر برهنه‌وآبداده نمیتواند از جنگ اسماعیل درآورد. قاصدو پیامبر خلیفه در پاسخ‌عمرو میگوید: هر طوریکه‌شما لازم‌میدانید اقدام نمایید. سپس عمرو مشور وعهد خلیفه راگرفته می بوسدودوباره آنرا سرجایش می گذارد. پیامبرخلیفه بر میگردد‌دوعمرو امر میدهد که به قاصدخلیفه و همراهانش‌مبلغ (۷۰۰۰) درهم دهند.[2]

نبرد بین اسماعیل وعمرو را باانوع واقسام مختلفی دست بیان‌داده‌اند بعقیدهٔ طبری[3] اسماعیل دروهلهٔ‌نخست‌ازعمرو تقاضا میکند تاازجنگ درگذردو بگذارد تاوی درماوراءلنهر فرمان‌راند اماعمرو این پیشنهاد اسماعیل را ردمیکند. اما بعدها که اسماعیل درحوالی بلخ لشکریان‌عمرو را به‌محاصره میگیرد‌عمرو به‌اسماعیل پیشنهاد میکند تاازجنگ درگذرد، این کرت‌اسماعیل پیشنهاد‌عمرو رانمیپذیرد. بعقیده نرشخی

(۱)طبری، جلدسوم، صفحه ۲۱۸۳　(۲) ابن خلکان (به‌متن، صفحه ۵ مراجعه کنید.)
(۳)طبری، جلدسوم، صحفه ۲۱۹٤

صفاریها برای آنها خدمت میکرد. از گفتهٔ طبری[1] معلوم می‌شود که «متمولین ودهقانها» در مجادله بین اسماعیل و عمرو از اسماعیل جانبداری میکردند. همان تشکیلات بغرنج و پیچیدهٔ دولتی را که اسماعیل بوجود آورده بود، ویا اعاده کرده بود مفاد طبقه ارستوکرات را بهتر از ان مساوات همگانی که نیروهای مطلق العنانی نظامی در دوره صفاریها بوجود آورده بود، تامین میکرد، قلت مواد و کمی اطلاعات در دورهٔ طاهریان با مشکلات زیادی روبرو کرده است زیرا انسان نمی تواند فیصله کند که تا چه حدو اندازه تشکیلات فوق الذکر کاردست اسماعیل و وزیرش ابو عبدالله، محمد بن احمد جیهانی، بوداست[2] چون دربارهٔ دورهٔ سامانیها مواد زیادی داریم لذا میتوانیم نظر به درستی درباره تشکیلات دولت و حکومت درخراسان، ماوراءلنهر قایم کنیم و فکر روشنی در بارهٔ حیات و زندگی اقتصادی مردم آنسامان داشته باشیم.

در راس دولت فرمانروای اتوکراتی که فقط در نزد خداوند مسوءل بود مواقع شده بود[3] گرچه سامانیها درنظر حکومت بغداد فقط امیرهای «حکام» ـ والی ویا فقط عامل[4] (مامورین مالیات) می بودند اما درحقیقت در قلمرو وحیطه نفوذ خودها فرمانروایان مستقلی بودند. در تصادم وزد وخوردیکه در بین سامانیها بوقوع می پیوست هر دو طرف به خلیفه رجوع می کردند[5] و فرمان خلیفه را اساس فیصله مناقشه خود قرار میدادند.

۱ـ طبری، جلد سوم، صفحه ۲۱۹٤

۲ـ گردیزی، اصل متن صفحه ٦

۳ـ سیاست نامه، نظام الملك، صفحه ۹۰

٤ـ طبری، جلد سوم، صفحه ۲۲۷۹

۵ـ ایضاً، جلد سوم، صفحه ۲۲۹۰

با وجودیکه اقدام اسماعیل بر خلاف رای و اندیشه خلیفه بود ما اخیر الذکر (خلیفه) اقدام اسماعیل را مناسب و بجا خواند[1] خلیفه در ظاهر از عمرو جانبداری میکرد اما در خفا و به پنهانی اسماعیل را بر علیه عمرو تشویق می نمود[2] اسماعیل تا اخر عمر رعیت و مطیع خلیفه ماند و به تدریج ولایات شمال فارس را جزو قلمرو خویش ساخت[3] جانشینان اسماعیل مجبور گردیدند ولایات کسپین و بخش غربی فارس را برای خاندان های شیعه علوی ، آل زیار و آل بویه[4] واگذارد ، زیرا این خاندانها از طرف توده های مردم یاری میشدند و مردم نسبت به سامانیها آنها را ترجیح میدادند . برعلاوه این خاندانها مطابق روحیه ملی فارس بودند[5].

مورخین در مجادله بین سامانیان و صفاریها ، بدون شك وتردید ، از سامانیها طرفداری میکنند. سامانیها درمبداء ومنشاء خود برعکس مطابق العنان ها نظامی که از بین توده های مردم گردن بلندمیکردند . ادامه دهندگان طبیعی سلسله طاهریان ونگهدار قانون وامنیت می بودند. طبقات بلندجامعه ، البته به تامین صلح وامنیت علاقه مندی مفرطی داشتند وهم بدان سبب بود که از سامانیها نسبت به سفاریها خوشنود می بودندواز آنها طرفداری میکردند زیرا سامانیها بهتر وشایسته تر از

۱ــطبری ، جلدسوم : صفحه ۲۱۹۵
۲ــسیاست نامه ، نظام الملك، صفحه ۱٤ ترجمه سیاست نامه صفحه ۲۲
۳ــدایرة المعارف اسلام ، مقالت بارتولد ، اسماعیل بن احمد
٤ــلین پول ، خاندان های سلطنتی اسلام ، صفحات ۱۲۷ -۱۳٦- ۱٤۳
٥ــموسس خاندان زیار ، مرداویج ، احیای تاج و تخت سامانیها را خواب میدید
ابن اثیر جلد هشتم صفحه ۲۲٦ از ابن مسکویه سلسله نشرات گیب
(٦)ــجلد ٥ ، صفحه ٤۸۹) برسکه های آل بویه لقب پارسی قدیم شاهنشاه را می یابیم .
✲ اواسط ماه ربیع الثانی سال ۲۸۷ که مطابق باشنبه(٥) اپریل سال ۹۰۰ میباشد ، بوده است . نرشخی (ص ۸۸ (تاریخی راذکر میکند که انسان نمیتواند آنرا بپذیرد (چارشنبه ، دهم جمادی الاول ، ۲۸۸) بعیقده طبری(ج سوم ۲۱۹٤)خبر جنگ در بغداد بروز چارشنبه ۲۵ جمادی الاول سال ۲۸۷ یعنی ۲۸ ماه می سال ۹۰۰ رسید

میکند، انتخاب کند. در تمام سیستم تشکیلات سیاسی مسلمانان شرق، دو شعبه اداری که عبارت از درگاه ودیوان باشد، عطف توجه میکند.

پیش ازدورهٔ سامانیها راجع به گارد شخصی فرمانروا که ازغلامان زرخرید تشکیل شده باشد، کدام اطلاعات ومعلوماتی مورد دسترس خودنداریم. اینچنین گارد دردربار اسماعیل سامانی وجانشین های اووجود داشت. دراینجا باید ناگفته نگذاشت که تا اینـدم مردمان درگاه آنقدرها اهمیت نداشتند ودر روزهای بعد، البته، آنها اهمیت وقدرت پیدا کردند. وظایف عمده نظامی نه تنها دراختیار افسران گارد میبود بلکه این چنین صلاحیت را به اعضای خانواده های ممتاز محلی نیز میدادند. دهقان [1] و ترك میتوانست در نیروهای نظامی داخل شوند درحالیکه اکثر باشندگان ماوراءلنهر مسلح بودند [2] نظام الملك [3] (موءلف کتاب سیاست نامه) وظیفه غلام ترکی رادربارهٔ آل سامان بشرح زیرمینویسد: درسال اول غلام بحیث مهتر پیاده خدمت میکرد، سرزنش میدید ونمیتوانست براسپ سوارشود.

دراینـدوره غلام لباس های زندانی [این اسم ازقریه زندان بخارا گرفته شده] می پوشید. بعدازیك سال حاجب باموافقت فرمانده [تخماق] خیمه [وثاق] مرغلام ترکی را اسب ترکی وقبضهٔ ساده یی میداد. درسال سوم یك

۱- ببلیوگرافی جغرافیه عرب، جلداول صفحه ۲۹۲ -

جلد دوم صفحه ۳۴۳

۲- زیپسکی- جلد دوم- صفحه ۲۷۵ (ازهلال الصابع: حالیا ضمحلال خلافت عباسیان - جلددوم- صفحه ۳۷٤ -ترجمه-ج ششم- صفحه ٤۰۰

۳- سیاست نامه- صفحه ۵- ترجمهٔ آن صفحات ۱۳۹ و۱٤۰

چنان معلوم می‌شود گاهی اوقات خلیفه بر آل بویه متکی می‌بود و از سامانیها اظهار نفرت و انزجار میکرد و سعی میکرد تا عناصر چندی را بجان سامانیها اندازد[1] فرمان خلیفه به‌طرفداری کسی هرگز باعث آن نمی‌گردید که بر تعداد پیروان وی بیفزاید و دلیل آنهم اینست که مناقشات فقط با زور نیروهای نظامی فیصله می‌شد بعدها، وقتیکه زمام قدرت را در بغداد آل بویه در دست گرفت و در اثر آن گاهی اوقات چنان اتفاق می‌افتاد که خلیفه را آل بویه برای خلافت نامزد میکرد، مردمان خراسان او را به‌رسمیت نمی‌شناختند[2] در ینجا باید علاوه نمود که گفت که این قدرت آل بویه بهیچ صورت موقف سامانیها را متزلزل نتوانست گاهی اوقات مورخین پارسی سامانیها را بنام امیرالمومنین یاد میکردند[3] یعنی سامانیها را با خلیفه در یك کفهٔ ترازو قرار داده همردیف یکدیگر می‌شناختند. بعقیدهٔ پارسی‌ها پادشاه مطلق العنان بایست بیش از همه‌چیز کدخدا[4] «زمیندار» بس شایسته قلمرو خویش باشد وسعی نماید تا ظواهر مملکتش را آراسته و زیبا سازد، کانال های آبیاری آب گذرهای سرزمینی و پلهای بزرگ بسازد، برای مصالح دهات وقریه ها مجاهدت نماید، زراعت را تشویق کند، قلعه ها برج ها و باروها تعمیر کند، شهرهای جدید و رباط ها دست ساختمان دهد، به تزئین وزیبایی شهر از طریق ساختن عمارات واساسات نوین بپردازد، نیز سراههای خوبی را راه اندازد[5] پادشاه باید اشخاص وکارمندانی را که در رشته های مختلف کار

۱- ابن اثیر، جلد هشتم، صفحات ۳۸۰-۳۸۱

۲- ابن اثیر، جلد هشتم، صفحه ۳۸۱، جلد نهم صفحه ۱۰۳

۳- عوفی، اصل متن، صفحه ۹۰

٤- سیاست نامه، نظام الملك، صفحه ۱۱۰، ترجمه آن صفحه ۱٦۳

۵- سیاست نامه، نظام الملك، صفحه ٦، ترجمه آن صفحات ٦ و ۷

معاملات و امور خانوادگی دربار را وکیل[۱] انجام میداد ؛ ارزش و اهمیت این کرسی و کالت (وکیل) از آن گفته گردیزی که وکیل را همردیف امیر و وزیر ذکر میکند ، واضح میگردد[۲] سیستم بوروکراتی با تمام کمال وجمالش دردورهٔ سامانیها رشد و انکشاف میکند. نرشخی[۳] ازده ادارهٔ حکومتی در بخارا که در حوالی ریگستان واقع بود ، ذکر میکند.

۱ـ دیوان وزیر ، ۲ـ دیوان مستوفی ، ۳ـ دیوان عمیدالملك ، ٤ـ صاحب الشروط ۵ـ دیوان صاحب البرید[٤] ٦ـ دیوان مشرف ؛ ۷ـ دیوان قلمروی شخصی فرمانروا ، ۸ـ دیوان محتسب ؛ ۹ـ دیوان اوقاف ، ۱۰ ـ دیوان قاضی .

وزیر و یا خواجهٔ بزرگ[۵] در راس «اهل بنا و قلم» بوده و نیز سمت ریاست سیستم بوروکراتی را داشت ، حتی در دورهٔ سلجوقی ها خواجه بزرگ را بنام اهل قلم می‌شناختند[٦] نظام الملك عقیده دارد که این وظیفه باید ارثی باشد از پدر به پسر منتقل گردد[۷] در زمان سامانیها اینچنین خاندانهای وزیر (جیهانی ، بلعمی ، عتبی)

۱ـ سیاست نامه ، صفحات ۸۱ـ۸۲ ، ترجمه ۱۲۱

۲ـ گردیزی ، نسخه قلمی کمبریج ، کتابخانهٔ بودلیین : نامهای بخارا سوی سرهنگان البتگین رسید از امیر و از وزیر و از وکیل .

۳ـ نرشخی ، صفحه ۲٤

٤ـ محمد نرشخی ، تاریخ بخارا ، ترجمهٔ روسی بقلم آن لیکوشین ، صفحه ۳٦

۵ـ اصطلاح خواجه بزرگ را حتی در رساله عربن بنداری Bundari بکار بسته اند راجع به کلمه خواجه و منشاء خراسانی آن (مسعودی ، بخش نهم ، صفحه ۲٤) را بنگرید. در این ایضاحات خویش مسعودی نشان میدهد که غرب در آن زمان با این کلمه چندان آشنا نبودند.

٦ـ ابن اثر ، جلد دهم ، صفحه ۱۳۸

۷ـ سیاست نامه ، صفحه ۱۵۱ ، و ترجمهٔ آن صفحه ۲۲۳

برعلاوه دراین اداره های مهم یك سلسله ادارات کوچك[۱] دیگری نیز وجود داشت که عبارت از دربان، خانه سامان، وساقی ها وغیره بود.

ادارهٔ بزرگ نظامی را گاهی اوقات یکی ازاعضای خانواده های حاکمه [قراتکین اسیفجاب و پسرش منصور[۲]، ابوعلی صفانیان] وزمانی یکی ازغلامان ترکی دراثرخدماتیکه انجام داده بودند: [الپتگین تاش، فایق وغیره] اشغال میکردند. به اخیرالذکر پیش از سن سی و پنج سالگی[۳] چنان وظیفه محول نمیگردید برای حاجب بزرگ تحقیر بود که وظیفه وکارحاکم معمولی را انجام دهد[۴]

فرماندهٔ تمام نیروهای نظامی، حاکم ووالی خراسان میبود که آنرا به لقب سپه سالار[۵] یادمیکردند وتمام اراضی وقلمروسامانیها راکه درجنوب دریای آمو واقع بود، ازنیشاپوراداره وکنترول میکرد. دردورهٔ سامانیها وهم بعدها دردورهٔ مغولها[۶] رسم ومصلحت درآن بودکه دربارهٔ مقرری وزیر بافرماندهٔ بزرگ نظامی[۷] مشوره نمایند.

۱ بعضی ازاین اداره هارامولف سیاست نامه ـ نظام الملك ـ می شمارد صفحات ۱۱۱ ـ ۱۱۴ ـ ترجمهٔ آن صفحات ۱۶٤ و ۱۶۷

۲ـ ترکستان تا حمله مغول ـ بارتولد ـ انگلیسی ـ صفحه ۱۷۶

۳ـ سیاست نامه صفحه ۹۵ ترجمهٔ آن صفحه ۱٤۰

٤ـ گردیزی صفحه ۱۱

۵ـ در ترجمهٔ عربی «صاحب الجیش» ذکرشده [ببلیوگرافی جغرافیه عرب، بخش سوم، صفحه ۳۳۷]

۶ـ دی اوسون D' Ohsson جلدچارم، صفحه ۶۶۶

۷ـ عوفی، صفحه ۹۱

ترین کرسی دولت بحساب می آمد.

پیش از این راجع به ادارهٔ افسر گارد صحبت کردیم واحتمال میرود که ادارهٔ افسر گارد با دیوان نظامی ترکی آل عباس مطابقت کند[1] در بین کارمندان ملکی که در راس این شعبه قرار گرفته بودند، باحتمال قوی، عارض میبود وعارض به نوبهٔ خود زیر اثر صاحب الشروط کار میکرد. عارض معاش لشکریان رامیپرداخت و نیز وظیفه داشت وسایل بهبود آنها را تهیه کند[2] در دورهٔ سامانیها و همچنان درعهد عمرو به افسران وعساکر درهر سه ماه معاش میدادند[3].

طوریکه میدانید سیستم پست درشرق فقط برای مقاصد حکومت تاسیس میشد[4] وظیفه کارمندان پسته این بود (در پهلوی اصطلاح صاحب البرید اصطلاح صاحب خبر و منهی نیز عطف توجه میکند) تا اطلاعات وخبرهای مهم رابا سرع اوقات به ولایات برساند وهم از تمام فعالیت‌های مقامات صالحه محلی به پایتخت و مرکز خبر دهد

۱ـ طبری، جلدسوم، صفحه ۱۰۵۵

۲ـ گردیزی، صفحه ۵، سمعانی (S.V) العارض[صفحه ۲۲۱ ترکستان بارتولد نسخه انگلیسی] را بنگرید.

۳ـ بیبلوگرافی جغرافیه عرب، جلد دوم، صفحات ۳٤۱-۲ و مجموع عربی که به لشکریان توزیع میشد به بیست ملیون درهم بالغ میگردید وبدان جهة این موضوع رابیستگانی درعربی العشریمینیه (مفتاح العلوم صفحه ٦٥» میگفتند.

٤-Kremer Kulturgeschichte I, 192 S.q. برای کلمه «برید» مفتاح العلوم اشتقاق پارسی میدهد لیکن احتمال قوی میرود که کلمه برید از (Veredus) لاتین گرفته شده باشد «دایرة المعارف اسلام S.V برید» پسته رسان را الفرانق (AL-Furniq) [پارسی، پروانه، خادم ثبت‌میدانند] بکسس پسته و محتویات آنرا اسکدار Uskundar [پارسی ازکداری] مینویسند، مفتایح، صفه ٦٤ اصطلاح اسکدار رابیهقی زیاد استعمال میکند، صفحات ۳۹۲ و ۳۹٤ پیام های سری را بصورت لعمی می نویسد.

وجود داشت. در این جا باید گفت که پسر مشکل بود بصورت مستقیم جانشین پدر گردد. اصطلاح مستوفی (خزانه‌دار) شاید با اصطلاحاتی از قبیل خازن[۱] و یا خزانه دار[۲] یکی باشد و تحت اثر خزانه دار حاسب (الحاسب[۳]) که جمع آن حساب میباشد، بود. اداره حکومت که در رأس آن خزانه دار واقع بود شاید با «دیوان الخراج» آل عباس یکی بوده باشد[٤] طوریکه قبلاً[٥] گفتیم مالیات در زمان عمر و به سه خزانه داده میشد اما این سیستم تا دورهٔ سلطنت سامانیها عمر نکرد[٥] نظام الملك[٦] دو خزانه را خیلی مهم میداند: یکی از آن دو خزانه‌یی میباشد که مصارف و مخارج عمومی وعادی را متکفل است و آن دیگری برای ذخیرهٔ پول بود که در موقع بسیار ضرورت بطور قرضه به مصرف میرسید. دیوان عمید الملك شاید با دیوان اسناد رسمی (دیوان الرسایل با دیوان انشاء) یکچیز باشد و اخیر الذکر را مورخین بتکرار ذکر میکنند و در بعض موارد حتی در دورهٔ سامانیها[۷] از دیوان انشاء صحبت میکنند. در بیهقی[۸] رئیس «دیوان اسناد» بنام خواجه عمید یاد میشود و این خود از بلند پایه

۱- سمعانی، الخازن

۲- اصل متن، سمعانی، صفحه ۱۰

۳- سمعانی- الحاجب

٤- طبری، جلد سوم، صفحه ۱۵۵.

٥- مقدسی (ببلیوگرافی جغرافیه عرب، جلد سوم صفحات ۳۰ و ۳٤) فقط از خزانه‌دارهای سه شهر بسیار متمول از قبیل طوس نساء و ابیورد نام میبرد.

٦- سیاست نامه صفحه ۲۰۵ و ترجمه آن صفحه ۳۰۰

۷- جرنل آسیایی ٥ اول ۲۱۳-۲۱٦-۳۰٥-۳۱۹-۳۲۱-۳۲۷ «ثعلبی در یتیمة الدهر، ج چارم صفحات ۳۲-٦۹-۷۰ ۷٥ سمعانی (S.V) المیکالی

۸- بیهقی صفحات ۱٦۳-۱٦۷

جامهٔ عمل می پوشانید .

وظیفهٔ محتسب این بود که نظم ونسق را در کوچه ها و بازارها تأمین کند زیرا آنانی را که بصورت علنی [1] از قانون مقدس (اسلام) تخلف میکنند ویا مردم را درخرید وفروش فریب میدهند ویا مالیات خودرا نمی پردازند [2] مراقبت نموده مجازات کنند. بعقیده نظام الملك [3] پادشاهان همیشه برای انجام این مهم کسی را مقرر میکرد که یا ازاهل دربار یاخواجهٔ سرا (خصی واخته) یاترك سالخورده که از هیچکس طرفداری نمیکرد و ازعالی ودنی بیك اندازه چشم ترس میداشت ، می سپردند.

درزمان سامانیها این عهده را اشخاص دانشمند وعالم نیز می پذیرفتند [4] اما احتمال میرود که دراین فرصت محتسب آنقدرها برخطاکاران ازشدت وحدت کار گرفته نمیتوانست یعنی صلاحیت حقوقی وقانونی آنها بسیار زیاد نمیبود.

شعبات جداگانه که در دورهٔ سامانیها برای ادارهٔ اوقاف وجود داشت، ظاهراً در روزهای پسین ازبین برداشته شد. درفرمانهای سدهٔ دوازده اداره وامور اوقاف راجزء وضمیمهٔ وظیفه قاضی نمودند [5] پارسی ها این اداره ومقام را بادارهٔ

۱ـ ازاینکه در داخل سرای چه واقع میشد محتسب رابدان سروکار نبود گلستان سعدی باهتمام پلتس(platts)صفحه ٤٦ ، را بنگرید

۲ـ کریمر (Kultrgrsehieht)(Kremer) بخش اول صفحه ٤٢٣

۳ـ سیاست نامه صفحه ٤١٠ و ترجمه آن صفحه ٦٢

٤ـ سمعانی S. V. المحتسب.

٥ـ سمعانی صفحه ٧٥

از نگاه پرنسیب ، افسران بسته یك شعبه مخصوص وجداگانه یی را تشکیل میدادند وزیر اثرحکام محلی نبوده ، کار وبار خود را بصورت مستقل ازحکام منصهٔ اجرا میگذاشتند. دردورهٔ سامانیها اقتدار وصلاحیت حکومت هنوز بدان اندازه زیاد بود که ازولایات راجع بکردار ورفتار نیرومند ترین حاکم ووالی محلی ازقبیل والی خراسان بمرکز اطلاع دهند[۱] در دورهٔ غزنویها چنان میبود که گاهی اوقات افسران اطلاعات خودشانرا مطابق میل و آرزوی حکام محلی برای مرکز ترتیب میدادند اما اگرمی خواستند از افعال ناهجار حاکم محلی بمرکز اطلاع دهند شخصی را به تغییر قیافه برای آن کار استخدام میکردند[۲]

اصطلاح «اشراف» از نگاه لغت به مفهوم مشاهده و مراقبت شخص برجسته آمده است وظیفهٔ مشرف (بیننده ومشاهد) بعقیدهٔ نظام الملك[۳] اینست که از تمام وقایعی که دردرگاه صورت میگیرد ، بموقع مناسب اطلاع دهد. مشرف باید درقریه‌ها ومحله ها نمایندگی داشته باشد از این گفتهٔ بیهقی[۴] که مشرفها را باخزانه دارها توام ذکر میکند باید استنتاج کرد که مقصد از کنترول خزانه دارها بوده وباید درباره اینکه خزانه چقدر پول را برای تامین دربار مصرف میکند ، معلومات داشته باشد. دیوان قلمروجایداد شخصی فرمانروا در دورهٔ عباسیان زیرعنوان دیوان قلمرو[۵] [دیوان ضیاع] یاد میشد. دردورهٔ سامانیها ، باحتمال قوی ، این وظیفه را وکیل

۱- گردیزی ، صفحه ۱۲ ، وعوفی صفحه ۹۲

۲ بیهقی ، صفحات ۳۹۵-۳۹۸

۳ سیاستنامه ، صفحه ۵۶ ، وترجمهٔ آن صفحه های ۸۶-۸۷

٤- بیهقی ، صفحه ۱۸۱

۵ کریمر (Kremer)[Kultcugcscht] بخش اول ، صفحه ۱۹۹

علما ازاینکه در برابر پادشاه زمین را بوسه کنند معاف بودند اشخاص بسیار عالم ودانشمند انرا از بین فقهای مدرسه حنفی بخارا انتخاب میکردند. و مسایل مهم را بنابر توصیهٔ آنها فیصله می نمودند؛ خواهشات وآرزو های علما برآورده میشدو مطابق هدایت آنها اشخاص را در اداره های دولتی مقرر میکردند[1] سمعانی[2] عقیده دارد که همان اشخاصی راکه بعدها بنام مفتی ویاشیخ الاسلام معروف بودند، دراین فرصت بلقب پارسی استاذ (معلم، مدرس) یاد میکردند. ادارهٔ استاذ درزمان اسماعیل وجود داشت. معلمین رادر ماوراء لنهر عموماً به عنوان دانشمند ویابنا به لهجه محلی دانشومند، یاد میکردند[3]

اداره و مقام خطیب ازجمله مقام روحانی خالص بحساب می آید. طوریکه میدانید خطبه ها در مساجد توسط شخص خلیفه ویا نمایندهٔ وی خوانده میشد. در دورهٔ سامانیها این رسم در شرق برانداخته شدوساقط گردید، علت آن این بود که فرمانروایان وحکام ولایات شرق پارسی زبان بودند ویاترکی صحبت میکردند وبرزبان عربی حاکمیت نداشتندلیکن درآن مواردیکه حاکم زبان عربی راخوب میدانست، وظیفه حاکم وخطیب رابه تنهایی انجام میداد[4]

سیستم بوروکراسی را نمی شد درسر تاسر قلمرو بصورت متحدالشکلی منصه اجرا گذاشت ودلیل برای آن این بودکه دربعض ولایات خاندانهای سلطنتی محلی

۲- ببلیوگرافی جغرافیای عرب بخش سوم صفحه ۳۳۹

۳- سمعانی S. V الاستاذ

٤- ببلوگرافی جغرافیای عرب بخش سوم صفحه ٤۳ سیاست نامه صفحه ۸۸

سمعانی (S. V)الخطیب.

ومقام موبذ موبذان دورهٔ سامانیها مقایسه میکنند [۱] برعلاوه بایست دراین جا این نکته را خاطرنشان کرد که موضوعات قانونی مخصوصاً شکایت از دست کارمندان وافسران را خود فرمانروا [۲] ویا یکی از اعضاء خانوادهٔ شاهی [۳] که برای دادرسی مظالم مقرر میشد ، مورد تحقیق و بررسی قرار میدادند .

مانند همان اداره ها وشعباتی که در مرکز وجود داشت ، در ولایات نیز میتوان دید. وزیرهای ولایت راحاکم ها و یا کدخدایان میگفتند (زمیندارها اصطلاح اخیر را بیهقی زیاد استعمال میکند) در دورهٔ سامانیها وغزنویها افسران کوچك راحتی خود ولایات را علی اکثر شخص پادشاه مقرر میکرد [۵] تقاعد و بازنشست افسران کوچك را حتی خود پادشاه در دست داشت [۶] ، بالاخره دراثر انکشاف سیستم بوروکراسی رئسا ییکه در راس این چنین شعبات قرارداشت عوض وجانشین خود را درشهرهای ولایات بامرخود مقرر میکردند [۷] .طبقهٔ روحانیون در بخارا بسیار معزز بودند [۸] درصفحات گذشته دیدیم که حتی موسس وبنیان گذارخاندان سلطنتی آل سامان بیاری وکمك طبقهٔ روحانیون در بخارا پرچم اقتدارخویش را برافراشت.

۱ــ سیاست نامه صفحه ۳۹ و ترجمهٔ آن صفحه ۷ ٥ نیز به پاورقی صفحه ۲۳۲ بارتولد ترکستان انگلیسی نمرهٔ پاورقی ۲ مراجعه نمایید

۲- سیاست نامه صفحه ۱۷ و ترجمهٔ آن صفحه ۲٦

۳ــ سمعانی السامانی راجع به برادر اسماعیل ابو یعقوب اسحق ـ کان علی نظالم بخارا رابنگرید.

٤ـ سمعانی .S. V الا سبا نیکشی .

٥ـ بیهقی صفحات ١٦٥ـ ١٦٦

٦ ـ بیهقی صفحات ۷٥۳-۷٥٤ ۷ بارتولد کتان صفحات ۲٤ـ۳٤ـ۷٥

۷ــ آن ایضاحات سمعانی را که یکی از سامانیان برقبر درویشی دعا میخواند یا شیخی را که جنازه اش را ابوعلی بلعمی بردوش خویش تا قبرش برده بود مقایسه کنید سمعانی S. V البابکس والمزنی

بودند. مبداء ومنشأ خوارزمشاه [1] بزمانه های اساطیری وافسانوی تعلق دارد. فاتحان عرب گرچه فرمانروایان محلی راشاه میگفتند اما درحقیقت زمام امور و قدرت رادردست حکام خویش داده بودند.

بیش ازاین معلومات دربارۀ روابط بین خوارزم شاه وامرای عرب نداریم واز آن مجادلاتیکه خوارزمیه را بدو بخش تقسیم کرد نیز اطلاع نداریم؛ بخش جنوب شهر کاث(Kath)زیر اثر خوارزمشاه میبود وبخش شمال باشهر گرگانج (Gurganj)راامرا اداره میکردند. این دوحوزه وساحۀ نفوذ بصورت دایم باهم زدو خورد داشت تااینکه بالاخره درسال ۹۹۵ حیطه نفوذو قلمرو خوارزم شاه رااومرای گرگانج(Gurganj)فتح کرد. این اومرا برخود لقب خوارزمشاه رانهادند [2]

فرمانروای اسیفجاب به آل سامان وفادارماند وبرای اینکه وفاداری خودرا نسبت به سامانیان ثابت سازند، سالانه چهارعدد سکه بایك جاروب [3] وتحفه های دیگر برای آنها میفرستاد. فرمانروایان اسیفجاب بنوبۀ برترکهای بخش شرقی ولایت سیردرو قسمت غربی سیمیریچی که ازرعایای آل سامان بودند، نفوذ داشتند «پادشاه ترکمان» درشهر اردو (Ordu) زندگی میکرد، همواره برای فرمانروای اسیفجاب تحفه ها میفرستاد [4] و دراین کار هرگز کوتاهی وتعلل روا نمیداشت.

۱- راجع به خوارزمشاه (Sachau Yur Geschichte und Chronologie Von Khwarizm,Wien, 1873, Theil I) رابنگرید.

۲- گردیزی، صفحات ۱۲-۱۳. نرشخی سوم صفحه ۱۷۹

۳- Ct. P. 212

٤ ببلیوگرافی جغرافیای عرب، بخش سوم، صفحه ۲۷۰

حکومت میکردند وحتی دربرخی ازموارد این خاندانها ، عنعنه وسنن خیلی باستانی داشتند برعلاوهٔ خاندان ابوداود دربلخ که موجودیت آن ناچیز بود ، باخاندانهای سلطنتی جداگانه یی درسجستان (صفاریها) ، درگوزگانان (فریغونیان) ، درغزنه (فرمانروایان بومی که بعدها توسط البتگین ودیگر اعضای گاردازبین برداشته شدند) ، دربست(مانند غزنه زیراثررهبران ترکی) ، درغرجستان (درمرغاب علیا) درخوارزمیه ، دراسیفجاب ودر مناطق کوهستانی بخش شرقی بخارای امروزی (صفانیان ، ختل وراشت) ، برمی خوریم .

تمام این فرمانروایان (اومرای صفانیان وراشت وحاکم اسیفجاب دراین جاذکرنشده ، احتمال میرود که سهو شده باشد وآنرا ازقلم انداخته باشند) بمرکز خراج نمیدادند[1] اما تحفه وهدیه میفرستادند. دریك حوزه ایلاق یعنی دهقان بزرگ محلی که درتونکث(TunKath) زندگی میکرد ، با تمام معنی کلمه ، دراین فرصت استقلال سیاسی خودرا ازدست داده بود[2] (احتمال میرود که این حاکم فرمانروا یك بخش مالکیت ارضی خودش راازدست داده بود) لیکن هنوز برمردم مسلط بود ونفوذداشت ومقدسی[3] اورادهقان نیرومندی ثبت میکند. هم درهمین آوان بود که فرمانروایان خوارزمیه ، اسیفجاب ، وصفانیان ازنیروی بزرگ سیاسی بهره مند

۱ــ ببلیوگرافی جغرافیای عرب ، جلدسوم ، صفحه ۳۳۷ .

۲ــ موءلف نسخهٔ قلمی تومانسکی (24al' دربارهٔ ایلاق میگوید که بزرگان وسرکردگان این منطقه را دهقانهای ایلاق می نامیدند ، درزمانه های باستان ایلاق ــ دهقان یکی ازشاهان محلی میبود [ملوك اطراف] .

۳ــ ببلیوگرافی جغرافیای عرب ، جلدسوم ، صفحه ۲۲۷ .

سرکرده ویار رئیس شهر بود که مقام ومنزلت پادشاه را برای مردم می فهمانید ، وآنرا به مردم اعلان میکرد ۱ . احتمال میرود که رئیس در وهله نخست از بین خانواده های بزرگ محلی انتخاب میشد .

در دورهٔ سامانیها توده های مردم از رهگذر صلح خارجی واز طریق اینکه بازار تجارت وصناعت گرم بود آسوده وآرام بودند درجای دیگر ۲ گفته نرشخی را نقل کرده گفتیم که زمین ها را از مالکین زمین باشندگان شهرستانهای صناعتی با موافقه حکومت ، خریداری میکردند .

درزمان اسماعیل جایداد بخارخداتها[۳] را با بعضی قریه ها ودهات[٤] ، حکومت تحت کنترول واداره خود میگرفت .

از روی فهرست مقدسی میتوانیم راجع به صادرات شهر های مختلف ماوراالنهر معلومات خوبی داشته باشیم[٥]

اجناس ومال التجاره یکه صادر میشد قرار زیراست :

از ترمذ : صابون انقوزه ، از بخارا : پارچه های نرم ، قالین های نماز ، پارچه های پشمی براي فرش ، چراغهای مسی ، تنگ است (درزندان وتوقیف خانه درست میشد) پارچه های اثمونی[٦] ، پوست گوسفند ، روغن برای

۱ــ برعلاوه فقره ایکه در بالاذکر کردیم به صفحه ۱۵۷ حافظ آبرو مراجعه نمایید .

۲ Srednea 2 Vyestnik, 1896, June, p. 31.

۳ــ نرشخی ، صفحه ۱۰

٤ــ نرشخی ، صفحات ۱۳ — ۱٤ — ۲٦ — ۲۷

٥ــ بیلیوگرا فی جغرافیای عرب ، جلد سوم ، صفحات ۳۲۳ — ۲٦

٦ــ از شهر اثمومین مصر (بیلیوگرا فی جغرافیه عرب ، جلد اول ، صفحه ٥۳) .

راجع باین موضوع که به چه صورت فرمانروای اسیفجاب از تهاجم قراخانیها برماوراءالنهر جلوگیری میکردند و در برابر آنها مقاومت و ایستادگی نشان میدادند معلومات نداریم

درباره مبدء و منشأ صغانیان یا طوریکه ابن حوقل[1] آنهـارا بنام «المحتاج» یاد میکند ، نیز متأسفانه معلومات نداریم در زمان سلطه و نفوذ اعراب صغانیان را به لقب عربی ته عنوان امرا یاد میکردند [یعنی امرای صغانیان] و لقب قبل از دورهٔ اسلام صغانیان [صغان خدات] دیگر در دورهٔ اسلام از رواج برافتاده بود. بعد از سقوط آل سامان صغانیان هنوز هم تحت اثر فرمانروای بومی باقیمانده بود[2] هم درهمین دوره در ختل با لقب پیش از دورهٔ اسلام که عبارت از ختلان شاه وشیرختلان بر نمی خوریم[3] در قـرن دوازده امرای ختل هنوز نیای بزرگ خود را بـهرام گور[4] میدانستند [ورهران (Varahran) پنجم ۴۲۷–۴۳۸].

مقام ریاست[5] ، رئیس شـهر و حوالی آن ، علی الاکثر از پـدر به پسر بارث میرسید لیکن این مقام مانند دورهٔ قبل از مغولها از خصوصیت و کرکتر پولیسی عاری بود[6] . رئیس سرکردهٔ شهرمـیبود و از مفاد شهر نمایندگی میکرد . و هم همین

۱– ببلیوگرافی جغرافیای عرب ، جلد دوم ، صفحه (۴۰۱) راجع به محتاج ابن اثیر ، جلد هشتم ، صفحه ۱۹۶ را بنگرید.

۲– گردیزی ، صفحه ۱۵

۳ ببلیوگرافی جغرافیای عرب ، جلد ششم ، صفحه ۲۹

۴– ابن اثیر ، جلد یازدهم ، صفحه ۱۵۵

۵– بیهقی ، صفحات ۲۹۸ ۳۵۲ – البغدادی ، صفحه ۷۷

۶– در این عهد لقب رئیس را به آنهایی میدادند که درقرون وسطی آنـرا بنـام محتسب می خواندند .

که برای ترك ها صادر میگردید، مقراض، زغیر (از نخم کتان)، ببازار خارج صادر میشد. پارهای سرخ که ممرجل (Mamarjal) یاد میشد، پارچه های زینیزی (Zinizi)[1]، پارچه های ابریشمی، فندق، ببازار خارج میفرستاد.

از فرغانه و اسیفجاب غلام های ترکی، پارچه های سفید، اسلحه، شمشیر، مس، آهن صادر میکردند، از طراز (تلس) پوست بز صادر میکردند. از شلجی، نقره صادر میکردند. از ترکستان اسپ، خر، گوشت (البته گوشت بخارا را نمیتوان درهیچ جا سراغ داد)، یك نوع تربوز در بخارا کاشته میشد و آنرا بنام الشاق (یا الشاف) یاد میکردند. و درهیچ جا مانند آن وجود نداشت وآنرا ببازار خارج صادر می نمودند. در اینجا باید علاوه نمود ه گفت کـه کاغد سمرقند، کمان خوارزمیه ظروف شاش را نمیتوان درهیچ نقطه نظر سراغ داد.

ایضاحات بالا همین گفته های اصطخری[2] را که میگفت ماورالنهر ومردمان آن هرچیز دارند و محتاج هیچ کس نمیباشند، تایید میکند. صناعت در ماورالنهر تحت تاثیر و نفوذ چین انکشاف کرده بود وهم ازهمین نگاه ابن الفیه[3] ماورالنهر را با خراسان مقایسه ومقارنه میکند. فاتحان عرب درماورالنهر تولیدات زیاد چین راد یده بودند[4].

۱ــ بر این پارچه اسم شهر زینیزی پارس را نهاده بودند.
مواد خام این پارچه ها گاهی اوقات از مصر وارد میشد لیکن در قرن دهم مواد آنرا در خود سمرقند می کاشتند و تهیه میکردند (ببلیوگرافی عرب، جلد سوم، صفحه ٤٤۲)، و این خود نفوذ مصر را درجهان صناعت ماورالنهر از طریق فارس نشان میدهد.

۲ــ ببلیوگرافی جغرافیای عرب، جلد اول، صفحه ۲۸۷

۳ ــ ایضاً، جلد پنجم، صفه ۳۱٦

٤ ــ طبری، جلد سوم، صفه ۷۹

چرب کردن سر ، روغن حیوانی از کرمینیه ، دستمال وپیش اندازها ازدبوسیه . ودهاریك نوع پارچه صادر میشد که سلاطین بغداد آنرا اطلس خراسان [1] میگفتند ، ازربنجان پارچه های نمدی زمستانی [2] ، قالین نماز ، پوست ، گوگرد ، مفرغ ، حشیش قوی ازخوارزمیته پوست روبا ، روبا ، خرگوش های خالدار ، بز ، سمور ، قاقم ، سگ آبی ، موم ، تیرها ، مادهٔ ژلاتینی ، چرم اسپ ، عسل ، عنبر ، فندق ، شمشیر ، زره ، چوب خنج ، غلام های سلاوی ، گوسفندودیگرمواشی. تمام این اقلام از بلغارمی آمد ، لیکن خوارزمیه انگور ، انواع کشمش ، کماج بادام (یااردینه بادام) ، پارچه جات قالین ، کمپل ، اطلس که بحیث تحفه برای پاشاهان فرستاده میشد . کنجد ، قفل پارچه های آرنج (یك قسم پارچه) کمان که فقط شخص قوی میتوانست آنرا استعمال کند رخبین (یك نوع پنر) ، ماهی خمیرمایده (کشتی ازترمذ نیزصادر میشد) دربنادرخارج صادر میکرد . ازسمرقند لباس های سیمگون ودیگرمواد سمرقندی ارقبیل ظروف مسی ، ساغرهای زیبا ، خیمه ها ، رکاب ؛ تسمه تنگ ، اسپ صادرمیگردید . ازبناکث پارچه های ترکستان صادرمیشد . ازشاش زین های بلند ، که ازچرم اسپ ساخته میشد ، خیمه هاچرم (که ترك ها آنرادباغی وصادرمیکردند) ، تیردان ، البسه ، قالین نماز ، کلاههای چرمی ، سوزن (البته چندان خوب نبود) ، کمانهای خیلی نفیس ، کتان

۱ ــ به ابن حوقل که درباره پارچه های ودهاری ، صحبت میکند مراجعه نمایید ، ونیزمقالتی راکه دردایرة المعارف تحت عنوان دیباج نوشته شده مراجعه کنید .

۲ ــ طبری درباره پارچه های پشمی که درربنجان ساخته میشد ، صحبت میکند(جلد دوم صفحه ۱۲۴۹) .

که ساختن کاغذ از پارچه های ژنده و کهنه اختراع خود مردمان سمرقند میباشد زیرا پیش از سال ۹٤۰ هیچ اثری از کاغذ چینی که از جامه های فرسوده و کهنه ساخته شده باشد ، عطف توجه نمیکرد. درین روزها در شهر حفریات و کاوش های سر . ایم اور بل شتین[۱] Sir M. Aurelstein در آسیای مرکزی این موضوع را تأیید و ثابت کرد که تاریخ اختراع کاغذ چینی که از جامه های ژنده و فرتوت ساخته شده بود مال قرن دوم میلادی میباشد و بدانجهت انسان نمیتواند آنرا اختراع مستقل عربها دانست وحتی مآخذ و منابع عربی اختراع این کاغذ را یك اختراع جدید و تازه نمیدانند ودر اواخر قرن دهم کاغذ سمرقند جانشین پاپیروس و پوست های که بر روی آن می نوشتند ، در ممالك اسلامی شد.[۲]

توام با (اردینه بادام) که در فهرست صادرات از خوارزمیه ذکر کردیم ، باید آن فقره ثعلبی[۳] را که درباره تربوز خوارزمیه که برای خلیفهٔ مامون (۸۱۳–۳۳) وخلیفهٔ واثق (۸٤۲–۷) در بین قالب های سربی و برف گرفته می فرستادند ، نباید فراموش کرد. تربوز درست وسالم دریاز ارخارج به قیمت (۸۰۰) درهم بفروش می رسید ، از جمله مواد تجملی یکی هم مشك بود که از ممالك مختلف وارد میشد و بهترین آن همان مشك تبت بوده است .[٤]

۱ـ شتین (Serindia) صفحات ٦٥۰ و ٦۷۳

۲ـ لطایف المعارف صفحه ۱۲٦ در قرن یازده در سوریه نیز کاغذ می ساختند. ناصرخسرو راجع به کاغذی که در تریپولی (Tripoli) می ساختند ، صحبت میکند و آنرا حتی از کاغذیکه در سمرقند ساخته میشد بهتر میداند. (سیاحت نامه ناصرخسرو) با حتمام شلیفر.

۳ـ لطایف المعارف صفحه ۱۲۹

٤ـ ببلیوگرافی جغرافیای عرب ، جلد هفتم ، صفحه ۳٦۵

اما بازار تولیدات چین در ماوراءالنهر در اثر انکشاف صناعت محلی رو به کساد نهاد[1] و نفوذ و تاثیر کارهای دستی چین از آنجا در ماوراءالنهر ثابت میگردد، که بعدها عربها تمام ظروفی را که بر آن هنر نمایی شده بود، بنام چینی یاد میکردند[1] از جمله تولیدات ماوراءالنهر که در بازارهای جهان اسلام شهرت بسزائی حاصل کرده بود همانا ابریشم و پارچه‌های کتان واعلی زرافشان و آلات و اسباب فلزی فرغانه مخصوصاً اسلحه آن بوده است این اسلحه حتی در بغداد بفروش میرسید.

انکشاف صناعت فلز در فرغانه، بدون کدام شك و تردید، زاده وجود معادن زغال سنگ می باشد در انکشاف البسه و پارچه های هنری نه تنها چین بلکه مصر هم در ماوراءالنهر تاثیر داشت این حقیقت را پارچه دبیقی[2] Dabiqi از (شهر دبیق مصر) که در سر تا سر خوارزمیه ساخته می شد، وهمچنان نساجی اشمون Ushmun که مقدسی از آن یاد میکند، واضح و آفتابی میسازد.

کاغذ سمرقند در تاریخ تمدن مقام خاص و اهمیت بارزی دارد، از بیان و گفته های مسلمین برمی آید که مردمان سمرقند ساختن کاغذ را از آن زندانیان چینی که زیاد بن صالح در سال ۷۵۱ اسیر گرفته بود، آموخته بودند تا به همین تازگی ها براساس تحقیقات و تتبعات پروفیسر کربچیك[3] Karabacek حدس زده می شد

۱ـ از اینکه مقدسی میگوید که در بین دیگر کارهای دستی، کارهای دستی زندانیان را نیز در بازار فروش عرضه میداشتند، دارای اهمیت زیادی میباشد.

۲ ـ لطایف المعارف صفحه ۱۲۷؛

۳ ـ ایضاً صفحه ۱۲۹، راجع به پارچه‌های دبیق Dabik دایرة المعارف اسلام نویسنده (سی-ایچ-بکر) را بنگرید. این پارچه عموماً با نقره وطلا بافته می شد. دبیق را در فارس نیز می ساختند (ببلیوگرافی جغرافیای عرب جلد سوم صفحه ۳۴۳

Mil theilungen aus der Sammlung der papyrur des Erzh Rainer, B. II, wien 1877, S. 108-17.

از مردمان خوارزم دیده می‌شد. این خوارزمیان توسط کلاهای بلند پوست[1] از دیگران شناخته میشدند. و همین کلاه هایشان ممیزه آنها بود. در شهر نسا تمام زمین ها در دست مردمان خوارزم افتاد[2]. خوارزمیان نه تنها مردمان ثروتمند شدند بلکه در ساحهٔ دانش نیز کسب شهرت نمودند.

مقدسی[3] عقیده دارد که هر استاد حتموق، معلم ساینس بشری وقاری قرآن [شریف (X)] شاگردانی از اهل خوارزم داشتند بالاخره احتیاج مال التجاره برای مبادله با چادرنشینان باعث انکشاف خوبی تولیدات پارچه های پشمی وکتان گردید.[4]

اجرت آن روزها را میتوان در گفته های گردیزی[5] حدس زد: یعقوب چنانچه که میدانید در نزد مسگری کار میکرد وماهانه پانزده درهم اندرمی یافت بالاخره صناعت و تجارت انکشاف خوبی کرد زیرا مالیات در آن فرصت بسیار زیاد نبود[6] مالیات آل سامان به چهل وپنج مليون درهم بالغ میگردید[7] و تمام این مبلغ پول،

۱- ببلیوگرافی جغرافیای عرب جلد اول صفحات ۳۰۴ و ۳۰۵ را بنگرید.

۲- ببلیوگرافی جغرافیای عرب، جلد سوم، صفحه ۳۲۰

۳- ایضاً جلد سوم، صفحه ۲۸٤

٤- ایضاً جلد اول، صفحه ۳۰٤

٥- متن، صفحه ۳، نیز به صفحه ۲۱٦ ترکستان بارتولد مراجعه کنید.

٦- بلیوگرافی جغرافیای عرب، جلد سوم، صفحات ۳٤۰ - ۳٤۱

۷- بمشکل میتوان تعداد معین ومشخصی را بدست آورد [ببلیوگرافی جغرافیای عرب، جلد سوم صفحه ۳٤۰، جلد پنجم صفحه ۱۳٦]

تجارت باچادر نشینان همیشه اهمیت زیادی داشت مواشی برای کشتار وخوراک[۱] حیوانات باربر ، چرم ، غلام در اثر تجارت باچادر نشینان بدست می آمد و همچنان می بینیم که چادر نشینان نیز مجبور می بودند با مردمان مسکون ومستقر تجارت نمایند زیرا آنها در اثر این تجارت می توانستند از طرف مقابل خود لباس وگندم بدست آورند.[۲]

در ماوراء النهر وهمچنین درچین وروسیه ، مردمان چادر نشین رمه های خود را بطرف سرحدات می آوردند بدون اینکه منتظر نشینند تامردم در میدان های استپ به نزد آنها بروند[۳] خوارزمی ها از رهگذر تجارت وبازرکانی باچادر نشینان منافع هنگفتی بچنك می آوردند وبعقیده اصطخری[۴] مفاد منافع خوارزمیها از طریق تجارت با ترك ها تامین میگردید. ازگرگانج کاروانها به‌طرف جنوب خراسان وغرب خضره بحرکت می افتاد. گردیزی[۵] حتی از یك راه دیگر در امتداد ساحل غربی دریای ارال که از آنجا ، از میدان های استپ درمیگذشت وبالاخره بسرزمین پیچنگ ها Pechengs منتهی میگردید ، سخن میگوید. مردمان خوارزم از نمایندگان عمدهٔ طبقه تاجران درخراسان بحساب می آمدند . درهر شهر خراسان تعدا د زیادی

۱-راجع به گوشت ارزان درسرحدات شمال ماورا لنهر به ببلیوگرافی جغرافیای عرب ، جلد سوم ، صفحات ۲۷٤-۱۲۲ مراجعه فرمایید.

وهمچنان راجع به وارد نمودن گوسفند از نزد ترك ها به ببلیو گرافی جغرافیای عرب ، جلداول صفحه ۲۸۸ ، جلددوم ، صفحه ۳۳٦ مراجعه کنید.

۲-راجع به صادر نمودن گندم برای چادرنشینان ، صفحه ۱۷۸ ترکستان بارتولد راملاحظه فرمائید

۳-ببلیو گرافی جغرافیای عرب جلداول صفحه ۳۰۳ جلددوم ص ۳۹۲

٤- ایضاً جلداول صفحه ۳۰۵

۵-ایضاً جلداول صفحه ۲۹۹

٦-Otchet بارتولد صفحات ۱۱۹ و ۱۲۰ را بنگرید عوفی صفحه ۹۵

استفاده کنند. اما تحت سیستم فیودالیهای نظامی روزهای پسین ازطریق نامشروع استفاده های بیشتری میشد[1]. باید در اینجا، این نکته را خاطرنشان کرد، که جلو گیری از این چنین سوء استفاده ها کار بس دشوار مشکل وحتی ناممکن بوده است. ما می بینیم که حکومت درزمان مشکلات مالیات فوق العاده جمع میکرد واجرت خدام و کارکنان را به تعویق می انداخت و تمام این چیزها موجب وسبب نارضایتی مردم میگردید؛ باوجودیکه در ماوراء النهر گاردغازیان موجود بود امااکثر مردم نزدخودشان اسلحه نگاه میداشتند و این اسلحه درفرصتی که مردم از حکومت ناراضی میبودند منبع خطر بزرگی بوده این خطر مخصوصاً درمراکز وشهرهای بزرگ خیلی زیاد میبود. سمرقند که ازبزرگترین مراکز تجارت بود مردمان آن خیلی فتنه انگیز وآشوبگر بودند[2] وحتی بدین صفت تا روزهای پسین متصف میبودند[3] درعین زمان باید ناگفته نگذاشت که زنجبران تربیه‌شده که در اداره های حکومتی کار نمی یافتند، منبع خطر دیگری بود که برای سیستم تأسیس شده وحکومت ایجاد کرده بودند.

راجع به این چنین خطر نظام الملك[4] واقعه یی را که دردورهٔ سلطنت آل بویه بوقوع پیوسته بود، نقل میکند، (آل بویه باسامانیها همعصر بودند) برای اینکه از وقوع چنان یك خطر جلوگیری بعمل آید، نظام الملك توصیه میکند که بایست

۱ـ به ترکستان بارتولد، صفحه ۲۳۹ نمره پاورقی ۳ مراجعه نمایید.

۲ـ ببلیوگرافی جغرافیای عرب، جلد سوم، صفحه ۲۷۸

۳ـ جی، ولف، ایضاحات هیات به بخارا، ادنبره ولندن ۱۸٤۸، صفحه ۲۰۳

٤ـ سیاست نامه، صفحات ۱٤۵-٤۸، ترجمه آن صفحات ۲۱۵ - ۲۱۹

مورد دسترس خودشان میبود. خراجیکه از ولایات شرقی گرفته میشد، مورد استفاده خزینه خلیفه گذاشته نمیشد.[1]

مصارف زیاد خلیفه معاشی بود که به لشکریان و افسران خود میپرداخت و آنهم به بیست ملیون درهم بالغ میگردید.[2] معـاش افسرانیکه در یك ولایت سرگرم وظیفه خود میبـودند، یـکسان بود[3] [البته موظف به اجرای یك وظیفه معین در داخل چوکات رسمیات] قرار عقیده نظام الملك[4]، شاهان سابق یعنی آل سامان وغزنویها با فسران خود پول نقد میپرداختند [یعنی بیستگانی یا مواجیب] و به عساکر زمین توزیع نمیکردند [اقطـاع، صیغه جمع اقطاعات] در این مورد، البته، استثناء وجود داشت، مثلاً قهستان یك ساحهٔ فراخ ووسیع اراضی فیودال سیمجور که از احفاد و اولادهٔ غلامـان ترکی بودنـد[5]، را در بر میگرفت. بـالاخره آن غلامها به مدارج عالی رسیده بودند، زمین های زیـادی رامیخریدند. الپتگین پنجصد قریه درخراسان و ماوراء لنهر داشت و نیز درهرشهر یك قصر، یك بـاغ، کاروانسرای وحمام داشت[6] در دورهٔ سامانیـها وغـزنـویـان تشکـیلات اداری چنان بود که افسران و کارمندان نمیشد بـه آسانی ازطریق نامشروع،

۱- زپسکی (Zapisky) جلد چارم، صفحه ۱۳٦

۲- پنج ملیون درهرسه ماه [بصفحه ۲۳۰ ترکستان باتولد مراجعه نمایید.]

۳- ببلیوگرافی جغرافیای عرب، جلد دوم، صفحات ۲٤۱-۲

٤- سیاست نامه، صفحات ۹۱-۲ ترجمهٔ آن ۱۳٤-٥ برای معلومات بیشتربه ترکستان تا حملهٔ مغول صفحه ۲۳۸ نمرهٔ پاورقی ۱۲ مراجعه شود.

٥- سمعانی (S.V.) السیمجوری

٦- سیاست نامه، صفحات ۱۰۱-۲، وترجمهٔ آن ۱٤۹-۱٥۰

سامانیان ازخود اهلیت ولیاقت فوق العاده نشان دهد، سراغ نداریم. نخستین جانشین اسماعیل احمدشخص متقی وزاهدی بود ودردوران حکومت وی لسان عربی برای باردوم لسان اسنادرسمی (شایدبرای مدت مدیدی دوام نکرده باشد)شد[1] احمدازآنهاییکه عربی میدانستند، پشتیبانی وحمایت میکردوشاید نارضایتی گارد معلول بهمین اقدام وی بوده باشد.

درنتیجه درشب ۲۳ماه جون سال ۱۹۱٤ [2] امیرتوسط غلام های خویش درفربر Farabr بقتل رسید. بعدازقتل امیردرباریان وی زمام قدرت واداره مملکت را دردست گرفتند ودرعین زمان کاتب ابوالحسن نصر بن اسحاق[3] را ببهادااین اتهام گرفتند که گویاوی قاتل های امیرراتقویت وتشویق میکرد ودراثرهمین اتهام اورا بقتل رسانیدند[4] مشایخ وحشم گاردنصردوم بن احمد راکه هشت سال داشت (۹۱٤–٤۳)، برمسند پدرش نشانیدند. ازکلماتیکه بدین جوان نسبت داده اند[5] معلوم میگردد که رهبران گاردپلان قتل احمدراطرح نموده بودند. اداره سلطنت باموافقت نمایندگان دربار[6] [قصر] کاروبار مملکت داری رادراختیارابوعبدالله

۱–تاریخ گزیده–بران–صفحه ۳۸۱، –ترجمه آن ۷۳ نیزبه ترکستان بارتولد، صفحه ۲٤۰، نمره پاورقی–۲–مراجعه کنید.

۲–تاریخ صحیح را درسمعانی[السامانی S. V]می یابید رروز صحیح آن روزیکشنبه بوده، نه پنجشنبه.

۳–ترشخی صفحه ۹۲نام مکمل آنرا درگردیزی، میتونید بیابید

٤–گردیزی[f. 115; Camb. Ms., S. C]مشایخ وحشم

۵–ابن اثیر، جلدهشتم، صفحه ۵۸ میرخوند، تاریخ سامانیها، ایم دیفریمریی، پاریس ۱۸٤۵، صفحات ۱۹ و۱۳۱

٦–ابن اثیر، جلدهشتم صفحه ۵۹

مقامات صالحه چند اداره را دراختیار یك شخص بگذارند ـ در دورهٔ آل سامان به چنان یك امر مبادرت نمرده بودند[۱]

مالیات گمرکی[۲] رادرزمان که مال التجاره از دریای آمو عبور داده میشد، میگرفتند : ازهرشخص سواره که باخرد مال داشت یك درهم میگرفتند [سوار بر اسب ویا برخر میبود]وازهراشتردودرهم محصول میگرفتند.ـمیله های نقره را باید به بخارا نقل میدادند وهم بدین منوال سیستم گمرکی ونظارت سیستم گمرگی راح تأسیس کرده بودند .ودرجاهای توقف [شایدمراد ازجایی توقف منزل مقصود باشد]ازنیم تا یك درهم مالیه میپرداختند. وقتیکه غلامها را ازجایی به جای دیگر نقل میدادند ،ازحکومت اجازه میگرفتند، واین اجازه نامه ازهفتاد تا یکصد درهم ارزش داشت، [۳]برای نقل دادن کنیزهای ترکی نیز ازهفتاد تا یکصد درهم مالیه میگرفتند. البته در مورد انتقال کنیزها به اجازه نامه مخصوص احتیاج پیدا نمیشد. برای انتقال زنهای شوهردار فقط ازبیست تاسی درهم میگرفتند.

سامانیها درا ثر این تشکیلات تقریباً برای مدت یکصدسال خودرا تامین کردند گرچه بعدازاسماعیل ،طوریکه ازمراجعه بتاریخ معلوم میگردد، کدام شخصی[۲] که دربین

۱- سمعانی S'۸ الخازن

۲- ببلیوگرافی جغرافیای عرب، جلدسوم، صفحات ۳٤۰-٤۱ دراینجا باید این نکته را علاوه نموده گفت که درنظرمسلمانها وممالك اسلامی محصول گمرکی برخلاف قانون اسلامی بحساب می آمد. نیزبه ترکستان بارتولد صفحه ۲۳۹ - نمره پاورقی ۸ مراجعه نماییدد

۳- بعقیده ابن خرداد به(ببلیوگرافی جغرافیای عرب، جلد ششم ص ۲۸) ارزش وقیمت دوهزار ـ ۲۰۰۰ـغلام که طاهریان بدربارخلیفه میفرستاد ۶۰۰.۰۰۰ درهم بوده است . پس به این حساب قیمت یك غلام ترکی درقرن نهم به ۳۰۰ درهم بالغ میگردید.

حکومت یکی از اعضای ارستوکراسی، دهقان معروف، احمد بن سهل [1] را برای فرونشانیدن شورشیان که درراس آنها حسین بن علی مروزی قرار گرفته بود، انتخاب کرد. وهمان بود که درتابستان سال ۹۱۸ [2] حسین رااسیر گرفتند. بعدازخاموش کردن این آتش احمدبنای شورش وبغی راگذاشت اماتااخیر سال ۹۱۹ [3] حمویه بن علی موفق گردیدشورشیان مزبور راقلع وقمع کند. وسپس برای مدت ده سال [4] دیگر فرشتهٔ صلح وامن برتمام قلمروآل سامان پروبالش راگسترد.

نیز همان شورش وبغاوتی راکه الیاس بن اسحاق درفرغانه،درسال ۹۲۲ راه انداخته بود، ابوعمرو محمد بن اسد [5] خاموش ساخت. عده یی راعقیده براینست که تعداد لشکریان الیاس به ۳۰،۰۰۰ مرد بالغ میگردید. بعدازانشکست یکی از رفقای الیاس محمد بن حسین بن مت (Mut) [6] به تریزفرار کردو درانجا بنابه امرحکومت بخارا توسط یك دهقان محلی بقتل رسید. سپس الیاس کوشش میکرد که بایاری وکمك حاکم شاش، ابوالفضل بن ابو یوسف، آتش بغاوت راسرازنودامن زند

۱ـ راجع به احمد بن سهل به گردیزی صفحات ۶ـ۷ مراجعه نمایید.

۲ـ تاریخ آن درابن ثیر (جلد هشتم، صفحه ۶۵)وگردیزی ثبت شده است.

۳ـ تاریخ، درابن اثیر (جلد هشتم، صفحه ۸۹

۴ـ دربین شورشیانیکه دراوایل سلطنت نصرعطف توجه میکند (ابن اثیر، جلد هشتم، صفحه ۵۹) جعفرنامی میباشد که مادرباره فعالیت های وی کدام معلوماتی نداریم، لیکن احتمال میرود سکه ها ییکه برآن اسم میکایل بن جعفر دیده میشود ودرسمرقندوشش درسال ۳۰۶(۱۰۸-۹۱۹-وه۳۰۸-۹۲۰-۲۱- ضرب زده شده، باین نهضت رابطه داشته باشد. مارکوف، کتلاك صفحه ۱۴۱

۵ـ مقالت مرا (بارتولد) که درباره یك سکه مس بااسم این شهزاده، میباشد، مطالعه نمایید (درزپکسی، xii, 059)

۶ـ یکی از لیدرهای نظامی اسیفجاب بدین اسم یاد میشد.

محمد بن احمد جیهانی گذاشتند. جیهانی بایاری وکمک ایدر نظامی حمویه بن علی صلح وامنیت رادر تمام قلمرو آل سامان برقرار کردند.[۱]

درسمرقند برادر اسماعیل، اسحاق بن احمد، پرچم بغی را بایاری مردمان فتنه انگیز سمرقند برافراشت، اما جیهانی آتش آن بغاوت راخاموش کرد. اسحاق راحمویه شکست دادووی عفوخواست عذرش راپذیرفتندواو به بخارا برگشت. پسر اسحاق الیاس بفرغانه فرار کرد ویکی از اعضای دیگر سلطنتی نوادهٔ نصراول[۲] حاکم سمرقند مقررشد. پسر دیگر اسحاق که ابوصالح منصور نام داشت وپرچم بغاوت را برافراشته بود، درنیشاپور پدرود جهان گفت[۳]. بعدازوی جنرال حسین بن علی مروزی که خدمات زیادی برای حکومت دردورهٔ فرمانروایی احمدانجام داده بود، درراس شورشیان قرار گرفت. این جنرال گمان میکرد که خدمات او راحکومت بخوبی ارزیابی وقدر نکرده است (دربعضی منابع وماخذ مروزی رامروالرودی ثبت وقید کرده اند). لیدرها ورهبران شورشیان برکملک ویاری عناصرمالی متکی میبودند چنانچه که می بینیم نظام الملک[۴] ومولف کتاب فهرست[۵] درلست لیدرها ورهبران نهضت شیعه اسامی آنهارا ثبت کرده اند.

۱ـ گردیزی، صفحه ٦

۲ـ طبری، جلدسوم، صفحات ۲۲۸۹ـ۹۰، ابن اثیر، جلدهشتم، صفحه ٦۰ میرخوند، تاریخ سامانیها صفحه ۱۳۲ شاید طبری اسم شهزاده یی راکه فرمانروا مقررشده بود، غلط میکند واسم شخصی راکه وی ذکر کرده باابوعمرو محمدبن اسد یکی میباشد.

۳ـ نرشخی، صفحات ۹۲ـ۹۳

٤ـ سیاست نامه، صفحه ۱۸۷ وترجمه آن ۲۷٤

۵ـ فهرست، صفحات ۱۳۸ـ۱۸۸

کوب بقتل میرسانند اما نفوذ و تاثیر وی بر اذهان مردم باندازه یی زیاد بود که در باره وی افسانه یی راجعل کردند. جسد مرده ابوبکر را در داش آتش انداختند و روز دیگر دیدند که جسد وی سالم مانده و یکقلم آتش بران اثر نداشته است.[۱] بعد از مجادله و زد و خورد با یحیی صلح و امنیت برای یکبار دیگر تامین میگردد.

حکومت خراسان را به امیر صغانیان، ابوبکر محمد بن المظفر و بعد از وبه پسرش، ابوعلی احمد بن محمد معروف، می سپارند.[۲]

نهضت آل تشیع باندازه یی بسط و دامنه می یابد که نصر را در سال اخیر فرمانروایی وی، بسوی خود جلب میکند[۳]. چنانچه که می بینیم تبلیغات آل تشیع در خراسان همواره ادامه داده میشد زیرا در آن سامان زیادت یکی از احفاد علی موجود بود و البته از دیرباز بود که این مرقد اذهان و شعور مردم را زیر تاثیر و نفوذ خود گرفته بود. بعقیده ابوالحسن بیهقی[٤] که وی از اثر البیع[٥] نقل میکند، حتی در دورهٔ عبدالله بن طاهر در نیشاپور خطبه بنام یکی از علویها - ابوالحسین محمد بن احمد که عبدالله برادرزاده اش را باو بزنی داده بود، خوانده میشد. در زمان فرمانروایی نصر مردم نیشاپور به ابوالحسن محمد بن یحیی سوگند یاد میکردند و اورا بحیث خلیفهٔ خود قبول نموده بودند، لیکن چندی بعد نصر ازوی دعوت کرد به بخارا برود و برای مدتی -

۱- گردیزی صفحه ۷،
۲- ابن اثیر، جلد ۸، صفحه ۱۹۶، گردیزی، نسخه قلمی کمبریج f. 95a - b
۳- سیاست نامه، صفحه ۱۸۷، و ترجمه آن صفحه ۲۷٤، فهرست صفحه ۱۸۸
٤- Cod. Mus, Brit ,Or. 3587, or.149
٥- الحاکم ابوعبدالله مخمد بن عبدالله البیع النیسابوری [۱۰٤۱/٤۰٥] تاریخ علمای نیشا را درهشت جلد نوشت • یك نقل این اثر ظاهرا دردست حاجی خلیفه ببلیوگراف نویس ترکی (۱٦٥۸ م) افتاده است. حاجی این اثر را خیلی گرامی میداشت ....» به ترکستان بارتولد، صفحه ۱٦ مراجعه نمایید.

اما باز هم بخت باوی یاری نمیکند. بعد الیاس به کاشغر فرار میکند و در آنجا با دهقان محلی طغان تگین همداستان میگردد و برفرغانه حمله مینماید ، این مرتبه شاهد ناکامی باز او را در آغوش میگیرد . بالاخره پسرعمویش اورا می بخشد و اوهم از کاشغر بخارا برمیگردد.[۱] درهمین آوان بود که یکی ازسیاستمداران معروف دورهٔ سامانی وزیر ابوالفضل محمد بن عبیدالله بلعمی زمام امور مملکت را در دست میگیرد. یك نهضت جدید تقریباً درسال ۹۳۰ [۲] ظهور کرد ، و این البته ، زمانی بود که نصر نیشاپور میرفت. درقلعه بخارا سه برادر امیر را زندانی کردند : یحیی ، ابراهیم و منصور. این برادران بواسطه خبازی که ابوبکر نام داشت ، باعناصر آشوبگر وفتنه انگیز نیروی نظامی بخارا داخل مذاکره گردیدند [۳] وازقلعه ییکه دران زندانی شده بودند ، رها گردیدند وشهررا درتصرف خوددرآوردند . بعقیده ابن اثیر [۴] عناصر فتنه انگیز عبارت بودند ازدیلمان ، آل تشیع ورهزنان [یعنی غازیان] ازاینکه آل تشیع دراین نهضت سهم داشتند ، یك امر بدیهی مینماید زیرا رهبر آنها ، توام باابوبکر ، پسرحسین مروزی بود. وزیربلعمی باپسرحسین داخل مذاکره ومفاهمه میگردد وبیك موافقه میرسند .ــ نتیجه مفاهمه ، البته ، چنان بود که حسین ابوبکررا ترك میدهد وبه نیروهای نظامی نصرملحق میشود . ابوبکررا در اثرزدو

۱ــ ابن اثیر ، جلد هشتم ، صفحه ۹۷ ، ــ میرخوند سامانیها صفحه ۲۳۷

۲ــ تاریخ صحیح ومعین این واقعه معلوم نیست ابن اثیر ، جلد هشتم ، صفحه ۱۵٤ ، میرخوند سامانیها ، صفحات ۱۳۸ و ۲٤۵

۳ــ گردیزی ، نسخهٔ خطی کمبریج [f.117,Camb. , Ms. , f 94b-95a] « ابن ابوبکرمیان برادران سعید ومیان فضولیان بخارا ولشکرواسطه بود.»

٤ــ ابن اثیر ، جلد هشتم ، صفحه ۱۵۵

پادشاه را یافت ودیری نگذشته بود که امیرقرمطی شد.[۱]

قرار درخواست نخشبی، نصر موافقت کرد که به خلیفه فاطمی، قایم، (۹۳٤–۹٤٦) مبلغ ۱۱۹٫۰۰۰ دینار[۲] خونبهای حسین بن علی مروزی که درزندان بخارا تلف گردیده بود[۳]، بدهد.

ازاینکه امیردل درگرو آیین تشیع داده بود؛ طبقه روحانیون ازوی بیزار شدندوازگارد ترکی استعانت خواستندوتاج وتخت رابه «سپه سالاربزرگ» دادند. چنان دسیسه نمودندکه سپه سالار رهبران نیروی نظامی رابه بهانه لشکرکشی به بلاساغون (به همان ترکهای تا زگی هاکافر آنرا کشوده بودند) بارضایت امیردرضیافتی جمع کنند، ودرهمان جاازایشان وعده میگیرندکه امیرراخلع نمایند وقرمطی هاراازدم تیغ بکشند. ازین توطئهٔ پسرنصرنوح مطلع ونصر بامهارت تمام رهبر توطئه را حضور خویش خواست و امرقتل اوراصادرکرد. — سپس پدروپسر درضیافت رهبران نظامی حضور بهم رسانیدند. دراین ضیافت نصراعلان کردکه وی ازتوطئه ودسیه آنهااطلاع دارد، ودر

۱– گفته های نظام الملك و بیهقی نشان میدهدکه اصطلاح قرمطی معنی ومفهوم بزرگتری داشت ازآنچه که مردم آنرا استعمال میکردند

۲ – متن «فهرست» دراین موضوع خوب واضح نیست (فهرست، جلد دوم صفحه ۷۹)

۳ – بعقیده ابن اثیر (جلد هشتم، صفحه ٦٦) حسین بن علی بعد ازارتکاب خیانت؛ زندان توسط ابو عبدالله جیهانی رهاشد ودوباره سرگرم وظیفه رسمی گردید. شاید حسین بن علی بعداز شورش و بغاوت جدید، که مادربساره آن معلومسات نداریم، پدرودجهان گفته باشد. ثعلبی [اشیاتیك جرنل ۵ – ۱ ۲۰٤] چند شعرچنین رانقل میکندکه درآنجاشاعرازوزیربلعمی به نسبت اینکه اورااززندان رها کرده بود، اظهاراطمینان مینماید.

اورادربخارا نزد خود نگهداشت ، بالاخره اورا آزاد کرده ،خلعت بخشیــد و مستمری مقرر داشت .وابوالحسین محمد بن یحیی نخستین شخصی بود ازخا ندان علوی که مرورا مستمری مقرر داشتند. تبلیغات آل تشیع باظهور خلفای فاطمی (در اوایل قرن دهم)قوت گرفت . هیات تبلیغاتی فاطمی ها درخراسان راه یافتند ودر نتیجه حسین بن علی مروزی دل درگرو عقیده آل تشیع گذاشت . محمد بن احمد نخشبی (یا نسفی) جانشین حسین بن علی مرزوی گردید .محمد برای اینکه بوصیت معلم ومربی خود جامهٔ عمل پوشانیده باشد؛ مرکز فعالیت خود را به ماوراءلنهر انتقال داد. محمد در وهله نخست ،درزادگاه خویش یعنی نسف با اندازه موفقیت بدست آورد وسپس ازآنجا در پایتخت نفوذ پیدا کرد. محمد موفق گردید چند تن ازشرفاء را طرفدار عقیده خود سازد که دربین آنها حــاجب بزرگ ، عارض ابوالمنصورچغانی[۱] رئیس بخارا ، رئیس شعبه مالیات بخارا[۲] وفرمانروای ایلاق ۳ حسین ملــك بودند .

رفته ،رفته این شخص بوسیله اشخاصیکــه دربالاازآن نام بردیم درقصر

۱ـ شاید پسرا بوعلی که بعدها درصغانیان و ترمذ فرمان روایی داشت [Texts, p. 10]

۲ـ صاحب الخراج : این اصلاح شاید با اصطلاح مستوفی یکی باشد (به ترکستان بارتــولــد صفحه ۲۲۹ مراجعه نمایید)

۳ـ برای اینکه با خصوصیات وتمام تفرعات این حوزه آشنایی پیدا کنید ، به صفــحه ۲۳۳ ترکستان بارتولد ، مراجعه نمایید و نیزمقالت مرا (بارتولد) تحت عنوان

Die alltur kischen Iuschriften und die arabischen Ouellen, p.22

مطلع گردید ودر اثر آن امر قتل نخشبی و یارانش را صادر کرد .

مورخین درباره الحاد نصر خاموش مانده اند: نصر بروز پنجشنبه ششم ماه اپریل سال ۹۴۳ [۱] در اثر مرض سل شش بعد از سیزده ماه مریضی پدرود جهان گفت . نصر چندی پیش از مرگ خود حجره یی را در نزدیك دروازه قصر ساخته ودرانجا بعبادت مشغول بود [۲] .

عدهٔ یی را عقیده بر آنست که نصر مانند پدرش احمد در دست غلامها بقتل رسید در این منابع وماخذ تاریخ های مختلفی [۳] برای فوت وی میدهند (۳۱ ماه می سال ۹۴۲). نیز احتمال میرود که این منابع تاریخ خلع او را داده باشند نه تاریخ وفات او را. ونیز توضیحات ساختن حجره توسط نصر بهمین واقعه اشاره میکند. برخلاف گفته های نظام الملك، نوح بعد از آنکه پدرش نصر پدرود جهان میگوید، بر مسند فرمانروایی می نشیند- بعقیده معاصر وی نرشخی [٤]، نوح در دهم ماه اپریل سال ۹۴۳ برمسند سلطنت جلوس میکند یعنی سه روز بعد از عزاداری، کرسی پدر را اشغال مینماید.

ابن اثیر [٥] درباره قتل واعدام نخشبی به توضیحات زیر میپردازد. جسد معلم

---

۱ - بسمعانی (السامانی) وترجمه پارسی عتبی (نرشخی. ص ۲۲۸) مراجعه نمایید .

۲ - ابن اثیر، جلد هشتم، صفحه ۳۰۱، - میرخود ، سامانیها ص ۱٤۱

۳- حمدالله قزوینی (نرشخی صفحه ۳۰۱، تاریخ گزیده ، باهتمام براون ، صفحه ۳۸۳ ترجمه صفحه ۷٤، همان یك تاریخ را که عبارت از دوازده مارمضان ۳۳۰ باشد، میدهند لیکن درباره قتل امیر خاموش مانده اند ، نیز نرشخی ، صفحات ۱۱۱-۱۱۲ را بنگرید .

٤- نرشخی ، صفهٔ ۹٤

٥- ابن اثیر ، جلد هشم ، صفحه ۳۰۲

ضمن امرداد تا سررهبر دسیسه کاران را بیاورند بعد از آن نصر خودش را خلع کرد و پسرش را بحیث جانشین خویش اعلان داشت، زیرا پسرش را هیچکس قرمطی نمیدانست . این حادثه ترک ها را به حیرت انداخت و مجبور گردیدند اطاعت نمایند: نوح امرداد تا پدرش را غل و زنجیر کرده زندانی نمایند سپس. نوح فرمان داد که پیش از آنکه برعلیه ترکهای کافر لشکرکشی کنند، بهتر است ریشهٔ کفر را در داخل از بیخ و بن برکنند و نیز چنان فیصله بعمل آمد که جایداد و دارایی آنها و خزانه امیر ملحد را مورد استفادهٔ طبقهٔ ارتوداکس ها گذارند. در ماوراءالنهر و خراسان آستین قتل را برعلیه ملحدین تا آرنج بالا زدند و در نخستین فرصت کار نخشبی و ملحدین ارستوکرات را ساختند . و نیز درعین زمان اقداماتی بعمل آورده شد تا به متدینین آسیب وضرر نرسد (برای انتقام شخصی). از آن ببعد آل تشیع در ماوراءالنهر فقط درزیر پرده ستر و اخفا زندگی میکردند .

این سرگذشتی بود که نظام الملک آنرا ثبت میکند اما ازبین بردن نهضت آل تشیع را «فهرست» طور دیگر بیان میکند: علت و سبب اساسی و اصلی پشیمانی نصر را مریضی میداند که برای مدت های مدیدی او را در بستر نگهداشته بود، وخود نصر آن مریضی را مجازات آسمانی میپنداشت . این قصه را نصر قبل از مرگ با پسرش نوح درمیان نگذاشته بود . نوح در روز جلوس خویش فقها و نخشبی را بحضور خویش احضار کرد تا آن موضوع را مناقشه نمایند. درنتیجه این مناقشه فقها برنخشبی غالب شدند والحاد او را رد کردند . نوح از اینکه نخشبی ازدرك خونبهای حسین ... / ٤٠ دینار را در کیسهٔ خود انداخته بود،

بمیرد دشوار است بتواند بر امور و معاملات دولت نفوذ و تاثیری داشته باشد جنبه ها و پهلوهای خوب دورهٔ فرمانروایی اورا باید در اثر کاردانی و لیاقت وزرای وی ابوعبدالله جیهانی و ابوالفضل بلعمی بحساب آورد. درباره ارتد ادوالحاد نصر وانقلاب سال ۹٤۲ واینکه چه کس درراس امور بورو کراسی واقع بود، متاسفانه معلومات نداریم. و نیز نمیدانیم که اندرین دوره وزیر چه رولی را بازی کرده است

انتقال قدرت از بلعمی به جهانی ، طوریکه گردیزی عقیده دارد، دراثر بوجود آمدن بی انتظامی بوده که در جریان حیات و زندگی نورمال مردم عطف توجه میکند. و بعقیده ابن اثیر[1] این واقعه در سال ۹۳۸/۳۲٦ بوقوع پیوسته است. بلعمی تا سال ۹٤۰ زنده بود[2] و جیهانی در سال ۹٤۱/۳۳۰-۲ زیر ویرانه هاو خرابه ها پدرود جهان گفت ومراد از تحت ویرانه ها اینست که گویا وی در اثر حادثه زلزله زیر خاك ویرانه ها تلف گردیده است.[4] دراینجا بایست علاوه نموده گفت که ما درباره زلزله سال ۳۳۰ یکقلم معلومات و اطلاع نداریم .

اگر مرگ وزیر بصورت مستقیم با انقلاب و بغاوت سال ۳۳۰ را بطه نداشت اما درهرصورت میتوانیم ، بگوییم که راه را برای پیروزی روحانیان و نیروهای نظامی

۱- ابن اثیر ، جلد هشتم ، صحفه ۲۸۳

۲- سمعانی ، (S.V) البلعمی

۳- ابن اثیر ، جلد هشتم ، صفحه ۲۹٤

٤ - ابن اثیر درباره زلزله سال ۳۳۱ که در شهر نسا در خراسان بوقوع پیوسته صحبت میکند ، (جلد هشتم ، صفحه ۳۰۲)

(نخشبی) را از روی‌دار دزدیدند واز دزدان هیچکس سراغ نداد.

ابن اثیر[۱] که اوازمیرخوند[۲] نقل میکند، بعضی قصه هایی راجع به دیوانگی نصردارد: نیز بعضی قصه‌های دیگر برعلاوه ابن اثیر در بین اوراق تاریخ عطف توجه‌میکنند[۳] عده‌یی را عقیده برآنست که نصر مردخشن بود ودراخیر کارش بجایی کشید که وزیر بلعمی وعمید مصعبی[٤] به نصرمشوره دادند که او باید امرمجازات وقتل مردم را برای‌سه روز به‌تعویق اندازد. در عین زمان سه نفر مرد سالخورده ومعمر را برای انجام این وظیفه مقرر کردند، وبه آنهاتوصیه شد که ازاشخاصیکه خلیفه برآنهاغضب میکند شفاعت نمایند. اما این اقدامات بهیچ‌جای نکشیدومابرای تاییداین قول‌خودگفته‌های ابن اثیر[٥] وگردیزی[٦] را بشرح زیرموردسترس خوانندگان میگذاریم:

وقتیکه خلیفه فوت کرد یك‌تن از یاران وپیروان بزرگ وی زنده نمانده بودند پیروان وی یکی برعلیه‌آندیگری‌توطئه‌ودسیسه میکرد عدهٔ ازآنها محو گردید وبرخی دیگر بمرگ طبیعی مرد. آری، پادشاهیکه قبل ازسن‌چهل سالگی بمرض سل

۱- ایضاً، جلد هشتم، صفحات ۳۰۰-۳۰۱

۲- میرخوند: سامانیها، صفحات ۱۳۹-٤۱

۳- بیهقی، صفحات ۱۱۷-۱۹

٤- ابوالطیب محمد بن حاتم. بعقیده ثعلبی (اشیا تیک جورنل، ٥، اول ۱۹۶-۹۷)..... مصعبی برتبه‌وزارت رسید، لیکن بالاخره اعلام شد. بعقیده گردیزی مصعبی با مقرری ابوعلی جیهانی مخالفت کرد [صفحه ۸. درنسخه قلمی مصعبی را بغلط الصبعی نوشته‌اند].

٥ - ابن اثیر، جلد هشتم، صفحه ۳۰۰

٦ - گردیزی، صفحه۸

برای اینکه شورش و بغاوت خوارزمیه را که درسال ۹٤٤ [1] بوقوع پیوسته بود فرونشانند و نیز آتش بغی حاکم خراسان، ابوعلی چغانی، راخاموش سازند به نیروی نظامی احتیاج و ضرورت مبرم بود مردمان خراسان ازدست حاکم خراسان به نوح دربهارسال ۹٤۵ [2] شکایت کردو نوح آرزو داشت تا عوض وی رهبر حزب ترکها ابراهیم بن سیمجور که هم حیثیت دنیوی و هم شهرت به دینداری داشت، مقرر نماید [3] ابو علی چغانی آماده نبود برضماو رغبت وبصورت داوطلبانه کرسی قدرت رابرای دیگری بگذارد حکومت نمیتوانست اورا بزور عزل کند زیرالشکر یان معاش اندرنیافته بودند وبصورت علنی وبرملا از امیر ووزیر شکایت میکردند مشکلات اقتصادی، حکومت رامجبور ساخت که بر مالیات وخراج بیفزاید مقدسی [4] عقیده دارد که درزمان فرمان روایی نوح مالیات سالانه را پیش ازوقت موعود وبصورت قرضه ازمردم میگرفتند وحکومت هرگز قرضهٔ مردم رادوباره تادیه نمیکرد.

شعرای این دوره [5] ازافسران شعبه مالیات شکایت میکنند و میگویند که افسران مزبور مالیات رادرفرصتی ازمردم میگیرند که آنها از عهدهٔ تادیه آن برآمده نمیتوانند در خزان سال ٤۹٦ نوح رهبرنظامی خودرا که احمدبن حمویه [6] نام

۱- ابن اثیر، جلد هشتم، صفحات ۱۰ ۳-۱۱، میرخوند، سامانیها: صفحه ۲٤۹

۲- ابن اثیر ، جلدهشتم صفحه ٤ ۳ ۳، میرخوند، سامانیها صفحه ۱٤۳

۳- سمعانی (S.V.) السیمجوری «یجمع الی هیبته الملک سیاسته الدین»

٤- ببلیوگرافی جغرافیای عرب، جلد سوم، صفحه ۳٤۰

۵- اسیا تیک جرنل ۵-۱، صفحه ۱۷٦» به ترکستان بارتولد صفحه ۲٤۷ - نمره ۲ و رقم ۱ مراجعه نمایید».

٦- گردیزی صفحه ۸

هموار کرده بود. درفهرست [۱] ابوعلی جیهانی را به‌دوتا پرستی متهم نموده‌اند .

در دورهٔ فرمانروایی نوح بن نصر(۹۴۳ ــ ۹۵۴) [۲] علایم ونشانه های بارز انحطاط خاندان سلطنتی سامانیان رابا وضاحت تمام میتوان نگریست . بعدازآنکه دورهٔ فرمانروایی نصر بپایان میرسد ، قدرت دردست وزیرجدیدی [۳] که یک شخص متقی بودمی افتد . این وزیرفقیه ابوالفضل محمدالسلمی بود . این وزیر بعدها بنام الحاکم الشهید معروف شد ابوالفضل محمدالسلمی (این وزیر برای مدتهای مدیدی ازقبول آن لقب اباميورزيد تا اینکه بالاخره دراثراصرار نوح آن لقب راپذیرفت) درروزهای دوشنبه وپنجشنبه روزه میگرفت وتمام نمازهاوعبادات مقرره رابجای می آورد. شب زنده‌داری میکرد ودرسفر نمازقصر نمیخواند بلکه تمام نمازرا بجای می آورد . وی‌مدت‌مختصری راوقف امورمملکت‌داری‌میکرد درفرصت های‌اول باعجله تمام‌مصروف وسرگرم‌نوشته های دینی میشد. اینچنین وزیر ،البته ، نمیتوانسته‌دست یغماگران‌ودزدان‌راازخزینه دولت دورنگهدارد وازواقعه سال۹٤۲جلوگیری‌بعمل‌آرد.

۱- فهرست ، صفحه ۱۳۸ ذکرحسین بن علی مروزی وابوزید بلخی دراین فقره نشان میدهد که مولف «فهرست» بین دوجیهانی فرق نمیگذارد بعنی پدر را ازپسر فرق نمیکند (Cf. P. 12) احتمال میرود که‌پدروپسررا به ارتدادو دوتا پرستی متهم نموده بودند. درارشاد یاقوت(جلددوم صفحات ۵۹و ۶۰)بین ابوعبدالله جیهانی و نواده اش فرق نمیگذارد وازجیهانی اول درهمین اثربرای‌یکبار دیگر یاد میکند (جلدششم صفحات ۲۹۳-۲۹٤

۲- درارشاد یاقوت (جلدسوم صفحه۹۹) نوح بن نصررایکی ازشاهان مهذب آل سامان ثبت کرده است(من ادب ملوك آل سامان)

۳- راجع باین وزیرمتقی وپرهیزگار به سمعانی(S'V)«الشهید» مراجعه نمایید .

ابو علی به بهـانه اینکه بر سمرقند حمله میکند بخارا را ترک داد و در عرض راه بوطن بومی خویش صغانیان رفت.

هردو شهزاده فورا با نوح داخل مذاکره شدند و نوح آنها را عفو کرد بر علاوه در اثر این مذاکره در ماه اپریل نوح به پایتخت خویش برگشت.

نوح در مجادلات خویش با شورشیان مانند پدرش ازمیانه روی کار نمیگرفت نوح برخلاف وعده خویش امرداد تادوبرادر وعمویش را از نعمت بصارت محروم سازند (ابوجعفر محمد [1] وابو محمد احمد) نیز یکی از شریف زادگـان بزرگ، حاجب طغان را به امر نوح به قتل رسانیدند.

رئیس خاندان اسیفجاب منصور بن قراتگین را والی خراسان مقرر کرد: وابراهیم

✽سامانیها، صفحات ۱۴٦-۱۴۷ را در بـاره رفتن ابوعلی به ترکستان و دو بـاره آمدن وی به بخارا را گردیزی تائید نمیکند، بعقیده ابن اثیر ابراهیم با موافقه مردمـان بخارا بدین فیصله رسید که با نوح آشتی کند. لیکن پیش از رسیدن اخیرالذکر ابوعلی بخاریها را شکست داد و تصمیم گرفته بود شهر را آتش زند اما بنا بر استدعا و التجای مشایخ از عملی کردن آن اقدام منصرف شد.

قرار عقیده میر خوند ابراهیم به نوح پیوست و ابوعلی هردوی آنها را شکست داد. گردیزی از جنگ بین ابراهیم و ابوعلی هیچ صحبت نمیکند، بعقیده گردیزی ابوعلی آرزو داشت بخارا را طعمه حریق سازد زیرا مردمان بخارا باوی سرستیزه را پیش گرفته بود.

۱- رودکی همین ابوجعفر محمد بن احمد را مخاطب قرار داده و قصیده زیر را برایش میثو یسد (مادر می را بکرد باید قربان) لیکن تاریخ سیستان عقیده بالا را رد میکند و میگوید که ممدوح رودکی ابوجعفر احمد بن محمد بن خلف بن اللیث حاکم سیستان می باشد. بمقالات سری -ای دف رو ر (E.D.Rose) که زیر عنوان یک قصیده رودکی در (T.R.A,S) ۱۹۲۴، صفحات ۲۱۳ (ff) نوشته مراجعه کنید.

داشت، قربانی وزیرش کرد (شاید پسر حمویه به بن علی معروف باشد) لشکریان وزیر را خوب نمیدیدند و امیر برای مدت دو ماه در برابر نظامیان از وزیر حمایت و پشتیبانی میکرد لشکریان عقیده داشتند که وزیر معاش آنها را به تعویق انداخته است و نیز علاوه نموده میگفتند که وزیر با ابوعلی داخل زدوبند و دسیسه میباشد. قرار گفتهٔ مورخین [1] وزیر را به امر نوح بقتل رسانیدند اما (البیع) که در سمعانی [2] نقل شده، حکومت یک دسته عساکر را برای حفاظت و نگهداری وزیر فرستاد لیکن ازطرف شورشیان عقب زده شد.

در عین زمان دیده میشود که ابوعلی [3] پیشدستی کرده عموی نوح، ابراهیم بن احمد؛ را ازعراق نزد خود طلبید لشکریان نوح که بعد از مرگ وزیر معاش شان را اندر نیافته بودند، بطرفداری باغی ها قیام کردند، هنوز یک ماه از مرگ (فرمان روای شهید) نگذشته بود یعنی در ماه جنوری سال ۹۴۷ ابوعلی و ابراهیم داخل شهر بند بخارا شدند و بلادرنگ بنام ابراهیم خطبه خواندند و نوح بطرف سمرقند دیار فرار کرد. فرمانروائی ابوعلی در بخارا بیش از دو ماه دوام نکرد زیرا مردم با وی اظهار خصومت و عداوت میکردند و او هم تحت فشار مردم باز نشست، وی اداره های بزرگ و عهده های مهم را در اختیار یارانش گذاشت [4]

۱- برعلاوه گردیزی، به ابن اثیر «جلد هشتم، صفحه ۳٤٥ مراجعه نمائید

۲- سمعانی « S.V. » الشهید مراجعه کنید

۳- راجع به فعالیت های ابوعلی به ابن اثیر (جلد هشتم صفحات ۳٤٤- ۳٤٨)

گردیزی (f. 120 - 22, Camb. Ms., f. 97a - 99b) اصل متن صفحات ۸ - ۹ مراجعه کنید.

٤- گفته های ابن اثیر جلد هشتم صفحه ۳٤٥ و میرخوند.

زیرا ازپسر ابوعلی پذیرایی گرمی بعمل آورده شدو برای استقبال وی، شهر تزیین شده بود. حکومت به پسران ابوعلی خلعت دادو ازوی دعوت نمود تاطعام را روی میز ساطنتی صرف نماید. خود ابوعلی درصغانیان با فیما ندو بنا بدرخواست حکومت مرکزی همان نهضتی را که برخلاف اسلام شروع گردیده بود، از بین برداشت. در خراسان منصور بن قراتگین دست بمساعی بیهوده برای تامین دیسپلین وانضباط میزد. چون فضای خراسان متلاطم بود و تشتت و بی نظمی روز بروز زیادمیشد و قراتگین نمیتوانست دیسپلین رادران ولا برقرار نماید، لذا ازحکومت خواهش میکرد تااو را ازوظیفه اش عزل نماید ازاین نکته بازهم میتوان استنتاج کرد که معاش لشکریان مانند سابق بصورت غیرمنظم پرداخته میشد. منصور درسال ۹۵۱ پدرود جهان گفت وابوعلی جانشین وی مقررشد ابوعلی در سال ۹۵۲ واردخراسان گردید وصغانیان وترمذ رابرای پسرش ابومنصور نصر بن احمد گذاشت؛ ابوعلی توانست نظم ونسق رادرخراسان وخوارزمیه برقرار نماید. بعد ازآنکه ازطرف خراسان مطمئن گردید باآل بویه داخل پیکارشد[1] جنگ باصلح پایان یافت واین امر باعث آزاروخفقان نوح گردید: برای باردیگرابوعلی را ازعهده اش برطرف کردند وعوض وی ابوسعید بکر بن ملك الفرغانی رامقرر نمودند.

پیش ازحرکت بکربسوي خراسان نوح بروزدوشنبه ۳۸ ماه آگست سال ۹۵٤ پدرودجهان گفت[2]

۱- ابن اثیر جلد هشتم صفحات ۳۷۰-۷۱ - ۳۷۸

۲- ابن اثیر، جلد هشتم، صفحات ۳۷۹ - ۸۱، سمعانی S.V. السامانی. بعقیده عتبی (منینی، جزء اول، صفحه ۳٤۹، ونرخشی، صفحه ۲۲۹) این روزسه شنبه ۲۲ ماه اگست (یعنی یازده روزازماه ربیع الثانی مانده بود) بود.

بن سیمجور در بهار سال ۹۴۸ پدرود جهان گفت [۱] شورشی بزرگ ابوعلی هنوز شکست نه خورده بود، وقتیکه ابوعلی از آمادگی لشکر نوح برعلیه خویش آگاه شد بسوی بلخ عقب نشست (این نکته میرساند که فرمانروای بلخ از طرفداران ابوعلی بوده است) وباز برای مرتبهٔ دوم بر بخارا حمله کرد. در نزدیك خرجنگ [۲] با وجودیکه نوح با بخش عمدهٔ لشکر خویش عقب نشست ، ابوعلی شکست خورد (در اواخر سال ۹۴۷).
باپیروزی حکومت بازار مصایب واعدام های تازه گرم شد وازجمله کسانیکه نخجیراین مصایب گردید، فردی ازافرادخانوادهٔ عتبی بود، فعالیت های بیشتری ابوعلی (عقب نشینی وی بطرف بلخ وگوزگان اتحاد وبستگی اوبا امیر ختل وملحق شدن بالشکریان وی نزدیك سمنگان [۳] ونیز المحادوی باکمیجی [۴] وامیر راشت باعث گردید تا تمام فرمانروایان ولایت تحت الحمایه رادرسرتاسر وامتداد بخش علیای دریای آمو برعلیه حکومت مرکزی برخیزانند. درنتیجه ، وقتیکه نیروهای نظامی بخارا بعد ازآنکه پایتخت ابوعلی ، صغیان رادستچپاول دادند، بامشکلات زیادی روبرو گردیدند ومخابرات آنها با بخارا یکقلم قطع گردید.
در اواخر سال ۹۴۸ هرطرف باهم صلح کردند وابوعلی پسرش رابطور گروگان به بخارا فرستاده درباره اینکه حکومت چطوروبه چه صورت باابوعلی مصالحه کرده معلومات نداریم. اما اینقدر معلوم میشود که باغیان پیروزشده بودند

۲-سمعانی (S.V.) السیمجوری.

۱- درگردیزی سمنگان (درعربی سمنجان: ترکستان بارتولد صفحه ٤٧) آمده است ونباید آنرا سمکان خواند.

۲ به ترکستان بارتولد صفحه ۷۰ مراجعه نمایید

زمرکش جنازهٔ اورادرماه نوامبرسال ۹۵۵ به صغانیان بردند.

حکومت جدید نتوانست برای مدت مدیدی درخراسان فرمانروایی کند. بکربن ملك باگارد معامله وپیش آمد خوبی نمیکردواز تقاضاهای آنها اغماض وتجاهل می نمود ودرنتیجه آنهارا دشمن خود ساخت وهمان بود که درماه دسامبرسال ۹۵۹ دردست یك افسر گارد البتگین دردروازه‌های قصر «عبدالملك» بقتل رسید واحتمال میرود که البتگین این کاررا به استشاره امیرنموده باشد. ازاین واقعه ببعد، وزیررا نیزعزل نمودند ودرعوض وی ابوجعفرعتبی را برکرسی وزارت نشانیدند. درعوض بکرابوالحسن محمد بن ابراهیم سیمجوری که در خراسان زیراثر بکرکار میکرد، مقررشد. فرمان مقرری وپرچم راحکومت بدست پسرالبتگین درسال ۹۵۷ برای ابوالحسن محمدبن ابراهیم سیمجور فرستاد. ابوالحسن سیمجوری وعتبی به چنان اقداماتی دست زدندکه سبب نارضایتی عموم مردم رافراهم نمودند ونتیجه چنین شدکه برای مدتی دست آنهارا از کارکشیدند. ابومنصوریوسف بن اسحق درسال ۹۵۹ وزیرمقررشد وابومنصور محمدبن عبدالرزاق که گردیزی آنرا «حاکم عادل» میگوید بحیث حاکم خراسان مقررگردید(ازسال ۹۶۰)

نیزچنان مینماید که البتگین برای مدتی ازوظیفه خویش برطرف شده بود، زیرا فرمان مقرری سپه سالارجدید راابونصرمنصوربن بایقرا[1] که مقدسی آنراحاجب بزرگ منصورمیداند باخودآورده بود.

۱ـ اسم این حاجب را برروی سکه‌های منصورمیتوانید بنگرید.

نوح پنج پسر داشت: عبدالملك، منصور، نصر، احمد[۱] وعبدالعزیز، نوح مانند بعضی خلفای دیگر از مردم عهدو پیمان میگرفت که فلان وفلان شهزاده یکی بعد ازدیگری زمام امور مملکت‌داری رادردست بگیرند[۲] دراین دوره، ارستوکراسی نظامی خیلی قدرت داشت زیرا می بینیم که هریك ازشهزاده‌یکی ازرهبران گارد رابحیث رفیق برای خودشان نگهمیداشتند[۳] بعد ازپدر [نوح] عبدالملك برمسند فرمانروایی نشست. مقدسی استعداداین امیررا از تمام امرای آل سامان زیاد میداند، اماطوریکه ازلابلای اوراق تاریخ برمی‌آیـد گفته مقدسی رانمیتوانیم تایید کنیم. درسطرهای ما بعدخواهیدید که درروزهای اخیرفرمانروایی عبدالملك تمام اقتدار وقدرت دردست فرماندهٔ گاردبود[٤] درهرصورت، وقتیکه‌عبدالملك برمسند فرمانروایی نشست اعلامیه پدرش راتاییدکردیعنی بکـر راعوض ابوعلی بردخراسان مقرر کردوابو منصورمحمدبن عزیر[٥] راوزیرخویش ساخت.

این حادثه شرایط بس نامساعدی رابرای ابوعلی[٦] ایجادکرد زیراوی‌نمیتوانست درخراسان بماندوهم‌توان آنرادرخود نمیدید صغانیان برگردد. حتی یاری‌وکمك آل بویه وفرمان خلیفه نتوانست موقف وی رادرخراسان استحکام بخشد. فقطبعد

۱- ازاونرشخی هم ذکر کرده است - صفحه ۱٦

۲ -گردیزی (نسخه قلمی کمبریج)، گردیزی، فقط ازچهارشهزاده نام میبردومنصوررا حذف کرده است.

۳- ببلیوگرافی جغرافیای عرب، جلدسوم، صفحه ۳۳۷

٤- ببلیوگرافی جغرافیای عرب، صفحات ۳۳۷-۸

۵- وهم چنان این موضوع درگردیزی بهمان منوال ذکرشده است. مقدسی (loe,cit) ابومنصوربن عزیرراوزیرنوح میداند.

٦- ابن اثیر، جلدهشتم، صفحه ۳۷۹

نشانید[۱] اما حکومت نصر بیش از یک روز دوام نکرد. اعضای خاندان سلطنتی آل سامان وحشم ولیدرهای گارد از ابوصالح منصور بن نوح جانبداری میکردند. فایق که رفیق روزهای کودکی منصور بود بطرفداری ازوی قیام کرد. ودرنتیجه این تصادمات وجانبداریها منصور زمام امور مملکت را در کف گرفت. الپتگین را همگان ترک دادند وظاهراً چنان مینماید که بلعمی ازحکومت جدید طرفداری کرده است زیرا تا روز مرگ خویش وزیر باقیماند. درخراسان ابو منصور بن عبدالرزاق، آنکه را الپتگین حاکم طوس مقرر کرده بود، برخلاف دشمن دیرینهٔ خویش پرچم بغی را برافراشت، خاصه وقتیکه حکومت همان وقت کرسی الپتگین را بدو داد. الپتگین به غزنه رفت ودر آنولا فرمانروایی محلی را از مسند اقتدار برانداخت وسلطنت مستقلی را تاسیس کرد.[۲] ابو منصور، بعقیده گردیزی میفهمید که الپتگین در فرصت مساعد ودر مرحله نخست او را نیز از مسند قدرت برمی اندازد لذا منصور به لشکریان اجازه داد تا مملکت را تاراج کنند ودرعین زمان خودش با آل بویه همداستان شد. همان بود که درسال ۹۶۲

۱-اخیر الذکر را فقط در مقدسی ذکر کرده است (ببلیوگرافی جغرافیای عرب جلد سوم صفحه ۳۳۸ لیکن مسندنشینی وی با توصیه الپتگین سرمی خورد این حقیقت را گردیزی درمیان میگذارد (نسخه‌قلمی کمبریج (گردیزی هم از فرزندان او یکی صواب تر بود نشاندن) برخلاف این نظریهٔ نظام الملك (سیاست نامه صفحه۹۷ و ترجمه آن صفحه ۱۴۴ عقیده دارد که الپتگین منصور را لایق تاج وتخت نمیدانست زیرا وی خیلی خردسال بود نرشخی صفحه ۱۰۴) تاریخ گزیده با هتمام براون Brawne صفحه ۳۸٤ وترجمه آن صفحه ۷٤ میرخوند سامانیها صفحه ۱۵۳ عقیده دارند که الپتگین آروزداشت عمومی منصور را بر مسند فرمانروایی نشانند

۲- از ایضاحات نظام الملك معلوم میشود که وی با الپتگین همدردی داشته ioe.cit

نیزازاوضاع واحوال همان زمان چنان برمی آیدکه عبدالملك ووزیرش سعی ومجاهدت میکردند تاگریبان خودشان راازچنگ دستهٔ لشکریان رهاسازندواین گفته ماراهمانا بقتل رسانیدن فرماندهٔ اعلای نظامی که دراثرآن نارضایتی عمومی بوجودآمد(ابن اثیر) تایید میکند. درهرصورت این اقدام امیر ووزیرش ناکام میماندوعبدالملك برای اینکه دیگرروی الپتگین را نبیند (برای اینکه الپتگین را دوست نداشت) ازروی مجبوریت اوراحاکم خراسان مقررکرد. الپتگین در ماه فبروری سال ۹۶۱ بخراسان رسید وغلام سابق الپتگین بحیث حاجب مقررشد. پیش ازاین که الپتگین بسوی خراسان حرکت کند، امیررا وادارنموده بودکه وزیرش رابرطرف کندوعوض وی ابوعلی محمدبن بلعمی رابرقرارنماید. البته این وزیرجدید چون پدرخویش صاحب استعداد نبود وفقط آلت وابزاری بود دردست رهبران نظامی [۱] مرگ نابهنگام عبدالملك (ماه نوامبر [۲] سال ۹۶۱) اوضاع مملکت را بیش از پیش آشفته نموده وآتش بی انتظامی درهمه جازبانه کشید. دراثراین بی انتظامی حتی قصرامیررادست یغما وچپاول دادند وآنرا آتش زدند [۳] بلعمی بنا به آرزوی و خواهش الپتگین پسر جوان امیر متوفی را برمسند فرمانروایی

۱-گردیزی صفحات ۱۰-۱۱ ابن اثیرجلدهشتم صفحه ۳۹۶ ببلیوگرافی جغرافیای عرب جلد سوم صفحه ۳۳۸

۲-تاریخ حقیقی آن مشکوك است. (سمعانی ef)السامانی S.V. ابن اثیر جلدهشتم صفحه ۳۹۸ نرشخی صفحات ۹۶-۱۰۳-۱۱۲-۲۲۹ عتبی مینینی Manini جلداول صفحه ۳٤۹. درعتبی پنجشنبه یازده‌شوال سال ۳۵۰ ثبت شده‌لیکن این روز روزشنبه ۲۳ ماه نوامبر بود.

۳- برای معلومات مزید به ترکستان تاحمله مغول بارتولد صفحه ۱۱۰ مراجعه کنید.

برای بار دیگر در سال ۹۶۵[1] بر دشمن غلبه حاصل کرد؛ سپس بر آن سکه های که در غزنه ضرب زده میشد، اسم فرمانروای سامانی و حکم محلی غزنه عطف توجه میکند[2] دورهٔ باقیمانده فرمانروایی منصور، تا جاییکه معلومات اجازه میدهد، بصلح و آرامی سپری گردید. بعد از باعمی در بهار سال ۹۷۴ کرسی وزارت را دوباره یوسف بن اسحق اشغال کرد و اسحق فقط پنج ماه بعد از سلطنت خویش درگذشت. در سال اخیر منصور کرسی وزارت را به ابوعبدالله احمد بن محمد جیهانی پسر ابوعلی محمد و نوادهٔ ابوعبدالله محمد معروف بن احمد سپرد.

منصور در ماه جون سال ۹۷۶ درگذشت[3] پسر و جانشین منصور که ابوالقاسم نوح نام داشت سیزده ساله بود[4]: مملکت را مادرش[5] و وزیر ابوالحسین عبدالله بن احمد عتبی که در اواخر سال ۹۷۷[6] مقرر شده، از طرف فرمانروای

۱ - درباره این وقایع تاریخی فصیحی صفحه ۱۰۶، طبقات ناصری، راورتی صفحات ۷۰-۷۳ را بنگرید. تاریخ تاسیس سلطنت البتگین را در غزنه بدون شك و تردید فصیحی نادرست ثبت کرده است (۳۲۲) با وجودیکه فصیحی اثر خوبی نوشته اما من با راورتی در اینکه نمیتوان بر اثر وی بطور کلی متکی بود همفکر میباشم.

۲ - Trudy جزء اول صفحه ۲٤۰

۳ - بعقیده عتبی (منینی (۳٤۹) روز سه شنبه یازده شوال «۱۳ جون گردیزی، درباره همین دوره فرمانروایی و وقایعی که در این دوره صورت گرفته، معلومات موفق دارد. در آثار عتبی فقط همان وقایعی که به ماوراءالنهر تعلق دارد، میتوان خواند.

٤ - ابن اثیر هم بهمین عقیده است (جلد هشتم ٤۹٥)

٥ - راجع به مادر فرمانروای سیزده ساله، عتبی (مینینی، جلد اول ، صفحه ۱۳٦) نرشخی (صفحه ، ۱٦٥) را مطالعه نمایید .

٦ - در گردیزی (نسخهٔ قلمی کمبریج) ربیع الثانی ۳٦۷ داده شده و همین تاریخ را یاقوت در ارشاد، جلد دوم، صفحه ٦۰ ثبت میکند نیز به ترکستان بارتولد، صفحه ۲٥۲، نمر پاورقی (٤) مراجعه کنید

ابوالحسن محمد بن سیمجور برای باردیگر حاکم خراسان مقرر شد تا برعلیه الپتگین داخل اقدامات جدی گردد(دربین لشکریان اوبرعلاوه دیگران احمد پسر منصوربن قراتگین موجودبود)ابو منصور کشته شد وابوالحسن تا پایان دورهٔ فرمانفرمایی منصور، حاکم خراسان ماند وباآل بویه وآل زیار پیروزمندانه پیکار کرد[1]. هدف این نبردها، ازآن پاسخی که منصور برای ابوالحسن فرستاده بودوابوالحسن برای لشکریان پول خواسته بود، معلوم میشود «معاش لشکریان را بایست از بیستون ستد[2]»(یعنی شهزاده آل زیار) ابوالحسن و ابوجعفر عتبی که بطور مشترك با بلعمی وظیفه وزارت را انجام میدادند، نه چنان سلوك و رفتار می نمودند که در دور عبدالملك پیشه خودها قرار داده بودند، این دسته مردم درین فرصت بنام فرمانروایان ذکی وهوشمندشهرت یافته بودند، درغزنه نیز اقتدار و قدرت سامانیها اقلا بنام نه بکام احیاء گردیده بود. اسحاق ۳ پسر وجانشین الپتگین، آنکه درسال ۹۶۳ پدرودجهان گفت، دردست فرمانروای بومی سابق غزنی درسال ۹۶٤ شکست خورده وبه بخارا فرار کرد سامانیها به این شکست خورده کارزارگاه غزنه، اسحق، یاری کرد ودراثرهمین کمك سامانیها

۱ - ترکستان تاحملهٔ مغول صفحه ۱۲۵ پاورقی نمره -۷

۲- گردیزی نسخهٔ قلمی کمریج «مال حشم ازبی ستون بن وشمگیر بایدستد»

۳- اسم حقیقی وی شاید اسحق بن ابراهیم باشد (ابن حوقل صفحات ۱۳-۱٤)

آنها نجات داد.[۱] عتبی در مرو قوای نظامی دیگری تهیه دید و با نها وعده داد که شخصا با ایشان ملحق میگردد ، اما این اقدام عتبی بجایی نکشید زیرا در اثر تحریکات ورشوه فایق وابوالحسن عتبی را بقتل رسانیدند . مورخ عتبی[۲] عقیده دارد که ابوالحسین عبدالله بن احمد عتبی آخرین وزیرلایق وبا استعداد بوده است ودر این قضاوت ماهم ازمورخ جانبداری میکنیم . جانشینان این وزیر هیچگونه قدرت نداشتند وحتی بادرگاه مجادله نمیتوانستند ، یعنی ضعف اراده وفابخردی یارجانشینان وزیر عتبی بوده است .

حکومت ، تاش را به بخارا احضار کرد تا نظم ونسق را درآنسامان تامین کند ؛ لیکن بالاخره وی بادشمن خود موافقت کرد وبحیث سپه سالار باقیماند . ابوالحسن درقهستان زندگی میکرد وپسرش ابوعلی حاکم هرات مقرر شدوفایق زمام داربلخ گردید . بعد ازآنکه تاش بخارا راترك گفت یکدسته ازدشمنانش زمام کار رادر دست گرفتند : همان بود که درماه آگست سال ۹۸٦[۳] عبدالله بن عزیر ، رقیب خانواده عتبی ، بوزارت رسید[٤] ابوالحسن برای یکبار دیگر کرسی سپه سالاری

---

۱ - گردیزی (نسخه خطی کمبریج) « واگرنی خراسانو تاش رالاش کردندی » مقدسی (ببلیوگرافی جغرافیای عرب ، جلد سوم ، صفحه ۳۳۸) مرگ عضدالدوله وسقوط خاندان او را جزایی میداند که برآل سامان تاخته بود .

۲ - باهتمام منینی ، اول ، ۱۲۱ ، راجع به برتری وتفوق این وزیر بر سایر وزراء به نرشخی ، صفحه ۱۳۰ مراجعه نمایید ، راجع به لیاقت واستعداد وی این نکته کفایت میکند که در روزهای اخیر حیاتش برعلاوه وزارت عهده فرماندهٔ نظامی را نیز بدوش گرفته بود (نرشخی ، صفحه ۱۲۹ عتبی بدان صرات وظیفه نظامی وملکی رادر دست خود گرفته بود .

۳ - تاریخ آن درگردیزی (نسخه قلمی کمبریج) ربیع الاول سال ۳۷٦ ثبت شده واین اثر وقوع این واقعه را (نهم ، ۱۹۰) بسال ۹۸۳/۳۷۳ / ٤ میداند

٤ - درتاریخ بیهقی (نسخه خطی موزه برتانیه Or.3587, f.69a ازکرکتر ناشایسته این وزیرشکایت شده است .

سیزده ساله اداره میکردند. در اوایل دورهٔ فرمانروای جدید، حکومت سعی میکرد تا با رهبران بزرگ دسته نظامیان ومخصوصاً ابوالحسن سیمجوری مصالحه نمایند ودراثر اتخاذ همین روش جدید بود که به ابوالحسن سیمجوری القاب اعزازی دادند[۱] وقتیکه موقف حکومت استحکام یافت وزیر ابوالحسین عبدالله بن احمد عتبی درپی آن افتاد تا قدرت بوروکراسی[۲] را تقویت نماید و لشکریان را زیر اثر ونفوذ آن قراردهد. این روش جدید باعث شد که در اوایل سال ۹۸۲ وزیر رهبر بسیار نیرومند لشکریان ابوالحسن سیمجوری را برطرف کرد وعوض وی حاجب تاش که در سابق غلام پدرعتبی بود وحالیا تماماوقف اداره وزیر بود، مقرر کرد: عده ایرا عقیده برانست[۳] که وزیر از سیمجوری نفرت داشت زیرا سیمجوری میگفت که عتبی بسیار جوان است و به نوح توصیه میکرد که باید جیهانی راوزیر خویش سازد. بالاخره ابوالحسن مجبور شد قهستان برود و به کار و بار خانواده خویش سرگرم گردد. فایق ودیگران رهبران نظامی را امر دادند تا بر علیه آل بویه داخل اقدامات گردند. این موفقیت و پیروزی وزیر برای مدت مدیدی دوام نکرد وهمان بود که درماه مارچ سال ۹۸۲ لشکریان خراسان را آل بویه شکست داد وفقط مرگ عضدالدوله توانست خراسان را ازدست تجاوز وتخطی

---

۱ - گردیزی، صفحه ۱۱

۲- تاریخ آن درعتبی (منینی اول ۱۰۵ : وکلمات فی منتصف منها فقط در ایضاحات منینی عطف توجه میکند) وگردیزی.

۳-گردیزی، صفحات ۱۱-۱۲، عوفی صفحات ۹۱-۲، نرشخی صفحه ۱۰۵. تاریخ گزیده، براون، صفحه ۳۸۵، ترجمه صفحه ۷۵ نیزبه ترکستان بارتولد، صفحه ۱۷ مراجعه کنید.

وازاوامرآن سرنمی پیچد بنابران حکومت مجبور گردید معاذیر فاتح (ابوعلی) راپبذیردواوراوالی تمام ولایاتیکه درجنوب دریای امو واقع است، مقرر نماید. نوح، ابوعلی را دراین ولایت به لقب» امیرامیران بتائید آسمان [1] یاد میکند. ابوعلی از فرصت استفاده کرده خودش را در این ولایات حاکم مطلق میسازد. و به بهانه ضروریات و احتیاجات نظامی تمام مالیات حکومت و عایداتیکه به تاج و تخت تعلق داشت برای مقاصد خویش به مصرف میرساند [2] درعین زمان می بینیم که فایق بعداز لشکرکشی تاپیروزمندانه بر بخارا [3]، بلخ رادرتصرف خویش درمی آورد وسپس روی بسوی ترمذ میگذارد؛ امیرگوزگان، ابوالحارث محمدبن احمد بن فریغون بامر نوح برعلیه فایق صف ارایی میکند وشکست میخورد [4]. نیز درهمین اوان وفرصت، امیرچغانیان ابوالمظفر محمد بن احمد برعلیه دشمن مشترك شان، حاکم صغانیان، همداستان میگردند؛ امیرصغانیان طاهربن فضل نام داشت (راجع به اینکه امیرصغانیان با آل محتاج خویشاوندانی داشته، معلومات

۱ - عتبی «منینی، اول ۱۰۰، و میرخوند، سامانیها، صفحه ۷۰ ا همان لقب فوق «را ثبت کرده اند. اصل لقب بومی «امیرالامراءالمؤید من السماء تاریخ گردیزی یازین الاخبار، چاپ تهران صفحه ۴۱

تحشیه مترجم

۲ - گردیزی، صفحه ۱۲۰ کته گوریهای مالیات دراینجاذکرشده است: مالیات زمین، مالیات مال التجاره، عایداتیکه ازرهگذرجایدادتاج و تخت تهیه دیده میشد وغیره.

۳ - قرارعقیده عتبی (منئی اول ۱۶۵) وی بروزیکشنبه/یازده ربیع الاول/سال ۳۸۰ (یعنی هشتم ماه جون سال ۹۹۰) شکست خورد.

۴ - عتبی (منینی اول ۱۶۶) و منابع دیگراورا بنام احمد بن محمد ثبت کرده اند.

را اشغال کرد. تاش سعی میکرد تا بیاری فخرالدوله (آل بویه) در برابر ابوالحسن وفایی مقاومت کند و هم درهمین فرصت یکی از اعضای دیگر خانوادهٔ بویه (شرف الدوله ابوالفوارس پادشاه فارس) دوهزار مرد سوار ه بیاری تاش فرستاد. اما تاش درد وهم ماه دسامبر سال ۹۸۷ [۱] شکست خورد و بطرف گرگان فرار کرد و در آنجا یکسال بعد [۲] در اثر مرض وبا پدرود جهان گفت.

بعقیده عتبی [۳] آخرین وزیر نتوانست نظم و نسق را در مملکت تامین کند: اکثر ولایات در دست شورشیان و بغارتگران افتاد، مالیات حکومت بهدر رفت، لشکریان برمردم بیداد وجفا روا میداشتند، ترك ها برهمه جا مسلط شدند و نیز بفرمانهای وزراء هیچکس وقعی نمیگذاشت بعد ازآنکه ابوالحسن، در بهار سال ۹۸۹ [٤] فوت کرد، پسرش که ازپدر ذکی تر ودر امور مملکت دارای درایت بیشتری داشت، جانشین وی گردید. اسم پسر ابوالحسن، ابوعلی بود. حکومت بخارا فایق را بر ابوعلی ترجیع میداد لذا برای ابوعلی هیچ چاره جز اینکه به اسلحه متوصل گردد باقی نمانده بود در این جنگ فایق شکست خورد وبطرف مرو رود فرار کرد هم درهمین فرصت ابوعلی قاصدی به بخارا فرستاد و به حکومت از اینکه چه شرایط او را وادار باین جنگ کرد اطلاع داد و نیز اعلان کرد که وی مطیع حکومت بوده

۱ - تاریخ آن در گردیزی (نسخه خطی کمبریج) هفتم ماه شعبان سال ۳۷۷، قید شده

۲ - قرار گفته عتبی (منینی جلد اول صفحه ۱٤٥) وی برای مدت سه سال در گرگان باقیمانده، لیکن عتبی تاریخ وقوع و یا مرگ تاش را در ۳۷۷ هـ [سه ماه می ۹۸۷ – ۲۰ اپریل سال ۹۸۸] ثبت میکند. نیز به صفحه ۲۵۳ ترکستان بارتولد نسره پاورقی [٤] مراجعه کنید.

۳ - نرشخی، صفحه ۱۵۲، منینی صفحه ۱۵۲

٤ - عقیده گردیزی «نسخه خطی کمبریج f. 1.Va ماه ذوالحجه ۳۸۷

راجع به اینکه قراخانها اسلام را پذیرفته اند، معلوماتیکه جنبه افسانوی دارد، مورد دسترس ما میباشد: وقدیم ترین این افسانه را جمال قرشی [1] که او هم از تاریخ کاشغر نقل میکند، مورد دسترس ما میگذارد والبته این تاریخ بقرن یازده تعلق دارد [2] مطابق این فسانه اسلام را در وهله نخست ستق (Satuq) بغراخان عبد الکریم، نیای بزرگ فاتح دوم ماوراءالنهر که در سال ۳٤٤/۹۵۵ پدرود جهان گفت، پذیرفته بود باوجود باستانی بودن این عنعنه، اشتباهات تاریخی زیادی مخصوصاً درباره آل سامان عطف توجه میکند. پس مواد کرونولوجی که در اینجا نقل میشود، از اعتبار ساقط است [3] و ما مجبور میشویم که به ابن اثیر مراجعه کنیم ابن اثیر عقیده دارد که در سال ۳٤۹/۹٦۰ اسلام در بسیاری از قبایل ترک (۲۰۰,۰۰۰ خیمه) نفوذ پیدا کرد و تا سرزمین قراخانیها گسترش یافت.

در اثر رابطهٔ تجارتی که بین مردمان ماوراءالنهر و میدانهای ستپ، وجود داشت عقاید مردمان ماوراءالنهر (اسلام) در بین مردمان چادرنشین گسترش یافت، از موادیکه

۱ــ تاریخ کاشغر، صفحه ۱۳۰ - یك افسانه دیگر را ابن اثیر (نهم/٥٤) ذکر میکند، (به پاورقی صفحه ۲۵٤، ترکستان نمره پاورقی «۷» مراجعه نمایید.)

۲ــ به ترکستان بارتولد، صفحه ۱۸ مراجعه کنید.

۳ــ ابن اثیر، جلد هشتم، صفحه ۳۹٦، و این حقیقت را مسکویه نیز ثبت میکند (Eclipse, II, 181. ترجمهٔ آن، جلد دوم، صفحه ۱۹٦

٤ــ راجع به کولونی هاییکه توسط مهاجرین ماوراءالنهر در قلمرو های ترکی تاسیس شده بود، به ترکستان بارتولد، صفحه ۱۷۸ مراجعه کنید نیز ز پسکی، جلد هشتم، صفحات ۲۰-۲۱ و هندبوك سیمریچی صفحات ۸۳-۸۹ را بنگرید. و همچنان بهتر است به ترکستان بارتولد صفحه ۲۵۵ نمره پاورقی (۲) مراجعه کنید.

ندار یم) بعقیده عتبی [1] ، صغا نیان درسابق جـزء قلمروهای امیر گوزگانان میبـود طاهر در محاصرهٔ بلخ کشته شد وسپاه اوفرار کرد ؛ سلطنت سامانیان دستخوش مغشوشیت وسرسامی خاصی دیگرددو نخجیر آن فاتحی میشود که لشکر یانش، نزدیک سرحدات شمالی ماوراء النهر رسیده بودند.

راجع به منشاء ومبدء سلطنت خانهای ترك که باعث اضمحلال وسقوط آل سامان گردید ، معلومات نداریم. حتی در باره اینکه خانهای مزبور به کدام عشیره و قبیله ترك ها تعلق دارد ، معلومات واطلاعات صحیح پا برجا ، مورد دسترس اهل تحقیق و تتبع نمیباشد. از ایضاحاتیکه درجای دیگر [2] راجع بـه پیروزیهای توقوز ـ اغوز (Toquz — Oghuz) برقرلوقها (Qartuqs) و اشغال کاشغر توسط قبیله یغـما (Yaghma) ، یك شاخهٔ توقوز ـ اوغوز ، وکشایش بلاساغون در دست ترکهای کافر و مشرك داریم ، نشان میدهد که قراخانیها رهبران همان توقوز ـ اوغوزی بودند که سلطنت قرلوق را بباد فنا دادند ؛ لیکن برعلیه این رشته ایضاحات یك واقعیت دیگر عطف توجه مینماید وآن اینکه قراوقها سلطنت قراخانی را اشغال مینمایند واین امر با اوغوز در سلطنت امپراطوری سلجوق تماما تطابق میکند. [3]

١ ـ منینی (Manini) ، اول ، ١٦٧ [ابوالمظفر محمد بن احمد] ، نرشخی ، صفحه ١٥٧

٢ ـ زپسکسی ؛ یازده ، ٣٤٨ ـ ٩ ؛ هند برك سمریچی ، جلد دوم ، صفات ٩٤ ـ ٥ ،
Die Alltiikischen Ischreften und die arabischen Quellen, P.28.

٣ ـ نیز زپسکی ، جلد هشتم ، صفحه ٢٢ ، د بیلو بارتولد
Zur Yeschichte des christentums, P.49.
در اواخر قرن یازده ، طوریکه خواهیم دید ، هستهٔ لشکر قراخانیها را بنام جیکیل ها Jikils یاد میکردند ، اما محمود کاشغری (دیوان لغات الترك اول ٣٣٠) برآنست که تمام ترکهای بخش شرقی را ترکمانهای امپراطوری سلجوق چیکیل میگفتند .

میکردند لیکن بعد از آن؛ در آن باره کدام معلوماتی نداریم. نیز اینقدر واضح است که در اوایل نیمه قرن دهم یك شهزادهٔ سامانی به ترك پناه برده لیکن رویهمرفته دیگر معلومات درباره شهزادهٔ مزبور مورد دسترس ما نمیباشد. اگر درین موضوع معلومات میداشتیم، البته، این معضله را که دهقان کاشغر تغان تگین باخاندان قراخانی چه رابطه داشته حل میتوانستیم. شخص دیگری که در بین ترکها فعالیت میکرد، ابوالحسن سعید بن حاتم الاسبا نیکتی بود. این مرد قبل از سال ۳۸۰/ ۹۹۰ رهسپار دیار ترك ها گردیده بود.

راجع بروابط سیاسی بین سامانیها و ترك د رصفحات گذشته گفتیم که درقرن نهم ودرنیمه اول قرن دهم سامانیها نیروهای نظامی بمیدانهای استپ برای سرکوبی ترك ها سوق دادند. این گفته مارا فتح اسیفجات دردست نوح بن اسد، لشکرکشی های اسماعیل به طراز وسوق الجیشی نصر بـه شاوغـر[1] (Shawghar) وهـم چنان، اشغال هفتدهٔ فرغانه دردست مسلمانها تایید میکند. یگانـه وقتیکه ماوراءالنهر مورد حمله وتجاوز نیروهای نظامی بزرگ ترکها قرارگرفت سال ۹۰٤ بـود. هم درهمین فـرصت اسماعیل بن احمد[2] فرمانروای دورهٔ سامان بود، وی بیاری لشکریان دا و طلب ترکهای متجاوز را ازقلمرو خلیفه بیرون راند. دراین جالازم است اشاره نموده بگوییم که همان ترکهای کافرکه بلاساغون را

۱ـ اثر مرا بارتولد (Otchet Opoyezdkye ، ص ـ ۱۰) با ببلیوگرافی جغرافیه عرب، ۲۹۱، مقایسه کنید. شاوغر، بدون شك وتردید، شاوغر غربی بوده نه شرقی (صفحه ۱۷۷ ترکستان بارتولد رابنگرید) والبته طوریکه دیدیم اصطخری وابن حوقـل ازآن نام نمی برد.

۲ ـ بعقیده طبری، جلد سوم، صفحهٔ ۲۲٤٥

من درباره گسترش آیین مزدك گرد آورده ام معلوم میگردد [1] که تبلیغات برای آیین اسلام در میدانهای استب حتی در زمان امویها آغاز گردیده بود. دراین جا باید علاوه نموده گفت که تبلیغات اسلام، در آن فرصت چندان پیروز نبوده زیرا تبلیغات اسلام بصورت رسمی (یعنی تبلیغات فقهای اسلام) در نظر چادر نشینان بشمول عربها [2] آیینی نبود که با ضروریات و احتیاجات ایشان موافقت کند. مشایخ ودیگر نمایندگان متصوف جهان اسلام دربین چادر نشینان رسوخ و نفوذ زیادی داشتند وحتی امروز مردمان چادر نشین برای آنها اعتبار و اعتماد زیاد قایل اند راجع به تبلیغات اسلام در دورهٔ آل سامان دربین ترك ها، معلومات نداریم.

[3] سمعانی عقیده دارد که در دورهٔ عبدالملك درسرزمین ترك ها شخصی بنام ابوالحسن محمد بن سفیان الکلماتی نیشاپوری، زندگی میکرد.

این مرد نیشاپور را در سال ٣٤٠ /٩٥١ – ٢ ترك داد وبعد ازانکه چند سال را در بخارا سپری کرد، داخل خدمت خان خانان گردید وبالاخره در درباروی پیش از سال ٣٥٠/ ٩٦١ پدرود جهان گفت. ازنگاه این مطابقت کرونولوجی خیلی امکان دارد که فعالیت کلماتی با واقعه سال ٣٤٩ مربوط باشد اگر فسانه فعالیت شهزادهٔ سامانی، اساس تاریخی داشته واسم وی نصر بوده باشد پس میتوانیم بگوییم که شخص مزبور پسر نوح بن نصر بوده است. طوریکه در صفحات گذشته دیدیم به نصر بن نوح مردم درزمان حیات پدرش سوگند وفاداری یاد

١-زپسکی، جلد هشتم، صفحه ٩، یاقوت، جلد اول، صفحه ٨٣٩.

٢-دوزی (Dozy) مقالتی درباره تاریخ اسلام صفحه ٥٢٦.

٣ – سمعانی (S.V.) الاسبانیکتی

وجنوب غرب اسیفجاب مستقرگردیده بودند وهم چنان یك شاخهٔ دیگر ترکمانها تحت رهبری سلجوق [1] ازرفقای قبیلوی خویش در بخش سفلی سیر دریا جداشدند. درنتیجه سلجوق مسلمان شد ومردمان مسلمان جند (Jand) راازخراجیکه به کفارمیدادند، نجات داد [2]. سلجوق درجنگ وفات یافت ود رهمانجاد فن شد. لیکن جانشینان وی بامسلمانها پیکارمیکردند ونفوذ خودرا بطرف جنوب گسترش دادند؛ وهم بدین منوال درقرن یازده یك فرمانروای دیگری درجند عطف توجه میکند، این مرد فرمانروا باجانشینان سلجوق بنای عداوت وکینه اندوزی رامیگذارد [3] اخیرالذکررا (سلجوقی ها) راآل سامان میپذیرند ودرجوارنورمستقرمیگردند. حمدالله قزوینی [4] این واقعه رامال سال ۳۷۵/ ۹۸۵ میدانند.

چند سال بعد خان بلاساغون اسیفجاب را اشغال کرد ودراین تصادمات بین سامانیها وخان مزبور، ترکمانها سهم گرفتند. راجع بدین موضوع بهتر است درآینده صحبت کنیم.

بغراخان هارون بن موسی [5] نواده سلجوق که به صاحب الدعا

---

۱ - تلفظ این کلمه (اسم) بعقیده کتاب قرقود (Qurqud) ودیوان لغات ترك محمود کاشغری (جلد اول، صفحه ۳۹۷) سلجك میباشد.

۲ - ابن اثیر، جلد نهم، صفحه ۳۲۲

۳ - بیهقی، صفحه ۸۵۶

۴ - اشیاتیك جرنل، ۴، ۱۱، ۱۱: ۴۳۳: تاریخ گزیده، براون، صفحه ۴۳۴. وترجمه آن صفحه ۹۳ نیزبه راورتی، طبقات ناصری، صفحه ۱۱۷ مراجعه نمایید.

۵ - جمال قریشی (صفحه ۱۳۲) این نویسنده ظاهراً معلومات بسیار موثق وزیادی را درباره انساب قراخانیها مورد دسترس ما میگذارد *

درسال ۹٤۳ــ اشغال کرده بودند و برعلیه آنها حکومت ماوراءالنهر لشکر کشید، معلومات نداریم. اما اینقدر میتوان گفت که درسال ۹٤۳ پسر خاقان ترکی ۱ در دست سامانیها زندانی گردیده بود.

طوریکه تتبع و تحقیق نشان میدهد، سامانیها درنیمه دوم قرن دهم درسر زمین های ترك ها تاثیر ونفوذ داشتند واین گفته مارا همان رباطی که به امرفایق درنزدیك میرکی ۲ (Mirki) ساخته شده بود، تایید میکند. ترك های چادرنشین بهمان مواد یکه، درسرزمین های زراعتی تولید میشد احتیاج وضرورت داشتند (این حقیقت، البته درباره تمام مردمان چادرنشین صدق میکند) اما قدرت وسیطره سامانیها سد راه تهاجم و تخطی همگانی آنها گردیده بود. پس یگانه راهیکه برای آنها بازبود این بود که درسرحدات شهرهای ماوراءالنهر برای مقاصد تجارت بیایند۳. برعلاوه دیده میشود، که یکدسته ازمردمان اغوز بعلت نامعلومی سرزمین های بومی خودشان را ترك داده بودند ومطابق امرواجازهٔ حکومت ماوراءالنهر دریك بخش زمینهای ماوراءالنهر که برای زندگی وامرار معاش چادر نشینان مساعد بود، مسکن گزید بودند، ودرعین زمان بحکومت وعده داده بودند که ازآن سرحد دربرابر هرگونه تجاوزوتخطی بیگانگان نگهداری و حراست نمایند.

درسطرهای گذشته خاطرنشان نموده گفته بودیم که ترکمانها (اغوز) درمنطقهٔ غرب

۱ ــ ابن اثیر، جلد هشتم، صفحه ۳۱۰، میرخوند، سامانیها، صفحه ۲٤۹ (از ابن خلدون).

۲ ــ ببلیوگرافی جغرافیای عرب، جلد سوم، صفحه ۲۷۵

۳ ــ ترکستان تا حمله مغول، بارتولد، صفحه ۲۳۷

آغوش بازوخلوص نیت استقبال کردند . دراین جابایست علاوه نمود ه گفت که طبقه روحانیون نه تنها بغراخان راباجبین کشاده استقبال کردند بلکه بعدهـا ازنصر نیزباحرارت وگرمجوشی پذیرائی نمودند. برعلاوه یاران فوق الذکـر بعقیده ثعلبی [1] بغراخان یك دنبال کننده دیگری نیزداشت این مردرا ابومحمد عبدالله بن عثمان الواثقی میگفتند -الواثقی بدآنجهة میگفتندش ، که وی خود را ازاولادهٔ خلـیفه واثـق مـیدانست . به احـفاد واولادهٔ خلفا هم درقلمروخود خلفا ودرحیطه های نفوذوزمامداری آل سامان امداد مادی معینی میشد . اما واثقی ازاین چنین امداد مالی محروم بود ، لذا مجبورشده نزد ترك هارفت وبه اندازه برذهن واراده خان ترك نفوذ پیدا کرد که اخیرالذکر هیچ گونه اقدام برعلیه رای واندیشه واثقی نمیکرد ، واثقی ، خان راتشویق میکرد برماوراءالنهرلشکرکشی کندوحتی ثعالبی ، واثقی راسبب سقوط وانهدام خاندان سامانیها میداند . بعدازفتح ماوراءالنهردردست خان ، واثقی بتامین جلال وزندگی باد بد به خویش پرداخت وسه صد غـلام را بدورخـود جـمع کرد ودراندیشه آن بودکه خودراخلیفه اعلان نماید . بغراخان زیراثرواثقی برماوراءالنهروخراسان حکومت میکرد اما مریضی وعقب نشینی خان ، واثقی رامجبورساخت که بطرف عراق فرارنماید. واین نکته باتمام کیف وکم میرساند که ثعلبی درحق واثقی اغراق ومبالغه روا میداشت [2] نیزازین نکته انسان

۱-اشیاتیك جرنل III ، ۵، ۳۳۹-۴۱ -۲-ازواثقی مورخین نام می برند هلال -(Eclipse, III,393-7; frans;VI ‘420-24) -راجع به واثقی ونفوذیکه وی بربغراخان داشته به تفصیل صحبت میکند .چنان مینماید که واثـقی ماوراءالنهررا تا بعدازمرگ نصروتخت نشینی برادرش احمد ترك نگفته بود . سپس واثقی عراق راترك میگوید و بطرف ولایات شرقی میرود لیکن سرانجام به امر محمود غزنوی بطور احـترام کارانه نظربند میگردد و تاروزمرگش بهمان حال باقی میماند ،

وظاهرالدعوی[۱] ملقب بود درماوراءالنهربا هیچگونه مقاومت روبرو نشده هم درهمین فرصت ابوعلی میثاقی را به پنهانی با بغراخان بست . دراین تعهد نامه چنان قرار گذاشتند که قلمرو آل سامان را بین خود شان تقسیم کنند بغراخان ماوراءالنهررا اشغال کنند وولایات جنوب دریای آمورادراختیارابوعلی بگذارند. برعلاوه می بینیم که دراین آوان بغراخان را چند بن تن از دهقانها دعوت میکنند (دهقانها درآنسامان رول بس مهمی داشتند) زیرا آنها ازحکومت نا راضی بودند[۲] راجع به نظریات طبقهٔ روحانیون نسبت به نخستین فاتح ماوراءالنهرچیزی نمیدانیم ، لیکن ازشرحیکه مورخین درباره تقوی بغراخان[۳] ویاران بزرگ وی از قبیل ابوعلی وفایق[۴] نوشته برمی آید که طبقه روحانیون بغراخان رادرماوراءالنهر با

• بعقیده ابن اثیر (جلدیازده صفحه ٥٤)وعوفی (صفحه ٨٤) احفاد واولاد موسی پسر ستوق یك شاخهٔ جداگانه قراخانیهاراکه نصربدان تعلق دارد ، تشکیل داده بودند. اول الذکررا بغراخان هارون بن سلیمان میخوانند . منابع اولین ازقبیل عتبی وگردیزی بغراخان را فقط پسر ایلک (Ilak)میگویند و بعقیده جمال قرشی ، پدر بغراخان درزمانیکه پسردیگر ستوق یعنی نیای بزرگ نصر بنام خان یادمیشد باسم ایلك (Ilak)معروف بود . (هرون بن ایلك : (ef .atso Hilal, Eclipse,III ,393

۱- عتبی ، منینی ، جلداول ، صفحه ۱۶۳ (طائفة من دهاقین ماوراءالنهر): درترجمه پارسی (نرشخی ۱۵۵) عوض دهقانها فقط به ذکر بعض شرفای ماوراءالنهراکتفاء میکند .

۲- همین القاب را برروی سکه های بغراخان که درایلاق درسال ۳۸۳-۹۹۲ ضرب زده شده ، می بینیم مارکوف ، کتلاك ، صفحه ۱۹۸ رانیز بنگرید .

۳- ابن اثیر ، جلدنهم ، صفحه ۷۰

٤- سمعانی ، صفحات ٥٦-٦٠

رسانیدند که : هرکسیکه وفات یافت وازخود اولاد باقی نگذاشت (باوجودیکه میراث خواران دیگری داشته باشد) یك بخش جایدادوی به تاج و تخت انتقال داده شود. بالاخره این قانون رادر بارهٔ آنانیکه ازخود میراث خوار مستقیم سرجای میگذاشت، نیز منصه اجرا میگذاشتند.

حاجب ایج (اینتنج)[1] برعلیه بغراخان فرستادند، وی شکست خورد ودردست لشکریان بغراخان اسیروزندانی شد. پس درنظرحکومت یگانه کسیکه سلطنت را از سقوط نجات داده میتوانست فایق بود، بتاسی ازهمین مفکوره حکومت، فایق رادر بخارا با اعزازواکرام پذیرایی میکندوسپس اورابسمرقنداعزام میدارد تا برعلیه دشمن تجاویزوتدابیری اتخاذ نماید. فایق درنزدیك خرجنگ شکست خورد واین شکست دراثر خیانتی بودکه جنرال سپاه مرتکب شده بود. بنا برآن، نوح از روی مجبوریت درماه می سال ۹۹۲[2] پایتخت خود بخارارا ترك گفت ومتعاقب آن بغراخان داخل آن شهر گردید. بعدازین فایق نزد بغراخان رفت وخودش راتسلیم کردوازطرف وی حاکم ترمذوبلخ مقرر شد. بغراخان باوجودیکه آل سامان دچارمشکلات مالی شده بودند از خزینه آنها در بخارا غنایم زیادی بدست آورد (بعقیده بیهقی) بغراخان بعد ازآنکه لشکریان آل سامان را شکست داددرقصر معروف جوی مولیان مستقرشد[3]. درعین زمان نوح درامل لشکر گردآوردوعبدالله بن محمد بن عزیر[4]

1— Ms. Brit. Mus. or. 3587' f.75.

۲—عینا همان تاریخ را (ماه ربیع الاول سال ۳۸۲) دومورخ قرن یازده گردیزی صفحه (۱۲) و بیهقی (صفحه ۲۳) میدهندو به اساس این ایضاحات، ابن اثیردرباره دولشکرکشی بغراخان (۳۸۲ و ۳۸۳) باید رد شود. در تاریخ عتبی تاریخ آن داده نشده است.

۳—قصرهای شاهیکه دراز منه مختلف در بخارا ساخته شده بودزیاد است. امیراسماعیل برای خود *

میتواند استنباط کند که واثقی آنقدرها شخصی مهمی نبوده ومانند سایر اولاد واحفاد خلفا فقط در نظر خودشان ، مهم وبارز جلوه میکرد . وهم در همین سال (۹۹۲) ثعلبی یکی ازفرزندان خلفارا که مامونی نام داشت ودر بخارا دیده بود ازامداد مالی آل سامان بهره مند میبود ونیز ادعا داشت با یاری پیروان خراسانی خویش بر بغداد می تازد وخلیفه راازکرسی خلافت بر می اندازد .[۱]

راجع بدین موضوع که توده های مردم درباره مجادله بین خانـدان سلطـنتی باستانی وفاتحان چه فکر میکردند ، معلومات نداریم عتبی عقیده دارد که مردمان بخارا بعد ازعقب نشینی ترك ها نوح را با گرمجوشی تمام پذیرایی کردند امـا دربـاره مقاومت در برابر بغراخان که ازاسپیجاب بطرف سمرقند وبخارا پیشرفت میکرد وپایتخت سامانیها رااشغال کرده بود ، چیزی نمیگوید .چون مردم دراثر مجادلات پیهم خسته شده بودند لذا احتمال میرود که درمورد انتقال زمام داری از یك خاندان به خاندان دیگر خاموش مانده باشند . ازآنجائیکه سامانیها از روزگار نوح بن نصر دچار مشکلات مالی بودند ، پیوسته بر مالیات می افزودند . در تاریخ بیهقی یك فقره بسیار دلچسپی جلب توجه میکند وآن اینکه برجایداد موروثی مالیه گذاشته بودند ، گرچه این امر ، امروز در نظر ما عادلانه میباشد اما در آن فرصت سبب نارضایتی مردم گردید . درروزهای اخیر دورهٔ سلطنت ، سامانیها فیصله نمودند وقتیکه یك افسر دیوان پدرود جهان میگوید باید یك بخش دارایی وجایدادوی دراختیار تاج وتخت گذاشته شود . بعد ها در منطقه بیهق یك قانـون را بتصویب

۱ – اشیا تیك جرنل ۵ ، III ۳۳۲-۹

بسوی سمرقند گذاشت، و از آنجا وزیر سامانی، ابوعلی محمد بن عیسی دامغانی[۱] را باخود گرفته برد. بغراخان عبدالعزیز بن نوح پسر نوح بن نصر را با یك اعلامیه در بخارا گذاشت، و در اعلامیه تصریح شده بود که وی (بغراخان) تاج و تخت را برای عبدالعزیز که حق او است گرفته و زمام امور را در اختیار وی میگذارد[۲] در این اقدام شاید بغراخان وصیت نوح بن نصر را مد نظر داشت، اما از یك فقره ابن اثیر[۳] چنان استنباط میگردد که در اثر حمله ترکمانها عقب نشینی کرد، زیرا ترکمانها را نوح طرفدار خود ساخته بود. در هرصورت دیده میشود که ترکمانها با اهل بخارا اشکریان دشمن را که درحال عقب نشینی بودند دنبال میکردند و گاردعقب سپاه را از بین بردند و سامان آنها را دستیغما و چپاول دادند.[۴] تحت اینچنین شرایط بغراخان، البته، نمیتوانست بدان وعده ایکه به عبدالعزیز داده بود، وفا نماید. در هفدهماه اگست سال ۹۹۲[۵] نوح به بخارا برگشت و امر داد عبدالعزیز را از نعمت بصارت محروم سازند. در عین زمان مرض خان در سمرقند رو بشدت نهاد و در حالیکه بطرف ترکستان میرفت، درعرض راه در محلی که به قچقار باشی[۶] معروف بود، پدرود جهان گفت.

۱ـ راجع به این مرد، گردیزی (نسخهٔ قلمی کمبریج) را بنگرید. وزیر در اول ماه رجب سال ۳۸۲ (دوم سپتامبر ۹۹۲) در سمرقند فوت میکند.

۲ـ گردیزی سهوشده است (ترکستان بارتولد، صفحه ۱۲ نمره پاورقی (۵) را بنگرید.

۳ـ ابن اثیر، جلد نهم، صفحه ۳۲۲

۴ـ عتبی، منیفی، اول، صفحه ۱۷۶، نرشخی، صفحه ۱۶۱

۵ـ تاریخ دربیهقی صفحه ۲۳۴

۶ـ ترکستان بارتولد صفحه ۱۲ شاید قلعه قچقار ـ باشی (یا قچقار) در شهنامه (فردوسی) از پسکی جلد هشتم، صفحه ۱۶ ذکر شده باشد نیز بارتولد Zur Geschichte des Christentum, P. 35. Marquart, Osturk. Dialektstudien, P. 110 را بنگرید.

را از خوارزمیه احضار نموده و وزیر خویش مقرر کرد. نیز در این فرصت ابوعلی، از اینکه بفرمانروای خویش یاری کند، اباورزید و همچنان روی مساله تقسیم خراسان رابطه بغراخان و ابوعلی وخیم شد، زیرا بغراخان با ابوعلی وضعی را در پیش گرفته بود که با وضعیت بین آمر و مامور میماند. بغراخان برای ابوعلی به لحنی نامه نوشت مثل اینکه فرمانروایی برای سپه سالار[1] خویش مینویسد. اینچنین شرایط سبب شد که ابوعلی با سپاه خود به نوح ملحق گردد اما درعین زمان از نوح تقاضا کرد که او را به لقب «ولی امیرالموءمنین» بشناسد و نوح این تقاضای او را پذیرفت. در اینجا باید گفت که تا آن زمان این لقب مخصوص سامانیان بود.[2] لیکن پیش از رسیدن ابوعلی شرایطی بهم رسید که نوح توانست بدون یاری و کمك و الی حق ناشناس خویش، ابوعلی، به بخارا برگردد، زیرا بغراخان در اثر تغیر اقلیم وخوردن میوه[3] (Hemorrhoids) مریض شد و روی

* قصری در حوزه جوی مولیان دست ساختمان داد. و این قصر از قلعه ریگستان چندان دور نبود این قصر را از بهترین قصرهای بخارا میدانستند. (ترکستان تا حمله مغول، بارتولد، صفحه ۱۱۰) نرشخی، صفحات ۲۵–۲۷

٤ – در گردیزی بغلط عبدالعزیز ثبت شده. عتبی (منینی، اول، ۱۷۰) نیز از ابوعلی بلعمی نام میبرد و ما گمان نمیکنیم وی در این زمان زنده بوده باشد. (به ترکستان بارتولد، صفحه ۱۰ پاورقی نمره یك مراجعه نمایید)

۱–عتبی (منینی، اول، صفحه ۱۷۷) نرشخی، صفحه ۱۶۲.

۲–عتبی (منینی، بخش اول، صفحه ۱۷٤) نرشخی، صفحه ۱۶۰

۳–راجع بدین موضوع ثعلبی (یتمه، جلد چارم صفحات ۱۱۳–۳۱۶) را بنگرید ثعلبی این موضوع را از زبان کارمندی که موسوم به ابوالفتح احمد بن محمد بن یوسف بوده و از خدمت سامانیان به خدمت بغراخان انتقال یافته، نقل میکند. این ابوالفتح رقیب وزیر دامغانی بوده است. در ترجمه (اشیاتیك جرنل ۳۵–۳٤۱) این اثر را بنام ابوالفضل ثبت کرده اند.

مردمان خودش ویا بواسطه سامانیها (غازیها) اسیر وزندانی گردیده بود. سبکتگین را تاجر غلامان بهخراسان برد و درنیشاپور سپه سالار الپتگین[۱] وی را از نزد تاجر مزبور خرید. این غلام را (سبکتگین) مزایا ومحاسن زیادی بود، الپتگین را مراین صفات وی بسوی خود جلب میکرد ودر نتیجه چنان شد که او را بصورت استثنائی ترفیع میداد[۲] بعداز مسند نشینی منصور، سبکتگین با رهبرخویش (الپتگین) رهسپار غزنی دیار گردید ودر آنجا خدمات باارزشی برای اووجا نشین وی انجام داد آخرین فرد خاندان باداروی که پیری(Piri) بود طرفدار سبکتگین زاویه نشینی اختیار کرد وسبکتگین در ۲۰ ماه اپریل سال ۹۷۷[۳] درغزنه زمام امور رادردست گرفت[٤] بعد ازآنکه سبکتگین در اثر پیروزی های خویش درافغانستان وهندشهرت کمائی کرد، ازطرف نوح بهماوراءالنهر دعوت شد. بین نوح وسبکتگین درنزدیك کش مذاکراتی صورت گرفت وسبکتگین درآنجا سوگند یاد کرد که مرنوح را وفادار ماند ودربرابر دشمنانش ازوی حمایت وپشتیبانی کند.

درزمان اقامت موقتی نوح درامل، خوارزمشاه وامیرگرگانج مرورا امداد میدادند. نوح برای اینکه بهآنها کمك دهد، ابیوردرا بهخوارزمشاه وشهرنسارا بهامیر گرگانج داد. این دوشهر درخراسان زیراثر ابوعلی بود نوح با این اقدام میخواست دشمنان جدیدی برای ابوعلی بتراشد. ابوعلی برضا ورغبت شهرنسارا برای نمایندهٔ امیرگرگانج واگذاشت امااز نماینده خوارزم ممانعت نمود، نگذاشت

۱ - بیهقی ، صفحه ۱۰۷

۲ - ایضاً ، صفحات ۲۳۷-۳۸

۳ - سیاست نامه ، صفحه ۹٦ و ترجمه آن صفحه ۱٤۰

٤ - تاریخ آنرا درجوزجانی (طبقات ناصری صفحه ۷۳) بنگرید.

پس فرمانروایی سامانیها، اقلادرحوزه زرافشان برای یکبار دیگر تاسیس شد. درعین زمان چون فایق از پشتیبانی حامی خویش محروم گردید برای باردوم از بلخ عزم حمله بر بخارا را نمود امادرین اقدام خود ناکام ماند و به مرو عقب نشینی کرد و ازهمانجا بدشمن پارینه خود ابوعلی وعده کمك و یاری داد. قوای نظامی فایق زیاد بود و ابوعلی پیشنهاد فایق را بخرسندی پذیرفت. ابوعلی نظر به پیروزی سامانیها تحفه های زیادی و پول فراوان از باشندگان خراسان برای نوح جمع کرده بود و همان تحفه هارا نظر به این پیشنهاد برای فایق فرستاد. سامانیها بـرای اینکه با این دودشمن تحت الحمایه خود مبارزه کرده بتوانند، مجبور شد که به یك قوه سوم که تا آن زمان درجریان وقایع سهم نداشتند وازوقوع بحرانها به مفاد خود استفاده میکردند و در بخش جنوبی افغانستان سلطه خودها را استحکام بخشیده بودند، متوسل گردد.

(سبکتگین)[1] که ازنگاه علمای علم انساب منت گذار از اولاده شاهان باستان پارسی بحساب داده شد[2] درحقیقت یك فرد از افراد آن ترکهـای کافری بود که بـو سیله

(۱) درینجا ما از املای معموله دنبال میکنیم املای اسم سبکتگین را پرو فیسر نولدك (Noldeke) درنامهٔ شخصی قرارزیر برای من نوشته است:

سبك صفت بمعنی کم وزن و بیفکر و تگین ترکی به معنی شهزاده است، گمان نمیکنم که این ترکیب صحیح باشد و ازنگاه قانون صرف سو-بیك-تگین درست است درلقب اخیر (بیك وتگین) بسیار زیاد دیده شده اماترکیب آن با کلمه سو (لشکر) دیده نشده است. شاید سبك (Sebik) سبك ترکی (Sebik) برای سویك (Sewik) که بمعنی معشوقه است، استعمال شده باشد مارکوارت سبکتگین راسو بوك-تگین مینویسد درحالیکه برای این املا هیچ گونه دلیلی ندارد.

(۲) حافظ ابرو، صفحه ۱۵۸، سیاست نامه، ترجمه صفحه ۱۴۱

شخص (ابوعلی و فایق) از اینکه پیروزی نهایی را بدست آرند، مایوس و ناامید می‌بودند. هردو آنها بصورت جداگانه از حکومت عفو خواستند. جنگی که در حوالی طوس صورت گرفت و به پیروزی لشکریان سبکتگین و متحدین او (شخص نوح درین زمان وجود داشت) تمام شد در نتیجه ابوعلی و فایق بسوی سرخس فرار کردند و از آنجا رهسپار امل گردیدند.

این فرار خیلی عاقلانه بود زیرا سبکتگین با لشکریان با سلاح بیحد وحصر خویش نمی‌توانست بدان چالاکی آنها را دنبال کند. هردو تن شورشی (ابوعلی و فایق) باعجله و سرعت تمام قاصدانی را نزد نوح فرستادند تا ازوی طلب مغفرت نمایند. حکومت نوح درخواست فایق را رد میکند اما عذر ابوعلی را می‌پذیرد و درعین زمان بدو هدایت میدهد که گرگانج رود و در آنجا با امیر ابوالعباس مامون بن محمد بماند. مقصد حکومت ازین اقدام آن بود تا اندو دشمن خود را ازهم جدا سازد.

ابوعلی بنا بر امر و هدایت حکومت در امتداد دریای آمو بطرف خوارزمیه براه می‌افتد[1] فایق تنهامی ماند و با خود فیصله میکند که بدون اجازه حکومت داخل ماوراءالنهر گردد: حکومت یك فرقه (دیویژن) عسکر را که در رأس آن حاجب بیگتوزون (Begtuzun) قرار گرفته بود، برای مقابله با فایق میفرستد.

لشکریان در نزدیك نسف با فایق روبرو میگردد اما بروی حمله نمیکنند و فایق با پیروزی

---

۱ - عتبی - منینی، جلد اول، صفحات ۱۹۹-۲۱۹، نرشخی، صفحات ۱۷۴-۸۶ به عقیده گردیزی (نسخه قلمی کمریج f. 109 b.) ابوعلی بعد ازین جنگ به ری فرار میکند و در آنجا از علی آل بویه ۰۰۰ر۰۰ ۵ درهم بصیغه امداد اندر می‌یابد (یعنی از نزد فخرالدوله معروف) لیکن در نیشاپور دلش را درگروزنی داده بود (زبهرزنی را) و بدانجهة دوباره نیشاپور میرود و در دست محمود اسیر میگردد و از آنجا اززندان فرار کرده خوارزمیه میرود.

وارد ابیورد گردد. ابوعلی بدین وسیله حد فاصل بین دو فرمان روایان خوارزم شاه را بازهم وسیع کرد و توانست از آن خطر یکه از ناحیه آنها متوجه وی بود، جلوگیری بعمل آورد. هم در همین آوان عملیات نظامی در خراسان شروع شد و امیران گوزگان و غرجستان با نیروهای نظامی نوح و سبکتگین پیوستند. دارا بن قابوس امیر گوزگان که از طرفداران ابوعلی بود به نوح پیوست و این جنگ با تمام معنی کلمه به مفاد سامانیان پایان یافت. (۹۹۴) [۱]

در اثر این پیروزی سبکتگین را لقب ناصرالدین والدوله دادند و پسرش را (ابوالقاسم محمود) به لقب سیف الدوله یاد میکردند ابوعلی و فایق به گوزگان عقب نشستند: محمود کرسی ابوعلی را درنیشاپور اشغال کرد و چنان اقداماتی به عمل آورد تا صلح و آرامی درخراسان تأمین گردد هم درهمین فرصت بود که نوح به بخارا برگشت [۲]

ابوعلی و فایق در قلمرو آل بویه پناه بردند و حکومت بویه یك بخش مالیه ولایت گرگان را در اختیار آنها گذاشت اما ازاینکه امدادی بیشتری به آنها بنماید، یکقلم ابا ورزید. در بهار سال ۹۹۵ [۳] بنا بر آرزوی فایق و برخلاف رأی و اندیشه ابوعلی فیصله شد که آنها دوباره خراسان بروند. در نتیجه پیروان فایق و ابوعلی محمود را شکست دادند و نیشاپور، طوس و بعضی شهرهای دیگر را اشغال کردند اما هردو

۱- بعقیده عتبی (منینی، صفحه ۱۸۹) بروز چهارشنبه در اواسط ماه رمضان سال ۳۸۳، شاید ۱۳ رمضان مساوی اول نوامبر سال ۹۹۳

۲ - عتبی- منینی، جلد اول، صفحه ۱۸۰-۹۹، نرشخی صفحه هاي ۱٦٤-۷۳ نیز به گردیزی (نسخه خطی کمریج .f. 108 b) مراجعه کنید.

۳- بعقیده عتبی (منینی-جلد اول، صفحه ۲۰۵) ربیع الاول سال ۳۸۵ (پنجم اپریل سال ۹۹۵)

جلو روی قراخانیها را بگیرد و هم بهمین علت بود که از سبکتگین یاری و کمك طلبید، به مجردیکه سبکتگین دعوت نوح را دریافت فوراً از بلخ با سپاه گران رهسپار ماوراءلنهر گردید. دراین سفر امرای گوزگان صغانیان وختل باسبکتگین همراه بودند. سبکتگین قرارگاه لشکریانش رادر بین کش ونسف انتخاب نمودواز نوح خواهش کرد تا در آنجا باوی ملاقات نماید. وزیر عبدالله بن عزیر مرنوح را توصیه نمود که برای سرخیل آل سامان روانباشد بالشکربسیارناچیزی به لشکر سبکتگین ملحق گردد، زیرا این چنین اقدام برای تاج و تخت سامانیان اهانت و تحقیر خواهدبود. نوح بنا به توصیه وزیرش این دعوت سبکتگین رانپذیرفت. سپس سبکتگین یك بخش ازلشکریانش راکه تعداد آنها به بیست هزار بالغ میگردید، تحت فرمان پسرش محمود و برادرش بغراچوك(Bughrachuk) به بخارا فرستاد. واین امرحکومت بخارارامجبورساخت که بهرگونه مصالحه تن در دهد. وزیررا برطرف کردندواوبه سبکتگین تسلیم شد. در عوض این وزیریکی ازپیروانش راکه ابونصراحمد بن محمدبن ابوزید نام داشت، مقررنمودند. بنا بخواهش سبکتگین، نوح، ابوعلی و حاجب وی ایلمنگو(Ilmangu) ووزیررا تسلیم سبکتگین کرد [1]؛ و سبکتگین تمام این دسته مردم را در حصار

---

۱ – قرار عقیده گردیزی (نسخه قلمی کمبریج Cf. IIa درنسخه اکسفورد: (دراینجا چنان می نماید که کدام چیزی ازقلم افتاده است) این امرد رماه شعبان ۳۸۶ یعنی درماه اگست یا سپتامبرسال ۹۹۶ که با تاریخ ابوعلی درخوارزمیه زندانی شده و ماآنرادربالا ذکرکردیم، تناقض دارد. ونیزاحتمال میرودکه درعتبی سال ۳۸۶ رابسهوعوض سال ۳۸۵ ثبت کرده باشد وزندانی شدن ابوعلی درخوارزمیه در ۲۸ ماه سپتامبر۹۹۵ واقع شده باشد. (قرارجدول وستنفیلد اول ماه رمضان ۳۸۵ = یکشنبه ۲۹ سپتامبرسال ۹۹۵) درغیرآنصورت یك وقفه مختصری برای وقوع وقایعی بعدازمرگ نوح باقی می ماند. برعلاوه مامی بینیم که در سال ۳۸۶ قتل ابوعلی دوبین مردم آوازه‌شده بود(سمعانی : S. V السیمجوری مراجعه کنید.

تمام داخل قلمرو قراخانیها میشود و در آنجا با گرمجوشی از وی استقبال مینمایند.
درعین زمان نیروهای ابوعلی را خوارزم شاه ابوعبدالله نزدیک هزاراسپ متشتت و پراگنده ساخت وشخص ابوعلی را اسیر گرفتند، (روزشنبه /۱۹ دسامبر سال ۹۹۶) [۱] از جمله یاران و پیروان ابوعلی، فقط حاجب ایلمنگو (Ilmangu) توانست فرار کند و به گرگنج خودش را برساند. امیر مامون از فرصت استفاده کرده برای نجات سایه نشین و تحت الحمایه خویش شتافت ودرعین زمان منظورش ازاین اقدام آن بود تا دشمن دیرینه خودرا ازپای درآورد. خوارزمشاه ابوعبدالله رازندانی کردند وقلمرو ولقب اورا به مامون دادند. دراثر میانجیگری وشفاعت مامون بین ابوعلی وحکومت بخارا مصالحه شد. ابوعلی به بخارا رفت ودرآنجا با مراسم خاص ازطرف وزیر عبدالله بن عزیر، حاجب بیگتوزون و دیگر شریف زادگان استقبال شد ودر قصرریگستان حضور نوح بار یافت؛ اما بعدها ابوعلی را با هژده برادرش ورهبران نظامی وی بامر نوح درقلعه وحصار بخارا تحت نظر نگهداشتند [۲]

درهمین سال قراخانیها به حمله تازه برماوراء لنهر پرداختند، ازآنجاییکه نوح دراین فرصت بریك بخش ماوراءلنهر فرمانروایی میکرد لذا نمیتوانست به تنهایی

(۱) عتبی-منینی، جلد اول، صفحه ۲۲٤ شنبه اول ماه رمضان ۳۸٦ لیکن احتمال میرود که این تاریخ نادرست باشد. رمضان ۳۸٦ بروز پنجشنبه هفده سپتامبر میباشد بپاورقی صفحه (۱٦۱) مراجعه کنید.

(۲) عتبی - منینی، جلد اول، صفحات ۲۱۹ - ۲۳۱، نرشخی صفحات ۸۱٦-۹۱؛ ترکستان بارتولد، صفحات ۲٦۲-۲٦۳، درگردیزی (نسخه قلمی کمریج) اسم یك عده کسانیکه با ابوعلی زندانی شدند، داده شده.

تا ماه نوامبر سال ۹۹۷ بــه تعویق می افتد . بعقید ه بیهقی [1] ابوالحارث مزایا و صفات زیادی داشت اما تا زمانیکــه از شــدت وحــدت کار نگــرفت ، نتــوانست خانــدان خــود را از ســر نگــون شــدن نگهــدارد زمام قــدرت دردست فایق ووزیــربــرغشی بود . ابــوعلی و پــیروانش درزندان سبکتگین تلف شدند [2] ، فقط وزیــرعبدالله بن عزیررا رها نموده واجازه دادند ماوراءلنهر برگردد . علت رهایی این شخص معلوم نیست . به تحریك وی ابومنصور محمد بن حسین بن مت (شاید بخانواده فرمانروایان اسیفجاب تعلق دارد [3] پــرچم بغی را برافراشت وازقراخانیها که فرمانروای ماوراءلنهر بود ، استعانت خواست دراین موقع وزمان فرمانروای ماوراءلنهر (ازخاندان قراخانیها) ایلك نصربود . ایلك بدووعده کمك دادوبطرف سمرقند روان شد ودرآنجاامردادتاد وباغــی وشورشی بزرگ رادستگیرنمایند . اما ازطرف دیگرفایق رابه اعزازواحترام پذیرایی کــرد ودرراس سه هــزارسواره نظام بطــرف بخاراعــزام داشت . منصــورپایتخت خــودراتــرك گفتــه بســوی آمــل فــرارکــرد . اماوقتیکــه فایــق بخارا را اشغال کــرد ، ، خــود را خادم وفادار آل سامان اعــلان ومنصور را وا داشت بخارا را بــرگردد [4] حاجب بیگتوزون را بحیث سپه سالار

---

۱ ــ بیهقی ، صفحه ۸۰۳ حقایق تاریخی بمشکل میتوانند این صفات راتایید کند .

۲ ــ سمعانی (loc.cit) این قصه که جسد ابوعلی متقی و پرهیزگارسالم مانده است ، عقیده طبقهٔ روحانیون رانسبت به سیمجوری نشان میدهد .

۳ ــ به ترکستان تاحمله مغول ، بارتولد ، صفحه ۲۶۱ نمره پاورقی ۱۰ مراجعه شود .

٤ــ عتبی ــ منینی ، جلد اول ، ۲۶۸ ــ ۷۱ نرشخی ، صفحات ۲۰۵ ــ ٦ گردیزی نسخه خطی کمبریج (f.110 b.)

گردیز زندانی نمود. سبکتگین با قراخانیها میثاق صلح را امضأ کرد وچنان شرط گذاشت که سرحد بین قلمرو سامانیان وقراخانیها میدان استپ قطوان Qatwan باشد وبدین صورت تمام حوزه سیردریا زیرفرمان قراخانیها باقیمانده اند. وبنا بخواهش و در خواست قراخانیها فایق حاکم سمرقند مقرر شد [۱] دراین فرصت سبکتگین حاکم وفرمانروای مطلق تمام ولایاتیکه درجنوب دریای آمو واقع بود، گردیده بود. وهمچنان تمام وقایع ورویدادهائی که درخراسان بوقوع می پیوست، به نوح ربط نداشت. وزیرابونصرسعی میکرد درماوراءالنهر نظم ونسق راباز ورسرنیزه، تأمین کند [۲]. لیکن بعداز پنج ماه دردست غلامی بقتل رسید. نوح از ترس اینکه حامی وی سبکتگین اورا درمساله قتل وزیر شریك نداند، قاتلین وزیررا محکوم باعدام کردودرعین زمان پیامبر وقاصدی رانزد سبکتگین فرستاد تاجانشین وزیر مقتول را نامزد کند [۳]. سبکتگین این انتخاب ونامزدی رادراختیار شاه میگذارد. نوح، المظفرمحمد بن ابراهیم البرغشی را وزیرخویش مقررمیکند. این مردتاروزمرگ نوح (روزجمعه ۱۳ ماه رجب سال ۳۸۷) وظیفه وزارت آل سامان را منصه اجراء میگذارد [۴] مراسم سوگندوفاداری نسبت به پسرنوح ابوالحارث منصور (بعقیده سمعانی [۵]

۱ – عتبی- منینی، اول ۲۳۱-۲۴۱، نرشخی، صفحات ۱۹۱-۱۹۵

۲ – عتبی- منینی، جلد اول، صفحه ۲۴۱، (یغسل دما بدم)، نرشخی صفحه ۱۹۶

۳ – عتبی- منینی، جلداول، صفحه ۲۵۰، نرشخی، صفحات ۱۹۹ – ۲۰۰

٤ – ایضاً، جلد اول صفحه ۲۵۵ [لثلاث عشرة لیلیة خلت] : در ترجمهٔ پارسی (نرشخی، صفحه ۲۰۱) ودردیگرمنابع پارسی «سیزدهم رجب»، لیکن روزجمعه بصورت صحیح همان روز ۱٤ میباشد.

٥ – سمعانی : S. V السامانی facsf. 286 b. (آخرین کلمات مقاله)

محمدبن احمد جیهانی[1] بودند(شاید پسر ابوعبدالله احمدباشد)عتبی[2] درجمله آخرین وزرای سامانیان ازابوالحسن هاملی Hamuli نام می برد. این مرد رامحمودبحیث پیامبر وقاصد خویش به بخارا فرستاده بود اما تازمانیکه دربخارا توقف داشت وظیفه وزارت راهم انجام میداد.

دراینجا باید علاوه نموده گفت که این وزراء ،طوریکه معلوم میشود، برجریان حوادث ووقایع تاثیرونفوذی نداشتند. دراین فرصت یکی ازمشکل ترین کار برای حکومت آل سامان این بود تامنافع متصادم بین محمود وبیگتوزون رامصالحه کند. زیرا محمودبربرادر خود پیروز شده بودغزنه را در دست داشت وآرزو داشت عوض بیگتوزون والی خراسان شود.

منصور برای اینکه محمود را ازخود خوشنود دارد در عوض خراسان اورا بحیث فرمانروای بلخ، ترمذ، هرات، بست ودیگر شهرها شناخت. اما این اقدام منصور محمود را نتوانست خرسند سازد، زیراوی[3] ازهمه چیز بیشتر چشم برخراسان دوخته بود. بالاخره محمود رقیب خویش را (بیگتوزون) مجبور ساخت نیشاپور راتخلیه کند[3] منصور بهمراهی فایق ویك لشکر داخل خراسان شدند وبه گفته بیهقی عقیده داشتند کـه مسأله بین بیگتوزون ومحمود ازراه مصالحه حل خواهدشد مذبذب بودن منصور وضع هولناکی رابرایش بارآوردزیرا بیگتوزون بالشکرش درسرخس با منصورملحق گردید وچون تذبذب منصوررادراین موضوع

---

۱ ـ درهردونسخه خطی اکسفورد و کمریج (Oxford Ms., f. 138; Camb., f.111a.) الجیانی ثبت شده است.

۲ ـ عتبی ـ منیفی، جلداول، صفحه ۲۹۲ و هم چنان (Notices et extraits,iv, 370)

۳ ـ عتبی ـ منیفی، جلد اول، صفحات ۲۹۱ ـ ٤

به خراسان فرستاد زیرا محمود در اثر وفات پدرش، سبکتگین، خراسان را در همان سال (۹۹۷) ترك داده بود. هم در همین سال برادر کوچك محمود، اسماعیل، بر تخت نشسته بود و آرزو داشت کرسی اقتدار را برای برادر بزرگش محمود واگذارد.

برای اینکه از بروز جنگ داخلی دیگری جلوگیری بعمل آید منصور سعی ومجاهدت میکرد تا بین شریف زادگان بزرگ مصالحه نماید ومخصوصاً کوشش داشت بین فایق وبیگتوزون رسم آشتی برقرار گردد. باوجود اینهمه اقدامات فایق به پنهانی، ابوالقاسم سیمجوری فرمانروای قهستان را تشویق میکرد که بر بیگتوزون حمله کند؛ لیکن دراین مجادله بین ابوالقاسم و بیگتوزون، اخیرالذکر ابوالقاسم راشکست میدهد (مارچ ۹۹۸)[1] وسپس ازاین مجادله بیگتوزون بارقیب خویش میثاق صلح راامضاء میکند وبحیث فاتح داخل بخارا میشود.

بعدازین مجادله وتصادم بین فایق ووزیر برغشی بوقوع پیوست وبرغشی به شخص امیرپناه برد. دراین مورد منصور بازهم بحیث یك میانجیگر ناکام عطف توجه میکند. دراین فرصت فایق ازامیر می خواهد که برغشی رابدو تسلیم نماید وهم دیده میشود که فایق باامیراز راه خشونت پیش می آید بالاخره دراثر مداخله مشایخ بخارا وزیر ازعهده وزارت معزول میدارد وبه گوزگانش تبعید میکنند[2] آخرین وزرای آل سامان، بعقیده گردیزی، ابوالقاسم عباس بن محمد برمکی وابوالفضل

---

۱ - عتبی- منینی، جلد اول، ۲۸۷ ربیع الثانی، (اپریل) لیکن در ترجمه رینلد (Rynold) (صفحه ۲۲۱) ربیع الثانی وهمچنان به گردیزی (f:138;Camb Ms.f.111a) وابن اثیر، جلد نهم، صفحه ۹۷ مراجعه کنید.

۲- عتبی-منینی، جلد اول، صفحه ۲۸۹؛ به ترکستان بارتولد صفحه ۲۶۵ نمره پاورقی ۳ مراجعه کنید

علت جنگ را همان میدانست که سامانیان خلیفه را برسمیت نمی شناختند. بعداز این غلبه وپیروزی محمود درجنوب دریای آموجانشین سامانی میگردد (بعقیده عتبی)اوضاع وشرایط یکقلم دگرگون گردیده بود و این گفته ما را این نکته که محمود خودش را سپه سالار ندانسته بلکه برادرش نصر را بحیث سپه سالار به خراسان میفرستد، تایید میکند.

عبدالملك وفایق بطرف بخارا فرار میکنند ودرآنجا بیگتوزون نیز باایشان ملحق میگردد این دسته مردم در بخارا اقداماتی مینمایند تا بتوانند لشکری بسیج کرده وکارزار را با محمود گرم سازند اما تمام مجاهدتهای آنها عقیم وبی ثمر میماند درتابستان همان سال فایق پدرود جهان گفت و بعد ازآن ایلك نصر بدان اندیشه افتاد[1] که طومار فرمانروایی آل سامان رادرهم پیچد. بعقیده معاصرین وآنانکه مشاهد این صحنه بودند[2]، سامانیها سعی بلیغ بخرچ میدادند تادر مقابل دشمنانشان تاآخرین درجه ایستادگی ومقاومت نمایند. خطیب ها بنا به امرحکومت درمساجد تبلیغ میکردندکه برای دفاع خاندان سلطنتی برخیزند. دراین فرصت اهل بخارا مانندسایرمردمان ماوراءالنهر بطور عموم مسلح نبودند اگرحکومت آنهارا برای مقصد خود، بصورت یك نهضت ملی تشکیل داده میتوانست، موانع بس شدیدی رادربرابر قراخانی ایجاد میکردند. امابازهم از اضمحلال و سقوط خاندان خود جلوگیری نمیتوانست. تبلیغات خطیب هاهم نتوانست بدرد سامانیها بخورد زیرا سامانیان بشمول شخص اسماعیل[3] هرگزسعی نکردند اعتماد توده های مردم را

۱- گردیزی(نسخه قلمی کمبریج f.111b.)اورا «برادرخان» ثبت میکند.
۲- هلال (Eclipse,III, 372 sq;trans.'VI 400 sq:)
۳- خصایص اورادرعوفی(صفحات ۹۰-۹۱) بنگرید.

مشاهده کرد هول و ترس بر وی چیره گردید و بدان فکر افتاد که مبادا بسر نوشت ابوعلی سردچار گردد[1] این اندیشه او را واداشت که پیش از آنکه منصور با محمود داخل مذاکره گردیده و موافقت نمایند، وی با محمود درمذاکره وآشتی را باز نماید. همان بود که در شب اول ماه فبروری سال ۹۹۹[2] امیر را خلع کردند و بعد از آن از نعمت بصارت محروم‌ش نمودند و متعاقب آن وی را بخارا فرستادند و برادر کوچک منصور را که ابوالفوارس نام داشت، بر مسند فرمانروایی نشانیدند. در این زمان محمود بحیث انتقام گیرندهٔ منصور قیام میکند اما بعدها با بیگتوزون موافقه کرده نیشاپور را برای وی وامیگذارد و خودش بحیث فرمانروای بلخ، هرات باقی میماند ـ یعنی به زمامداری همان مناطقی که منصور بدو داده بود قناعت میکند. چون محمود دشمنش را قوی می یابد می بیند که ابوالقاسم سیمجوری یار بیگتوزون است، لذا بدان مصالحه تن در داده و مبلغ دو هزار دینار بفقرا خیرات میدهد می ۹۹۹[3] این موافقت بزودی بهم خورد و همان بود که برعقب لشکریان محمود حمله بردند در نتیجه محمود برحریف خود غلبه زد و تمام خراسان را در تصرف خود درآورد. همان نامه یی را که محمود برای خلیفه القادر نوشته و در آن از پیروزی خویش سخن گفته از تاراج روزگار محفوظ مانده است[4] محمود در این نامه برای خلیفه

۱ ـ بیهقی، صفحات ۸۰۳ ـ ٤

۲ـ تاریخ های هم‌مانند در بیهقی (صفحه ۸۰٤) و گردیزی (نسخه خطی کمبریج) چارشنبه ۱۲ ماه صفر سال ۳۸۹ داده شده.

۳ ـ گردیزی، در بیهقی (صفحه ۸۰۵) وقطاز توزیع یك مبلغ هنگفتی سخن میان گذاشته شده.

٤ـ هلال (Eclipse, III, 341 — 5;trans., vi, 366 — 70) جنگ بروز سه شنبه دوم جمادی الاول، ۳۸۹ (یعنی ۱۶ ماه می ۹۹۹) در نزدیك مرو بوقوع پیوست.

و توصیه معلمان مذهبی خودشانرا بپذیرند و آماده باشند برای بهبود این جهان خودها مجادله کنند ودست زیر الاشه نه نشسته بنگرند دیگران جان ومال ایشانرا رایگان ومفت ، مفت دست یغما و چپاول سپارند.

در این جا ایلك اعلان میکند که وی بحیث رفیق ودوستدار روحامی سامانیان رهسپار بخارا میگردد. مردم باد یده باسیف برفاتح می نگرند. رهبران نیرو های نظامی بخارا ازقبیل بیگتوزون ونیالتگین خود شانرا بصورت داوطلبانه به ایلك تسلیم میکنند وبا مروی زندانی میگردند بروز دوشنبه[1] ۲۳ ماه اکتوبر سال ۹۹۹ ایلك بخارا را بدون اینکه با مقاومتی روبروگردد اشغال میکند وخزانه آل سامان را درتصرف خویش درمی آورد. ایلك ، عبدالملك وتمام اعضای خاندان سلطنتی را باوزگند(Uzgand) میفرستد وخودش متعاقب رهسپار آن دیار میگردد حکام خویش رادر بخارا وسمرقند میگذارد . پس بدینمنوال خاندان معروف آل سامان ازبین میرود ومردم بابیعلاقگی سقوط این خانواده را مشاهده مینمایند.

هیچکس به اهمیت این واقعه مهم تاریخی ملتفت نبودند ونمیدانستند که باسقوط آل سامان طومار زمامداری عنصر بومی آریایی راروزگار برای همیشه درنوردیده ، ازبین برمیدارد.[2]

۱- گردیزی(نسخه قلمی کمبریج .f.111b) (عتبی منینی ، جلد اول ۳۱۹) نرشخی ، صفحه ۲۱۶ ، ومنابع متاخر(میرخوند ، سامانیان ، صفحه ۱۹۷) همان روز را بغلط روز سه شنبه ثبت میکنند.

۲- Cf: the remark of prof. Noldeke in Grundriss der iran philologie' II,152 note 6," eine. der traurigsten in der Geschichte Jener londer."

بسوی خود جلب کند و از نیروهای مـردم برای بقای خاندان خود استفاضه نماید. سامانیها نهضت آل تشیع را که در آن زمان از کرکتر دموکراتیك برخوردار بود باجدیت تمام از بین می بردند و در بین آنها برای خود طرفداری باقی نگذاشته بودند ما میدانیم که فرقه شیعه در روزهای اخیر سلطه آل سامان پیروانی در ماوراءالنهر داشتند که در زیر پرده ستر و اخفا زندگی میکردند در بین این پیروان مخفی آل تشیع پدر و برادر ابن سینا[1] نیز عطف تـوجه میکنند. طبقه روحانیون آل سنـت وجماعـت (باوجودیکه سامانیان از نمایندگان مذهبی احترام زیادی میکردند)[2] دل در گرو ابوعلی وفایق داده بودند و بخاندان سامانی آنقدرها دلچسپی وعلاقه نشان نمیدادند. مردم به اندرزها و نصایح خطیب گوش نمیدادند و از آن فقها وعلماء جانبداری میکردند که جنبه رسمیات نداشتند. این دسته فقها به نسبت آن امامها وخطیبها ییکه از طرف حکومت مقرر شده میبودند، بیشتر مورد احترام و اعتماد مردم بودند. چادرنشینانیکه بتازگی گرویدهٔ آیین اسلام شده بودند بیشتر از مردمانیکه زیر تاثیر سیستم اداری مهذب بار آورده شده اند (این نکته درهم چنین موارد صدق میکند)[3] به مذهب وعلمای مذهبی احترام می نمایند.

پس باوجود نظریه بارون ررسین (Baron Rozen) ما نمیتوانیم بگوییم فقها از قراخانیها رشوه گرفته بودند. امکان دارد این گفته بارون صحت داشته باشد اما این نکته دیگر هم صادق است که مردم بدون اینکه رشوه گرفته باشند آماده بودند، اندرز

۱-ابن ابی اسیبیه(ed.A. Muller,Konigsberg, 1884) ابن قفطی تاریخ الحکماء(: ed.Lipper,P:413)

۲-به پاورقی نمره (٥) ترکستان بارتولد، صفحه ۲٦۷ مراجعه کنید.

۳-دوزی(Dozy) مقالتی درباره تاریخ اسلام، صفحه ۳٦٤

در اوایل قرن یازده قراخانیها در ماوراءالنهر سرگرم سرکوبی نهضتی بودند که در راس آن ابوابراهیم اسماعیل سامانی، یکی از برادران منصور[1] وعبدالملك که در اوزگند زندانی بودند در لباس زن از زندان فرار کردند، قرار گرفته بود اسماعیل که خود را منتصر (یعنی فاتح) لقب داده بود به بخارا رفت واز آنجا رهسپار خوارزمیه گردید. در خوارزمیه پیروان زیادی بدور خود جمع کرد. احتمال میرود که این فعالیت او را خوارزمشاه ابوالحسن علی (پسر و جانشین مامون، آنکه در سال ۹۹۷ در دست لشکریان کشته شد) با دیدهٔ اغماض می دید[2] منتصر در راس این لشکریان تازه گرد آورده خویش، حاجب ارسلان یالو را قرارداد. یالو با یاری لشکر خویش جعفر تگین حاکم قراخانی را از بخارا بیرون کشید وعساکر باقیماندهٔ آن با لشکر حاکم سمرقند که تگین خان نام داشت، پیوست. لیکن اخیرالذکر نیز توسط لشکر سامانیها نزدیك پل زرافشان شکست خورده رو به فرار نهادند. بعد ازین پیروزی منتصر بخارا برگشت[3]. اگر گفته عتبی[4] را باور کنیم، مردم بخارا از منتصر بگرمجوشی وحرارت زیاد استقبال کردند. باوجود تمام این پیروزیها منتصر ولشکریانش نمیتوانستند در مقابل نیروهای ایلك روبرو گردند. وهمان بود بافرارسیدن ایلك

۱- عتبی-منینی، جلد اول، صفحه ۳۲۰، نرشخی، صفحه ۲۱۷ در اثرلین پول ودر ترجمه من (خاندانهای سلطنتی مسلمانها صفحات ۱۳۲-۱۳۳) او را بغلط براهیم ثبت کرده است.

۲- عتبی - منینی، جلد اول، صفحه ۲۵٤، نرشخی ۲۰۱ .

۳- احتمال میرود این حادثه درسال (۱۰۰۰) بوقوع پیوسته باشد وهم بهمین سال (۳۹۰ هـ) یکی از آن سکه ها بیکه دربخارا توسط منتصر ضرب زده شده، تعلق دارد (کتلاك مارکوف، ص ۱۶۹)

٤- منینی، جلد اول صفحه ۳۲۳، نرشخی، صفحهٔ ۲۱۸

راجع به اینکه بعد از مرگ بغراخانها هارون چه شخصی در راس خاندان سلطنتی قراخانیها واقع شده بود، معلومات نداریم. شاید این شخص پدر نصر ارسلان خان علی که بعقیده جمال قرشی[1] در ماه جنوری سال ۹۹۸ شهید گردیده بود، باشد انسان میتواند از صفتی که در بدو داده اند، بداند که وی به چه صورت شهید شده است مردم اورا حریق (سوخته) میگفتند. نصر را ارسلان ایلك می نامیدند، وی بحیث یك فرمانروای تحت الحمایه در ماوراءلنهر حکومت میکرد و محل بود وباش وی در اوزگند میبود. در سلطنت قراخانیها، مانند سایر امپراطوریهای چادرنشین، مفکوره دارایی وجایداد موروثی بهمان منوالی که در جهان قانون شخصی تطبیق میگردید عینا بهمان صورت در قلمرو قانون دولتی منصه اجراء گذاشته میشد.

تمام قلمـرو سلطنت از آن تمام خانواده خان میبود. و بعد این قلمرو به بخش های کوچکتری تقسیم میشد وهم گاهی اوقات فرمانروایان تحت الحمایه بیکـه نیرو وقدرت زیادی داشتند، از فرمان واطاعت رئیس امپراطوری سر مـی پیچیدند وسیستم تقسیم و تجزیه امپراطـوری همواره باعث مجادلات شخصی میگـردید فرمانروایان پیهم بجان یکدیگر می افتادند و بهمین علت است که انسان نمیتواند تحت این چنین شرایط کرونولوجی فرمانروایان اعضای خاندان سلطنتی را بدرستی وصحت تعیین کند وحتی همان سکه های قراخانیها که به تعداد زیادی مورد دسترس ما میباشـد، نمیتواند برزوایای تاریك این موضوع روشنی اندازد و همچنان در اثر قلت مواد صحیح ودرست تاریخی القاب مختلفی که بروی یك سکه ضرب زده شده نمیتواند نشان دهد که سکه مزبور بیك ویا چند شخص تعلق دارد.

۱-صفحات ۱۳۲-۳

دراواخرخزان منتصر با نیرو یی مختصـر (۳۰۰ اسپ وچارصد عسکر پیاده) درقسمت درغان ازروی آبهای یخ بسته دریای آمو درمیگذرد وخودش را به امل میرساند .

منتصردرسال ۱۰۰٤ سعی کرد تا قدرت خویش رادرنساوابیورد تا سیس کند، لیکن خوارزم شاه بنابر تقاضا وخواهش مردم ، لشکرمنتصررا ازهم پاشید. در بین پیروان ویاران وی که در این نبرد بقتل رسید یکی هم فرزنـد تاش بود [1] . منتصربالشکرباقیماندهٔ خویش برای یکباردیگر درماوراءلنهر برای اعاده اقتدار خویش دست به عملیات میزند. این باردردست حاکم بخاراشکست می خورداماخودش رادرحصار بسیارمحکمی که درنورواقع بود، مستقرمیسازد. وازهمان جا بردشمنانش که دردبوسیه میبودبه حملاتی پرداخته می آید. این کرت جنگ به مفاد منتصر پایان یافت وسپس یك نهضت ملی بطرفداری آل سامان آغازمیگردد. رهبر غزهای سمرقند ، حارث ، معروف به ابن علمبرداربا سه هزارلشکریان خویش به منتصرپیوست [2] درعیـن زمـان دیده میشود که مشایخ (ترجمهٔ فارسی مشایخ خواجگان است) شهرسه صد غلام رابطرفداری منتصر مسلح میسازند وهمردیف وپیوسته بدین اقدام غزها نیزبطرفداری آل سامان (منتصر) کمرمجادله رامحکم می بندند .

بااین همه نیرومنتصرتوانائی می یابدکه درماه شعبان سال ۳۹٤ (می ــ جون سال ۱۰۰٤) درنزدیك برنمذ (Burnamadh) قوای بزرگ ایلك را

۱ - عتبی ــ منینی ،جلداول ،صفحه ۳٤۰ نرشخی صفحه ۲۲۵

۲ - درعربی (منینی ،اول ،۳٤۱) مشایخ درترجمهٔ پارسی خواجگان .

منتصر و یالو زهره ازدست داده از راه امل بطرف پا رس فرار کردند . وهمچنان مجادلات منتصر و یالو با محمود و برادرش نصر ، باوجود پیروز یهای موقتی ، بـا نا کامی روبرو گردید .منتصر تمام این نا کامی ها را کاردست یالو میدانست.وهمان بود که امرداد اورا بقتل رسانند [۱]

وقتیکه آخرین قوای منتصر در مقابل نصر برادر محمود مغلوب گردیـد ، منتصر درسال ۱۰۰۳ بطرف ماوراءلنهر فرار کرد واز ترکمانهای غز استعانت خواست بعقیده گردیزی [۲] هم د رهمین روزهـا بود که رهبرغز پیغو (Payghu) شاید یبغو yabghu خوانده شود) برای نخستین بارا سلام را قبول کرد ، لیکن راجع به اینکه این شخص پسر سلجوق است ، نمیتوانیم چیزی بگوییم ؛ زیرا پیغو پیش از آن ، طوریکه ملاحظه نمودید ، بساما نیهادرمجادلات شان با قراخانیها کمك ویاری کرده بودند . وغزها بادرنظر داشتن غنایم آماده شدند به منتصر یاری کنند وهمان بود که منتصر بیاری همین غزها لشکر سباشی تگـین را در کرانـهٔ زرافشان شکست دادوسپس مبدأ ایلك را درنزدیك سمرقند(۱۰۰۳ تابستان) منهزم وپراگنده نموده وهژده تن ازفرماندهان اورا اسیر گرفتند. غزها این اسیر های جنگ را به منتصر تسلیم ندادند وفقط آنهارا نزد خود شان زندانی نگهداشتند. مقصد غزها ازاین اقدام ؛ آن بود تاازین درك پول بدست آرند اما منتصر درحق غزها بدگمان گردیده وبدان فکر افتاد که گویاغزهامی خواهـد بـا ایلك داخل مذاکره گردد. روی همین اندیشهٔ بیجا بود که منتصرغزها را ترك گفت .

---

۱ - منینی ، جلد اول صفحه ، ۳۲۹ ، نرشخی ، صفحه ۲۲۱

۲ - گردیزی ، صفحه ۱۳ . درعتبی (منینی ، جلد اول ، صفحه ۳۳۵ ، نرشخی ، صفحه ۲۲۲) راجع باین موضوع مواد زیادی وجود ندارد .

۱۰۰۵ [۱] در دست شیخی از قبایل عرب که در جوار مرو زندگی میکرد، بقتل رسید.

بعد از مرگ آخرین نماینده آل سامان یگانه مسئله یکه باقیمانده بود این بود که غنایم به چه صورت بین قراخانیها و محمود توزیع و تقسیم گردد. در همان ماهیکه لشکر ایلك داخل بخارا گردید محمود هم بهمان راه بحیث فرمانروای مستقل بر مسند فرمانروایی نشست (ماه ذیقعده سال ۳۸۹ = اکتوبر ـ نوامبر ۹۹۹). خلیفه قادر برای ولی جدید امیرالمومنین عهد و منشور خراسان؛ تاج و القابی از قبیل «یمین الدوله» و «امین الملة» را فرستاد [۲] محمود هم بنوبه خود امرداد اسم خلیفه قادر را که در سال ۹۹۱ توسط آل بویه صاحب تاج و تخت گردیده بود، در خراسان در خطبه ها ذکر کند در این جا باید ناگفته نگذاشته گفت که آل سامان به نسبت اینکه خلیفه قادر را آل بویه برسر اقتدار آورده بود، برسمیت نمیشناخت [۳].

محمود برشکوهمندی دربارش بیشتر از سامانی ها افزود و در حلقه دربار او را بقلب سلطان یاد میکردند. بر عکس گفته های مورخین [۴] انسان نمیتواند باور و یقین کند که کلمه سلطان قبل از محمود برای هیچ یك از فرمانروایان استعمال نشده است [۵] فاطمی ها خود را بلقب سلطان یاد میکردند وجد ول

۱ ـ بعقید: گردیزی (f:142;Camb·,Ms.,f.114a) در ربیع الثانی، سال ۳۹۵، بعقیده عتبی (منینی I، ۳٤٦؛ نرشخی ص۲۲۸) ربیع الاول.

۲ـ عتبی، منینی، جلد اول، ۳۱۷ گردیزی (f.14:)

۳ ـ ابن اثیر، جلد نهم، ۱۰۳، هلال (Eclipse) جلد سوم، ۲٤۱، ترجمه آن جلد ششم، ۳٦٦

٤ ـ ابن اثیر، جلد نهم ۹۲ طبقات ناصری صفحات ۷۵ ـ ٦، سیاست نامه صفحه ٤٤

۵ ـ طبری، جلد سوم، ۱۸۹٤ که در آنجا حضور سلطان در کار زارگاه ذکر شده است.

شکست دهد وحتی اگر گفته گردیزی [1] را باور کنیم لشکر خان بزرگ را ازهم متلاشی و پراگنده می سازد لیکن این پیروزی عمر کوتاهی داشت. خان برای یکبار دیگر با نیروهای تازه دمی برمی گردد و آتش جنگ را در میدان استپ هنگر (Hungar) که بین دیزك (Dizak) وخاوس (Khawas) واقع بود، درداد. غزها باغنایمی که در کارزار برنمد بدست آوردند، قناعت کردند و به کمپ های خود برگشتند. ودراین جنگ سهم نگرفتند، درزمانیکه آتش این جنگ تازه زبانه می کشید، یکی ازافسران منتصر حسن بن تاق با همراهی پنجهزار از لشکریان خود به نیروهای ایلك پیوست.

منتصر باز بطرف خراسان فرار کرد وازآنجا دراثر وعده ووعیدهای چرب یکی ازخویشاوندانش، ابن سرخك سامانی، که دربخارا زندگی میکرد دوباره عازم ماوراء لنهر گردید، ازطرف دیگر سرخك به پنهانی با ایلك برعلیهٔ منتصر داخل مذاکره گردیده بود وبه ایلك وعده داده بود که منتصر را به بهانه اینکه باو کمك میکند به ماوراءلنهر دعوت کرده دردام دسایس توطئه خواهد انداخت.

وقتیکه منتصر بطرف بخارا میرفت، درعرض راه لشکریانش اوراترك دادند وبسلیمان وصافی که ازحاجب های ایلك بودند، پیوستند، ولشکر باقیماندهٔ منتصر رادشمنان وی به محاصره گرفتند ودرعین زمان تمام گذرگاههای دریای آمورا دشمنان منتصر درتصرف خود درآوردند. منتصر باهشت نفر ازپیروان خویش فرار کرد، لیکن برادرش باعدهٔ ازدنبال کنندگان وی دردست دشمن اسیر گردیده وبه اوزگند فرستاده شدند، خود منتصر دراوایل سال

۱- گردیزی، صفحه ۱۳. تعداد لشکریان ابن علمبردار بیك هزارنفر بالغ میگردید.

کنار آمده محمود در سال ۱۰۰۱ ، امام شافعی ابو طیب سهل بن محمدوحاکم سرخس طغانچك رابحیث سفرای خویش بـه اوزگند فـرستاد. نصر سفـرای محمود رابا گرمجوشی تمام استقبال کرد وباتحف وهدیه های گران دو باره نزد محمود فرستاد. تحفه ها یکه ایلك نصر به سفرای سلطان محمود دا ده بود. قرار زیراست: جواهرات، مشك، اسبها، شترها، غلامها وکنیزها، شاهین سفید، پوست سیاه (قره قل)، شاخهای ختو[1] (حال ختو را شیر ما هی یـا استخوان نهنگ میگویند) ودیگر اشیای گران بهاء مـال چین محمود دختـر نصررا بزنی گرفت وتعهد کرد (مانند تعهدیکه بین بغراخان وابوعلی امضاء شده بود) که دریای آمو[2] بین آنها سرحد باشد.

قراخانیها بعد ازمدت مختصری عهدوپیما نی راکه با محمود بسته بود ند، شکستند. محمود همه ساله یکمرتبه بر هند لشکر کشی میکـرد[3]، دردوران یکـی ازاین لشکرکشی ها یعنی درسال ۱۰۰۶ درحالیکه محموددرملتان بود قراخانیها از فرصت استفاده کرده دوفرقه (دیویژن) عسکر بخراسان فرستادند. یکی از آن دو فرقه زیراثر سباشی تگین موظف گردیده بود، نیشاپور وطوس رااشغال کند وآندیگری زیر فرمان جعفر تگین وظیفه داشت بلخ رادر تصرف خود درآورد.

---

۱ - ببلیو گرافی جغرافیای عرب ، جلدچارم ، صفحه ۲۲۲ ختو وکلمه چینی بر ا ی ختو (hu—tu) میباشد .

نیزبه ترکستان بارتولد صفحه ۲۷۲ ، پاورقی نمره (۲) مراجعه کنید .

۲ - عتبی - منینی ، جلددوم ، صفحات ۲۸- ۳۲ گردیزی ، (f.140;Camb:,Ms.,f.113a)

۳- عتبی- منینی- جلد اول صفحه ۳۱۸

نجوم ابن یونس[۱] به امیرالمومنین ابو علی المنصور سلطان اسلام امام الحاکم بامرالله درسال های ۹۹۶-۱۰۲۱) اهداء شده است.
مقدسی[۲] باسلاطین ووزراء صحبت کرده است و علاوه نموده میگوید که در یك شهر کوچك درآسیای مرکزی اکثر باشندگان آن کافر بود درحالیکه سلطان آن محمدی (مسلمان) بوده است.

محمود رامورخین وشعرای دربار به لقب سلطان یاد میکردند وطوریکه دیده میشود دراسناد رسمی نیز اورا سلطان ثبت می نمودند.

محمود وجانشینانش رادر زندگی روزمره به لقب امیر یاد میکردند.

در بیهقی مردمان واشخاص مختلف درمذاکرات خودها مسعود (پسر محمود) را پیهم بلقب امیر یاد میکنند. گردیزی بندرت کلمه سلطان را استعمال وحتی کلمه سلطان دراوایل امر برروی سکه های غزنویها عطف توجه نمیکند.[۳]

قراخانیها هم خود شانرا «مولای امیرالمومنین» میخواندند[۴] در هر صورت طوریکه دیده میشود خاندان قراخانی ازسالهای اول فرمانروایی خویش در ماوراءلنهر بنام خلیفه قادرسکه ضرب میزدند.[۵]

ایلك نصر برسکه خویش، خودش را «ناصرالحق» ضرب زده بود.

ایلك نصر درحالیکه آتش مجادله رابا منتصر برافروخته بود، با محمود

۱- لیدن، نسخه‌خطی، نمره ۱۴۳؛
۲- ببلوگرافی جغرافیای عرب، جلد سوم، ٤٤ - ٢٧٥.
۳- خاندانهای سلطنتی مسلمان، صفحه ۲۸٦
٤- این کلمات برسکه های بخاران دیده شده (۱- مارکوف، کتلاك، صفحه ۱۹۸)
٥- از۳۹۳/۱۰۰۳ (ایضا، صفحه ۲۰۰)

کرانه دریای آمو صورت گرفته، توضیحاتی دارد. ودرضمن آن ازان حمله پیکه برسپاه باقیمانده ترکها صورت گرفته، معلومات خوبی مورد دسترس ما میگذارد. لشکریان محمود «ترانه ترکی را با آهنگ شیرین ختنی» می سرودند؛ وقتیکه ترکها این آواز را شنیدند از هول جان خودها را در دریا می انداختند وغرق می شدند. محمود دراین فرصت ازتدبیر نظامی کار گرفته به لشکریان خود امرداد دشمن را دنبال و تعقیب نکنند زیرا امکان داشت آنها از ناامیدی جرأتی بهم رسانند و به مجادله برای دفاع از زندگی وحیات شان بپردازند و پرچم ظفرنمون محمود را در آخرین لحظه سرنگون سازد. بعدازین شکست رهبران و فرماندهان لشکر ایلك به ایلک گفتند «. . . با آن فیلان وسلاح و آلت و مردان هیچکس مقاومت نتواند کرد» آتش انتقام در کانون ایلک زبانه میکشید، وی درسال آینده لشکرنیرومندتری بر علیه محمود بسیج کرد ودرعین زمان از دهاقین ماوراءلنهر یاری و کمک طلبید[2] ایلك برای اینکه بتواند با محمود خوبتر پیکار کند بـا یکی ازخویشاوندانش قدرخان[3] یوسف فرمانروای ختن پیمان مودت و دوستی بست .

عتبی ایضاحات خوبی درباره ترکها دارد: آنها چهره های فراخ وکشاده، چشمان تنگ، بینی های پهن، وریش های کم موی دارند. شمشیرهای آهنی بر کمر آویخته ولباس های سیاه پوشیده میبودند. عتبی علاوه نموده میگوید این مردم در ماوراءلنهر ظهور کردند. بعقیده گردیزی آتش جنگ درنزدیك پل شرخیان کـه بفاصله چار

۱ ـ گردیزی (f.144 نسخه خطی کمبریج)

۲ ـ عتبی ـ منینی، جلد دوم، ۸۳: «واستنفرد هاقین ماوراءلنهر»

۳ ـ ترکستان بارتولد، صفحه ۲۷۳ ـ نمره پاورقی ٤

آندو فرقه وظیفه خود هارا به بسیار خوبی انجام دادند. با شندگان بلخ دربرابر مها جمین مقاومت کردندو همان بود که بعداز فتح بلخ فاتحین آنرا یغما وتاراج کردند[۱] در این جا باید گفت که مردم نیشاپور حمله قراخانیهارا باوضع یا سیفی استقبال کردند اما طبقهٔ ارستوکرات[۲] نیشاپور مانند ماوراءلنهر متجاوزین راکمك ویاری میدادند.

وقتیکه محمود ازاین لشکرکشی مطلع گردید، فوراً رهسپار غزنه شد و جعفر تگین را مجبور ساخت از بلخ به ترمذ فرار کند. وهم چنان سباشی تگین نتوانست مجادله خودرا با محمود ودیگر رهبران سپاه وی ادامه دهد. سباشی تگین مال واثاثهٔ خودرا برای خوارزمشاه علی فرستاد[۳] وخود ش متعاقب آن با یکدسته عسکر محدود، ماوراءلنهر رابدست آورد. درحالیکه برادرش ونهصد نفر ازلشکریانش رادردست قوای محمود اسیر گذاشتند.

ایلك برای اینکه محمود رااز سباشی تگین منحرف سازد جعفر تگین را برای باردوم باشش هزار عسکر به بلخ فرستاد اما این لشکریان ایلك راکه در راس آن جعفر تگین قرار گرفته بود درکرانهٔ دریای آمو برادر محمود، نصر محو ونابود کرد[٤]. گردیزی[٥] دربارهٔ یکی ازآن کارزار هاییکه در

۱ – بیهقی صفحه ٦۸۸ ، حافظ ابرو، صفحه ۱۵۷

۲ – عتبی منینی، جلددوم، صفحه ۷۷ «ومایلهم کثیر من اعیان خراسان»

۳ – ترکستان بارتولد ، صفحه ، ۲۷۲- نمره پاورقی (۷)

٤ – عتبی- منینی، جلدوم ، صفحات ۷۷-۸۲

۵ – گردیزی ، صفحات ۱۳- ۱٤ ، متاسفانه اوراق نسخه خطی اکسفورد وکمبریج خیلی هادرهم برهم شده وطوریکه شاید وباید استفاده ازآن نمیشود .

بعقیده عتبی[1] ایلک در سال ۴۹۳/۱۰۱۲–۱۳ درگذشت وبرادرش طغا نخان درماوراءلنهر جانشین وی گردید. بر تاریخ قراخانیها طوریکه قبلا دیدیم، بمشکل میتوان روشنی انداخت زیرا دورن[2] (Dorn) ازروی تحقیق درسکه‌ها بدین نتیجه رسید که دوبرادر ماوراءلنهر را فتح کرده بود.

یك برادر ناصرالحق، نصروآندگیری قطب الدوله[3] احمد نام داشت؛ نصر برادر بزرگ بود وبهمان علت مقام درجه اول راگرفته بود لیکن احمد ازنصر بعدتر درروی صحنه گیرودارزمامداری عطف توجه میکند. سکه هائیکه بر آن اسم نصر بن علی[4] ضرب زده شده به اندازه زیادی وجود دارد وتاریخ این سکه ها تاسال ۴۰۱/۱۰۱۰–۱۱ میرسد. راجع بدین موضوع که جانشین وی خودرا ناصرالحق میگفت معلومات نداریم، اگرجانشین نصرخودش را ناصرالحق نمیگفت پس حتماً وی تاسال (۴۰۶/۱۰۱۵–۱۶)[5] فرمانروائی وحکومت کرده است؛ وسکه هائیکه بران اسم احمد بن علی ضرب زده شده تاسال ۴۰۷/۱۰۱۶–۱۷ میرسد. خیلی دشوار

۱ – ایضاً، جلد دوم، صفحه ۲۱۹

۲ – Melanges Asiatigue جلد هشتم، صفحات ۷۰۶–۷

۳ – بر بعضی سکه ها لقب نصرالمله دیده میشود (۱–مارکوف کتلاك صفحات ۲۱۰–۲۲۱) ولقب قراخان یاقرا خاقان که برروی سکه ها دیده شده باحتمال نه بیکی از برادران تعلق دارد ونه بکسانیکه زیرا ثرآنها حکومت میکردند بلکه به پدرشان تعلق دارد (ابن اثیر، جلد نهم، صفحه ۲۱۰، عوفی، صفحه ۸٤، هلال (سوم ۳۹۶) فقط احمد بن علی قراخان را بحیث جانشین بغراخان می شناسد.

٤ – اسم نصر به کتابت او بغوری، برروی آن سکه هاییکه دراشروسنه درسالهای ۴۰۹ و ۴۱۰ ضرب زده شده شاید اشاره بکدام شخص دیگری باشد (مارکوف، کتلاك، صفحه ۲۳۳)

۵ – ایضاً صفحه ۲۱۷

فرسخ[1] ازبلخ واقع بود، بروز یکشنبه ۲۲ ربیع الثانی سال ۳۹۸(چهارم جنوری سال ۱۰۰۸ میلادی)درگرفت .دراین جنگ محمود پنجصد فیل داشت وترك ها نمی فهمیدند به چه صورت با آن جنگ کنند. بعقیدهٔ مورخین همین وضع دراین جنگ رول بارز وقاطعی داشت. وهمان بودکه قراخانیها شکست خوردند ویك تعداد زیاد عساکرشان درحال فرار ازمیدان جنگ بـه دریاغرق شدند[2] این جنگ بحرکات متجاوزانه قراخانیها درخراسان خاتمه بخشید .

آتش نفاق دربین خودقراخانیهادرگرفت واین امرسبب شدکه ازتجاوزمشترك ایشان جلوگیری وممانعت نماید. برادربزرگ ایلك[3] طغان خان کاشغر بامحمود برعلیه برادرخودش همداستان وهمدل گردیدواخیرالذکر پروژه حمله برکاشغر راسردست گرفت اما برف زیاد مجبورش ساخت به اوزگند، مرکز خویش بر گردد. سپس هر دوبرادرپیامبرانی نزدمحمودفرستادندومحموددراین مناقشه بین دوبرادر قراخانی بحیث میانجی رول بازی کردودرعین زمان پیامبران دوبرادرقراخانی رادردربار، باردادتاجلال ودبدبهٔ خودرابه آنها نشان دهد. محموددرحالیکه قاصدان قراخانیهارا دردربارخویش بارمیداد، یك گاردیکه لباس های فاخرپوشیده بودند بدورخود جمع کرده بود. ازشرح عتبی چنـان برمی آیدکـه این واقعه درسال ۴۰۲/۱۰۱۱–۲ بوقوع پیوسته بود .

---

۱ – ابن اثیر، جلد نهم، صفحه ۱۳۵، دوفرسخ

۲ – عتبی– منینی، دوم، ۸۳ – ۶

وهمچنان گردیزی (f.144—5;Camb,Ms.,116a—b)

۳ – عتبی– منینی، جلد دوم، صفحه ۱۲۸ الکبیر

ما در بیهقی ایضاحات مفصلی[1] در بارهٔ اینکه چطور محمود خوارزم را گرفت ، می یابیم. بیهقی این موضوع را از آن اثر البیرونی که زیر عنوان تاریخ خوارزم نوشته بود ، بر گرفته است. بعد از خوارزمشاه مامون ، طوریکه قبلا اشاره فرمودیم ، پسرش ابوالحسن علی بر مسند فرمانروایی پدر نشست. شرح لشکر کشی سباشی تگین نشان میدهد که علی برای مدتی بر قراخانیها متکی بوده است و دوستی و رفاقت وی با محمود شاید در اثر شکست ایلک و متحدین او میسر گردیده بود. به عقیدهٔ عتبی[2] علی خواهر محمود را بزنی گرفته بود برادر و جانشین علی ابوالعباس مامون بن مامون هم چنان با محمود متحد بود ، و با خواهر سلطان ازدواج کرده بود. قرار گفته گردیزی[3] ابوالعباس با خواهر سلطان در سال ۴۰۶/۱۰۱۵–۱۶ ازدواج کرد. زمانیکه خلیفه قادر برای مامون عبای اعزازی و فرمان و لقب «عین الدوله و زین الملة» را فرستاد ، مامون در این اندیشه فرو رفت که اگر چنین خلعت و لقب را بدون اجازه محمود بپذیرد ، امکان دارد سلطان بر وی خشم کند.

روی این فکر و اندیشه بود که مامون به پیامبر خلیفه اجازه نداد چنان خلعت و فرمان در پایتخت بدو دهد بلکه البیرونی را امر داد تا آن هدیه و خلعت را در میدانهای استپ از پیامبر خلیفه اندریابد.

وقتیکه محمود با طغان خان و ایلک میثاقی را با مضا رسانیدند ، خوارزمشاه برعلیه آرزو وخواهش متحد نیرومند خود از امضای چنان یك معاهده سر پیچید

۱- بیهقی ، صفحه ۸۳۸

۲- عتبی- منینی ، جلد دوم ، صفحه ۲۰۱ (ابوالحسن علی)

۳- گردیزی (f.147;Camb.,Ms.,f.118b.)

است ثابت کنیم که ساحه فرمانروایی طغان خان کاشغر تاماوراءلنهر میرسید. چرا؟ بعلت اینکه در بارهٔ تاریخ سال و شهر یکه[1] در آن سکه خان ضرب زده میشد معلومات نداریم. طغان خان حتی در دورهٔ حیات ایلك به نسبت کبر سن وسال خوردگی رئیس خاندان خود بحساب می آمد.

گردیزی در حالیکه از فتح ماوراءلنهر صحبت میکند، طغان خان را برادر خان معرفی میکند. تعداد القاب واسامی مختلفی که در ماوراءلنهر درسالهای نخست سده پنجم بروی سکه ضرب زده شده به اندازهٔ زیاد میباشد که انسان نمیتواند براساس آن به نتیجه وحقیقت درست وصحیح تاریخی برسد. نام برادر چارم ابو منصور محمد بن علی که بعدها ملقب به ارسلان خان شد، بروی سکه ها ئیکه در شهر بخارا در سال ۴۰۳/۱۰۱۲-۱۳ ضرب زده شده، دیده میشود[3] ارسلان خان وطغان خان جنگ کردند، بیهقی عقیده دارد[4] که «خانهای ایلك» در نزدیك اوزگند پیکار کردند ودراین فرصت چون خوارزم شاه می خواست برای خود برعلیه محمود یاران ومتحدینی پیدا کند، بین خانهای ایلك میانجیگری کرد. نیزامکان دارد که در نزدیك اوزگند آتش جنگ بین ارسلان خان که فرمانروای ماوراءلنهر بود وقدرخان که بر کاشغر حکومت میکرد، درگرفته باشد.

۱ - ایضاً، صفحه ۲۲٤ وهم چنان Melange Asiatique, Viii,717

۲ - درعتبی - منینی، جلد دوم، صفحه ۲۲۷ (ارسلان خان ابومنصور الاصم) در ابن اثیر، جلد نهم، صفحه ۲۱۰، و بر بسا سکه های دیگر ابوالمظفر دیده شده.

۳ - مارکوف، کتلاك، صفحه ۲۲٦

٤ - بیهقی، صفحه ۸٤٤

میانجیگری خویش موفق بود ، صلح رادر بین آنها برقرارنموده وبا آنها میثاق دوستی ومودت بست .

وقتیکه محمود ازاین وضع مطلع گردید ، سفیرو نماینده یی را از بلخ نزدخان و ایلك فرستاد وناخوشنودی خویش رااظهار داشت. خان وایلك در پاسخ محمود گفتند که آنها خوارزم شاه رادوست وخویش (خسر بره) محمود میدانندومطابق آرزوو میل گذشتهٔ سلطان این میثاق راضمیمه میثاق و تعهد نامهٔ سلطان میدانند ، واگر بین سلطان و خوارزمشاه کدام سوء تفاهمی وجود داشته باشد ، خان وایلك حاضر میباشند بحیث میانجی داخل اقدامات گردیده وبرای رفع سوء تفاهم خدمت کنند. محمود به خان وایلك دیگر پاسخ نداد. قراخانیها ازاین رویداد وپیش آمد محمود خوارزم شاه رامطلع گردانیدند.

بین هردوطرف (یعنی خوارزمشاه و قراخانیها) روی این موضوع که لشکری به خراسان فرستند ، موافقه بعمل آمد. مراد این لشکر کشی بخراسان آن بودکه صلح را درآنسامان برقرار نمایندودرعین زمان به لشکریان هدایت داده شدکه به آزارواذیت کسی نپردازند. بعدها وضع طور دیگری شد ، قراخانیها از امداد نظامی به خوارزمشاه ابا ورزیدند ، لیکن برای یکبار دیگر باز هم حاضرشدند بین خوارزمشاه وسلطان محمود میانجیگری نمایند. درزمستان سال ۱۰۱۶ــ ۱۷ محمود قاصد های خان وایلك رادر بلخ بحضورخود بارداد وپاسخ خوبی برای قراخانیها فرستاد و گفت که مخالفت جدی بین اووخوارزمشاه وجود ندارد .واگر کدام مخالفتی وجود داشت در اثر شفاعت خان وایلك بکلی مرتفع گردیده است. وبعدازآن مامون خوارزمشاه نامهٔ ازطرف سلطان گرفت ، درنامه چنین تذکر داده شده بود: «این

و این امر رابطه بین دوشهزاده راسرد ساخت. بنا بر مصلحت وزیر ابوالقاسم احمد بن حسن میمندی، سلطان چنان فیصله کرد تا وفاداری مامون را نسبت بخود آزمایش نماید. وزیر میمندی در مذاکره با قاصد خوارزمشاه گفت که مامون باید اسم سلطان را در خطبه ها ذکر کند و وزیر این موضوع را طوری نشان داد که گویا این گفته و توصیه خودش میباشد و محمود این چنین تقاضا را نکرده است. و بعقیده بیهقی این واقعه در سال ۱۰۱٤ بوقوع پیوسته است. خوارزمشاه بدین نکته پی برد که وزیر بدون اجازه سلطان محمود نمیتواند با این چنین مذاکره ها بپردازد. لیکن با اینکه با صل موضوع پی برده بود آن خواهش محمود را با دیده اغماض نگریست، سپس وزیر این خواهش را تکرار کرد. مامون رهبران نظامی و نمایندگان بزرگ مردم را دعوت کرد و این تقاضای محمود را با آنها در میان گذاشت و سپس نظریه خود را که با تقاضای محمود موافقه دارد درحضور مردم اظهار کرده وعلاوه نموده گفت که در غیر آنصورت خودش و مملکت برباد خواهد شد.

شرفا و بزرگان از این فیصله مامون سر پیچیدند، قصر او را ترك گفتند و شمشیرهای شان را از غلاف بیرون کشیدند و بفرمانروای خودشان، حرف زشت و رکیك گفتند. مامون برای اینکه شرفا و بزرگان را خموش سازد، برای یکبار دیگر بآنها اعلان کرد که محمود چنین تقاضایی از وی نکرده است و او فقط می خواست بدین صورت وفاداری بزرگان قوم را نسبت به خودش معلوم نماید. سپس البیرونی بازبان فصیح وسحر آمیز مردم را تشویق میکرد که از کردار و رویه بسیار نا هنجاری که در برابر مامون از خود نشان داده اند عفو بخواهند. درعین زمان خوارزمشاه بنا برمشورهٔ البیرونی درصدد آن بر آمد تا بین قراخانیها میانجیگری کند ـ خوارزمشاه در این

درصورتی که یکی ازین شرایط را فرمانروای خوارزم عملی نماید، ما با کسانیکه باخودهمراه آورده ایم دوباره غزنه بر میگردیم» خوارزمشاه فکر کرد که سلطان میخواهد هر سه شرط را بر وی بقبولاند. خوارزمشاه اسم محمود را در آن بخش های خراسان که زیر اثر وی بود. درنساوفراوه [1] و بدنبال آن در دیگر شهرها باستثنای دو پایتخت (یعنی کاث و گرگانج) درخطبه ذکر میکرد، نیز یك عده از مشایخ قضات وشرفا را با (۸۰،۰۰۰) دینار و (۳،۰۰۰) اسپ برای سلطان فرستاد. درین آوان همان لشکرخوارزم شاه که تحت فرماندهی حاجب بزرگ الپتگین [2] بخارا که در هزاراسب در برابر لشکر محمود درحال آمادگی بودند، برعلیه فرمانروای خویش (خوارزمشاه) پرچم بغی را برافراشتند وزیر و دیگر پیروان خوارزمشاه کشته شد وعده دیگر فرار کردند. شخص خوارزمشاه درقصر خویش متحصن گردید. شورشیان قصر اورا آتش زدند واورا طعمه حریق نمودند (چارشنبه / ۲۰ ماه مارچ سال ۱۰۱۷).

درحالیکه قصر خوارزمشاه می سوخت، شورشیان ابوالحارث محمدبن علی برادرزاده هفده ساله امیر را بر مسند فرمانروایی نشانیدند، لیکن درحقیقت تمام قلمرو خوارزمشاه زیر اثر وفرمان الپتگین ووزیریکه وی انتخاب کرده بود، اداره و کنترول می شد.

شورشیان هر بیداد یکه می خواستند، میکردند آستین یغما وچپاول را تا آرنج بالازده بودندو کسانی را که با ایشان خصومت وعداوت شخصی داشتند، محو ونابود کردند.

(۱) ترکستان بارتولد، صفحه ۱۵٤

(۲) درعتبی، جلد دوم، صفحه ۲۵٤ نیالتگین (یعنی ینالتگین) آمده است.

سخن بر همه مردم هویدا می باشد که تحت چگونه شرایط معاهده بین او (سلطان محمود) وخوارزم شاه منعقد گردیده بود ونیز خوارزمشاه میداند که تاچه حد واندازه باید مرهون احسان ما باشد. خوارزمشاه موافقه کرد تاخطبه بنام ما قرائت گردد زیرادر غیرآنصورت مرورا آشکارا بود که چه روزگاری برسرش می آمد لیکن طوریکه معلوم میشود مردمان خوارزم بفرمانروای خودشان مجال ندادندبچنان یك اندیشه جامهٔ عمل بپوشانند. اگر من درعوض خوارزمشاه میبودم بخوداجازه نمیدادم چنان مردم راگاردورعایای خویش گویم زیرا این مردم با مرفرمانروای خویش تن درنداده وبه فرمانده خودفرمان میدهند. واین امر با تمام وضاحت ضعف فرمانروارانشان میدهد. این رویدادمرا سخت عصبانی کرده است ومن روی همین منظوراست که برای مدت مدیدی در بلخ مانده ام ویکصدهزار پیاده نظام وسربازسواره و پنجصد فیل جمع نموده ام تا به خوارزم اعزام داشته خائنان وآنانی راکه در مقابل فرمانروای خویش به مخالفت پرداخته اند، مجازات وسرکوبی کنم وآنهارا براه راست هدایت نمایم. و درعین زمان مابه برادروخسر بره خودنشان خواهیم داد که به چه صورت سلطنت باید کرد. امیرضعیف برای فرمانروایی مساعد نمیباشد. مافقط درصورتی بغزنه برمیگردیم که از ماطلب مغفرت نمایندو یکی ازسه شرط ذیل راقبول کنند:

۱ـ اینکه اسم سلطان را درخطبه ذکر کنند طوریکه قبلاً بما وعده داده شده بود.

۲ـ تحفه وهدیه ایکه لایق شان ما باشد بفرستندوما تمام آن تحفه هارادوباره برای شان خواهیم فرستادزیراما به پول احتیاج نداریم وخزانهٔ ما از پول پراست.

۳ـ یا اینکه برای عذرخواهی ما شرفاء، ائمه وفقهارا بفرستند.

مملکتی راکه هم برای آنها وهم برای فرمانروای غزنه اسباب آزار واذیت را تهیه دیده اند، سرکوب نماید.

باوجودیکه قراخانی فتح خوارزم رادردست محمود برای خودشان خطر می پنداشتند، اقدام محمود دراین اقدام درست وانمود کرده وعلاوه نموده گفتند که مجازات وسرکوبی شورشیان یك اقدام نیك وبابرکتی می باشد زیرا این یك اندرزی برای کسانی خواهد بود که خون پادشاه خود را ریخته اند این اقدام جرئت کسانی راکه درآینده خواسته باشند بچنین اقدامی دست زنند، ازبین خواهد برد.

ازآنجائیکه خوارزمیان تنها به قوای نظامی خود متکی بودند نمی توانستند برای مدت مدیدی دربرابر نیروهای محمود مقاومت کنند.

محمود از امل لشکر کشی خود راشروع کرد ودرامتداد کرانه چپ دریای آمو راه را درپیش گرفت.[1] محمود ازجعفر بند[2] که برسرحدات خوارزمیه واقع بود، یك گارد پیشقدم رازیر فرمان محمد بن ابراهیم الطایی[3] فرستاد، براین نیروی پیشقدم سپاه

---

۱ -عملیات نظامی راهم بیهقی (صفحات ۸۵۰-۸۵۱) وهم گردیزی صفحه ۱٤ ثبت کرده اند.

۲-احتمال قوی میرود که شهر جعفر بند همان شهر جگر بند (ترکستان بارتولد، صفحه ۱٤۲ باشد، راجع به اسامی مختلف این شهر به ببلیوگرافی جغرافیای عرب، جلد سوم صفحه ۲۸۷ و به Razvaling زوکوفسکی، صفحات ٦۰-٦۱ مراجعه نمائید.

۳-در بیهقی محمد اعرابی آمده است شاید این مرد فرماندهٔ فرقهٔ بدوی خراسانی بوده باشد عتبی (منینی، دوم، ۲٦۵) این مرد را بنام ابوعبدالله محمد بن ابراهیم ثبت میکند: طلیعة السلطانی فی کماة العرب.

محمود برای اینکه خواهر خود، بیوهٔ مامون، را نجات دهد بنا بر مشوره وزیرش در مرحله نخست رویهٔ اعتدال آمیز سالوس مشربانه یی را پیش گرفته وگفت که وی فقط آرزو دارد اسم او را در خطبه ذکر کنند و قاتلین خوارزم شاه را بدو بسپارند. درعین زمان بقاصد هدایت داده شد که از طرف خود به مردم خوارزم بگوید که بهترین وسیله برای اینکه سلطان را از خود خوشنود سازد اینست که خواهر سلطان را با اعزاز و اکرام تمام برای برادرش بفرستند. همانطوریکه وزیر فکر میکرد به همان منوال خواهر سلطان (بیوه خوارزمشاه) را مردم خوارزم خراسان فرستادند، سپس رهبران و پرچمداران شورشیان امر دادند تا پنج و یا شش نفر را با تهام قتل خوارزم شاه گرفتار کنند و بعد از انعقاد معاهده زندانیان اتهام زده را با (۲۰۰ر۰۰۰) دینار و (۴۰۰۰ر۰۰۰) اسپ خدمت محمود بفرستند محمود هم ازین وقفه برای لشکرکشی به خوارزم استفاده میکرد.

وزیر محمود امر داد کشتی ها را در ختل، قوازیان، وترمذ آماده نمایند و هم سفارش داده بود تا مواد خواروبار را برای لشکر و سپاه در امل تهیه کنند محمود برای اینکه خوارزمی ها را بازهم برای مدت زیادتری اغفال کرده باشد قاصدان خوارزم شاه را با خود بغزنه برد و در آنجا از آنها تقاضا کرد تا الپتگین و دیگر رهبران شورشیان را بدو تسلیم نمایند. تحت این چنین شرایط خوارزمیان مجبور گردیدند در برابر سلطان محمود ایستادگی کنند مردم خوارزم برای دفاع در برابر حمله آینده محمود پنجاه هزار مرد سواره تهیه دیدند.

در فرصتی که محمود به لشکر کشی شروع میکرد، به ایلک خان ترکستان اطلاع داد که وی برای انتقام مامون (خسر بره) خوارزمشاه آمادگی میگیرد و می خواهد

مجازات نشدند بلکه آنانی را که محمود گمان میکرد مرتد شده‌اند نیز مورد سرزنش وتوبیخ قرارداد. بعبارت دیگر محمود کسانی را که میدانست برای رژیم وی خطرناك می باشند به بهانه ارتداد ازبین برده محو میکرد .

محمود خوارزمشاه جوان وباقی تمام اعضای خانواده سلطنتی را با خود برد و در قلاع مختلف زندانی کرد و نیرو های نظامی خوارزم را درغل وزنجیر بغزنه فرستاد. بعدها محمود این سپاه اسیر خوارزمیان را در لشکر خویش داخل کرده وازآنها در لشکر کشی خویش برهند کار میگرفت. حاجب بزرگ محمود التونتاش[1] بحیث خوارزمشاه مقرر شد لیکن تاروزیکه مردمان خوارزم تماماً مطیع نگردیده بودند یك فرقه لشکر محمود زیر اثر ارسلان جاذب درخوارزم مستقر گردیده بود. با فتح خوارزمیه محمود تفوق خویش را برقراخانیها تامین کرد. وبر علاوه آن نفاق داخلی دربین خود قراخانیها برای شان فرصت لشکر کشی دیگر را نمیداد .این دوره ماوراءلنهر در تاریخ مغشوش است وبعقیده عتبی وابن اثیر[2] طغان خان یار و متحد بسیار صمیمی محمود درسال ۴۰۸/۱۰۱۷-۱۸ پدرود جهان گفت طغان در فرصتی وفات کرد که چندی پیش ازان بر فوج کفار (بیش از یکصد هزار خیمه)[3] که ازطرف چین آمده بودند ، غلبه زده بود .

۱-در متن کلمات [التونتاش را بخوارزمشاهی نامزد کرد و خوارزم و گرگانج بدو داد و او را تا آخر عهد خویش] بعد از کلمات [و حاجب بزرگ خویش] حذف شده است .

۲-ابن اثیر، جلد نهم ، صفحات ۲۰۹-۱۰

۳-یکصد هزار در عتبی-منینی ، جلد دوم ، صفحه . ۲۲ ، سه صد هزار در ابن اثیر نیز به بارتولد ترکستان بپاورقی صفحه ۷ مراجعه فرمایید .

محمود، خوارزمی‌ها زیر فرمان خمار تاش شرابی که بصورت نا بهنگام از طرف میدان های استپ سر زدند، حمله کردند! وضربات بس مدهشی حوالت پیکر نیروی محمود نمودند اما فرا رسیدن محمود آنها را از تباهی نجات داد. در نتیجه خوارزمیان شکست خوردند و خمار تاش در دست لشکریان محمود اسیر شد روز دیگر در نزدیک هزار اسب نیروی بزرگ خوارزمی‌ها با محمود داخل پیکار شدند، درین کارزار محمودیان بر دشمن غلبه نمودند ودو رهبر خوارزمی که یکی الپتگین بخارا واندیگری صیاد تگین خانی [۱] بود در دست قوای نظامی محمود افتادند.

سپس سپاه محمود [۲] بطرف پایتخت خوارزم، کاث، رهسپار شد وهمان بود که درسوم ماه جولایی ۱۰۱۷ [۳] آن شهر را در تصرف خود درآورد، محمود امر داد تا هر سه تن لیدرها و پرچم داران شورشیان را زیر پای فیلان خورد کنند بعد از آن جسد های آنها را برخرطوم های فیلان بستند وگرداگرد شهر گردانیدند واعلان کردند که سرنوشت وسرانجام روزگار قاتل شاهان چنان است متعاقب آن اجساد آنها را بردارهائیکه قسما از خشت های سوخته ساخته شده بود آویختند ودیگر شورشیان راهرکدام برابر با گناه شان مجازات کردند. بعقیده عتبی تنها قاتل های مامون

۱- بعضی ایضاحات این وقایع را در عتبی (منینی، جلد دوم صفحه ۲۵۸) میتوانید مطالعه کنید عتبی عقیده دارد که الپتگین یگانه شخصی بود که اهانت وتحقیر سلطان (محمود) را با شدت وحدت تمام پاسخ داد ودیگران خاموش مانده بودند.

۲- درمتن کلمات (روی بخوارزم نهادند وشهر خوارزم را بگرفتند اول کار آن کرد یمین الدوله) بعد از کلمات (سپاه یمین الدوله) حذف شده است.

۳- تاریخی را که گردیزی ثبت میکند (پنجم صفر) با گفته بیهقی (صفحه ۸٤۸) تطابق میکند و دوران فرمانروای شورشیان برای مدت چهار ماه دوام کرد.

طغان خان ، قدرخان یوسف ، پسر بغراخان هارون (نخستین فاتح بخارا) که در سمرقند بنام طغان خان حکومت میکرد ، خودش را به ارسلان خان تسلیم نکرد واز محمود استعانت خواست ؛ محمود هم توسط کشتی ها از دریای آمو درگذشت (این اولین لشکر کشی محمود به ماوراء لنهر بوده است) لیکن بعدها لشکرش را عقب کشید. ارسلان خان وقدرخان باهم صلح نموده متحد شدند و تصمیم گرفتند قلمرو محمود را فتح کنند. همان بود که درسال (۴۱۰/۱۰۱۹-۲۰) هر دو تن بصورت متحد به خراسان حمله کردند لیکن در نزدیك بلخ شکست خوردند خوارزمشاه التونتاش در اثر این غلبه وپیروزی مرسلطان محمود را تبریك وتهنیت فرستاد کلاههای ترك های مقتول را در یای آمو به خوارزمیه برده بود والتونتاش درك کرده بود که محمود ترك ها را مقهور ومنهزم نموده است. بعد از این تصادم و خونریزی ملاقاتی بین قدرخان ومحمود صورت میگیرد با جود آنکه در بارهٔ لشکر کشی محمود در سال ۴۱۰ در ماوراء لنهر سخنانی شنیدید اما من عقیده ندارم که این حادثه بوقوع پیوسته باشد زیرا اگر بازار چنین معرکه وگیر ودار گرم میبود ، حتماً مولفان تاریخ یمینی وزین الاخبار (عتبی وگردیزی) در باره آن چیزهایی میداشتند که مورد دسترس ما میگذاشتند برعکس عتبی وگردیزی در این باره یك قلم خاموش میباشند گردیزی یکی از علل[۱] لشکر کشی محمود را در سال ۱۰۲۵ همان آرزوی محمود را میدانند که وی میخواست آن مملکت را بچشم سر بنگرد. واز این نکته چنان استنباط میگردد که لشکر کشی ۱۰۲۵ محمود نخستین سفر وی در ماوراء لنهر بوده است. محمود با قدرخان یوسف متحد گردیده برعلیه سایر اعضای خانوادهٔ سلطنتی به مجادله

۱- گردیزی ، صفحه ۱٤

برادر و جانشین طغان خان ارسلان خان ابو منصور محمد بن علی «کر»[1] که در تقوی و زهد شهرت داشت ، دوستی و رفاقت خود را با محمود ادامه داد. محمود از ارسلان خان و برادرش ایلك خواهش کرد تا زن خویشاوند خود را به فرزند ارشدش مسعود بزنی بدهد. شاهدخت ترکی را در بلخ با مراسم خاصی استقبال کردند لیکن محمود کاشغری در دیوان لغات الترك[2] افسانه خیلی دلچسپی را که درباره شب زفاف مسعود میباشد ، ذکر میکند کاشغری میگوید که در شب زفاف ، مسعود با شاهدخت دست و گریبان گردیده بود و باهم جنگ کرده بودند. قرار گفته بیهقی[3] خانم ارسلان خان هر سال یك غلام و یك کنیز برای مسعود میفرستاد و مسعود در عوض اشیای گرانبها ، جواهرات و اطلس یونانی برای خانم ارسلان خان می فرستاد. و ابن اثیر[4] عقیده دارد که علی تگین برادر ایلك خان (فاتح ماوراء لنهر) که در دست ارسلان خان زندانی شده بود از زندان فرار کرد و بطرف بخارا رفته آنرا فتح کرد. وسپس با ارسلان پسر سلجوق همداستان گردید. ایلك برادر ارسلان خان بر علیه آنها بسوق الجیشی پرداخت اما در نتیجه مغلوب شد این مردم در بخارا باقی ماند . لیکن کردار و رفتار نابخردانه علی تگین سبب لشکر کشی محمود گردید که درباره آن بعدها صحبت خواهیم کرد. همین مورخ (ابن اثیر)[5] وقتیکه درباره قراخانیها صحبت میکند میگوید. که بعد از مرگ

۱- لاصم (درعتبی) راجع به اینکه «کر» بحیث تخلص وی استعمال می شده ویا اینکه واقعاً از گوش ها معیوب بوده است ، معلومات نداریم.

۲ -جلد اول ، صفحه ۳۹٤　　-۳- بیهقی ، صفحه ۳۰۵

٤- ابن اثیر ، جلد نهم ، صفحه ۳۲۳

۵-ابن اثیر ، جلد نهم ، صفحات ۲۱۰-۱۱ ، نرشخی ، صفحه ۲٤۳ (از تاریخ حیدری) ابن اثیر راجع به سال آن چیزی نمیگوید .

پیش از سالیکه مورخان تعیین کرده اند از کرسی قدرت برافتاده بود و فقط سمیریچی فرمانروایی میکرد. نیز احتمال میرود که در ماوراءالنهر بحیث فرمانروای بسیار مقتدری باقی مانده بود.

برادر طغان خان محمد بن علی، طوریکه از روی سکه ها قضاوة شده میتواند، شهزاده تحت الحمایه بود در ماوراءالنهر و تا طراز بحیث فرمانروای تحت الحمایه زمام امور را، در زمان حیات برادرش، در دست داشت. بعد از مرگ برادرش (درسال ۴۰۶) طغان خان ملقب به ارسلان خان گردید، و تا سال ۱۰۴۲/۴۱۵ —[۱] فرمانروایی میکرد احتمال میرود درین دوره یعنی درسال اخیر فرمانروایی ارسلان خان بی نظمی بوقوع پیوسته و علی تگین از آن بی نظمی به مفاد خود استفاده کرده باشد.

از گفته ابن اثیر نمیتوان به یقین باور کرد که وی برادر ایلك نصر (و طغان خان وخود ارسلان خان) بوده باشد. باوجودیکه علی تگین برای مدت مدیدی فرمانروایی کرد هیچ سکه ایکه اسم وی بران ضرب زده شده باشد، عطف توجه نمیکند. اما سکه های مسی که بر آن القاب از قبیل ایلك ارسلان، ایلك، و ارسلان تگین ضرب زده شده، مورد دسترس ما میباشد. واحتمال میرود که این سکه ها مال علی تگین باشد. با اسم علی بن علی هرگز بر نخورده ایم اما یك سکه ایکه در کرمینیه در سال ۴۲۴ ضرب زده شده بر یك روی آن علی بن محمد ودر روی دیگر آن علی بن حسین

۱ـ مارکوف، کتلاك، صفحات ۲۲۶-۴۵ -۲ اگر انسان از روی سکه ها قضاوة میکند، اسم ایلك که ابن اثیر و عتبی (منیفی، جلد دوم، صفحه ۲۲۹) برادر ارسلان خان (به صفحه ۲۸۰ ترکستان بارتولد مراجعه کنید) را احمد میگوید.

پرداخت لیکن این تصادم تازمانیکه قدرخان زمام امور ترکستان شرقی را دردست نگرفته بود ، بوقوع نپیوست باید در این جاخاطرنشان کرد که قدرخان قبل از ان برسمرقند فرمانروایی میکرد .

نیز می بینیم که عتبی درضمن شرح جنگ سال ۱۰۰۷ـ۸ـ قدرخان راحاکم ختن معرفی میکند ، اگرگفته ابن اثیر را باور کنیم فتح ختن وتاسیس دین اسلام را باید جزء کارنامهٔ قدرخان بدانیم احتمال میرود که یوسف پسربغراخان هارون بعد از مرگ پدرش وانتقال سلطنت بشاخهٔ دیگرخاندان قراخانی ، ممالک کدام بخش قلمرو سلطنتی نگردیده لیکن ازفرصت استفاده نموده وعناصرناراضی را بدورخود جمع کرد ، وبا یاری وکمک آنها قلمرو وحیطهٔ نفوذ جداگانه برای خویش بنیاد گذارده باشد ۲ ، وسپس به تدریج دست تسلط رقبای خودرا ازشهر های دیگرترکستان شرقی کوتاه ساخته باشد ، زیراما دیدیم که دراوایل قرن یازده فرمانروای کاشغر ، طغان خان بود واین طغان خان برادر بزرگ ایلک نصربود . لیکن درسال ٤۰٤/ ۱۰۱۳-۱٤ دریارقند ونیز درسال ٤۰٥ درکاشغر بنام خلیفهٔ قادر وقدرخان یوسف سکه ضرب زده میشد ، وبروی سکه ها قدرخان یوسف را به لقب «ناصرالدوله» و«ملک الشرق» ثبت میکردند وهم چنان دیده میشود که درسال بعد در کاشغر بنام قدرخان سکه ضرب زده میشد ۳ وازاین نکته انسان میتواند چنان استنباط کند که طغان خان

۱ـ ابن اثیر ، جلد نهم ، صفحه ۲۱۱

۲ـ به ترکستان بارتولد ، صفحه ۲۸۱ نمره پاورقی ۲ مراجعه کنید .

۳ـ ۱ـ مارکوف ، کتلاک ، صفحه ۱۹۲

فرمانروایان ترکستان شرقی میباشد[۱]. درسال ۱۰۲۵ محمود از دریای آمو[۲] بواسطهٔ کشتی هایی که به زنجیر بسته شده بود[۳]، عبور کرد. اولین کسیکه از فرمانروایان به محمود پیوست امیر صغانیان و بعد از او خوارزم شاه التونتاش، بودند. محمود یك کمپ برای لشکریان خویش تهیه دید و نیز امر داد تا یك کمپ دیگری برای وی که گنجایش ده هزار سواره را داشته باشد مهیا نماید، و درعین زمان قدرخان که گردیزی اورا کلان شوندهٔ تمام ترکستان و خان بزرگ میگوید بر ماوراءالنهر از کاشغر حمله کرد و خود را به سمرقند رسانید. اگر گفتهٔ بیهقی را[۴] باور کنیم در دروازهٔ شهر سمرقند بین خان بزرگ و محمود مذاکرات بسیار دوستانه صورت گرفت.

از گفته گردیزی معلوم میشود که کمپ محمود (کمپی که خان بدآنجا رفته بود) بطرف جنوب واقع گردیده بود. زیرا وقتیکه خان به سمرقند رسید به پیشرفت خود ادامه داده و یك فرسخ دور از کمپ امیر محمود توقف کرد. خان امر داد تا خیمه‌ها را برپا کنند و قاصدی را نزد محمود فرستاده از آمدن او را مطلع ساخته تقاضا کرد که با وی ملاقات کند. گردیزی راجع به مراسم خاصیکه در اثر ملاقات این دو فرمانروای مستقل و نیرومند صورت گرفته بود، ایضاحات مفصلی میدهد. درپاسخ پیام قدرخان، محمود جای ملاقات را تعیین کرد و در آن جا به مذاکراتی پرداختند. وقتیکه هردو فرمانروا به هم نزدیك شدند از اسپهای خود پیاده شدند،

۱- ابن اثیر، جلد نهم، صفحه ۳۲۳

۲- برای ایضاحات بیشتر به ترکستان بارتولد، صفحه های ۱۷۰-۱۷۱ مراجعه کنید.

۳- ایضاحات تکنیکی که در اصل متن داده شده برای من روشن نیست.

۴- بیهقی، صفحات ۸۲-۲۵۵

نظر را بسوی خود جلب میکند. واسم علی بن حسین[1] را برروی سکه هاییکه درد بوسیه درسال ۴۵ه[2] ضرب زده شده میتوان نگریست و تمام اینها با اطلاعاتیکه ابن اثیر مورد دسترس ما میگذارد مطابقت نمیکند. طوریکه درچند سطر پایان خواهیم دید برادر علی تگین که در سیمریچی حکومت میکرد ملقب به طغان خان بود واحتمال میرود که طغان خان دوم وعلی تگین پسران طغان خان اول که شاید اسم مسلمانی آن حسین بوده باشد، بوده باشند. بر بعضی سکه های این دوره اسم یوسف یا یوسف بن علی[3] دیده میشود زیرا سکه هاییکه برروی آن، این اسم ضرب زده شده چندین سال بعد از مرگ علی تگین میباشد واحتمال میرود که این اسم پسر وجانشین اخیر الذکر بوده باشد. دراین جا باید علاوه نموده گفت که درشرق چنان رسم بوده که اسم جانشین زمامدار را در دوران حیات پدرش برسکه ها ضرب میزدند.

علی تگین در دوران زمامداری نصر به ماوراءالنهر آمده بود وقرار گفتهٔ بیهقی[4] وزیر میمندی به سلطان مسعود درسال ۱۰۳۳ گفت که علی تگین برای سی سال است که در ماوراءالنهر زندگی میکند. محمود از پریشان حالی و بی نظمی که در دورهٔ حکومت قراخانیها در ماوراءالنهر گسترش یافته بود، استفاده کرد و آتش جنگ را به بهانه اینکه مردم ماوراءالنهر به بلخ آمده واز علی تگین شکایت میکنند، ونیز علی تگین در راه پیامبران وی که نزد شاهان ترکی میروند مانع ایجاد میکند، درداد. مقصد از «شاهان ترکی»

۱ - Melanges Asiatiques, Viii, 727.

۲- ایضاً، صفحات ۷۲۸-۹

۳-ایضاً، جلد هشتم، صفحه ۷۲۴، مارکوف، کتلاک، صفحهٔ ۲۴۸

۴ - بیهقی، صفحه ۴۱۸

تقدیم نمایند. ساغرهای طلایی[1] ونقره، جواهرات، اشیای شاذکه از بغداد می‌آمد، پارچه های نفیس، اسلحه های گرانبها، اسب های باارزش باافسارها وجلوهایی که ازطلا ساخته شده بود، عصاهاییکه باجواهرات دانه‌نشان تزیین شده بود، فیلهایی که‌افسار طلاداشت، مهمیزهای جواهرنشان، قاطر واسترهای برذع[2] با تمام لوازم وسامان[3] (Bardha'a) باعصای نقره، وطلا و زنگ، قالین های گرانبهای ارمنی واولیسی، پارچه های خامك دوزی....[5]

سپس محموداز قدرخان رخصت گرفت وازاینکه‌از قدرخان‌طوریکه‌شاید و باید قدرو پذیرایی نشده‌است معذرت‌خواست. وقتیکه‌قدرخان به‌کمپ‌خویش برگشت وتمام آن اشیای گرانبها، جواهرات، اسلحه و تمول رادید بحیرت افتاد و نمیدانست که‌چطور این‌همه مهمان نوازیها را تلافی وجبران کند. بعدازآن‌قدرخان امرداد تاخزانه را باز کنند و پول وثروت زیادی برای‌محمود فرستاد توام باآن پول، تولیدات‌ومحصولات ترکستان‌را ازقبیل اسب‌ها، یراغهای‌تجملی، غلام های ترکی باکمربندهای‌طلا، تیردانها، پوست های روبای سیاه، وسمورهای جنگی

۱- درنسخه خطی کمبریج (اینها)

۲-این‌شهریست در Transcaucasia راجع به‌ویران کردن این شهربدست روس هامقالت مرا (بارتولد) که در دایرة المعارف اسلام زیرعنوان (Bardha'a) نوشته، بنگرید‌وهم چنان به‌مقالاتی که در مجله School of oriental and African studies مارگولیت نوشته، رجوع کنید. (1918,PP.82-95)

۳- بعداز «هراها» درنسخه خطی کمبریج: نبرد هودجهای استران با کمرها وپاهای زرین وسیمین وجلاجل‌وهودجهایی ازالخ.

٤- ترکستان‌تا حمله مغول، بارتولد، نمره پاورقی (۲)، صفحه ۲۸٤ مراجعه‌شود.

٥- ترکستان بارتولد، (برای اینکه ازلست مکمل اشیائیکه‌قدرخان برای محمود فرستاده) صفحه۲۸٤

امیر محمود پیش ازآن به خزانه دار خود امر داده بود تا جواهر پربهایی را دردستمالی پیچیده و به مجرد یکه وی با قدرخان مصافحه میکند آن دستمال را بدو دهد[1] قدرخان هم جواهر گرانبها را برای محمود باخود آورده بود ، امادر زمان ملاقات هیجان مرورا پیچیده بود که آنرا به کلی فراموش کرده بو دوبعد ازآنکه محمود خداحافظی کرد آن جواهر یادش آمدو بدست یکی ازهمراهان خود آن جواهررا برای محمود فرستاده ازوی عذر خواست . روز دیگر محمود امرداد تا خیمهٔ خامك دوزی را برپا کنند .

ونیزهمه چیزرا برای تفریح وخوشگذرانی مهمان مهیانمایند. وبعدازآن قاصدی را نزد قدرخان فرستاده بدواطلاع داد که وی مهمان محمود است. وقتیکه قدرخان آمد ، محمود امر داد[2] تاخوان را باتمام زیبایی تهیه کنند. امیر محمود وقدر خان برروی یك خوان نشستند وبعد ازآنکه غذا وطعام صرف شد محمود باهمراهی مهمان به تالار تفریح رفتند این تالار با گلهای بسیار شاذ ونادر ، میوه های لذیذ جواهرات گرانبها ، طلا ، البسهٔ خامك دوزی ، باورها ، آیینه های قشنگ ودیگر اشیای پربها تزئین شده بود. چنان تزئین شده بود که قدرخان را به حیرت انداخت[3] محمود وقدر خان برای مدتی درآنجا نشستند؛ قدرخان جام شراب برلب نگذاشت زیرا شاهان ماوراءلنهر ومخصوصاً شاهان ترکی را چنان رسم بود که شراب بلب آشنا نسازند. مهمانها برای مدتی به موسیقی گوش دادند وسپس قدرخان برخاست . بعد محمود امرداد تا تحفه هایی راکه لایق شان قدرخان باشد، بدو

۱- درنسخهٔ خطی کمریج : « تادردست قدرخان داد. »
۲- حرف (و) پیش از کلمه(بفرمود) درنسخه خطی کمریج دیده نشد .
۳-نسخه خطی کمریج (خیره ماند)

استب فرستاده بود میگیرد وضبط میکند. وزن ودختران علی‌تگین را نیز در عرض راه اسیر گرفته زندانی مینماید. با این پیروزی محمود به بلخ بر میگردد واز آنجا رهسپار غزنه میشود. محمود کمترین اقدام برای تامین مفاد متحدین خویش نمی نماید طوریکه معلوم میشود محمود آرزو داشت یکی از دو شاخهٔ بزرگ قراخانی را از بین بردارد تا قدرخان یکی از فرمانروایان بسیار مقتدر ترکستان گردد. بعدها دیده میشود که غزنویها بر ترمذ، قوادیان، صغانیان وختل[1] یعنی بر ولایاتیکه در جوار وهمسایگی بلخ واقع بوده، فرمانروایی میکرد و احتمال میرود که این ولایات حتی در عهد محمود جزء قلمرو وی بوده است وقتیکه شهزاده یغان تگین در بلخ رسید وعزم داشت از آنجا به غزنه برود وبا دختر محمود ازدواج کند، وسپس به‌یاری وکمک محمود بخارا وسمرقند را فتح نماید. دراین فرصت بود که محمود برای یغان تگین اطلاع داد که‌وی نه باید غزنه برود برای اینکه وی می‌خواهد بسوی شهر سومنات سفر کند، محمود علاوه نموده به یغان تگین خبر داد که‌وی گمان میکند که یغان بر رقبای خویش در ترکستان غلبه نماید وسپس هردوتن نیروهای خود را بسیج کرده ماوراءلنهر را فتح خواهند کرد.

شهزاده یغان تگین اصل مقصد پاسخ محمود رادرك کرد وپیش آمد اورا اقدام تحقیر آمیزی برای خود پنداشت. قدرخان وپسرانش طغانخان را شکست داد وبلاساغون[2] رااشغال کردند. وقتیکه محمود از هند برگشت، فقیهی را که ابوبکر حصیری نام داشت مرو فرستاد اگر گفتهٔ بیهقی را باور کنیم، محمود در ماوراءلنهر

۱-بیهقی، صفحه ۹۸

۲-بیهقی: صفحات ۹۸-۶۵۵

شاهین و بازها، پوست قاقم، و دیگر سامان و اشیا را نیز بحیث تحفه برای سلطان فرستاد نتیجه سیاسی این ملاقات و دیدار چنان شد که محمود و قدرخان نیروهای خود را بهم متحد کرده و به دورهٔ فرمانروایی علی تگین در ماوراءالنهر خاتمه دهند و عوض آن یغان تگین[۱] پسر دوم قدرخان را که دختر محمود (زینب) را به زنی میگرفت، مقرر نماید و هم چنان قدرخان وعده داد که دخترش را به امیر محمد فرزند دوم محمود بزنی بدهد زیرا محمود از فرزند اول خویش مسعود ناراضی بود و آرزو داشت امیر محمد را ولیعهد خود اعلان کند[۲] در هر صورت طوریکه دیده میشود بدین آرزو جامه عمل پوشانیده نشد محمود در وهله نخست، با متحدین ترکمنی علی تگین داخل پیکار شد. هم در این فرصت رئیس ترکمن ها پسر سلجوق اسرائیل بود[۳] محمود اسرائیل را به هند فرستاد و در آنجا در قلعه‌ زندانی کرد. و پیروان اسرائیل را یا قسماً محو و نابود کرد و یا بخشی از آنها با رهبران خودشان قطع علاقه نمودند[۴] و با رضا و رغبت محمود در هسپار خراسان شدند.

علی تگین سمرقند و بخارا را ترك داد و بسوی میدانهای استپ فرار کرد؛ سامان و اسباب علی تگین را بلگا تگین، حاجب محمود، در عرض راه که طرف میدانهای

۱- در Mss یغا و یغان آمده و (ن) اخیر کلمه در سکه ها دیده نمیشود. برای معلومات مزید به ترکستان بارتولد، صفحه ۲۸٤ نمره پاورقی (۷) مراجعه کنید.

۲- بیهقی، صفحات ۲۳۰-٦٥٥

۳- در گردیزی (صفحه ۱۷) و ابن اثیر (جلد نهم صفحات ۲٦٦-۳۲۳) او را بنام ارسلان ثبت کرده است و خیلی احتمال میرود که ارسلان اسم ترکی اسرائیل بوده باشد.

٤- بعقیدهٔ گردیزی (f.156;Camb.,Ms 'f 125b) اینها (٤٠٠٠ خانواده) به محمود از دست امرای خود شکایت کردند.

برای شخص محمود ، پسران و برادرش یوسف القابی از نزد خلیفه آورده بودند[1]
محمود با خلیفه همان رولی را بازی میکرد که سامانی ها بدان وسایل دست میزدند
در اثر تعهد و میثاقی که بین محمود وخلیفـه منعقد گردید، خلیفه تعهد نمود که با
قراخانیها داخل هیچگونه رابطه نگردد و فقط بوسیله محمود برای آنها تحفه و هدیه
بفرستند[2].

بعقیده نظام الملك[3] محمود قراخانیها را فرمانروای تحت الحمایه خود
میپنداشت اما طوریکه ازحقایق برمی آید سلطان محمود با قراخـانیها بحیث
فرمانروایان مستقل پیش آمد میکرد .

روابط بین قراخانیها وغزنویها بعد ازفوت محمود (روز پنجشنبـه ۳۰ مـاه
اپریل / سال ۱۰۳۰) تغییر کرد طوریکه درسطور بالا اشاره نموده گفتیم محمود
فقط برچند ولایت ماوراءلنهر فرمانروایی میکرد .

لیکن دراین جا باید علاوه نموده بگوییم که دورهٔ فرمانروایی محمود در
تاریخ تمام جهان شرق اهمیت بس بارزی داشت . چرا ؟ بعلت اینکه سیستم
حکومت دردورهٔ فرمانروایی محموددر قلمرومسلمانان مشرق زمین بدرجه اعلی
انکشاف خود رسیده بود . آنها ییکه ازاین چنین سیستم جانبداری میکردند
(ازقبیل نظام الملك) محمودرا بسیاربسیاریاد میکنند . ومنهم لازم میدانم راجع
به بعضی خصوصیات دورهٔ فرمانروایی محمود ایضاحاتی دهم مولر (A.Muller)

۱- گردیزی ، (نسخه قلمی کمبریج) f.127

۲- بیهقی ، صفحه ۳۵۹

۳ - Der Islam,II-53-60-75.

لشکر کشی کرد وسر انجام با صلح وصفا پایان یافت[1] در هرصورت علی تگین حاکم و فرمانـروای سمرقند و بـخارا باقیماند. برادرش طغانخان بعد ازفـرار از بلاساغون برای مدتی دراخسیکث(Akhsikath) فرمانروا بود و درهمین جا در سال ۱۰۲٦/٤۱۷ـ و ۱۰۲۷/٤۱۸ بنام وی سکه ضرب زده میشد در بخش جنوب فرغانه ، در اوزگند، پایتخت ومرکز سابق ایلك نصر سکه هائی درسال ۱۰۲٥/٤۱٦ بنام قدرخان ضرب میزدند و هم درعین زمان اسم قدرخان بروی سکه ها یکه دراخسیکث[2] درسال ٤۲۰ ضرب زده بودند ، عطف توجه میکند .

درسال ۱۰۲٦ دونفر قاصد ازطرف فرمانروایان غیرمسلمان که اسم یکی قتاخان واز آندیگری بغراخان بود ، بغزنه آمدو تاجاییکه ازروی اسم آندو قاصد حدس میزنیم ، آنها خانهای ترکی بودند وشاید بخاندان ساطنتی قراخانی تعلق داشتند این هاخود رابه محـمود تسلیم کردند و آرزوداشتند باغـزنویها ازدواج کنند محمود قاصدهارا با اعزاز تمام پذیرایی کرد و بایشان چنین جواب داد :

«ما مسلمان هستیم وشما کافرو بدین علت نمیتوانیم دختران وخواهران خود را بشما بزنی بدهیم ، اگرشما اسلام راقبول کنید درآنصورت وضع شکل دیگری بخود خواهدگرفت[3]»

درهمین سال (۱۰۲٦) خلیفه قادر قاصدان و پیامبرانی بـرای محمود فـرستاد وتوسط آنها عهد ومنشور آن ولایایی راکه محمود فتح کرده بود ، فرستاد وهم

۱- بیهقی ، صفحات ٦٥٥-٦ .خیلی جای تأسف است که همان فصل بیهقی که این وقایع را به تفصیل ثبت کرده است مورد دسترس ما نمیباشد .

۲-۱-مارکوف-کتلاك ، صفحات ۲٤٦-۲٥۰

۳-ترکستان بارتولد، صفحه ۱۷ ، طبقات ناصری ، صفحه ۹۰٥

بر علاوه تمام مصایب بالا، قحط و غلای سال ۱۰۱۱/٤۰۱ وضع را بیش از پیش برهم ودرهم کـرد . دراثر سردی غله وحاصلات ضایع گردید و پخته نشد [1] ومردم بسیار بزحمت شدند.

درین جا باید علاوه نموده گفت که در این فرصت در نیشاپور غله به مقدار کافی وجود داشت . بعقیده عتبی [2] در یك فرصت در بازارها چارصد [3] من غله بدون اینکه خریدار داشته باشد، مانده بود .... تنها در نیشاپور وجوار آن یکصد هزار انسان دراثر قحطی تلف شدند . این تلفات از تلفات لشکرکشی های (محمود) به هند زیاد تر بوده است . مولر (A.Muller) عقیده دارد که دراین قحطی حتی سگ ها وگربه ها محو ونابود گردیـد وهم آدم خوارگی دراثر آن قحطی شروع شد .... درنتیجه سلطان امرداد تا به مردمان بیچیز پول دهند .

لازم بود دراین فرصت حکومت بـه اقدامات جدی تـری دست میزد زیـرا در نتـیجه تباهی مردم ، مردم نمیـتوانستـند از عهده مالـیات حکومت برآیند وحتی وزیر تقاضای سلطان را برای پول ردکرد . سلطان مجبور گردید از اعضای طبقه ارستوکراسی یعنی خـارج ازحلقــه بوروکراسی و مخصوصاً رئیس بلخ [4] ، دهقان ابواسحاق محمد، بن حسین استعانت جوید راجع بدین موضوع که به چه صوررت و بکدام طریق رئیس بلخ یك مبلغ هنگفتی را درهمان سال (٤۰۱) درهرات جمع کرده بود ، کدام معلوماتی مورددسترس

۱ــ تاریخ بیهقی ، نسخه خطی موزه برتانیه ، (f.102a)

۲ــ تاریخ عتبی ــ منینی ــ دوم ۱۲۷

۳ــ مفتاح العلوم ــ صفحات ٦٧ -١٤ (Sq.)

٤ــ راجع به اهمیت این دیوان ورتبه به صفحه ۲۳٤ ترکستان بارتولد مراجعه کنید .

ازمحمود بحیث یك فرمانروای برجسته سخن میگوید وا ورا مردی میداند که انرژی آن خستگی رانمی شنا سد . مولرد رعین زمان محمودراشخص متعصب وکوته نظر میدانند زیرامحمود باعناصر غیر مسلمان درقلمروخویش رویه فوق العاده زشت رادر پیش میگرفت وبیرحمانه آنهاراقلع وقمع میکرد .

دردورهٔ محمود هزاران نفر به باد اتهام روش ارتداد زده شده ازبین برده می شدند مردم زیر بار مالیات سنگین خورد میشدند ، لشکر کشی های محمود به هند برای شخص محمود ، برای گاردوی ، وبرای کسانیکه از هر کنج وکنار بدور محمود جمع شده بودند وهمچنین برای کسانیکه ازماوراءالنهر بودند ، غنایم بیحد وحصری تهیه میدید[۱] . محمود گاهی اوقات این پول رابرای اعمار وآبادانی ازقبیل مسجد ومدرسه غزنه بمصرف میرسانید[۲]

لیکن تمام این لشکر کشی های محمود برای توده های کثیر مردم جز تباهی وبربادی چیز دیگری بارنمی آورد . محمود برای این لشکرکشی های خویش همواره به پول احتیاج پیدامیکرد چنانچه قبل ازیك لشکرکشی خود امرداد تا به پولی که ضرورت دارد جمع شود . درحقیقت این پول راجمع کردند اما بگفته یك مورخ دربار ، افسران را مانندگوسفند پوست کشید[۳] . این حقایق نشان میدهد که مسئولیت خرابی سیستم زراعتی و سیستم آبیاری تنها بدوش وزیر ابوالعباس فضل بن احمد اسفراینی نمیباشد[٤]

۱ – عتبی – منینی ، دوم ۲۶۲
۲ – ایضاً ، دوم ۲۹۰
۳ ایضاً ، دوم ۱٦۸ سلخواسلخ الغنم
٤ – ایضاً ، دوم ۱۵۸

راه اندازد. ابو نصر مشکان (عامیه، استاد بیهقی) از سلطان اجازه خواست سخن برملا گوید: مردمان بلخ از مصارف بیجایی که برای تأمین این باغ مینمایند، خیلی ها غمگین میباشند، وهمه‌ساله برای مصرف وتأمین این باغ پول میدهند وهم بهمین جهت است که قلب سلطان نمیتواند در این باغ شاد گردد.

از شنیدن این کلام محمود غضب کرد و برای چند روز باابو نصر صحبت نمیکرد. چندی از این سرگذشت، نگذشته بود که یکدسته مردم دریکی از کوچه های بلخ سرراه محمود را گرفته شکایت کردند وگفتند که آنها ازعهده مصارف تامین باغ برآمده نمیتوانند. سلطان فکر کرد که این مردم را ابو نصر تحریك کرده است، درصورتیکه وی یکقلم از آن امرآگاهی نداشت سپس محمود رئیس شهر بلخ را نزد خود خواست وبدو گفت که وی قراخانیها را از بلخ بیرون رانده است ومردم بلخ را از تباهی وبربادی بیحد وحصری که قراخانیها در آن شهر نموده بودند، نجات داده است. رئیس این گفته محمود را تائید کرده وعلاوه نموده گفت که قراخانیها چنان ضربت مدهشی حوالت پیکر آبادانی شهر نموده‌اند، که‌حتی ترمیم آن بسیار دشوار میباشد. بعد از آن سلطان در پاسخ رئیس گفت که باوجودیکه وی چنان یك بدبختی وسیه روزی عظیمی را ازسرمردم شهر دورکرده است، مردم حاضر نیستند فقط یك باغ را بمصرف خود برای سلطان تأمین نمایند. رئیس درپاسخ سلطان با لحن عذرخواهانه گفت، آن مردمانیکه به نزد سلطان شکایت کرده اند قطعا با رئیس و شهر نشینان بارسوخ مشوره نکرده اند.

چارماه بعد وقتیکه محمود از بلخ رهسپار غزنه دیار گردید اعلان داشت که

ما نمیباشد. اما وزیر از جمع آوری پول یکقلم ابا ورزید و بنا بخواهش خود زندان نشست و این وضع و حرکت وزیر محمود را خیلی خشمگین کرده تمام دارایی و جایداد وزیر را ضبط کردند و او را مجبور ساختند سوگند یاد کند که پول را پنهان نکرده است. اما بعدها معلوم شد که وزیر یك مبلغ پول را در نزد یکی از تاجران بلخ گذاشته بود. این کشف سبب تجدید محاکمه وزیر گردید. وزیر را همه روزه مورد سرزنش و توبیخ قرار میدادند و مرور آاذیت و شکنجه میکردند تا اینکه بالاخره در اثر همان اذیت ها در سال ۱۰۱۳/۴۰۴ – ٤ پدرود جهان گفت. سلطان این اقدام بیرحمانه خودش را در زیر پرده اینکه در غیاب وی بچنین کاری اقدام کرده اند پنهان کرد و نیز راجع باینکه هدایات او را باشدت و حدت تمام منصه اجراء گذارده اند اظهار ناخوشنودی نمود [1].

عمارات عالی و زیبای محمود از غنایمی که از هند می آورد، آباد شده بود. اما تأمین آن عمارات بار سنگینی بود که بردوش مردم گذاشته شده بود. حافظ ابرو [2] از بخش اخیر اثر بیهقی، که ضایع شده، قصه باغ محمود را که در بلخ ساخته شده بود نقل میکند و میگوید که تامین آن باغ بردوش باشندگان بلخ بود. سلطان در باغ ضیافت هائیرا اراه می انداخت اما این ضیافت ها همواره به بسیار زودی (و نا خوشنودی *) پایان مییافت، روزی محمود از همراهان خود پرسید که چرا باوجود زیبایی، باغ وی نمیتواند ضیافت مسرت زایی را

۱ـ عتبی ـ منینی، دوم ۱۶۰

۲ـ ترکستان بارتولد، صفحات ۱۵۷ ـ ۸

* - (و ناخوشنودی) را مترجم از خود افزوده است زیرا از فحوای کلام چندان مفهوم است.

رهبر فرقه قرمطی ها بود . واساس این مشرب را ابوعبدالله محمد بن کرام ۱ گذاشته بود . پدر ابوبکر نیز زاهد گوشه نشینی بود که در بین مردم شهرت بسزایی داشت و خود ابو بکر در دورهٔ سبکتگین شخص معروف و مشهوری بود . محمود ازین مرد مانند اینکه ازسایر نمایندگان این فرقه حمایت میکرد پشتیبانی می نمود . عتبی شعر یک شاعر همان دوره را که درباره مزیت وصحت آیین صادق محمد بن کرام سخن میگوید نقل میکند و علاوه نموده در شعر خود خاطر نشان می نماید که آیین محمد بن کرام بهمان اندازه بیکه فقه ابو حنیفه پاك ومنزه است، بهمان اندازه صحت دارد . یکدسته از علمای دیگر پیروان وطریقه کرامیان را محکوم میکردند. این فرقه مذهبی دربرابر کسانیکه از آنها پیروی نمیکردند هیچگونه حوصله وتحملی ازخود نشان نمیدادند ودر مسایل زجرو سرزنش واعدام اهل ارتداد ابوبکر باصطلاح دست راست سلطان محمود میبود. دردورهٔ تهاجم ترکها ، ابو بکردر نیشاپور چنان کسب شهرت کرده بود که خطر بزرگی برای فاتحان ایجاد کرده بودوهم بهمان علت جهان کشایان درآن زمینه اقداماتی راسر دست گرفتند .

وقتیکه محمود ترک ها را مجبور کرد شهر نیشاپور را تخلیه کنند، ترکها ابو بکررا باخود بردند . ابو بکر ازنزد ترك ها گریخت و ازآن ببعد شهرت وی درتمام امپراطوری محمود بالا شد گرچه ابو بکر لباس پشمی می پوشید

---

۱ ــ شهرستانی درباره این فرقه مذهبی صحبت میکند و از اهمیت آن در دورهٔ فرمانروایی محمود سخن میان میگذارد .

نیز به پاورقی نمره (۱) صفحه (۲۹۰) ترکستان بارتولد، مراجعه کنید.

مردم شهر مسئول تامین باغ سلطان نمیباشند و مسئولیت تامین باغ را یهودیها بدوش گرفتند. سلطان در اعلامیهٔ خود علاوه نمود که گفت که هیچکس حق ندارد بیش از پنجصد درهم برای تامین باغ از یهودها بستانند.

محمود را بهیچ صورت نمیتوان همردیف مطلق العنانهای منورو روشنفکر مطالعه کرد. محمود شعرا و علما را در دربارخویش نه بدان فکر جمع میکرد و حمایت می‌نمود که گویا وی از روی صمیمیت به معرفت و عرفان علاقمندی داشت بلکه منظورش تامین زرق و برق و شکوهمندی دربارش بوده است مولر[۱] (A.Muller) باوجودیکه به محمود خوش بین میباشد، گفتهٔ بالای ما را تائید میکند محمود از روابطی که بین سیاست محافظه کاری و مذهب وجود داشت آگاه بود وهم از روی همین ملحوظ از علمأ و مشایخ تاجاییکه آنها آلت خوب سیاست وی بودند، حمایت و حراست میکرد، محمود گاه، گاه یک مبلغ پول باین و به آن روحانی میداد وهم بعضی اشخاصی راکه به طبقهٔ روحانیون تعلق داشت از تادیه مالیه معاف میکرد[۲] اما نظریه محمود را دربارهٔ رول روحانیون بحیث یک طبقه، از روابط وی بانهضت پارسا مشربان و زهد فروشانی که در نیشاپور شروع شده بود بخوبی فهمیده و درک کرده میتوانید[۳].

موسس و بنیان گذار این نهضت زاهد زاویه نشین ابوبکر محمد بن اسحاق

---

۱ - Der Islam,II,26

۲ - ابن اثیر جلد نهم صفحهٔ ۲٤۷

۳ - شرح مفصل آنرا درعتبی- منینی « مطالعه کنید. »

در بالا ذکر کردیم ، میتوان سراغ داد. گاهی اوقات به بهانه ارتداد دارایی شخصی مردم را ضبط میکردند[1] گرچه فردوسی شاهنامه خودرا به محمود اهداء کرده است اما نمیتوانیم اورا حامی آرزوهای ملی پارسیان بدانیم. نیروهای نظامی محمود را غلامان زرخرید ونظامیان اجیر تشکیل میداد نظام الملك عقیده دارد[2] که نیروهای نظامی بایست از ملیت های مختلف تشکیل گردد ودراین موارد محمود را برای تایید قول خویش ذکر میکند. طوریکه مشاهده میکنیم گفته های اورا حقایق تاریخی تایید میکند[3]. باستثنای عساکر ونظامیان ، باقی تمام رعایا درنظر محمود عبارت ازکسانی بودند که فقط بحکومت مالیه بپردازند. محمود توقع داشت که رعایا به مسایل وطن پرستی وغیره مداخله ننمایند. بعقیده بیهقی[4] محمود مقاومت مردمان بلخ را درمقابل قراخانیها چندان خوب نمیدید. محمود عوض اینکه ازمردمان بلخ قدردانی کند آنهارا شدید زیرسانسور گرفت. وی میگفت رعایا را باجنگ چه کار. من میدانم که شهر دراثر تهاجم وتجاوز قراخانیها طعمه حریق گردید وجایدادیکه ازدرك آن برای ما مالیات خوبی میداد ازدست رفت[5] شما باید خساره آن جایداد تلف شده را بمن میپرداختید امامن ازاین خساره

۱- ابن اثیر ، جلدنهم ، صفحه ۲۸۳

۲- سیاست نامه ، صفحه ۹۲ ، وترجمهٔ آن صفحات ۱۳۵-۱۳۶

۳- بعقیده عتبی (منینی جلد دوم صفحه ۸٤) همان لشکریان محمود که در نزدیك بلخ در سال ۱۰۰۸ بردشمن غلبه نموده بود ، ازترك ها ، هندیها ، خلج ها ، افغانها وغزها تشکیل شده بود.

٤- بیهقی ، صفحه ٦٨٨

٥- مقصد از بیانیه محمود همان بازاربزرگی بود که بامرمحمود دربلخ ساخته بودند و دراثر همان حمله قراخانیها طعمه حریق گردید.

(یعنی لباس صوفی ها) اما محمود اورا رئیس نیشاپور مقرر کرد وتمام مردم واهل نیشاپور چه ازبزرگ وکوچک وچه از اعلی وادنی وی را بادیدهٔ آمیخته از ترس و احترام مینگریستند سرزنش ها ومظالم وضبط اموال اهل ارتداد بالاخره منجر به نارضایتی همگانی گردید و محمود بعد از اندیشه وتاملی زیاد مجبور شد از ابوبکر بگذرد و یک شخص دیگری را عوض ابوبکر مقرر کند این شخص که عوض ابوبکر مقرر شده بود شخصی بود ازخاندان معروف ، اورا ابوعلی حسن بن محمد میگفتند نیای بزرگ وی یکی از ارستوکراتها واشخاص متمول دورهٔ اهل سامان بود و پدرش درزمانیکه محمود سپهسالار خراسان بود بدو پیوسته بود. وشخص ابوعلی حسن بن محمد یک تن از رفقای محمود بود رئیس جدید نیشاپور برعلیه کرامیان اقدامات جدی میکرد ومال ودارایی ابوبکر راضبط کرد[1] و پیروانش رادر قلاع مختلف زندانی کرد. رئیس جدید بساثر اعضای طبقهروحانیون ومخصوصا علویها خاطرنشان کرد که یگانه راه نجات برای آنها همان است که خودشان را از دل وجان بحکومت تسلیم نمایند. [2]

یگانه هدف جنگهای مذهبی محمود ، طوریکه دیگران گفته اند ، بدست آوردن وچپاول تمول هند بوده است و برای اینکه محمود بدان لشکر کشی ها بهند از لحاظ تعصب مذهبی می پرداخته ، هیچگونه موردی وجود ندارد[3].

جور وجفایی راکه براهل ارتداد روا میداشتند نیزدرهمان انگیزهٔ سیاسی که

۱- به پاورقی نمره (۲) ترکستان تا حمله مغول بارتولدصفحه ۲۹۰ مراجعه نمایید .

۲- فاشعرهم ان حشمتهم بالطاعة موصولة (عتبی - منینی ، دوم ، ۳۲۵)

۳- Kazimirski, Mrnoutchehri, Preface, P.133.

بدین کار ، البته ازمجبوریت های سیستم مطلق العنانی میباشد .

از روی این حقایق بر می‌آید که دوره محمود ، دورهٔ بود که برمردم ورعایا بارسنگین و کمرشکن را تحمیل کرده بودند[۱] . اگرشخص محمود ، شرنگ نتایج کارهای خود را نه‌چشید واگراقتدار وسیطره وی درزمان فرمانروایی خودش سرنگون نشد ، دال برآنست که وی شخصیت بارزی داشت . امـا شخصیت محمود باجانشینان وی بسیارفرق داشت (وازهمان جهت بودکه بعد از محمود نتایج وثمر تلخ کارهای اورااحفادش درو کردند) عزم متین وفکررسای محمود را ازآن خصوصیات که درجبلت سیستم مطلق العنانی وجوددارد ، دورنگاه میداشت. محمود ازگفته های ضدونقیض بدش می‌آید وخرد ومآل اندیشی وی بالاخره پیروزمیگردید باینکه فیصله های عادلانه پی مینماید[۲]

موقف وزیر تحت اینچنین شرایط خیلی دشوار میبود وهم روی‌همین اساس بـود که زن باهوش وزرنگی درباره محمود ووزیرش میگوید : «هرقدر که محمود وزیرش رادوست داشته باشد، درهفته اول مقرری‌وی ازاونفرت میکند[۳] .» ما در باره یکی‌ازین وزراء درسطوربالا صحبت کردیم[٤] وازروزگاریکه بر سروی آمد سخن گفتیم ، جانشین این‌وزیر میمندی بود که او هم در دست محمود در قلعه یی زندانی‌شد محمود(به‌استثنای مجازات مذهبی) بمشکل کسی را اعـدام

۱- به قضاوت مارکوارت راجع به غز نویان Ostturk Dialektstudien P.50'n.I مراجعه نمایید .

۲- بیهقی ، صفحهٔ ٤۹۵ .

۳- بیهقی ، صفحهٔ ٤۲۱ .

٤- ترکستان تاحمله مغول ، بارتولد ، صفحه ۲۸۸ .

در میگذرم هوشیار باشید که دوباره چنین حادثه یی بوقوع نپیوندد.
اگر ازین بعد کدام پادشاه برشما غلبه نماید وازشما مالیه بخواهد وحمایت تان کند باید شما بد و مالیه بدهید ودر نتیجه خود را از آزار وی نجات بخشید.

نیز نباید دوره محمود رادوره پیروزی واعتلا ی زبان پارسی دانست زیرا وزیرش میمندی سعی میکرد که زبان عربی را برای یکبار دیگر زبان اسناد رسمی سازد عتبی عقیده دارد [۱] که دراثر رواج زبان پارسی بازار فصاحت وبلاغت روبه کساد نهاد ووزیر میمندی برای اینکه پرچم فصاحت وبلاغت رادر قلمروی محمود باهتزاز درآورد، زبان عربی رادر قلمرو محمود برای یکبار دیگر رواج داد؛ وبزبان پارسی فقط دران مواردی مکاتبه میکردند که جبر زبان ومجبوریت وقت تقاضا میکرد. یعنی فقط درمواردی بزبان پارسی می نوشتند که طرف مقابل بزبان عربی نمی فهمید ازین نکته انسان میتواند بفهمد که درآن دوره این چنین قضایا به کثرت واقع میشد.

ازهمین زمان ببعد تقسیم ملیت ها درنیروهای نظامی عطف توجه میکند شاه به لشکریان خود معاش میدهد ودرمقابل ازآنها خدمات صمیمانه توقع دارد شاه ازرعایائیکه ازتجاوز بیگانه گانش حفظ میکند توقع دارد مالیات خودرا بدون کدام دغدغه وشکایت بپردازند.

ازین ببعد نه رعیت ونه نیروهای نظامی حق داشت آرزوها و خواهشات خود شان رادرمقابل آرزوهای شاه قراردهند. محمود سیستم جاسوسی را باندازه انکشاف داده بود که حتی برای پسرش مسعود جاسوسانی راگماشته بود [۲] اقدام

۱- عتبی - منینی - صفحات ۸۸-۱۷۰
۲- بیهقی ، صفحات ۱۳۵-۱۴۵

داشتند ، برسند مزبور را امضا کردند و نمایندگان قضا نیز بران سند مهر نمودند [۱] :

بعد از دورهٔ فرمانروایی مختصر فرزند کوچك محمود، محمد، زمام امور را به پسر بزرگش مسعود که سهوهای پدرش را بارث گرفته بود ، در دست میگیرد (۱۰۳۰ –۱۰٤۱) سلطان مسعود مانند پدرش ، محمود ، بقدرت و نیروی شخصی خویش متکی بوده و مانند پدر خود همه چیز را بنا بخواهش و آرزوی شخصی فیصله میکرد . مسعود در ذکاوت، بدرجه پدر نمی رسید و فیصله های خطرناکی رادست اجراآت میداد و بالجاجت تمام از فیصله خویش طرفداری میکرد به نصایح واندرز های مردمان تجربه دیده گوش نمیداد. از قصه هاییکه وی شکار را دنبال میکرد [۲] ودر کارزارگاه باشهامت ودلیری اقدام می نمود [۳] معلوم میشود که وی از نگاه فزیکی مرد دلیری بوده است اما درعین زمان ازجرئت اخلاقی بهره مند نبود . درفرصتی که ابرهای بدبختی در آسمان سیطره وقدرت وی پدیدار میشد، زهره می باخت و بیشتر از زنها بزدلی نشان میداد [۴]، درحرص ومال اندوزی ازپدرش کم دست نداشت ومالیات سنگین وکمرشکنی برمردم تحمیل کرده بود .هم درهمین دوره سلطان مسعود خرده دزدان رامجازات میکردند امادزدان بزرگ لجام گسیخته بهرطرف تاخت و تازمیزدند [۵].

۱– بیهقی ، صفحهٔ ۲۱۵ .

۲ – بیهقی ، صفحهٔ ۲۸۸ .

۳– بیهقی، صفحهٔ ۷۸۳ .

٤– ایضاً ، صفحهٔ ۸۲۸ .

٥– ایضاً ، صفحات ٥٥٦–٥٧ .

میکرد . بعقیده عتبی [1] محمود عقیده داشت که شاه دروقت غضب میتواند مال ودارایی مردم راضبط کند اما حق ندارد زندگی راازآنها بگیرد. محمود به یکی از پیروان خویش ابوالقاسم کثیرامر کتبی دادتاوزیر میمندی رابقتل برسانند اما این رفیق محمود ازگرفتن این نامه اباورزید وبدان وسیله حیات میمندی را از خطر مرگ نجات داد [2] این شجاعت ودلیری ابوالقاسم سبب آزار و اذیت وی نگردید وهم درعین زمان این امرنشان میدهد که محمود براحساسات خود کنترول داشت .

حس احترام بقانون دردورهٔ محمود باندازه یی بود که ضبط اموال ودارایی آنانی راکه مورد غضب سلطان واقع میشدند ، شکل وصورت قانونی میدادند.

محمود فرمانروایان بومی غرجستان رااز سریر قدرت برانداخت وآنهارا تا زمان مرگ شان درزندان نگهداشت اما قیمت دارایی وجایداد شخصی ایشانرا پرداخت [3] (قیمت دارایی اموال ضبطشده را شخص محمود تعیین میکرد) یك مثال دیگریکه احترام به قانون رادردورهٔ غزنویان نشان میدهد اینست که در دوره فرمانروایی سلطان مسعود دارایی وزیری راضبط میکنندوامر قتل اورا صادر مینمایند. اما درعین زمان وزیررا مجبورمیسازند اعتراف کند که وی جایداد منقول وغیرمنقول خود رابرضاورغبت خویش بسلطان فروخته ودرمقابل آن پول نقد ازسلطان اندریافته است . افسران وکارمندانیکه دران محضر حضور

۱ـ عتبی ـمنینی ـ جلد اول ، صفحهٔ ۳٤٦ .

۲ـ بیهقی ، صفحهٔ ٤٥۰ .

۳ـ عتبی ـ منینی ـجلد دوم ، صفحهٔ ۱٤٦ .

ماهیت واقعی روابط بین غزنه وقراخانیها را در نامه ییکه خوارزم شاه التونتاش برای سلطان نوشته، میتوانند بوضاحت بدانید (۱۰۳۰)[۱]. این سخن علنی و برملاست که سلطان متوفی (محمود) بازحمت زیاد و پول فراوان قدرخان را بر کرسی خانی نشانید امروز برای ما لازم است به وی یاری و کمك کنیم تا به آن وسیله دوستی او را کمایی کرده باشیم.

قرا خانیها دوست واقعی ما شده نمی توانند، لیکن ازروی ظاهرداری با یدبا آنها روابط نیك داشته باشیم تا آنها دیگران را برعلیه ما تحریك نکنند. علی تگین دشمن واقعی ماست و کینه وعداوت ما را دردل نگهداشته[۲] زیرا که بر ادرش طغا نخان را با کمك امیر متوفی (محمود) از بلاساغون بیرون کشیده بودند. این دشمن را هرگز نمیتوان یار و همنوا ساخت اما بازهم خوب است باوی رابطهٔ دوستی را برقرار نمائیم. بهمین اقدام نباید قناعت کرد بلکه باید ولایت بلخ، تخارستان، صغانیان، ترمذ، قواذیان وختل را دردست قهرمانانی سپرد، زیرا درغیر آن صورت علی تگین از فرصت استفاده کرده وبرولایتی که بدون دفاع باشد، حمله خواهد کرد وآنرا یغما وچپاول خواهد نمود.

مسعود اندرز التونتاش را شنید وهمان بود که در بهار سال ۱۰۳۱[۳] هیئتی را بسرکردگی ابوالقاسم ابراهیم بن عبدالله حصیری وقاضی ابوطاهر عبدالله بن

---

۱ - ایضاً، صفحهٔ ۹۸.

۲- ازنگاه ادبی: «ماریکه دمش کوبیده شده باشد.»

۳- تاریخ آن دربیهقی (صفحه ۲۶۱) ازروز هفته معلوم میشود که بغلط ماه ربیع الاول راعوض ربیع الثانی درمتن ثبت کرده است.

رهزنانیکه غنایم خودشانرا باسلطان تقسیم میکردند بـه خموشی و آرامی بـه فعالیت های خود ادامه میدادند بدون اینکه مقامات صالحه مزاحم آنها گردد. در بین این دزدان مخصوصاً ابوالفضل سوری، حاکم ملکی خراسان، ازمردم اضافه ستانیها میکرد و برای سلطان غزنه تحف وهدیه های زیادی میفرستاد وا لبته این هدیه ها یکه برای سلطان میفرستاد فقط نیم همان اضافه ستانیهائی بـود کـه وی ازمردم به زورو تعدی میگرفت. مردمان خراسان دست زیرالاشه نشسته میبودند وطبقه ارستوکراسی آن ولا قاصدان و پیـامبـرانی بـرای «رهبران و بزرگان ترکها» بهماوراءلنهر میفرستادند وازوضع ناهنجاریکه بر آنها تحمیل گردیده بود، استغاثه می نمودند، واستعانت می جستند[۱]

این شرایط و اوضاع واحوال نه تنها چرخ روزگاررا بکام قراخانیها بحرکت آورد، بلکه زمینه را برای آن لیدرهای ترکمان که درخدمت آنها بودند، مساعدساخت.

مسعود دررابطـه خـویش با قراخانیها ازسیاست پـدرش دنبال میـکـرد. دراواخر ۱۰۳۱ معاهده یی را باخلیفه امضأکرد وخلیفه تعهد نمود که با قراخانیها هیچگونه رابطی را برقرارنسازد مگر به مشوره باغزنویها.[۲]

درعین زمان مسعود با قراخانیهاچنان رفتارو پیش آمدمیکرد که کسی باهمپایه وهم وزن خویش رفتارمیکند. مسعود بهقاصد خویش هدایت داد تا به قدرخان بگوید که معاهده دوستی ومودت بین مسعود ووی برای تمام جهان مفید و با ارزش است[۳]

۱ــ بیهقی، صفحات ۵۰۹ــ۱۰.

۲ــ بیهقی، صفحه ۳۵۹.

۳ــ عتبی ــمفینی، صفحه ۲۵۱

قاصدها و پیامبران مسعود به ششم ماه سپتامبر سال ۱۰۳٤ بغزنه برگشتند و وظیفه خود شانرا به پیروزي وموفقیت انجام دادند . عروس مودود درعرض راه فوت کرد وعروس مسعود شاه خاتون بغزنه رسیدو با جلال ودبدبه فوق العاده استقبال شد - بعقیده بیهقی ، مسعود سعی نمود تا ترك هارا با جلال وطنطنهٔ بی سابقه خویش بحیرت اندازد[1] مذاکرات باعلی تگین کدام ثمری بار نیاورد. پیش از تخت نشینی خود مسعود ازعلی تگین دربرابر محمد استعانت خواسته بود ودرعوض آن کمك ، به علی تگین وعده داده بود که حکومت ختل را برای وی واگذارد ، چون مسعود دراثر خیانت پیروان محمد به تاج وتخت رسید ، پس مسعود هیچ مجبوریت احساس نکرد که وعده خویش رادر بارهٔ علی تگین منصه اجرا گذارد. واین امر ، البته ، رنج خاطری را برای علی تگین بار آورد[2] . مسعود برخلاف توصیهٔ التونتاش که سیاست دفاعی را برای او پیشنهاد[3] کرده بود از پلان پدرش - محمود - پیروی میکرد .

یعنی پسر دوم قدرخان رایاری وکمك میکند تا ماوراءلنهررا از چنگ علی تگین بیرون کشد ، نیز مسعود با خود فیصله کرده بود که اگر جل این پلان ازآب درست در نیاید ، التونتاش را او اخواهد داشت که ماوراءلنهررا فتح کند. مشاوران سلطان از پلان دوم طرفداری میکند ودرنتیجه بدان پلان جامه عمل پوشانیدند[4] .دربهار سال ۱۰۳۲ التونتاش بفرمان سلطان بالشکر خویش داخل ماوراءلنهر گردیدو شخص سلطان یك

۱- بیهقی ، صفحات ۵۲٦- ٦٥٦

۲- ایضاً ، صفحهٔ ۳٤۸

۳- ایضاً ، را با صفحه ٤۲٦ مقایسه نمایید

٤- بیهقي ، صفحات ٤۱۸- ۱۹ .

احمد تبانی [1] به کاشغر فرستاد. این هیئت قدرخان را از تخت نشینی مسعود اطلاع داد و نیز از طرف مسعود بوی اطمینان داد که فرمانروای غزنه راوی دوست خواهد بود. وهم درعین زمان ازقدرخان خواهش نمود تا دخترش را به مسعود بزنی بدهد ودختر بغراخان را (بغراخان پسر وولیعهد قدرخان بود) به پسر وولیعهد مسعود، مودود، بزنی دهند.

مسعود برای دختر قدرخان مبلغ ۵۰،۰۰۰ دینار هرات وبرای نوادهٔ قدرخان یعنی دختر بغراتگین مبلغ ۳۰،۰۰۰ دینار پیشنهاد کرده بود [2] ازراپورقاصد های غزنه که درمرورسال ۱۰۳۱ از کاشغر به غزنه فرستاده بودند، معلوم میگردد که هیئت مزبور با بعضی مشکلات روبرو گردیده بودند [3].

فوت قدرخان درسال ۱۰۳۲ [4] مذاکرات رابه تعویق انداخت. بعد ازآنکه قدرخان پدرود جهان گفت پسربزرگش بغراتگین سلیمان زیرعنوان ولقب ارسلان خان برمسند فرمانروایی پدرش قدرخان نشست. درعین زمان پسر دوم قدرخان بغراتگین محمد برخودش لقب بغراخان راگذاشته و درتلس (Talas) واسیفجاب بفرمانروایی شروع کرد. مسعود طوریکه معمول بود، نامه‌یی به کاشغر فرستاد وازاینکه قدرخان داعی اجل را لبیک گفته بود، اظهار غم واندوه نموده ودرعین زمان تخت نشینی رابرای جانشینان فرمانروای متوفی تبریک وتهنیت گفت

۱- برای اسامی مکمل اعضای هیئت به ص ۲۵۰ بیهقی مراجعه کنید. دریک فقره (صفحه ۲۳۱) ابوطاهررا ابوطالب ثبت کرده است.

۲- بیهقی، صفحات ۲۵۳-۴.

۳- بیهقی، صفحه ۳۴۸

۴- ابن اثیر، جلد نهم، صفحهٔ ۲۱۱- به پاورقی نمره (۸) صفحهٔ ۲۹۴ ترکستان بارتولد مراجعه کنید.

میورزید و قاصد علی تگین را بارداده ، فریب داد .

بعد از عقد معاهده علی تگین سمرقند برگشت[1] و در عین زمان هیچگونه مانعی در راه برگشتن لشکریان خوارزمی که رهسپار امل بودند ، ایجاد نکرد. خوارزمشاه قبل از آنکه نیروهای نظامی وی خوارزم برگردد ، پدرود جهان گفت. اما لشکریان خوارزم زمانی خبر مرگ خوارزم شاه را شنیدند که قوای دشمن بفاصله بیست فرسخ از آنها دور واقع شده بود[2]. سلطان مسعود را از وقوع این واقعات بروز دوم ماه می سال ۱۰۳۲ خبر دادند[3].

شاید لشکرکشی مسعود ، علی تگین را مجبور ساخته باشد که با اعضای خانواده خویش روابط حسنه برقرار نماید و قدرت و صلاحیت آنها را برسمیت بشناسد ، نیز احتمال میرود که در اثر لشکرکشی و فشار مسعود بوده باشد که علی تگین اجازه میدهد بنام بغراخان و ارسلان خان در سمرقند و بخارا سکه ضرب زنند[4]. و نیز بنا بتأسی از روش بالا ، علی تگین برای مدت دو سال با فرمانروای خوارزمیه روابط دوستی و وحدت برقرار نموده بود .

خوارزمیه از نگاه موقعیت جغرافیایی همواره یك دولت مستقل میبود و مخصوصاً در فرصتی که زمام امور را در آن ولا التونتاش در دست گرفته بود. وقتیکه التونتاش والی خوارزمیه مقرر شد ، با پیروزی تمام تهاجمات چادرنشینان همجوار را که بر آن

۱- بیهقی ، صفحه ۲۲٤ .

۲- بیهقی ، صفحه ٤۳٦

۳- تاریخ آن در بیهقی (٤۲٥) ثبت شده است.

٤ ـ مارکوف ، کتلاك ، صفحات ۲٥۱ ـ ۲

فرقه لشکر دیگر که تعداد آن به ۱۵۰۰۰ کس بالغ میشد، بحیث قوت الظهر از بلخ برای التونتاش فرستاد[۲]. علی تگین دفاع شهر را به غازیان سپرد و یکصد و پنجاه غلام دیگر را که از دبوسیه (Dubusiya) برگشته بودند، درحصار گذاشت. با فرا رسیدن دشمن نمایندگان علی تگین شهر را ترك دادند و اهل شهر و غازیها خود را به مسعود تسلیم کردند حصار شهر را بایك حمله فتح کردند و هفتاد تن غلام را اسیر گرفتند[۳]. لشکریان التونتاش و مسعود در میدان کارزار نزدیك دبوسیه آنقدر موفق نبودند.

دراین فرصت ترکمانها برهبری سلجوقی ها[۳] با علی تگین پیوستند این مردم پرچم سرخ را بر تپه یی باهتزاز در آوردند و چادرهای خود شان را نیز برافراشتند. این نشان ظفر و جلال وحشمت ایشان میبود[٤]. این کارزار فیصله کن نبود، زیرا التونتاش جراحت برداشت و ذکاوت و زرنگی وی لشکر را از تباهی و بربادی نجات داد و صحیح وسالم خوارزمیه برگردانید. وزیر، جراحت التونتاش را پنهان کرد و در عین زمان با وزیر علی تگین داخل مذاکره شد و در نتیجه فیصله کردند که وزیر علی تگین، علی تگین را وادارد که خوارزمشاه بین علی تگین و فرمانروای غزنه مصالحه نماید. علی تگین خاطر نشان نموده گفت که سلطان متوفی (محمود) او را پسر خوانده بود و در زمان مجادله بین محمد و مسعود وی آماده بود از مسعود طرفداری کند[٥]. دراین فرصت خوارزمشاه که در بستر مرگ افتاده بود، برای بمنصه اجرا گذاردن پلان خویش سعی و مجاهدت

---

۱ – بیهقی، صفحهٔ ۴۲۳.

۲ – ایضاً، صفحهٔ ۴۲۴.

۳ – بیهقی، صفحهٔ ۴۲۵.

٤ – بیهقی، صفحه ۴۲۸.

۵ – بیهقی، صفحه ۴۳۲.

به التونتاش میداد، به پسر هارون تقدیم میشد[1] در بهار سال (۱۰۳٤) هارون رویه یی را در پیش گرفت که از ان عدم اطاعت از سلطان مفهوم می شد زیرا یك دسته از مردمان بداندیش برای هارون نوشته بود که برادرش را که در دربار سلطان مسعود زندگی میکرد بامر سلطان از بامی پایان انداختند (این حادثه در اواخر سال ۱۰۳۳ ویا در آغاز سال ۱۰۳٤ بوقوع پیوسته بود)[2] هارون، علی الرغم آرزو وخواهش سلطان غزنه، بصورت علنی و آشکا را با علی تگین و سلجوقیان معاهده بست و در سال ۱۰۳٤ ماه آگست اسم سلطان را از خطبه حذف کرد[3] آوازهٔ معاهده بین هارون وعلی تگین درهمه جا گسترش یافته بودو نیز شایع شده بود که هارون بطرف مرو و علی تگین بر ترمذ و بلخ حمله خواهند کرد[4] احتمال میرود که در اثر همان پلان بوده باشد که کوهستان های کمیجی (Kumiji)[5] در بهار سال ۱۰۳٤ بر ختل و ترکمانها بر قواذیان (در اواخر سال ۱۰۳٤) حمله کردند فرمانده لشکر ترمذ، بیگتگین، برعلیه ترکمانها به سوق الجیشی پرداخت لیکن اخیر الذکر عساکر و قوای نظامی خودش را امر داد تا از دریای آمو عبور کنند (نزدیك میله Mela بیگتگین دشمن را در شبورقان شکست داد، اما وقتیکه دشمن را دنبال میکرد کشته شد، نظم و نسق سپاه را همان فرماندهی که مسعود فرستاده

۱ ــ ایضا، صفحه ٤۳۹

۲ ــ ایضا، صفحه ٤۹۹ پیش از شرح این حادثه در نسخه خطی یك جای خالی مانده است در نسخه طبع طهران ۱۳۰۷ هـ صفحه ٤۱۰ سه سطر را می بینیم که در نسخه طبع مورلی عطف توجه نمیکند.

۳ــ بیهقی، صفحات ٤۸٤-٥

٤ ــ بیهقی، صفحه ٥۳٥

٥ ــ بیهقی، صفحه ٤۹۹

سامان صورت میگرفت، عقب زد و در بین این چادرنشینان برای مرتبهٔ اول از قیچاق ها[1] نام برده میشود. در عین زمان او وجانشینان وی مانند خوارزمشاهیان قرن دوازده بعض افراد قبایلی را در نیروهای نظامی خود پذیرفت[2].

وبرعلاوه دیده میشود که التونتاش مانند فرمانروای غزنه غلامان زیادی را می خرید و آنها را در گارد خود داخل میکرد. این اقدام التونتاش محمود را بترس انداخت[3] گرچه التونتاش خود را زیر اثر غزنه میدانست اما محمود بدان فکر بود که التونتاش اوامر غزنه را نمیپذیرد. پس محمود سعی میکرد تا خوارزمشاه را وادارد، غزنه سفر کند اما در این حیله خویش ناکام میماند، مسعود[4] نیز بهمان دسایس پدر، دست زد و مانند پدرش نتوانست خوارزم شاه را وادارد غزنه سفر کند.

گرچه التونتاش بصورت علنی در برابر سلطه واقتدار غزنه بغی نکرد لیکن بنا بر توصیه وزیرش به آن دسته مردمانیکه فریب غزنه را خورده بودند، اخطار جدی داد[5].

حتی بعد از مرگ التونتاش، مسعود ولیعهدش را معزول نکرد اما سعی و مجاهدت زیاد بخرج میداد که از نیرو و اقتدار وی بکاهد.

لقب خوارزمشاه به پسر مسعود، سعید، داده شد و هارون پسر التونتاش بحیث نمایندهٔ شهزاده غزنه در خوارزمیه فرمانروائی میکرد. نیم همان تحفه ها وهدیه هائیکه

۱- بیهقی، صفحه ۹۱.

۲- بیهقی، صفحات ۳۹۸ - ۸۵۹.

۳ سیاست نامه، صفحه ۲۰۶، و ترجمه آن صفحات ۳۰۰-۳۰۲ عوفی، صفحات ۸۹-۹۰.

٤- بیهقی، صفحات ۹۱- ۳۸۹

٥- بیهقی، صفحات ٤١٠-١١

چه از راه گفتار و یا چه از طریق نقره و پول کمایی کند. زیرا وی می اندیشید که توسط ترکمانها می تواند پایه های سلطنت و فرمانروای خویش را محکم و استوار سازد بعد از او دو پسر و جنرال ایشان با ترکمانها بنای لجاجت و دشمنی را گذاشتند و آنها را وادار ساخت که بطرف خوارزمیه بروند درینجا بایدعلاوه نموده گفت که ترکمانها درزمان التونتاش موسم زمستان را در خوارزمیه بسر می بردند [۱] هارون زمین های نزدیك شراخان (Shurakhan) و ماش رباط [۲] را به آنها بخشید. درهمین سال درماه اکتوبر شاه ملك فرمان روای جند (Jand) که از دیرباز با ترکمانها کینه و عداوت می ورزید، بر آنها حمله کرد، درین جنگ تقریبا هفت یا هشت هزار ترکمن بقتل رسید و باقیمانده آن از روی آب یخ بسته دریا فرار کردند، وجان به سلامت بردند: هارون باشاه ملك داخل مذاکره شد اما شاه ملك پیشنهاد هارون را که مبنی برمیانجیگری بین شاه ملك وسلجوقی ها باشد، رد کرد درضمن به هارون وعده داد که درلشکر کشی وی به خراسان یك فرقه نیروی نظامی خودش را مورد دسترس وی میگذارد هردو زمامدار فیصله نمودند که قوای نظامی هردوطرف تا کرانهٔ دریا رفته ودروسط دریا بین بزرگان هردوطرف دربین کشتی ها مذاکره شروع شود. این ملاقات ومذاکره دردوازدهم ماه نوامبر صورت گرفت.

شاه ملك ازدیدن لشکرهارون بهراس افتاد (تعداد لشکر هارون به ۳۰،۰۰۰ نفر بالـغ می شد) و بدون اینکه متحدخودرا اطلاع دهد، به جند (Jand)

۱- بیهقی، صفحه ۸۵۳

۲- در این «ماشه» ثبت می کند (ترکستان بارتولد، صفحه ۱۴۹)

(علی تگین بن عبدالله) برقرار کرد[1]

در همین سال هارون باسلجوقیان دست دوستی و مودت داد بعقیدهٔ ابن اثیر[2] درسال ۱۰۲۹ بین علی تگین وسلجوقی‌ها مناقشه وخصومت آغاز گردید. بنا به امر علی تگین جنرال وی الپ- قرایوسف راکه نوادهٔ سلجوق بود، بقتل رسانیدواین شخص مقتول راخود علی تگین بر ترکها مقرر کرده بودتا برای علی تگین خدمت کند، ناگفته نماند که درزمان مقرری یوسف، علی تگین بد و لقب اننج پیغو Inanch Payghu راداده بود[3] درسال دیگر (۱۰۳۰) پسران عموی مقتول طغرل، وداود پرچم شورش وبغی را برافراشتند وآلپ قرا را با یکهزار نفر پیروان وی ازدم تیغ کشیدند. علی تگین وپسرانش که مردم از آنها پشتیبانی می کردند، برعلیه طغرل وداود دست بسوق الجیشی زدند، ترکمانها راشکست دادند، دارایی آنها راضبط کردند ویك تعداد از زنها واطفال آنها را اسیر گرفتند.

«احتیاج وضرورت آنها راوادار نمودتا درخراسان مسکن وماوای گیرند» ومنتظر فرصت نشسته چشم براه، برای هارون نشینند واگرهارون آنهارادعوت کند فوراً باوی ملحق گردند. ابن اثیر، یگانه کسی بوده که دربارهٔ آنهاصحبت میکند، بیهقی[4] عقیده دارد که علی تگین تا اخرحیاتش سعی میکرد دوستی ترکمانهارا

۱- بیهقی، صفحات ۵٤۳-٤

۲- ابن اثیر، جلدنهم، صفحات ۳۲٤ - ۳۲۵

۳- شاید، پیغو یبغو خوانده شود، Mar quart, Ostturk Dialektstudien

٤- بیهقی، صفحات ۵۵۱ - ۸۵٦

آهنین [1] بسمرقند برگشتند. در تابستان همان سال خبر پیروزی وموفقیت سلجوقی ها در خراسان، پسران علی تگین را واداشت که بر صغانیان برای یکبار دیگر حمله کنند. پسران علی تگین از سمرقند حرکت کردند، لیکن فقط دو و یا سه منزل جلو رفتند زیرا شنیدند که ابوالقاسم و دیگر جنرالهای مسعود قوای نظامی زیادی برای مقابله با آنها تهیه دیده اند [2] در فرصتی که مسعود اراده داشت از پسران علی تگین انتقام بگیرد، آنها نزد مسعود یك شریف زاده و دانشمندی را که از اهل سمرقند بود، به بلخ فرستادند و از سلطان عفو خواستند. سلطان عذر پسران علی تگین را پذیرفت اما برای اینکه خفقان خود را نسبت به پسران علی تگین نشان دهد، قاصد آنها را بار نداده و مذاکرات فقط بین دانشمند سمرقندی و وزیر مسعود ادامه داده میشد [3].

در ماه دسامبر سال ۱۰۳۶ پسران علی تگین قاصدان و پیامبرانی را که مشتمل بر آلپ تگین و خطیب بخارا و عبدالله پارسی بود، نزد مسعود فرستاد این کرت سلطان مسعود قاصدهای پسران علی تگین را بار داد و از صحت و سلامت برادرش ایلك جویا شد و بدینصورت از نامهٔ نخستین خود که ایلك را پسر خوانده بود احترام بیشتری بجا آورد. درعین زمان مسعود امر داده بود که نباید قاصد های ایلك از معاملات دولت آگاهی حاصل کنند. ایلك تقاضا داشت که یکی از شاهدخت های غزنوی را سلطان به وی بزنی بدهد وهم چنان یکی از شاهدخت های قراخانی

۱- ایضاً صفحه های ۵۷۵ - ۷

۲- بیهقی، صفحهٔ ۶۱۱

۳- بیهقی، صفحات ۶۱۵ - ۱۶

بازگشت خصومت شاه ملك نتوانست هارون را از حمله بر خراسان باز دارد (در بهار سال ۱۰۳۵) زیرا حمله از جند برخوارزمیه فقط در زمستان امکان داشت صورت بگیرد.

مرگ علی تگین در تابستان و یا در خزان سال ۱۰۳۴ بوقوع پیوست. در بهار سال ۱۰۳۵ مسعود را از تخت نشینی فرزند ارشدش خبرداد و نامه یی به بخارا فرستاد واز اینکه علی تگین فوت کرده بود، اظهار غم واندوه نموده و درعین زمان تخت نشینی فرزند علی تگین را تبریك و تهنیت گفت. دراین نامه ایلك جوان را «الامیر الفاضل الولد»[1] نوشته اند. هم درهمین فرصت هردو فرزند علی تگین باهارون معاهده نموده بودند ووعده گذاشتند که بهمدیگر دست دوستی واتحادداده برصغانیان وترمذحمله کنند وازدریای آموعبور کرده باهارون در نزدیك اندخود یکجاشوند. ابوالقاسم فرمانروای صغانیان دربرابرحمله آنها مقاومت نکرده روی بسوی شمال فرارکرده رهسپار سرزمین کمیجی ها شد. نیروهای نظامی ایلك ازدارزنگی درگذشته ترمذرا به محاصره گرفتند اما نتوانستند قلعه وحصاررا فتح کنند.

درعین زمان خبررسید که هارون درآغاز مرحله لشکرکشی دردست غلامان زرخرید غزنویها بقتل رسیده است[2]، وپسران علی تگین ازطریق دروازهٔ

۱- بیهقی، صفحهٔ ۵۷۵ (الامیرالفاضل الولد)

۲- بیهقی، صفحهٔ ۸۶۰

قاصد بغراخان رارد کرد و سپس مسعود به ارسلان خان از دسیسه و بهانه کاریهای بغراخان شکایت کرد . در اثر شکایت مسعود ، ارسلان خان برادرش بغراخان را سرزنش کرد اما بغراخان با مسعود و برادرش سرستیزه وعداوت راپیش گرفت. تحت این چنین شرایط بغراخان از آن پیروزیکه نصیب سلجوقی ها درخراسان گردیده بود ، شادوخرسند شد .

درین جا باید علاوه نموده گفت که بین بغراخان وطغرل سلجوقی از سال ۱۰۳۵ آیین دوستی ومودت برقرار بود [۱] درسال ۱۰۳۷ یك بوت دوزی راکه درکرانهٔ دریای آموزندانی میکنند ، ودراثرتحقیق معلوم میشود که آن بوت دوزبرای بغراخان جاسوسی میکرد ونامه هارا برای رهبران ترکمانها می برد. ازمحتویات این نامه ها برمی آیدکه خان به ترکمان ها وعده هرگونه کمك نظامی راداده بود. سلطان مسعود بنابرمشورهٔ مشاوران خویش هیچگونه حرکتی نکرد که گویا وی از این اقدام وفعالیت ها اطلاع دارد به بوت دوزجاسوس یکصد دینارداده شد و سپس اورا به هند فرستادند تامحتویات نامه ها فاش نگردد. درعین زمان امام ابوصادق تبانی را بحیث سفیر وپیامبردر رأس یك هیئت به ترکستان فرستاد ، مصارف این هیئت به ده هزاردینار بالغ شد ومقصد این هیئت آن بودتا توسط ارسلان خان با برادرش مصالحه نمایند. سفیروقاصد مسعود ، امام ابوصادق ؛ غزنه رابقصد ترکستان در ۲۳ ماه آگست سال ۱۰۳۷ ترك گفت و در ترکستان برای مدت هژده ماه باقیماندودرآنجا وظیفه اش را باکمال پیروزی وموفقیت

۱ــ وا ضح است که این مرد همان بغراخانی نمیباشد که ابن اثیر از آن یاد میکند طغرل را بغراخان زندانی کرد و سپس توسط برادرش داودآزاد شد (ابن اثیر ، جلد نهم ، صفحه ۳۲۳)

راسلطان برای یکی از پسرانش از دواج نماید.

ایلك دراین پیام خود برای سلطان علاوه نموده نوشت که اگرچنین اقدام دوجانبه صورت بگیرد، وی حاضراست ازختل درگذرد.

ایلك درعین زمان ازسلطان خواهش کرده بود که بین او ورئیس خاندان سلطنتی قراخانی، ارسلان خان بحیث میانجی داخل مذاکره ومفاهمه گردد ایلك به سلطان وعده داده بود که درمجادله بین سلطان وسلجوقیها آماده است بسلطان امداد نظامی بدهد. این پیشنهاد ایلك راسلطان پذیرفت وقرار برآن گذاشت که خواهرایلك رابرای پسرش، سعید، بزنی بگیرد وبرادرزادهٔ سلطان محمد، دخترنصررادرعقد نکاح ایلك درآورد. مسعود رئیس بلخ راکه عبدالسلام نام داشت بحیث قاصد خویش به ماوراءلنهرفرستاد ۱ . این قاصد تا ماه سنامبر سال ۱۰۳۷ دردربار پسران علی تگین میبود ۲ .

دراین جا بایدخاطرنشان نموده گفت که روابط مسعود با قراخانیهای ترکستان کاملا دوستانه نبود. درسال ۱۰۳٤ توام با برگشت قاصدمسعودازماوراءلنهر، پیامبرانی ازطرف بغراخان نزدمسعودآمدندوخواهش کردندتاشاهدخت زینب (دختربرادر محمود یعنی دخترنصر) راکه بزنی وی داده است، ماوراءلنهربفرستد دروهله نخست مسعودراضی بودعروس راماوراءلنهربفرستدامابعدهاوقتیکه اطلاع یافت بغراخان بنام زینب همان بخش قلمرو اوراکه بطور میراث به زینب رسیده بود نیز میخواهد درتصرف خوددرآورد، ازفرستادن عروس به ماوراءلنهر اباورزید.

۱- بیهقی، صفحات ۶۳۱-٤ .

۲- ایضاً، صفحهٔ ۶۶۱ .

درتابستان سال ۱۰۳۸ برای وزیر غزنوی نامه یی ازوی رسیدووزیر ازمحتویات آن نامه برای سلطان اطلاع داد، «نام شکوهمندو بزرگ» شهزاده، حکومت غزنه را واداشت تا بدو پاسخ دلپذیری بفرستد. اما بنا بر هدایت سلطان متن نامه چنان ترتیب شده بود که اگر آن نامه دردست پسران علی تگین بیفتد، سبب آزارو باعث رنج خاطر آنها نگردد[1] شهزاده در سرزمین وقلمرو کمیجی عقب نشسته بودودر آنجا دست وپا کرده به تعداد (۳۰۰۰) عسکر برای خودجمع آوری نمودو بوسیله آن نیروی نظامی وخش[2] Wakhsh وختل راکه درجوارهلبك واقع بود، اشغال نموده ویران کرد.

این شهزاده تا کرانه‌های پنج Panj خودش رارسانید ودرآنجا بد واطلاع دادند که شخص سلطان عزم دارد برعلیه‌وی به‌لشکرکشی بپرادازد، بوریتگین دراثر این اطلاع عقب نشست وازین اقدام خویش اظهار ندامت وپشیمانی کرد. باوجود آن یك فرقه نیروی نظامی که تعداد آن به ده هزار نفر بالغ می شد درمقابل وی در(ماه اکتوبر) فرستاده شد[3] سپس به سلطان مسعود اطلاع دادند که بوریتگین ختل را ترك دادو بطرف سرزمین کمیجی ها عقب نشسته است بنا به‌هدایت سلطان مسعود جنرال علی به بلخ برگشت وسلطان یك پلان لشکرکشی راکه شخص خودش دررأس آن قرارگرفته بوددرماوراءلنهر تجدید کرد مقصد سلطان ازاین لشکرکشی آن بود که درزمستان همان سال گلیم بوریتگین

۱-بیهقی، صفحه ۶۸٤

۲-دربیهقی باید عوض رخش وخش خوانده شود.

۳ - بیهقی، صفحات ٦۹٦-۹.

انجام داد. بغراخان دربارۀ مهارت این سفیر در رشتۀ مجادله میگوید که وی در آن فن از ابوحنیفه گوی سبقت را ربوده است[1] از این گفته ها بر می آید که روابط این دو برادر ارسلان خان و بغراخان برخلاف گفته بیهقی بدان حد و اندازه وخیم نگردیده بود که یکی برعلیه آن دیگری پرچم خصومت را بصورت علنی و برملا بلند کرده باشند.

در ۲٤ ماه سپتامبر همان سال، از طرف هردو برادر و هم چنان از طرف یك فرما نروای مجهول الهویه دیگر قاصدانی به دربار مسعود فرستاده شده بود.[2] درسال ۱۰۳۸ ابواسحاق ابراهیم[3] پسر ایلك نصر اول، برای نخستین بار در ماوراءالنهر عطف توجه میکند. دراین فرصت اورا به لقب بورتگین[4] یاد میکردند؛ این مرد از زندان پسران علی تگین فرار کرده بود و ظاهراً چنان معلوم میشود که وی بار نخست نزد برادرش، عین الدوله، در اوزگند[5] پناه برده بود؛ لیکن برای مدت مدیدی درآنجا باقی مانده نتوانست[6].

۱- بیهقی، صفحات ٦٥٦-۸.

۲- بیهقی، صفحه ٦٦۰ (لشکرغان والی سمکان)

۳- بیهقی، صفحه ٦۸۲ اماطوریکه معلوم میشود درآنجا هرگز ایلك ابراهیم وجود نداشته پاورقی نمره ٤ صفحه ۳۰۰ (ترکستان بارتولد مراجعه کنید)

٤- دربیهقی، گردیزی ومنوچهری پورتگین ثبت شده لیکن بدون شك و تردیدی بوری (گرگ: مترجم از ترکمانهای آقچه پرسیده است) یعنی گرگ باید باشد. (ترکستان بارتولد نمره پاورقی ٥ صفحه ۳۰۰)

٥- درطبع تهران (٥٥۸) بهمان املاء بالا ثبت شده و درطبع مورلی (صفحه ٦۸۲) «راست اوگنج» قیدشده، نامه ایکه برای وزیر نوشته بود در Uzgand تحریر گردیده بود.

٦- بیهقی، صفحه ٦۹۷

بگفته بیهقی هیچ نیروی نظامی به اند ازه لشکریان مسعود دچار اینقدر زحمت نگردیده بودند. بروز نهم ماه جنوری، وقتیکه عساکر مسعود بدرهٔ شونیان (Shuniyan) رسیده بود نامه یی ازوزیر رسید که درآن ازحرکت قوای سلجوقی‌ها ازسرخس بطرف گوزگان خبرمیداد از این حرکت سلجوقی هاچنان حدس زده میشد که آنها عزم داشتند ترمذ میروند تا پل راخراب کرده ورابطه سلطان رابا قلمرو وی قطع کنند، سلطان مسعود مجبور گردید عقب نشیند زیرا هم در همین فرصت بوریتگین قبل ازسلطان درهٔ شونیان رادرتصرف خود درآورده بود. سلطان مسعودنمی توانست تحت این چنین شرایط باد شمنی مقابله کند که به اصطلاح تمام راه وچاه آن سرزمین رابلد بود. سلطان بروزجمعه در دوازده جنوری به عقب نشینی شروع کرد ودرظرف دو هفته به ترمذ برگشت (۲۶ جنوری). درتمام عرض راه، درحالیکه لشکریان مسعود عقب می نشستند بوریتگین آنهارادنبال میکرد، سامان اشتروا سپ های قوای نظامی مسعودرا می ربودند[1]. این لشکرکشی بیهوده مسعودوعقب نشینی وی برشهرت بوریتگین افزودوهمان بود که درخزان سال ۱۰۳۱ بحکومت غزنه اطلاع رسید که بوریتگین با یاری وکمک ترکمانها چند مرتبه برپسران علی تگین غلبه حاصل کرده و تقریباً ماوراءلنهر را در تصرف خویش درآورده است[2].

دراین جالازم نمیدانم[3] ازپیروزیهای تدریجی سلجوقی هادرخراسان ومجادلاتیکه بین نیروهای نظامی مختلف بوقوع پیوسته صحبت کنیم. نیزدراین

۱ـ بیهقی، صفحهٔ ۷۰۷.
۲ ـ بیهقی، صفحهٔ ۷٤٥.
۳ـ به صفحهٔ ۲٤ ترکستان بارتولد، مراجعه کنید.

راجمع کند و سپس بر علیه ترکمانها داخل اقدامات گردد .

وزیر سلطان مسعود سعی میکرد که لشکرکشی یا در بهار راه انداخته شود که علوفهٔ نورسته و گیاه زیاد است و یا اینکه آن لشکرکشی در خزان سر دست گرفته شود، زیرا در آن فرصت حاصلات جمع میشود و هم در آن زمان زحمت و فرماندهی لشکرکشی را بدوش فرمانروای صغانیان و پسران علی‌تگین انداخته ، قوای نظامی سلطان را از مشقت و مصیبت زمستان وامی رهانند [1] . سلطان مسعود بدین نصایح و اندرز گوش نداد [2] و در فکر آن بود که از بی‌نظمی که در ماوراء النهر شروع گردیده بود ، استفاده کند و در نتیجه آنسامان را جزء قلمرو خویش سازد.

مسعود به فرمانده ترمذ بیگتگین [3] امر داد تا از کشتی‌ها مانند همان پلی که پدرش سلطان محمود درسال ۱۰۲۵ تهیه دیده بود ، درست کند این پل هردو کرانهٔ دریا را باجزیرهٔ ارال پیغمبر(Aral-Payghambar) وصل میکرد.... ساختمان این پل آنقدر ها دشوار نبود زیرا تمام مواد کار آمد آن در آنجا موجود بود ، نیروهای نظامی سلطان بروز دوشنبه ۱۸ ماه دسامبر از پل عبور کردند و بروز یکشنبه سی ویکم دسامبر بدون اینکه با مانعی روبرو گردند ، به صغانیان رسیدند درعرض راه ، دراثر سرما و برف زیاد بازحمات و مشکلات زیادی روبرو شدند.

۱- بیهقی ، صفحات ۷۰۲- ۳.

۲- گردیزی ، صفحه ۱۷.

۳- از گفتهٔ بیهقی چنان استنباط میگردد (صفحه ۷۰٤ که این بیگتگین درزمان سبکتگین فرماندهٔ نظامی ترمذ مقررشده بود و این بیگتگین همان بیگتگین میباشد(بعقیدهٔ خود بیهقی) که درسال ۱۰۳٤ بقتل رسید . بود(صفحه ۷۰۷) بیهقی فرماندهٔ ترمذ را بنام نوشتگین ثبت کرده است .

راه فرار را پیش گرفتند واسماعیل ازتخلف عهد وبد وفایی خویش بهراس افتاد پایتخت خودرا(۲۸ مارچ) بقصد سلجوقی ها ترك داد.

درماه اپریل مرکزخوارزمیه راشاه ملك اشغال کرد وباوجود اینکه، مسعود درآن فرصت پدرودجهان گفته بود، خطبه را بنام وی قرائت کردند[1].

پیش ازلشکرکشی شاه ملك،سلجوقی ها مسعود راشکست داده بودند. کارزار دندانقان[2] (Dandanqan) درماه می سال ۱۰۴۰ برای همیشه به فرمانروایی غزنویها درخراسان خاتمه داد. درنزدیك کارزارگاه تختی[3] زدند وطغرل بر آن تخت نشست وازطرف تمام مردم بحیث امیرخراسان پذیرفته شد. بعد از این نامه های پیروزی برای هردوخان ترکستان، به پسران علی تگین وبوریتگین وعین الدوله نوشتند. شکست خوردگان را تاکرانهٔ دریای آمو دنبال کردند وعلت آن این بود تاآنها بسوی ماوراءلنهر فرارکنند. واین امریك نشانه واضح شکست غزنویها وعلامت پیروزی طغرل میبود ومردم ازاین حادثه آگاه می گردیدند ازطرف دیگر، می بینیم که مسعود نامه یی بقلم بیهقی نوشته برای رئیس وسرکردهٔ قراخانیها می فرستد ودرآن نامه مدعی میگردد که ارسلان خان ازیاری وکمك بدو دریغ نخواهد نمود وحتی آماده خواهد شد که شخصاً دران لشکرکشی سهم بگیرد[4]. مسعود دران فکر واندیشه بود که نه تنها بلخ وملحقات آنرا ترك گوید

۱- بیهقی، صفحات ۸٦٥-۷.

۲- حصار وقلعه یی درچهل میلی مرو (ژوکوفیسکی رزولینی، صفحهٔ ۳۸

۳- بیهقی، صفحهٔ ۷۸۸. باوجود آن راورتی (طبقات ناصری، صفحهٔ ۱۳۲) عقیده دارد که بیهقی درباره تخت نشینی یکقلم خاموش مانده است.

۴- بیهقی، صفحهٔ ۷۹٦.

فرصت آرزو نداریم در باره لشکر بیکران وبسیار مجهز سلطان مسعود سخن درمیان گذاریم وبگوییم که لشکریان مسعود بنسبت سامان ولوازم زیاد نمیتوانست جلو روند. درعین زمان لازم نمیدانم که در بارهٔ چادرنشینان واینکه صحرای استپ چون پدرومادر[1] آنها بود چیز نویسی کنم، وهم موزون نه میدانم که در بارهٔ چادرنشینان واینکه آنها سامان ولوازم خودرا به فاصله ۱۲۰ میل از کمپ خود دور میگذاشتند[2] تابدان وسیله بهتر بتوانند با دشمن نبرد کنند، سخن گویم. سلجوقی ها بنا بخواهش خود از امداد نظامی ماوراءلنهر بهره مند گردیدند[3] درعین زمان دیده میشود که سلجوقی ها ازخطر حمله ازعقب مصون می بودند وعلت آن، این بود که درخوارزمیه بعد ازمرگ هارون، اسماعیل خندان فرمانروایی میکرد واین زمامدار جدید خوارزمیه، دشمن غزنویها بود. مسعود برای اینکه گریبان خودرا ازچنگ این فرمانروایی خوارزمیه رها سازد درسال ۱۰۳۸ برای شاه ملك جند (Jand) فرمان وعهد (×) خوارزمیه راداد. مساعی اخیرالذکر برای اینکه خوارزمی هارا بصورت داوطلبانه فرمانبردارخود سازد، با ناکامی روبرو گردید. وبهمان جهت بود که وی لشکرکشی خودرا برخوارزم تازمستان سالهای ۱۰٤۰ــ ۱۰٤۱ به تعویق انداخت. درماه فروری سال ۱۰٤۱ آتش جنگ برای سه روز درآسیب (Asib) درگرفت وخوارزمی هاشکست خوردند. بعقیده بیهقی بعد ازآنکه خوارزمی ها ازفرارسیدن نیروهای نظامی غزنویان اطلاع یافتند

۱ــ بیهقی، صفحه ٦٦٩ .

۲ــ ایضاً وصفحات ۲ ۷۱ــ ۱۳ (سی فرسخ)

۳ــ بیهقی، صفحهٔ ٤ ۷۳ .

(×) زین الاخبار، گردیزی، ، باهتمام قزوینی، صفحه۲

فرمانده نیروهای نظامی ترمذ امیرك بیهقی (اسم حقیقی وی ابو الفضل حسن احمد بن محمد) شهر ترمذ را برای مدت پانزده سال در برابر سلجوقی ها دفاع میکرد وفقط زمانی آن شهر را به داود تسلیم کرد که امیدش از غزنه بکلی قطع گردید[۱] داود وظیفه وزارت را به امیرك تکلیف کرد اما وی آن کرسی را قبول نکرده وبغزنه برگشت ودر آنجا از طرف حکومت غزنه بحیث رئیس دیوان اسناد دولتی مقرر شد.

ایضاحات مورخ درباره دفاع دوامدار ترمذ با آن گفتهٔ وی که امیرك رئیس دیوان اسناد رسمی مودود مقرر شده بود (یعنی پیش از ۱۰۴۸) سر نمی خورد و متناقض میباشد.

حتی دیده میشود که سلجوقی ها در سال ۱۰۴۳ خوارزمیه را جزء سر زمین وقلمرو خویش ساختند. شاه ملك بطرف پارس فرار کرد ودر آنجا برای مدتی در بیهق زندگی میکرد[۲] لیکن بالاخره در مکران (Makran) زندانی گردیده ودر همان زندان وفات کرد[۳] انتقال زمامداری بلخ به آل سلجوق وقطع علاقه بین غزنویها وماوراء لنهر فقط در سال ۱۰۵۹ در اثر معاهده یکه بین داود و سلطان ابراهیم غزنوی منعقد گردید، صورت گرفت.[۴]

۱- تاریخ بیهقی (ff.696-20a)

۲- تاریخ بیهقی (ff.28d-29a) شاه ملك را در اینجا ابو الفوارس شاه ملك بن علی البرانی ملقب به حسام الدوله ونظام الملة ثبت کرده اند.

۳ بیهقی صفحات ۸۶۷-۸، ابن اثیر، جلد نهم، صفحهٔ ۳۴۹.

۴- مولر، اسلام (Muller, Der Islam) دوم، ۷۷۰. راورتی، طبقات ناصری، صفحات ۱۰۳-۱۳۲.

بلکه غزنه راهم تخلیه نماید. وزیر دربار غزنه ودیگر شرفاء سعی ومجاهدت میورزیدند تا مسعود راازآن فکرواقدام منصرف سازند، زیرا بعقیده وزیر وشرفاء خطر بدان اندازه ییکه مسعود فکرمیکرد، بزرگ وهولناك نبوده است[1].

لیکن مسعود به مشوره شرفا ووزیر خویش گوش نداد، عهد وفرمان بلخ و طخارستان رابرای بور یتگین فرستاد[2] تابدان وسیله آتش جنگ ومخالفت را بین وی وسلجوقی ها دردهد. وخودش رهسپارهندگردید. درفرصتی که غزنه را بقصد هند ترك میداد بهشرفائیکه درغزنه میماندند توصیه کرد که به مجرد رسیدن سلجوقی ها بدان ولا برای آنها خدمت نمایند[3].

طوریکه واقعات مابعد نشان داد، آن ناامیدی ویاس مسعود پیش از وقت بوده است. بعد ازعزل ومرگ سلطان (د رجنوری سال ۱۰۴۱)[4] ودورهٔ فرمانروایی مختصر برادرش محمد درماه اپریل سال ۱۰۴۱[5] فرزندفعال مسعود مودود، برتخت نشست. هم درهمین دورهٔ مودود روزگارباز برای یکباردیگر بکام غزنویها دورمیخورد. در دورهٔ مودود برای یکبار دیگر بلخ وترمذ جزء قلمرو آل ناصر شدو شاه ترك ها درماوراءلنهر (شاید بوریتگین باشد) اقتدار وقدرت غزنه رابرسمیت شناخت[6]

۱- بیهقی، صفحات ۸۲۹-۳۰.

۲- بیهقی، صفحهٔ ۸۲۶.

۳- بیهقی، صفحهٔ ۸۳۲.

۴- بعقیدهٔ گردیزی (F.174;Camb.,Ms., f140a) یازدهم جمادی الاول ۴۳۲، نیزبه ترکستان بارتولد صفحهٔ ۱۸ مراجعه کنید.

۵- بیهقی، صفحهٔ ۸۶۷، ابن اثیر، جلدنهم، صفحهٔ ۳۳۴.

۶- ابن اثیرجلد نهم صفحه ۳۳۴

داخلی بین قراخانیهای ترکستان که مادر باره آن در جای دیگر سخن گفتیم [۱]، هموار کرد. نیز در همین آوان بود که یك نهضت اهل تشیع که شاید آخرین نهضت این فرقه مذهبی باشد در ماوراءلنهر در دورهٔ بغراخان هارون درسال ۴۳۶/۱۰۴۴-۵ شروع گردید. درباره این نهضت مواد کافی مورد دسترس ما نمیباشد. دراین مرتبه بازهم هیأت تبلیغاتی این فرقه مذهبی موفق گردید باینکه مردم را وادارد که نسبت به خلیفه فاطمی، مستنصر سوگند وفاداری یاد کنند (۱۰۳۶-۱۰۹۴) بغراخان چنان وانمود میکرد که گویا وی تبلیغات مبلغین شیعه را پذیرفته است، لیکن در حقیقت آرزو داشت که پیروان و مبلغین آل تشیع را به موفقیت کاذب شان شاد نماید و همان بود که در فرصت مساعد امر داد که تمام اهل تشیع را در بخارا از دم تیغ بکشند و در دیگر نقاط قلمرو وی پیروان شیعه را از بین بردارند [۲].

در تاریخ ماوراءلنهر دورهٔ فرمانروایی قراخانیها نخستین خاندان سلطنتی ترك ها که بصورت مستقیم بر تمام آنسامان فرمانروایی میکرد، بدون شك و تردید، یك دورهٔ بزرگی بحساب می آید «متاسفانه کمی معلومات وقلت مواد درباره این دوره اجازه نمیدهد که از تحولات تشکیلات سیستم اداری سامانی مر خواننده را معلومات دهیم ویا درباره اینکه مغول ها این سرزمین را چطور یافته بودند، چیزی مورد دسترس خواننده بگذاریم. امادربارهٔ تحولاتیکه سلجوقی ها در پارس بوجود آوردند تا یك حد واندازه معلومات داریم زیرا شرایط هم مانند باید نتایج وثمرهم مانندی بارآورد، درعین زمان باید علاوه نموده گفت که آگاهی از ساختمان

۱- هندبوك سیمـریجی، جلد دوم، صفحه ۹۸.

۲- ابـن اثیر، جلد نهم، صفحه ۳۵۸.

تقریباً درهمین فرصت بود که بوریتگین ابراهیم باتمام جلال و شکوهمندی پایه های یك دولت مستقلی رادرماوراءلنهر بنیادگذاشت . ازروی سکه‌ها[1] شاید بدین نتیجه میرسیم که بوریتگین ابراهیم پیش از آن در بخا را در سال۱۰۴۱/۴۳۳-۲ فرمانروایی میکرد وهم احتمال‌میرود که وی فرما نروای تحت الحمایهٔ بغراخان بوده با شد .

برسکه های سال ۱۰۴٦/٤۳۸- ۷ (که شاید درسمرقند[2] ضرب زده شده باشد)لقب مکمل ابراهیم راکه عبارت از«امام الدوله تاج المله سیف خلیفة الله تمغاج ابراهیم »باشد، می بینیم[3] . این لقب تمغاج خان[4] راکه ابراهیم وپیش ازوی بغراخان برخودنهاده بود نشان میدهد که آنها از امپراتورهای چین تقلید میکردند برعلاوهٔ این تقلید، نکات زیرموضوع راخوبتر وبهتر روشن میسازد :

ابراهیم لقب «پادشاه شرق وچین»[5] وهمچنان پسرش نصرلقب «سلطان شرق وچین»[6] را برخودمی گذارند درحالیکه هردو تن(یعنی پدروپسر) بنا بر اطلاعات موثق ومعتبر فقط درماوراءلنهرفرمانروایی میکردند .

راه را برای پیروزیهای ابراهیم ، بعقیده ابن اثیر[7]، مجادلات ونفاق های

۱- مارکوف (A.Markov) ، کتلاك ، صفحهٔ ۲۵٦ .

۲-مارکوف ، کتلاك ، صفحه ۲٦۲ .

۳- امام الدوله وتاج المله سیف خلیفه الله .

٤-به پاورقی نمره۷، صفحهٔ ۳۰٤ ترکستان بارتولد مراجعه کنید .

٥-مارکوف ، کتلاك ، صفحهٔ ۲٦۳ (etseq)

٦-ایضاً صفحه ۲٦۸ (etseq)

۷-ابن اثیر، جلد نهم، صفحه ۲۱۱ .

برعلاوه دیده ایم که مفکوره های اخلاقی چادرنشینان نسبت به مردمان متمدن بیشتر برپایه های مذهب متکی میباشد. پس این یك امر بسیار طبیعی است که سلجوقی ها وقراخانیهای اول نسبت به محمود ویا مسعود مسلمان بهتر بودند مثل اینکه سنت ویلادمیر (Saint Vladmir) از امپراطورهای بیزانس مسیحی بهتری بودند.

دردیدهٔ قراخانیها مذهب نه تنها اسلحه یی بود که توسط آن سیستم فرمانروایی خودها را استحکام می بخشیدند، بلکه عقیدهٔ مذهبی آنهارا از نوشیدن شراب ممانعت میکرد. احتمال میرود که بعض از این فرمانروایان تحت تاثیر مذهب از روی صمیمیت مجاهدت میورزیدند که عدالت را پیشه خود سازند.

لیدر و رهبر مردمان چادر نشین که از نگاه لباس [1] و پوشاك از قهرمانهای این مردم فرق نداشت وبا تمام زحمات آنها شریك بود [2]، دشوار بود دفعتاً مانند محمود ویا مسعود اعلان مطلق العنانی نماید درتمام سلجوقی ها دیوان صاحب حرس تمام اهمیت وارزش خودرا ازدست داد [3] نیزدرهمین دوران زمامداری آل سلجوق بود که دیوان صاحب خبر مورد استفاده قرار نمی گرفت زیرا سیستم جاسوسی از نگاه احساسات اخلاقی مردمان غیرمتمدن نازیبا ونفرت زا میبود.

پرچمدار این سیستم نظام الملك [4] پاسخ زیرین را ازطرف آلپ ارسلان دربرابر

۱ـ لباسی را که طغرل درزمان داخل شدن خود درنیشاپور ۱۰۳۸ پوشیده بود در بیهقی با تمام معنی به تفصیل نوشته شده. صفحه (۶۹۱)....

۲ـ درزمان شکست وعقب نشینی ترکمانها طغرل برای چند روز کفش وزره را ازپای وتن خویش بیرون نکشید.

۳ـ سیاست نامه، صفحه ۱۲۲ وترجمه آن صفحهٔ ۱۷۹

٤ـ سیاست نامه صفحه ٦٥ وترجمه آن صفحه ۹۹

امپراطوری سلجوق در ماوراءلنهر یك امر مهمی میباشد زیرا خوارزمیه جز قلمرو اول الذکر شده بود و خوارزم شاه که خودش را فرمانروای ماوراءلنهر میدانست، درحقیقت (درسده سیزده) والی سلجوقی‌ها بودند.

پس ماعزم داریم در باره آن خصوصیات بارز آل سلجوق نسبت به اسلاف شان، سخن گوییم.

راجع به مزایا ومحاسن نخستین فرمانروایان آل‌سلجوق، طغرل، الب ارسلان وملکشاه از دیر باز ارزیابی‌ها مورد دسترس خوانندگان آثار تاریخی گذاشته‌شده است. حتی می بینیم که مولر (A.Muller)، آنکه به ترك عقیدهٔ خوبی ندارد[1] درباره این فرمانروایان ومخصوصاً دوشخص اخیرالذکر[2] (آلپ ارسلان و ملکشاه) قضاوت عادلانه میکند.

تناقض درسجیه وکردار مردمان ترك وفرمانروایان آنها توجه اهل خبره را در قرون وسطی بسوی خود معطوف نموده ومشاهدات ادریسی راجع به ترك ها خیلی‌ها ارزنده است[3] شهزاده های [ترك *] جنگجو، هوشیار، باثبات، عادل ودارای مزایا ومحاسن زیادی میباشند. درصورتیکه مردمان ترك ظالم، وحشی، درشت وجاهل استند. همان عللی که باعث اختلاف بین ذهنیت‌های انفرادی و ذهنیت های توده‌های کثیر مردم میگردد، میتواند ازعهده تحلیل وتجزیه اختلاف فرهنگی که بین فرمانروایان وتوده‌های ترك وجود داشته بخوبی برآید.

۱-Derislam جلد دوم، صفحه ۲۲.

۲-ایضاً، جلددوم، صفحه ۹۵.

۳- جغرافیای ادریسی، ترجمه Par Jaubert جلداول، صفحه ۴۹۸.

*-[ترك] مترجم افزوده است.

گماشتگان وجاسوس هایی داشت[۱] ازطرف دیگر ، ازینکه نظام الملك دیوان صاحب خبر را قاعدهٔ بنای دولت میداند ، صحیح است زیرا الغای سیستم جاسوسی تازمانیکه یك کنترول موثری جانشین آن نگردد راه خودسری را برای حکام وشهزادهها هموار میسازد .

این مفکوره پارسی ها که شاه را یگانه فرمان روا وباصطلاح اختیار دار کل درامور دولت ومملکت میدانستند ، درنظر چادرنشینان یك نظریه وفکر بیگانه واجنبی می بود ، زیرا چادرنشینان عقیده داشتند که امپراطوری مال و دارایی مشترك تمام اعضای خانوادهٔ خان میباشد . اتوکراسی دروهله نخست درنظر سلجوقی یك نظریه اجنبی بود زیرا می بینیم که دربعضی شهرهای خراسان بنام طغرل خطبه خوانده میشد ودربعضی شهرهای دیگر بنام برادرش داود خطبه می خواندند[۲] سیستم حیطه های کوچك نفوذ وجنگهای داخلی که زاده چنان سیستم میباشد ، دردوره سلجوقی ها وقراخانی ها خوب انکشاف کرد . دردورهٔ سلجوقی ها عوض معاش به عساکر زمین میدادند واین سیستم توزیع زمین به عساکر ، صدمه شدیدی به مفاد مردم میزد ۲ درنیمه شرقی جهان اسلام ، این سیستم فقط بعد ازفتوحات اسلام انکشاف کرد حتی درازمنهٔ پیشین به عساکر وسربازهای نامدار بحیث انعام وبخشش زمین میدادند ، اما این امر ، البته جنبهٔ استثنایی داردوبه اندازهٔ شاذ ونادرمی باشد که نظام الملك[۳] عقیده دارد که شاهان گذشته به عساکر خود زمین نمیدادند بلکه پول نقد میپرداختند .

(۱) بیهقی ، صفحات ۱٦٤ - ۱٦٥
(۲) ابن اثیر ، جلد نهم ، صفحات ۳۲۷ - ۳۲۸
(۳) ترکستان بارتولد ، صفحه ۲۳۸

این پرسش که چرا صاحب خبر را مقرر نکرده است چنین می نویسد: «اگر من صاحب خبری را مقرر نمایم آنانکه از دوستداران و مصاحبان من باشند نه به وی اعتنایی کنند و نه مرو را رشوت دهند زیرا این دسته مردم بلوستی، هم نشینی وفاداری و درست پیمانی خود متکی می باشند، از طرف دیگر دشمنان و بدخواهان من با صاحب خبر راه دوستی و رفاقت را باز خواهند کرد و بد وامد ادمالی خواهند نمود، پس صاحب خبر پیهم خبر های نادرست و ناجایزی را درباره دوستداران ورفقای من تهیه خواهد دید اما درعین زمان اخبار خوشمزه و خوبی را درباره دشمنان من، بمن خواهند داد کلمات خوب و بد به تیرهایی می ماند که اقلاً یکی از آنها بهدف اصابت خواهد کرد. یعنی هر روز حس همدردی من نسبت به دوستداران من کم خواهد شد اما درعین زمان همان حس همدردی نسبت به دشمنان ما خواهد افزود.»

درنتیجه درمدت کوتاهی دشمنان من بمن نزدیکتر خواهند شد وجای دوستداران را خواهند گرفت و بعد از آن هیچکس نخواهد توانست چنان نقص وزیان را اصلاح نماید.»

این کلمات نه تنها عقیدهٔ شرافتمندانه یی را منعکس میسازد بلکه قضاوت متین ودرست انسانی را نشان میدهد که ناپاکی های تمدن ذهنش راملوث نکرده است. نیز امکان داشت که همان سیستم جاسوسی بصورت یك اسلحه برعلیه خود شاه استعمال میشد، مثلا اگر محمود جاسوسانی رابجان پسرش مسعود انداخته بود، مسعود نیز بنوبه خود دربین هیئت کارمندان وافسران محمود

زندگی میکردند. وقتی که مغلها مردمان دهات و روستا را برای کارهای محاصره جمع میکرد (این کار را در همه جا منصه اجراء گذاشته بودند) درضمن آن اقدام اوامری برای زمیندارها نیز فرستادند[1] در خراسان بهمان ترك هایيکه صاحب اقطاع بودند، اسم دهقان داده شده بود.

وقتیکه درسال ۱۰۳۵ شهرهایی از قبیل دهستان، نسا، فراوه را بسلجوقی ها (طغرل داود و کاکای آنها پیغو یا بیغو) دادند هرسه تن را دهقان میگفتند. ودرعین زمان تحفی که درشان والی های مزبور بودنیز برای آنها تقدیم شد. کلاه مخصوص، پرچم لباس بافته مطابق رسوم وعرف مردمان فارسی، اسپها، قیضه، کمربند طلا مطابق عرف وعادات ترکها و برعلاوه سی پارچه قماش که بمقراض آشنا نگردیده بود[2]

انحطاط وزوال طبقه زمیندار در اثرنزول قیمت زمین صورت گرفت ومترجم نرشخی دراین باره سخن میگوید[3] در زمان وعهدیکه مترجم نرشخی زندگی میکرد یك قطعه زمینی راکه درعصرسامانیها ٤٠٠٠ درهم قیمت داشت هیچ کسی حاضر نمیشد بحیث تحفه وهدیه بپذیرد واحیاناً اگر کدام خریداری برای آن پیدا میشد باز هم آن زمین بدون کشت وزرع باقی میماند وعلت آن همان بیدادگریها وستم هایی بود که فرمانروایان بررعایای خویش روا میداشتند. مفکوره وایده آل شاهنشة اتوکرات که درسرزمین ها وولایات مفتوحه رواج داشت، فاتحان را بدون شك وتردید متأثر میداشت. تمایلات مطلق العنانی فرمانروایان، افرادقبیله فرمانروا

۱- نسوی، هودس، صفحهٔ ۵۳، ترجمهٔ ۹۰- ۹۱.

۲- بیهقی، صفحهٔ ٦۱۱ .

۳- نرشخی، صفحات ۲۱- ۳۰ این درست که مولف درباره قیمت های زمین دربخارا صحبت میکند، واحتمال میرود کهاین گفته در موردقیمت زمین ها درروستاودهات نیزصدق میکرد.

دردوره امپراطوری سلجوقی ها سیستم اقطاع(fief)عام شد امااین سیستم باعث تاسیس سیستم سرف نگردید.

نظام الملك [۱] بەصاحبان اقطاع اجازه میدهد که یك اندازه معین محصول ویاپول راازمردم دریابند اما بهیچ صورت مجاز نمیدانند که آنهازمام اختیار مال، زن واطفال مردم رادردست بگیرند سیستم اقطاع از دارایی ملکی و اراضی فرمان روایی کاست واین خودنشان میدهد کهچراتوام باارواج سیستم مزبور اهمیت دیوان وکیل رفتهرفتهازبین رفت.[۲]

بەوجودآمدن حوزەهای نفوذکوچك و تاسیس سیستم اقطاع شدید ترین ضربتی بود کهحوالت پیکر اقتصادی ومالی طبقهٔزمیندار نمود. این حقیقت در ماوراءلنهر بیشتر ازخراسان عطف توجهمیکنددرصفحات گذشتهدیدیم که دهقانها درماوراءلنهر بیشازدیگران درسرنگون کردن خاندان سلطنتی سامانیها رول داشتند. این یك امرطبیعی است کهدردورهٔ اول فرمانروایی خاندان سلطنتی جدید دهقانها اهمیت زیادی داشتند زیرامی بینیم که دهقان ایلاق Ilaq بنام خود سکه ضرب میزد[۳] نیز توام با بیان لشکرکشی ۱۰۰۷-۱۰۰۸ « دهقانهای ماوراءلنهر» بحیث یك طبقهٔ جداگانه ذکرشده لیکن درشرح وبیان تهاجم مغولهاازدهقانها بدان معنی که کدام رولی رابازی کرده باشد، مطالعه نکرده ایم. اما راجع بزمیندارهای خراسان اینقدرذکرمیشود که آنهادرقصرهای خانوادگیخودشان

۱- سیاست نامه، صفحه ۲۸ و ترجمه آن صفحه ۴۰

۲- سیاست نامه، صفحه ۸۱ و ترجمه آن صفحهٔ ۱۲۱

۳- Melanges Asiatique iii,715; مارکوف، کتلاك، صفحات ۲۱۸-۱۹.

از قصر پادشاه نباید صادر گردد، زیرا هیچکس بدان اوامر وقعی نمیگذارد، فرمان شفاهی و زبانی شاهنشاه باز هم خطر بیشتری در بر میداشت. نظام الملک[1] عقیده دارد که باید قانونی منصهٔ اجراء گذارده شود تا همواره یك شخص اوامر شاهنشاه را به دیوان خزانه ببرد و این شخص حق نداشته باشد که وظیفهٔ خود را به شخص دیگری تفویض نماید. بعد از آنکه امر شاهنشاه به دیوان رسید، دیوان فوراً راپوری تهیه کند و از آن راپور شخص شاهنشاه را مطلع سازد وسپس بدان امر جامهٔ عمل بپوشاند. تحت یك رژیم مطلق العنان نمیتوان چنین اندیشه را عملی کرد و همان بود که در اثر اقتدار روزافزون وزیر بین شاهنشاه و وزیر تصادم بوقوع پیوست.

یکی از مشکلات و دشواریها برای سیستم بوروکراسی این بود که با مهاجمین ترکی به چه طرز رفتار شود زیرا این ترکهایی که با شاهنشاه داخل مملکت گردیده بودند، زندگی مستقر را دوست نداشتند و تحت یك نوع سیستم اداری و احدی با سایر مردم نمی‌شد در آورده شوند. نمایندگان سیستم بوروکراسی جهان فارس طبعاً طرفدار آن بودند تا فرقه‌های مختلف چادرنشین‌ها بحیث حشم شناخته شده و آن قوانینی در مورد ایشان منصهٔ اجراء گذارده شود که در مورد غلامان زرخرید و سربازان اجیر تطبیق میگردید. از نقطه نظر نظام الملک[2] باید با ترکمانها رویهٔ خوب ورفتار شایسته بشود زیرا آنها از یکطرف باعث بوجود آوردن بی انتظامی میگردند و از جانب دیگر

۱- سیاست نامه، صفحهٔ ۸۱؛ در ترجمهٔ (صفحهٔ ۱۲۰) عکس این گفته عطف توجه میکند.

۲- سیاست نامه، صفحه ۹٤ و ترجمهٔ آن صفحهٔ ۱۳۸.

را ازوی منزجر میساخت اما ازطرف دیگرخودفرمانروایان را بطرف نمایندگان بوروکراسی فارس جلب میکرد.

سلجوقی ها نمیتوانستندخودشانرادرپیکر فرهنگ سامانیها وغزنویها هضم نمایندزیرا طوریکه مشاهده نمودید اینهاتاروزهای اخیردورهٔ فرمانروایی خودشان از تمام فرهنگها و ثقافت ها بیگانه مانده بودند. ازروی اطلاعات ومعلومات موثق[1] برمی آیدکه آخرین سلطان نیرومندوباسیطرهٔ سلجوقی هاسنجر ازنوشت وخوان بیگانه بود وگمان نمی‌رودکه اسلاف وی ازسنجر بهتر آموزش وپرورش دیده باشند. دراین جا باید علاوه نموده گفت که گاهی اوقات ملکشاه رامردی معرفی میکنند که گویا ازفرهنگ وثقافت نسبتاً بیشتری برخوردار بوده است.

پادشاه بیسواد، البته، نمیتواندسیستم بوروکراتی سرزمین ومملکت پهناور خویش راکه خیلی پیچیده ومغلق میباشد اداره وکنترول نماید. بارسنگین این مسوولیت بدوش وزیرش میبودوهم ازهمان نقطهٔ نظراست که وزرای دورهٔ آل سلجوق نسبت به ازمنهٔ گذشته قدرت زیادی داشتند. وقتیکه نظام الملك دربارهٔ وزرای دورهٔ سلجوقی سخن میگوید آنهارا فرمانروایان مشترك مینویسدوحقا که دراین موردقضاوت عادلانه میکند[2] درعین زمان تحت این چنین شرایط مداخلهٔ شاهنشه ودربار در امورمملکت داری تاثرات شوم وفلاکت باری رابار می آورد. نظام الملك[3] سعی ومجاهدت میورزید که اوامر تحریری وکتبی

۱ـ (ازسند دیلوماتیکی بنام شخص سنجرنوشته شده) (Texts,P.38)

۲ـ ابن اثیر، جلد دهم صفحهٔ ۱۳۸.

۳ـ سیاست نامه، صفحهٔ ٦٦، وترجمهٔ آن صفحات ۹۹ـ ۱۰۰

افسران نیز یکی از عناصری بود که شاید باعث بوجود آوردن اضطراب و ناراحتی گردد. و بهمین جهت است که نظام الملك توصیه میکرد که نباید دو و یا سه وظیفه را یك شخص در دست بگیرد تا بدان وسیله برای افسران بیکار ؛ کار و وظیفه پیدا شود[1] حتی می بینیم که همان پلانی را که در اواخر دورهٔ ملکشاه برای تجدید مصارف قوای نظامی پیش کشیده بودند ؛ نظام الملك با دیده خوف و بیم مینگرد[2] ، یکی از ملتزمین شاهنشاه را قانع ساخت که در دوران صلح و آرامی نباید ۰۰۰ر۴۰۰ عسکر را نگهداشت بلکه بهتر خواهد بود آنرا به ۰۰۰ر۷۰ نفر تقلیل دهند. با دست اجراآت سپردن این مفکوره خاندان سلطنتی ۰۰۰ر۳۳۰ دشمن مسلح برای خود تهیه دید. اما نظام الملك عقیده داشت که نیروهای نظامی شاهنشاه به (۰۰۰ر۷۰۰[3]) بالغ گردد تا بدان وسیله آسیای شرقی ، افریقه و یونان را فتح کنند. نظام الملك[4] از اینکه ملکشاه مانند اسلافش[5] برای نیروهای نظامی ضیافت هایی را راه نمی انداخت ، شکایت میکند زیرا در نظر چادر نشینان تمام ملل سخاوت یکی از صفات مهم شاهان و قهرمانها بحساب می آید .

وزیر از ضیافت های طغرل یاد آوری میکند و از اهمیت این چنین ضیافت ها در دولت قراخانیها سخن میان میگذارد . و هم از نا امیدی سربازان و مردمان ماوراء لنهر

۱- ترکستان بارتولد ، صفحه ۲۳۹ .

۲- سیاست نامه ، صفحه ۱٤٤ ، ترجمه آن ۲۱۳ .

۳- بعقیده راوندی (راحة الصدور ، صفحات ۱۳۱-۲) تعداد سواره نظام که به گارد شخص سلطان در دورهٔ فرمانروایی ملکشاه تعلق داشت به ۰۰۰ر٤٦ نفر بالغ میگردید.

٤- سیاست نامه ، صفحهٔ ۱۱۵ ، ترجمهٔ آن صفحات ۱٦۸-۹ .

٥- راجع به ضیافت های الپ ارسلان به Hoatsma, Recucil, II, 47 مراجعه کنید .

باخاندان سلطنتی رابطه داشته وکمر درخدمت آنها محکم بسته اند. مولف سیاست نامه عقیده دارد که باید یکدستهٔ هزارنفری ترکمانهارا درحلقهٔ غلامان داخل کنندومانندغلامان، آنهارا تربیه کنندتا بدان وسیله خوی وبوی مردم راگرفته با دیگران آمیزش نمایند وحس نفرت آنها به خاندان سلطنتی کم شود. ودرموقع ضرورت واحتیاج از ۵۰۰۰ تا ۱۰،۰۰۰ ترکمان راجمع کنند تا مانند غلامان خدمت کنند. البته اقدام بدین امریعنی فرزندان میدانهای استپ را مانند غلام‌های دربار تربیه کردن، دشواریها ومشکلاتی داشت. درعین زمان مفادمردمان مستقررا بان مهاجمینی که هرگزآرزونداشتند حیات چادرنشینی را ترك دهند بازهم از دشوار، دشوار تر میبود.

درنتیجه تحول خانهای ترکی به مطلق العنانهای پارسی چنان وضعی را بوجود آورد که زارعین برچادرنشینان غلبه نمایدوچادرنشینان مجبورگردند که خود را باحیات مستقرتوافق دهندو یا درمملکتی که فتح کرده اند بازحمت ومشقت زیادی زندگی نمایند.

تحت این چنین شرایط بمشکل مفکورهٔ نظام الملك عملی شده میتوانست زیرا جزئی ترین ضعف درساختمان دولت خطرهای زیادی را بار می آورد.

نظام الملك از نیروی روبندهٔ فرقهٔ مذهبی اسماعیلیه دردورهٔ ملکشاه[1] اظهار خوف وهراس میکرد ودرعین زمان نفوذ آنها بیکه[2] موقف شان در بین چادرنشینان نسبت به مردمان مستقر فرق داشت، مایهٔ خطرمیدانست. اعضای بیکار طبقه

۱ــ سیاست نامه صفحات ۱۶۴ــ۵ ترجمهٔ آن صفحات ۲۴۲ــ۴ .

۲ــ سیاست نامه، صفحه ۱۵۶، و ترجمه آن صفحه ۲۳۱

کرد. شیخ ابوسعید کسانی را که در رشتهٔ ساینس عملی تحقیق میکردند با دیدهٔ نفرت نمیدید.

قرار گفته حمدالله قزوینی[1] شیخ ابوسعید باسینا مذاکراتی نمود و بعد ازختم مذاکره شیخ گفت: «چیزیرا که من می بینم اومیداند.» ابن سینا دربارهٔ شیخ بعد ازختم آن مذاکرات گفت: «چیزیرا که من میدانم، اومیبیند.» این چنین رابطهٔ دوستانه بین یك شیخ وابن سینا که طبقه اورتوداکس ازوی متنفر بودند[2] مایهٔ تعجب وقابل توجه میباشد: دراینجا باید علاوه نموده گفت که قراخانیها با کسانی در تصادم بودند که آنها به صلح چندان تمایل نداشتند.

طمغاچ خان ابراهیم، بعقیده ابن اثیر[3]، یکی از زهادبي مانندی بود؛ پدرش نصرنیز یکی از فقراءوزاویه‌نشینان میبود[4] وطمغاچ خان بدون اجازهٔ فقها ازهیچ کس پول نمیگرفت.

طمغاچ خان بسیار زیاداز روحانیون احترام میکرد: میگویند روزی چنان اتفاق افتاد که ابوشجاع، یکی ازاحفاد علی، بدو گفت که اولیاقت پادشاهی راندارد. به مجرد شنیدن این کلام طمغاچخان دروازه‌های قصررا بروی خود بست وفیصله کرد که از تاج وتخت درگذرد. لیکن بعدها دراثر اصرار مردم ازعزم خویش منصرف شد زیرا مردم اورا بسیار گرامی میداشتند وعقیده داشتند که طمغاچخان

۱- ژوکوفیسکی (Op. Cit., P. 252)

۲- ابن اثیر، جلد نهم، صفحهٔ ۲۱۰.

۳- ایضاً جلد نهم، صفحات ۲۱۱ - ۱۲.

۴- این افسانه درباره نصر باافسانه ئیکه دربارهٔ وی جمال قرشی (صفحات ۱۳۳-۵) نوشته مقایسه کنید.

درفرصتی که ملکشاه درآنسامان به لشکرکشی پرداخت وهیچکس راضیافت نداد صحبت میکند.

دردولت قراخانیها بایك موجبه دیگری که دردورهٔ سلجوقی هاآنقد رها کسب اعتبارنکرده بود برمی‌خوریم : این موجبه عبارت ازتصادم بین قدرت دنیوی وجهان روحانیت میباشد. دراینجا میخواهیم به کمك چندمثال نشان دهیم که آن‌مجادله تاچه‌حد واندازه شدید وزننده بوده است. امایك نکته قابل تأسف درآنجاست که‌موادیکه بتواند علت آن‌مجادله‌رانشان دهد مورد دسترس‌مانمیباشد .

طوریکه قبلا اشاره نموده نشان دادیم ، نخستین خانهای ترکی اشخاص متقی و پرهیزگاری بودند . این پرهیزگاری نشان هیچکدام پهلوی دپلوماسی وسیاسی نداشته بلکه‌ازروی‌صمیمیت واخلاق بود.

دراینجا بایست علاوه نموده گفت‌که خانهای مزبور به مشایخ و اهل تقوا وورع نسبت به علمای نصوصی مذهبی بیشتر احترام میکردند. یکی از مشایخ بانفوذ وصاحب رسوخ پارس ابوسعید میهنی Mayhani میباشد . اگر بگفتهٔ سوانح نگار[1] وی باورکنیم ساجوقی ها درو هلهٔ نخست مجادلهٔ خویش باغزنویها بدین‌شیخ احترام و تعظیم زیادی میکردند. بعقیدهٔ عوفی[2] شیخ ابوسعید بعدازمدتی مانند یك شخص مرتاض زندگی نمیکرد بلکه مانند سلطانی روزگارش راسپری‌مینمودازاین نقطه نظرشیخ ابوسعید از شیخ ابوالحسن خرقانی فرق داشت زیرا خرقانی عقیده داشت که خداوندرامیتوان بادلق و یادیبا بندگی

۱ــ به پاورقی نمره (۱) صفحه ۲۱۱ ترکستان بارتولد مراجعه کنید .

۲ــ ترکستان بارتولد ، صفحهٔ ۹۷ ، ژوکوفسکی (Op. Cit, P. 188.)

ازدم شمشیر کشیدم اما حالا بهمان مردم احتیاج دارم زیرا بمن خبر داده اند که باشندگان این دو شهر[۱] عزم دارند پرچم بغی وشورش را برعلیه من بلند کنند، من به مردان عمل احتیاج دارم وارزش آنهارا خوب میدانم. امروز باید یکی از رهبران آن دسته مردم را که از طریق رهزنی امرار معاش میکردند بمن سراغ دهید تاما از راه مدارا بااو پیش آییم واورا ازطریق ملاطفت وادار یم که مردان عمل را برای ما تهیه نماید. هم در همین فرصت یکی ازرهبران دسته رهزنها که درسابق ازرهگذر قطاع الطریقی زندگی میکرد وحالا ازرهزنی توبه کرده بود وباچار پسرش از طریق کاروزحمت امرارمعاش میکردند وجود داشت. این مردرا نزد خان آوردند وخان اورا دژخیم وجلاد[۲] خویش مقرر کرد ودرعین زمان بدو وپسرانش عبا وخلعت داد بنا بامر پادشاه وی سیصد نفررا که بکار رهزنی مشغول بودند جمع کرد. پادشاه این سیصد نفررا درخدمت خود نگهداشت وامر داد تا بآنها خلعت وعبا دهند، سپس با مر پادشاه این سیصد رهزن رابارئیس رهزنان وچهار پسرش بهقتل رسانیدند. بعضی ازرهزنان ازخوف زیاد نزدیك بودند قالب تهی نمایند، وازآن ببعد یك درهم کسی ضایع نمیشد...

خان منافع کارگران رانه تنها بخرج مالکین تامین میکرد بلکه سعی بلیغ بهخرج میداد تادست حرص وآز تاجران رااز گریبان این طبقه رنجدیده کوتاه سازد نیز درزمان همین خان چنان اتفاق افتاد که قصابها بصورت دسته جمعی بعرض

۱- درنسخهٔ اصلی کوکر (Kukar) و باتلك (Batik) ثبت شده اسم اول الذکر معلوم نیست اما باتلك شاید همان قریهٔ بتاك (Batik) باشد (ترکستان بارتولد صفحه ۸۱).

۲- اصطلاح «جاندار» به کثرت استعمال شده و بمفهوم و اصطلاح «صاحب حرس» میباشد. (ترکستان بارتولد: صفحهٔ ۲۲۸).

برای آنها خدمت میکنند. بعقیدهٔ عوفی[۱] طمغاچ خان ابراهیم یك پادشاه راستکار پرهیزگاری بود؛ گرچه این گفته‌ها جنبهٔ افسانوی دارد اما روی هم رفته معلوم میشود که ملت و مردم در بار دورهٔ زمامداری این مرد چطور فکر میکردند: عوفی حتی عقیده دارد که وی تصویب های کتبی طمغاچ خان ابراهیم را دیده است[۲]. از گفته های بالا برمی آید که قراخانیها از سلجوقی ها خیلی جلو افتاده بودند و یگانه علت آن اینست که بخش شرقی ترکستان زیر تاثیر و نفوذ تمدن چین و یا لااقل زیر تاثیر تمدن اویغورها میبود.

دریك شعر کد تکو ــ بلیك (Kudatku Bilik) که در سال ۱۰۶۹ بقلم یکی از باشندگان بلاساغون نوشته شده با بعضی اصطلاحات فرهنگی ترکی (بتکچی = نویسنده ـ افسر) برمی خوریم. این اصطلاحات در دورهٔ مغول نیز موارد استعمال داشته و بدون شك و تردید قراخانیها و مغول آنرا از مردمان اویغور گرفته اند.

طمغاچ خان سعی و مجاهدت میکرد تا در قلمرو خویش صلح وامنیت را تامین کند. خان کسانی را که بمال مردم تجاوز میکرد شدیداً مجازات میکرد؛ میگویند رهزنان بردیوار قلعه سمرقند این جملات را نوشتند: « ما مانند پیاز میباشیم هر قدر ما را قطع کنید بهمان اندازه قدرت و نیروی ما زیاد میشود». خان امر داد تا زیر نوشته های رهزنان این کلمات را بنویسند: «ما مانند باغبان میباشیم هر قدر شما زیاد شده بروید ما هم شما را خوبتر و بهتر از ریشه درمی آوریم» بعدها خان چنین میگفت: «چند وقت پیش من شمشیر را از غلاف انتقام کشیده بودم ، جوانها و پسربچه ها را

۱ــ عوفی ، صفحات ۸٤ـ۷.

۲ــ ایضاً ، صفحهٔ ۸۷ .

رفته بود در نماز حرا دعا کرد که خداوند برای وی دولتی اعطا نماید.

آوازی پاسخ داد: «دولت و خرسندی که ما بمردم داده ایم در سه چیز است اول پیشگویی، دوم شهادت سوم غربت و فقر. دروازهٔ پیشگویی مسدود است واز دوچیز دیگر هر آنچه آرزو باشد مرتو راد هیم.» امام شهادت راقبول کرد زیرا بعقیده وی کسی میتواند ازعهدهٔ فقر برآید که دارای سجیه واخلاق پیامبر خداوند باشد. اگر گفتهٔ عوفی[1] را باور کنیم قتل امام باعث خشونت و نارضایتی مردم ازخان گردید. اما طوریکه ابن اثیر اظهار عقیده مینماید در تصادم بین خان وطبقهٔ روحانیون اکثر مردم بطرفداری خان قیام کردند.

تهاجمات سلاطین سلجوقی در ماوراءالنهر در دورهٔ فرمانروایی طمغاج خان ابراهیم شروع شد. بخش شرقی امپراطوری سلجوق بعد از مرگ داود در دست پسرش آلب ارسلان که درسال ۱۰٦٤ به ختل وصغانیان لشکر کشید اداره وکنترول میشد. بعد ازآنکه غزنویها بلخ وترمذ راازدست دادند آن دوولایت نیز در دست سلجوقی ها افتاد. فرمانروایان این دوسرزمین شورش وبغاوت راراه انداختند. آلب ارسلان بمشکل آتش آن جنگ را خاموش کرد. آلب ارسلان باشجاعت و دلیری تمام برآن قلعه هایی که بر کوهها بنیاد گذاشته شده بود، حمله کرد. واین حرکت دلیرانهٔ خودرا بطور نمونه ومثال به نیروهای نظامی خود نشان میداد[2]. یکسال بعد تر (۱۰٦۵) از خوارزمیه بطرف جند (Jand) و ساوران (Sawran) پرداخت وفرمانروایان

۱-ایضاً، صفحهٔ ۸۵ .

۲- ابن اثیر، جلد دهم، صفحهٔ ۲۲ .

رسانیده ، گفتند که قیمت گوشت خیلی نازل تعیین شده است و آنها هیچ فایده نمیکند بهتر است خان برقیمت گوشت بیفزاید و آنها در بدل آن حاضر استند مبلغ یک هزار دینار بخزانه تحویل کنند: خان این خواهش قصابها را پذیرفته و اجازه داد بر قیمت گوشت بیفزایند و توام با این امر خان ازخریدن گوشت مردم را منع کرد و گفت اگر کسی از نزد قصاب گوشت بخرد اعدام خواهد شد، و درنتیجه درهر گوشهٔ شهر پنج و یا شش نفر یکجاشده یک گوسفندرا میخریدند و گوشت آنرا بین خودشان تقسیم میکردند در اثر این اقدام قصابها برای بار دیگر مجبور شدند بخان مراجعه کنند و برای اینکه همان نرخ سابق را تاسیس نمایند برای مرتبهٔ دیگر بخزانه پول بپردازند.

هم درهمین مورد بود که خان گفت : درست نیست که تمام مردم ورعایای خودرا دربدل یکهزار دینار بفروشم.

این نکته روشن نشد که چرا او روی کدام اساس خانی بدان تقدس وزهد یکی ازمشایخ را که امام ابوالقاسم سمرقندی نام داشت ، اعدام کرد[1]. راجع به حیات وزندگی این مرد جزافسانه یی در کتاب ملازاده عطف توجه نمیکند ، واین افسانه را بخود ابوالقاسم نسبت میدهند [2] درفرصتیکه امام برای زیارت

۱- این ابوالقاسم را نباید با همنام دیگروی که در دورهٔ سامانیها زندگی میکرد ، اشتباه کرد. وحتی یک ابوالقاسم سوم بنام امام ناصرالدین که ازسمرقند به بلخ در سال ٥٢٦/١١٤١-آ مده ، عطف توجه میکند واین ابولقاسم سوم را مولف «بحرالاسرار فی مناقب الاخیار» که دربخارا درسال تقریباً ١٦٤٠ نوشته شده ، ثبت کرده است .

(کتابخانهٔ اندیا آفس نمره ٥٧٥ در کتلاک جدید و نمره ١٤٩٦ در کتلاک قدیم مولف درضمن سایر موضوعات راجع به بلخ معلومات مفصلی میدهد).

۲- Texts ، صفحهٔ ۱۷۰ .

مرگ آلب ارسلان با ناکامی مواجه گردید، و آلب ارسلان در اثر ضربت یک خنجر حکمدار یك قلعه هلاك شد. درزمستان همان سال شمس الملك ترمذ را گرفت وباسپه ولشکرخویش داخل بلخ شد، فرمانروای شهر که ایاز نامداشت شهررا پیش ازرسیدن شمس الملك ترك داده بود (ایاز پسر آلپ ارسلان بود) وقتیکه شمس الملك از بلخ برمیگشت، یك عده ازباشندگان بلخ بریکدسته نظامیان ترکی حمله کرده بودند وشمس الملك برای اینکه ازاهل بلخ انتقام بگیرد عزم کرد شهر بلخ راطعمه حریق نماید، لیکن بعد هادراثر الحاح وزاری باشندگان آنولا ازعزمش درگذشت، وامداد های تاجران را نپذیرفت. درماه جنوری سال ۱۷۰۳ ایازدوباره بلخ برگشت وبروزششم ماه مارچ به ترمذ حمله کرد، اما ناکام ماند واکثر نظامیان وی در آب دریای آمو(*) غرق شدند[1]. دراواخر همان سال ویادراوایل سال آینده ترمذرا که دردست شمس الملك اداره میشد، ملکشاه در تصرف درآورد. ملکشاه ازشهزاده با اعزازواکرام زیادی پذیرایی کرد وبدو تحفه ها وهدیه های زیادی داد وسپس اورااز وظیفه اش عزل کرد. بعد ازآن ملکشاه رهسپارسمرقند گردیده شمس الملك با ملکشاه ازراه صلح پیش آمد وبرای میانجیگری ومصالحه به نظام الملك مراجعه کرد. سلطان پیشنهاد شمس الملك را پذیرفته خراسان برگشت[2]. ابن اثیر[3] از مجادله وزدوخوردیکه بین شمس الملك و پسران

* مترجم افزوده است. به صفحهٔ ۳۱٤ ترکستان بارتولد مراجعه کنید.

۱- ابن اثیر، جلددهم، صفحات ٤۹-۵۳.

۲- ابن اثیر، جلد دهم، صفحهٔ ۲۲.

۳- ایضاً، جلدنهم، صفحهٔ ۲۱۲.

این ولایت خود ها را به سلجوقی ها تسلیم کردند آلب ارسلان این فرمانروایی را که خود را بصورت داوطلبانه تسلیم وی کرده بود، بحال خود گذاشت تا کما فی السابق به زمامداری خود ها ادامه دهند[1] . پیش از آن آلب ارسلان برقلمرو وحیطه های نفوذ طمغاچ خان ابراهیم حمله کرد که دراثر همان تجاوز خان سفیری درسال ۱۰٦۱ به بغداد فرستاد وازدست سلطان سلجوق شکایت کرد. کاری که خلیفه میتوانست این بود که برای خان عبای افتخاری والقابی بفرستد[2] تاجاییکه ازروی سکه ها معلوم میشود، خان[3] برعلاوه القابی که در بالا ذکرشد، القاب دیگری رانیز برخود نهاده بود «عزالامه ، کعب المسلمین ، مویدالعدل.»

ابراهیم دردوران حیات وزندگی خویش بطرفداری پسرش شمس الملك از عهدهٔ سلطنت وزمامداری استعفاء دادو برادرش شعیث[4] بلادرنگ برعلیه شمس الملك پرچم بغاوت را برافراشت .

آتش جنگ بین این دوبرادر درسمرقند وهمچنان دربخارا (درهمین سال ۱۰٦۸ طمغاچ خان پدرود جهان گفت) درگرفت. دراین مجادله وزدوخورد شمس الملك موفق گردید . شمس الملك دردوران فرمانروایی خود جنگهای خودرا باسلجوقی ها ادامه میداد. درخزان سال ۱۰۷۲ آلب ارسلان بایك لشکر باصطلاح بی‌سروپا(۲۰۰۰۰۰) برماوراءالنهر حمله کرد ،لیکن این لشکرکشی دراثر

۱ـ ایضاً ، جلد دهم، صفحهٔ ۳۳ .
۲ـ ابن اثیر ، جلد نهم، صفحهٔ ۲۱۲ .
۳ـ ۱ـ مارکوف ، کتلاك ، صفحهٔ ۲٦۵ .
٤ـ به پاورقی نمبره صفحهٔ ۳۱٤ ترکستان بارتولد مراجعه نمایید .

بماند، و این قصر همان برج نوری * را بیاد میدهد که یادگار اسکندر مقدونی بود و هم طاق کسری را بخاطر می آورد که یادگاری بود از خسرو انوشیروان[1]

ازیادگار شمس الملک همان رباط ملک میباشد که درسال ۴۷۱/۱۰۸۷-۹ در نزدیك قریه خرجنگ بنیاد گذاشته بود. یك رباط دیگری را شمس الملک در آق کوتل درعرض راه بین سمرقند و خجند بنیاد نهاد. قرار بعض روایات: خودخان درهمان جا بخاك سپرده شده است[2] وهمچنان معلوم میشود که شمس الملك قصر شمس آباد (نزدیك بخارا) وعمارت جدید مسجد جامع بخارا را بنیاد گذاشته است **. مجادله بین حکومت و طبقهٔ روحانیون در دورهٔ شمس الملک ادامه یافت. در آغاز فرمانروایی شمس الملك ۴۶۱/ ۱۰۶۹ امام ابو ابراهیم اسماعیل بن ابو نصر الصفار در بخارا اعدام شد و علت آن بعقیده سمعانی این بود که امام ابوابراهیم ازخان تقاضا میکرد تا بواجبات اسلام عمل نماید و از کارهاییکه اسلام ممنوع قرارداده اجتناب کند[3]. درسال ۱۰۸۰ خضر برادر شمس الملک زمام امور را در دست میگیرد. متأسفانه مادر بارهٔ اینده وره معلومات نداریم وحتی تاریخ وفات او را درهیچ ماخذ و مدارك ذکر نکرده

---

*. Pharos فانوس دریایی، برج نور، منارهٔ (معنای اصلی) را گویند اما در این جا همان جزیره مقابل سکندریه را گویند که مناره یی روی آن ساخته شده بود (مترجم)

۱ــ عوفی، صفحه ۸۷ هدف و مرام آلب ارسلان از ساختن عمارات همان بود که در بالا ذکر کردیم.

۲ــ Texts صفحه ۱۳۲ (جمال قرشی) ۱۶۸ و ۱۷۲ (کتاب ملازاده) از رباط ملك در عبدالله نامه، نام میبرد (نسخه خطی موزهٔ آسیاتیك صفحه ۵۷٤)

** به ترکستان بارتولد، صفحه ۱۰۹ مراجعه کنید.

۳ - سمعانی S.V الصفار (در این جا قبله را قتله نوشته اند) هم در همین دوره در بین اعضای طبقه روحانیون که دارای نفوذ و شهرت بود از واعظ بلخ زین الصالحین ابوعبدالله محمد بن عبدالله الشومانی که در عین زمان معلم شمس الملک بود، نام برده اند.

قدرخان یوسف، طغرل، قراخان یوسف وبغراخان هارون، درگرفته بود صحبت میکندو هم درعین زمان از معاهده ییکه بین آنها صورت گرفت، خجندرا سرحد بین دو قلمرو خود تعیین کردند، سخن بمیان میگذارد. ازظواهر وفحوای کلام چنان استنباط میگردد که شمس الملك از فرغانه و یك بخش ماوراء النهر که ورای مسیر دریا واقع بود، در میگذرد. به علت اینکه مشاهده میکنیم که سکه در مرغینان (Marghinan) اخسیکث (Akhsikath) و تونکث (Tunkath) بنام های طغرل قراخان و پسرش طغرل تگین ضرب زده میشود در حالیکه در سابق سکه های اخسیکث وتونکث بنام ابراهیم و پسرانش ضرب زده میشد ۱.
شمس الملك مانند پدرش بنام پادشاه عادل شهرت داشت و به حیات چادر نشینی خودادامه میداد، زمستانرا بالشکرخویش درجوار بخارا میگذرانیدوامر داده بود که لشکریان درخیمه های خودزندگی کنندو سبب آزارواذیت کسی نگردند ونیزامر داده بود که هیچکس ازلشکریان حق ندارند بعدازغروب آفتاب به شهر بماند ۲.
باوجودیکه قراخانیها مردم های چادرنشینی بودند اما وظیفه شاهانه شانرا که عبارت از تزئین شهر و تعمیر عمارت قشنگ وخوشنما وساختن رباطها باشد، انجام میدادند درماخذومدارك کدام عمارا تیکه بنام طمغاچ خان ابراهیم باشد، عطف توجه نمیکنند. لیکن همنام وی طمغاچ خان ابراهیم بن حسین در قرن دوازده یك قصرعالی وشکوهمندی در سمرقنددر ناحیهٔ گرجمین (Gurjumin) یا کرجمین (Karjumin) ساخته بود. این قصررا برای آن ساخته بودند تا ازخان دردل روزگار خاطره باقی

۱-۱-مارکوف، کتلاك، صفحات ۲۶۳-۷۲.
۲-عوفی، صفحه ۸۵.

حمیده برخوردار بوده ، اعدام گردید. ابن اثیر[1] عقیده دارد که خان جوان بر مردم ظلم وجفا روا میداشت وفقیه شافعی ابوطاهر بن ایلك بنام مردمان ستمدیده از ملکشاه استعانت جست. ملکشاه درسال ۱۰۸۹ بخارا را فتح کرد وسمرقند را به محاصره گرفت در سمرقند ملکشاه با مقاومت وایستادگی شدیدی روبرو گردید اما اگر بگفتهٔ ابن اثیر باور کنیم باشندگان واهل سمرقند دیار در دوران محاصره برای نیروی نظامی ملکشاه موادخوار وباروآذوقه تهیه میدیدند. خان به تمام امرای خویش امرداد تا از برج به دفاع بپردازند. چنان اتفاق افتاده بود که یکی از آن امرا از احفاد علی بود (یعنی از منافع طبقهٔ روحانی دفاع میکرد) وفرزندی داشت که در بخارا دستگیر شده بود. ملکشاه پدر او را تهدید کرد که فرزندش را بقتل میرساند وهم بهمان علت امیر مزبور از ترس پسرش از آن برجی که بد وسپرده شده بود ، طوریکه شاید وباید دفاع نکرده و به نیروهای نظامی سلجوقی ها اجازه داد که آن برج را اشغال کنند ، همان بود که سمرقند در دست سلجوقی ها فتح شد وخان درخانهٔ کسی پنهان گردید اما بعدها خان را یافتند ودرحالیکه ریسمان در گردنش انداخته بودند ، نزد ملکشاه بردند. ملکشاه امرداد اورا اسپهان بفرستند. ملکشاه ازسمرقند عازم اوزگند شد وبنا بدعوت ملکشاه خان کاشغر بنزد وی آمد وخودش را داوطلبانه به ملکشاه تسلیم کرد. درنتیجه خان کاشغر امرداد تا خطبه بنام ملکشاه خوانند وهم سکه باسم وی ضرب زنند[2]. سپس سلطان خراسان برگشت

۱ــ ابن اثیر صفحه ، دهم ، ۱۲۲

۲ــ این واقعه را بنداری طور دیگر ثبت کرده است ، بعقیده بنداری ملکشاه یکسال بعد ازلشکر کشی بسمرقند رهسپار اوزگند گردیده ملکشاه پادشاه ترکی وهمچنان خان سمرقند را به اسپهان برد لیکن بعدها برای باردوم فرمانروای سابق قلمروشان مقرر کرد. (بارتولد ، ترکستان ، صفحهٔ ۳۱۷)

اند. بعقیدهٔ یکی از مولفان قرن دوازده، نظامی عروضی سمرقندی [1]، مملکت در دورهٔ خضر به اوج کمال و اعتلا رسیده بود، وی در ماوراءالنهر و ترکستان حکومت میکرد(؟) و در اثر عقد میثاق و معاهده های دوامدار خودش را حفاظت و نگهداری می نمود.

این فرمانروا شخص با هوش و عادلی بود و از شعرا حمایت میکرد. مولف، در عین زمان از اسم شاهنشه وارستوکراسی درماوراءالنهر سخن میگوید و علاوه نموده عقیده دارد که در تالارهای پذیرایی و ملاقات رسمی بشقابهای طلا و نقره را میگذاشتند. در تالار خضرخان چار عدد ازاین نوع بشقابها گذاشته شده بود که در هریک از آنها (۲۵۰) دینار مانده بودند. چنان اتفاق افتاد که یك شاعر در اثر مشاعره هرچهار بشقاب را برد. وهمچنان درزمان رسم گذشت هفت صد گرز و گوپال طلا و نقره برعلاوه دیگر اسلحه ازنزد پادشاه گذرانیده میشد.

در دورهٔ فرمانروایی احمد [2]، پسرو جانشین خضرخان عداوت و دشمنی بین خان وطبقهٔ روحانیون زمینه را برای مداخله سلجوقی ها آماده کرد. در آغاز دورهٔ فرمانروایی احمد، وزیر ابونصر بن سلیمان الکاسانی قاضی بزرگ دورهٔ خضرخان (امابعقیده سمعانی [3] این مرد در دورهٔ خضرخان قاضی بزرگ نبوده) که ازاخلاق

۱- چارمقاله نظامی عروضی سمرقندی، ترجمه (E. G Browne) هرتفورت (Hertford) ۱۸۹۹، صفحات ۷۵-۷۷ وترجمه جدید(۱۹۲۱) صفحه ۵۲.

۲- دراحة الصدور راوندی (صفحه ۱۳۰) - مطبوع - این مرد را بنام سلیمان ثبت کرده است و این عقیده ناشر (Editor) که اسم واقعی او را سلیمان بن احمد میداند، اساس ندارد (ترکستان بارتولد صفحه ۳۱٦).

۳- سمعانی (S.V.) الکاسانی.

دیلمی سروکار داشت و بعد از آنکه به ماوراء لنهر برگشت طبقهٔ روحانیون اورا به ارتداد متهم کرد. فقها و قضات سمرقند یك فتوی را در بین نیروهای نظامی پخش کردند و از آنها تقاضا نمودند تا احمد را معزول و اعدام نمایند. اما احمد در پایتخت چنان کسب شهرت کرده بود که مردم را برعلیه وی شورانیدن کار بس دشواری بود. دسته نظامی حاکم کاسان را که طغرل ینال بیگ (Yenal—Beg) نام داشت. تشویق کرد تا برعلیه حکومت بغی کند و بنابر همین تحریکات، وقتیکه احمد بالشکر خویش نزدیك شهر کاسان رسید لیدر های اخیرالذکر پرچم بغاوت را برافراشتند. احمد را اسیر گرفتند و دو باره سمرقند فرستادند. در این جا خان را در محکمهٔ مذهبی محاکمه کردند. باوجودیکه خان به بی گناهی خویش اعتراف کرد اما قضات بنابمیل خاطر خود اورا بیا دارتداد زدند و در نتیجه احمد را بمرگ محکوم کردند و بدار آویختند [1] این واقعه یکی از آن پیروزیهای بزرگی میباشد که طبقه روحانیون با یاری نیروهای نظامی برعلیه حکومت و توده های کثیر شهرنشینان بدست آورده بود. ازوقایع دیگر دورهٔ فرمانروایی احمد همانا ویران کردن شمس آباد میباشد [2] که در دورهٔ خضرخان تامین میگردید. بعد از آنکه احمد ازفارس برگشت یك قصر جدید و بسیار عالی در جویبار بنیاد گذاشت، جویبار شاید همان «جویبار ابوابراهیم [3]» باشد. این قصر برای مدت سی

---

۱ - ابن اثیر، جلد دهم، صفحات ۱۶۵-۱۶۶، نرشخی، صفحات ۲۳۶-۲۳۷.

۲ - «...چون ملکشاه از خراسان بیامد و به بخارا رسید خرابی بسیار کرد و چون به سمرقند رفت احمدخان را بگرفت و بخراسان برد و باز به ماوراءلنهر فرستاد و شمس آباد تمام ویران شده بود».

[تاریخ بخارا، جعفر نرشخی، تصحیح مدرس رضوی، صفحه ۳۶ تحشیه مترجم]

۳- ترکستان بارتولد، طبع انگلستان، لندن، صفحه ۱۰۴

و نایبی از طرف خود در سمرقند گذاشت . بعد از رفتن سلطان منا قشات تجدید شد. قبیله جکیل ها [۱] که هسته نیروهای نظامی قراخانیها را تشکیل میداد ، از دست حرص و آز سلطان اظهار نارضایتی میکردند زیرا سلطان در دوران اقامت خویش در ماوراءالنهر حتی برای یکدفعه هم آنهارا ضیافت نداد [۲] (از این نکته برمی آید که جکیل ها درخدمت ملکشاه بودند) وشورش و بغی نیروهــای نظامی سبب شد که نایب ملکشاه بخوارزمیه فرار کند ، رهبر جکیل ها عین الدوله ، یعقوب تگین حاکم شهر آتباش و برادر خان کاشغر را از سیمریچی (Semiryechye)[۳] دعــوت کرد. یعقوب وظیفه اداری خودش را باعدام عین الدوله آغاز میکند و این اقدام وی مردمان جکیل را برعلیه یعقوب برمی انگیزاند . اما به مجردیکه ملکشاه داخل بخارا میگردد یعقوب از راه فرغانه به آتباش فرار کرده و قــوای نظامی وی نزدیك طواویس به نیروی ملکشاه پیوست .

ملکشاه بازهم برای یکبار دیگر سمرقند را اشغال کرد و از طرف خود امیری را در آنجا مقرر نمود و باز برای مرتبهٔ دیگر داخل اوزگند شد ، جگنهای داخلی بین خانهای ترکستان [۱] خطر را از آن نــاحیه مرتفــع کرد و ملکشاه توانست با آرامی و فارغ البال دوباره خراسان برگردد .

عواملیکه ملکشاه را وا داشت تا احمد را برای یکبار دیگر بر تخت نشاند ، معلوم نیست . درهرصورت احمد برای مدت مدیدی دوام نکرد و در اوایل ۱۰۹۵ در اثر تصادم باطبقهٔ روحانیون از بین رفت ، خان در دورهٔ توقف خویش در فارس با مرتدهای

۱- به ترکستان بارتولد ، (طبع لندن ، انگلیسی)صفحهٔ ۳۱۷ نمره پاورقی (۲) مراجعه کنید.
۲- سیاست نامه ، صفحهٔ ۱۱۵ و ترجمه آن صفحات ۱۹۸-۹ .
۳- به هندبوك سیمریچی ، جلد دوم ، صفحهٔ ۹۹ مراجعه کنید .

درسال ۱۱۰۲ درقلمرو سلجوقی‌ها بنای تاخت‌وتاز را گذاشت. این شخص ترمذرا نیز فتح کرد، لیکن در ۲۲ ماه جون در نبرد با سلطان سنجر شکست خورد و در نتیجه بقتل رسید.[۱] و قتل گاه وی ازشهر چندان دور نیست. سلطان سنجر پسر سلیمان تگین، محمد تگین را که درزمان حمله قدرخان فرار کرده بود از ماوراءالنهر به خراسان دعوت کرد[۲] محمد تگین لقب ارسلان‌خان را برخود نهاد تا سال ۱۱۳۰ فرمانروای آن‌سامان بود.

ارسلان خان درآغاز سلطنت خویش مجبور گردید که با امیرساغربیگ که بعقیده ابن اثیر[۳] بخاندان سلطنتی قراخانی تعلق داشت، داخل پیکار گردد. ساغربیگ برای نخستین بار یعنی درسال ۱۱۰۳ پرچم بغی را برافراشت. سنجر بیاری همان شخصی که‌دست‌نشانده‌وی بود، شتافت واقداماتی نمود که‌آن‌دو دشمن را آشتی داد وخودش درماه دسامبر همان سال دوباره به مرو برگشت. درسال ۱۱۰۹/۵۰۳ ساغربیگ برای یکباردیگر بغی کرد لیکن ارسلان خان با یاری سنجر شورشیان و باغیان را درنزدیك نخشب پراگنده ومنهزم ساخت[٤].

۱- بعقیده بنداری (Recueil, II, 262) اورا درحالیکه سرگرم شکار بود، اسیر گرفتند.

۲- ابن اثیر، جلد دهم، صفحات ۲۳۹ – ٤۱، عوفی صفحهٔ ۸٤۰ بعقیده کتاب ملازاده (صفحه۱۷۲) ارسلان خان درقریه مرومسوس (Masos) یامسواس (Maswas) تولد شده وهم عوفی وصاحب کتاب ملازاده برآنست که ارسلان خان برخود لقب طمغاج راگذاشته بود.

۳- ابن اثیر، جلد دهم، صفحات ۲٤۱ – ۲۵۲

درعین زمان به پاورقی نمره(۳) صفحه۳۱۸ ترکستان بارتولد، طبع انگلستان، مراجعه کنید

٤- ابن اثیر، جلد دهم، صفحه ۳۳۵، درسال ۵۰۳- افواه بود که سنجردرنزدیك دریای آمو برقوم کافرپیروزی حاصل کرده است. ابن القلانسی (ed. Amedroz, P.168)

سال مسکن و منزل بود و باش خان میبود [1] خاقانین ، مسعود خان ، پسر عموی مقتول را ، بر تخت نشانیدند . در سال ۱۰۹۷ مملکت را پسر بزرگ ملکشاه اداره میکرد . این مرد راسلطان برکیارق [2] (Barkyaruq) می نامیدنـــد . و باساس نامزادی وی سلیمان تگین ، محمود تگین و هارون تگین [3] یکی بعدآندیگری زمام امور را بدست گرفتند . ازجمله این چند نفر منشا و اصل اول الذکر معلوم نیست . سلیمان تگین پسر داود کوچ تگین و نوادهٔ طمغاچ خان ابراهیم بوده است [4] . فقط درسده دوازده قرا خانیهای ترکستان بـه حملات تـازه برماوراءالنهر دست زدنــد .

قدرخان [5] جبرئیل ، نواده بغراخان محمد [6] نـه تنها مملکت را اشغال کـرد بلکه

۱ـ نرشخی ، صفحه ۲۸ ، » وخویشتن را (احمد خان) سرایی بجویبار فرمود ، بنا کردند و اندر آن بوستان آب روان و آنچه تکلف بود بجای آورد (ند) و مدت سی سال آن سرای دار الملک بخارا بود . »

[نرشخی ، تاریخ بخارا ، تصحیح مدرس رضوی ، صفحهٔ ۳٦ تحشیهٔ مترجم]

۲ـ ابن اثیر ، جلد دهم ، صفحه ۱۸۱ .

۳ـ شاید محمود تگین با محمود خان ابن اثیر یکی باشد (جلدنهم صفحه ۲۱۳) ابن اثیرعقیده دارد که این شخص کر بود . در این جا ، ابن اثیر محمود را جانشین احمد و نوادهٔ یکی از فرمانروایان سابق میداند . وی در باره مسعود اندرجای دیگری سخن میگوید (جلد دهم صفحه ۱٦٦)

٤ ـ راجع به انساب صحیح وی به جمال قرشی صفحه ۱۳۲ مراجعه کنید .

اسم داود کوچ تگین درزمان حیات پدرش بر بعض سکه ها ضرب زده شده بود . (۱ـ مارکوف کتلاك ، صفحه ۲٦٦) .

٥ـ درجای دیگرا بن اثیر (جلد نهم صفحه ۲۱۳) او را تغان خان می نویسد و عقیده دارد که ابو لمعالی محمد بن زید البغدادی که از احفاد علی بود ، بنام طغانخان درسمرقند فرمانروایی میکرد لیکن ابو المعالی سه سال بعد پرچم بغی را برافراشت ، شهر را طغانخان گرفت و بغدادی را با تعداد زیادی از دم شمشیر کشید .

این نکته میرساند کـه اهل ترکستان به یاری و کمك طبقهٔ روحانیون ماوراءالنهر را فتح کـرده بودند ، لیکن بالاخره طبقه روحانیون با فرمانروایان جدید درتصادم آمدند .

٦ـ به ترکستان بارتولد ، طبع انگلستان ، صفحهٔ ۲۹٥ مراجعه نمایید .

البخاری السامانی که به نمدپوش معروف بود ، نشان میدهد که او مرد پرهیزگار ومتقی بوده است شیخ برای سی سال در خانقاه زندگی میکرد و فقط سبزیجات می خورد.

یك شیخ دیگر در بخارا وجود داشت که بنام ابوبکر کلابادی معروف بود. این شیخ گوشت نمی خورد . ارسلان خان نمد پوش را «پدر» می گفت در اثر حمایت و پشتیبانی خان بدین زاهد فرصت داده شد که بخارا را از بلای تبه کاران واهل بدعت نجات بخشند. هرگاه کدام صوفی در روز از آب مخزن یا انبار در بازار آب مینوشید ، از شهر بیرون رانده میشد برای اینکه ملاحظه نزاکت در دیدهٔ وی یکی از وظایف اهل تصوف بوده است . در سال ۵۰۹/۱۱۱۵–۱۱۱٦ شیخ در اثر اصابت تیر کدام فاسدی این جهان را وداع گفت[۱] باوجود آنهمه گیرودار . مجادله بین طبقهٔ روحانیون وحکومت هم در آن دوره پایان نیافت ، پسر امام صفار در دوره فرمانروایی شمس الملك اعدام شد[۲] أبواسحاق ابراهیم بن اسماعیل مانند پدرش دامان زهد وتقوی خویش را از لکه های سالوس وطامات پاك ومنزه نگهداشت ، سلاطین راملامت میکرد واز شاهان تقاضا داشت تا صلح وامنیت را در مملکت تامین نمایند. در اثر همین روش فکری سنجر اورا به مرو تبعید کرد[۳] ارسلان خان در پایان دورهٔ فرمانروایی خویش به مرض فلج گرفتار شد و بنا بر آن مجبور گردید که پسرش (نصر) را فرمانروای مشترك اعلان کند. برای این فرمانروای جوان دسیسه و توطئه نمودند ، در رأس این توطئه فقیه ومدرس اشرف بن محمد السمرقندی که از احفاد علی ورهبر طبقهٔ روحانیون بود و رئیس شهر سمرقند نیز بود شبی از شبها در غیاب ارسلان خان

۱– Texts صفحات ۱۷۰ – ۱۷۱ .

۲– ترکستان بارتولد ، صفحه ۳۱٦ .

۳– سمعانی .S.V الصفار(facs. 353b.)

ازین ببعد برای مدت بیست سال فرشته صلح برفضای مملکت پروبال میزد ارسلان خان بیش ازدیگر قراخانیها درساختن عمارات شهرت حاصل کرده بود، ارسلانخان قلعه وحصار بخارا را ترمیم کرد، دیوارهای * شهررانیزسرازنو ترمیم کرد، درنزدیك خرابهٔ شمس آباد قصری را برای ادای نمازهای عید بنیاد گذاشت درسال ۱۱۲۱ مسجد جامع ساخت. دوقصر دیگر نیزدست عمران داد که یکی ازآن دوقصر بعدها بصورت مدرسه درآورده شد وهمچنان شهر پیکند[۱] را ترمیم کرد. نیزمنارهٔ مسجد جامع نزدیك حصاررا بامرخان بشهرستان نقل دادند وبازیبایی تمام درآنجا بپانمودند. این مناره چندی بعد با منارهٔ سوم مسجد جامع سقوط کرد وارسلان خان امرداد تاآن مناره رابخرج خودش سرازنودست ساختمان دهند[۲]. مولف کتاب ملازاده[۳] عقیده دارد که مناره درسال ۱۱۲۷ ساخته شده است. تقوی ارسلان خان نه تنها ازرهگذر عمارات ولشکرکشی های وی علیه کفار[۴] آفتابی وآشکار بود بلکه رابطهٔ دوستانه وصمیمی وی باحسن بن یوسف

* این دیوار را مردم دیوار کنپرك میگفتند [نرشخی، تاریخ بخارا، تصحیح مدرس رضوی صفحه ۴۰] مترجم.

۱- در تاریخ بخارا نرشخی تصحیح مدرس رضوی پیکیدرا پیکند ثبت میکند وغالبا، طوریکه معلوم میشود، وی زیرتاثیرعربی رفته است زیرا همه ما میدانیم که درلسان عربی (پ) نیست وهرجایکه (پ) بیاید آنرا به (ب) تلفظ میکنند. (مترجم)

۲- نرشخی، صفحات ۴۹-۵۰، این مناره تاامروزموجود است.

۳- ترکستان بارتولد، صفحهٔ ۱۷۲.

۴- بعقیدهٔ بنداری (Houtsoma, Recueil,II,264.) ارسلان خان (که اورا احمد میگفتند) ۱۲۰۰۰ مملوك ترك داشت که بواسطه آنها همواره برعلیه کفار لشکرکشی میکرد. (نیز به پاورقی نمره (۱) صفحه ۳۲۰ ترکستان بارتولد مراجعه کنید.)

سنجر است) از عهده اش برطرف کرده است و بنا بر ان هیچکس بایست از وی حمایت وطرفداری نکند. نیز سنجر در نامۀ جوابیه خویش علاوه نموده برای قضات وائمه آنسامان مینویسد که اوخان را از گوشه ذلت وگمنامی صاحب تاج وتخت کرد ، رقیب های وی را بخراسان تبعید نمود و برای هفده سال بازور سر نیزه سلطنت او را تامین کرد. اما خان دراین فرصت به نادرستی ها دست زد ، بـه احفاد و اولاد پیامبر اسلام بیحرمتیها نمود ، خانواده های قدیم را تباه کرد مردم را درا ثر یك اشتباه ازبین بردودارایی آنها را ضبط کرد . سنجر در نامه خویش مینویسد که طبقۀ روحانیون آن نامه را از زیر فشار خان نوشته اند .بالاخره سلطان سنجر میگوید کـه هفتاد هزار سرباز مسلح که حتی کوه قاف نمیتواند در برابر آن ایستادگی کند برای سه روز است که در بیرون شهر درحال آماده باش میباشد وعلت آ ن اینست که سلطان آرزو ندارد شهر ویران گردد وشهر نشینان آنسامان که درزهد و تقوی شهرت دارند ، پایمال گردند ودارایی ایشان تاراج شود. به تعویق انداختن لشکر ازحمله برشهر در اثر شفاعت خانم سنجر [1] (دختر ارسلان خان) صورت گرفته بود .

سمرقند در اوایل بهار سال ۱۱۳۰ [2] فتح شد. خان مریض را دار هودج [3] نزد سلطان بردند وبعد از آن نزد دخترش فرستادند؛ بعد از سپری شدن مدت مختصری [4] خان دربلخ پدرود جهان گفت ودرمرو در همان مدرسه ییکه خودش ساخته بود

۱- Texts صفحات ۲۵-۲۶ (انشاء) .

۲ - ماه ربیع الاول سال ۵۲٤ (ابن اثیر).

۳- هوتسمه ، جلد دوم ، صفحه ۲٦٤

٤ - بعقیده کتاب ملازاده (صفحه ۱۷۲)درسال ۵۲٤ یا ۵۲۵ اما قرار گفته جمال قرشی (صفحه ۱۳۲)درماه رجب سال ۵۲٦ (ماه می- جون / ۱۱۳۲) .

نصر را بقتل رسانیدند ۱ پدرش ازسنجر استعانت خواست ودرعین زمان پسر دیگر خودرا که احمد نام داشت به حضور خویش احضار کرد ۲ .فقیه ورئیس به ملاقات خان رفتند وخان امرداد فقیه را اعدام کنند. بعقیده ابن اثیر[۳] بعد از آن صلح در مملکت تامین شد و بیاری وکمك سنجر احتیاج پیدا نشد وارسلان از اینکه ازسلطان سنجر استعانت خواسته بود اظهار ندامت و پشیمانی کرد .درجای دیگر ابن اثیر[٤] مینویسد که سنجر قرلق ها را که برعلیه خان پرچم بغی را بر افراشته بودند ، شکست داد. درهرصورت آتش تصادم بین سنجر وارسلان خان درماوراءلنهر درگرفت.سنجر دوازده مرد را اسیر گرفت وآنها بعد از تحقیقات اعتراف کردند که خان ایشانرا وادار ساخته بود تاسنجر را بقتل رسانند .

بعدازآن سنجر سمرقند را به محاصره گرفت .طبقهٔ روحانیون هم دراین فرصت بدرخواست خان (باحتمال قوی) دراین موضوع مداخله کردند و نامه یی برای سنجر نوشته درضمن ازخان شفاعت نمودند. پاسخ کتبی که بنام وازطرف سنجر برای ائمه ،قضات ومردان صاحب رسوخ سمرقند نوشته شده بود ، مورد دسترس ما میباشد . دراین نامه سنجر ازاینکه طبقه روحانیون از خان طرفداری میکند اظهار تعجب می کند زیرا بعقیده سنجر خان راخداوندو سایه خداوند و نایب خلیفه (مراد شخص

۱-یك فقره ابن اثیر (جلد یازدهم صفحه ٥٤) میرساند که شخص نصر در آن توطئه دست داشت و نصر با مر پدرش بقتل رسانیده شد .

۲- ازاین شهزاده ابن اثیر نام نمیگیرد واحتمال میرود سکه هاییکه بر آن اسم قدرخان احمد نوشته شده ، مال وی باشد (۱- مارکوف ، کتلاك ، صفحات ۲۷٥ -٦)

۳-ابن اثیر ، جلد دهم ، صفحه های ٤٦٥-٦ .

٤-ابن اثیر ، جلد یازدهم ، صفحات ٥٤ -٥٥ .

فهرست مندرجات

دفن شد[1] دروهله نخست ابوالمظفر طمغاچ بغراخان ابراهیم جانشین وی اعلان شد. این مرد در دربار سنجر تربیه شده بود[2]، اما بعدها یك شخص دیگری را از خاندان سلطنتی که قلج طمغاچ - خان ابوالمعالی حسن بن علی بن عبد المومنین معروف به حسن تگین[3] و یا بالاخره رکن الدین (یا جلال الدین[4]) محمود پسر ارسلان خان، جانشین خان اعلان شد. محمود برادرزادهٔ سنجر ثابت کرد که وی رعیت وفادار وصمیمی عموی خویش میباشد وحتی چنان صلاحیتی بهم رسانیده بود که خان کاشغر را دست نشانده خود میدانست[5] پس دیده میشود که تمام مسلمانهای آسیا مانند دورهٔ ملکشاه زیر سلطه یك فرمانروا قرار می گیرند. اما دراین فرصت یك ملت دیگری بسرحدات شرقی جهان اسلام فرو میریزند و برای نخستین بار مسلمانهای ماوراءالنهر را مجبور میسازند که به فرمانروایان کفار تن دردهند.

۱-پروفیسر ژوکوفسکی این بیانیه را بخطا به آلب ارسلان سلجوقی نسبت میدهد اما راجع به مقدرات احمد، ابن اثیر (جلد دهم صفحه ۱۸۰) میگوید که در تابستان ۱۱۳۲ به سنجر (درین فرصت سنجر در غرب سرگرم کارزار بود) اطلاع دادند که احمد خان فرمانروای ماوراءالنهر بغی کرده است ودراثر همان اطلاع سنجر به خراسان برگشت. احتمال میرود که بعد از فتح سمرقند، احمد را سنجر فرمانروای یك بخش ماوراءالنهر مقرر کرده باشد.

۲ - Texts صفحه ۲٤ (دریك سند پاوماتیك)، مورخین راجع باین خان هیچ چیز نمیگویند.

۳-ابن اثیر، جلد یازده، صفحه ۵۵.

٤ - Texts صفحات ۲۷ - ۳۳ (انشاء)

۵ - ایضاً صفحهٔ ۳۷.

پایان ٦ حمل سال ۱۳٤۲

کارته پروان - کابل.

فهرست اعلام ، شامل :

فهرست نامهای اشخاص، القاب وعناوین

فهرست نامهای مذاهب وادیان

فهرست نامهای کتب ورسایل

فهرست نامهای طوایف ، تیره ها وسلسله ها

فهرست نامهای جغرافیایی

تهیه کننده : اسدالله حبیب

جانشینان اسماعیل
ظهور خاندان سلطنتی قراخانیها
بغراخان
سبکتگین
روابط سبکتگین باسامانیها و قراخانیها
آخرین دورهٔ سامانیها
قراخانیها بعداز بغراخان
اسماعیل منتصر
محمود لقب سلطان را بر خودمینهد
مجادلهٔ محمود باقراخانیها
نفاق در بین قراخانیها
محمود خوارزمیه رافتح میکند
وقایعی که بعداز سال ۱۰۱۷ درماوراءلنهر بوقوع پیوسته است
خصوصیت واهمیت دورهٔ فرمانروایی محمود
دورهٔ سلطنت مسعود
پیروزیهای آل سلجوق
ظهور یك شاخهٔ جداگانه قراخانیها درماوراألنهر
اختلاف بین سیستم ادارهٔ چادرنشینان وخاندانهای سلطنتی پیشین
طمغاج خان ابراهیم
شمس الملك
جانشینان شمس الملك
فتح ماوراءلنهر در دست سلجوقی ها
خصوصیت سیستم اداری ارسلانخان محمد
پیروزی وظفرنمونی سنجر

فهرست نامهای اشخاص، القاب و عناوین

فهرست نامهای کتب ورسایل

فهرست نامهای مذاهب و ادیان

فهرست نامهای طوایف، تیره ها و سلسله ها

فهرست نامهای جغرافیایی

تصحیح اغلاط

صفحه	سطر	نادرست	درست
الف	۲	ماوراءلنر	ماوراءالنهر
الف	۹	ضف	صنف
ج	۲۲	وحدة	وحدت
۳	٤	رد	مرد
۳	۱۰	متمامیز	متمایز
٦	۱	عقل	عمل
۹	۲	اقرارگفته	قرارگفته
۱۰	٦	بعدازبن	بعدازاین
۱۱	۱۹	ماکوارت	مارکوارت
ح۱۵	۱	بارتولید	بارتولد
۱۸	٤	زنگی	زندگی
۲۲	۱۹	چنید	جنید
۲۳	۲	غلای	غلا یی
۲٤	۱	تاداعیان	تااعیان
۲۹	۳	ابفار	انبار
۳۲	۹	صفخه	صفحه
۳۸	۹	آین	آیین
۳۹	۱۰	مستماد	مستمار
٤۰	۱٦	آصفحانی	اصفهانی
٤۳	۳	دیوارهای	دیوارهایی
٤۸	٦	اندازی	اندازه‌یی
۵۱	۱	مسیبی	مسی
۵۳	۲	ارتوکرات	ارستوکرات
٦۳	۲	اسیفحاب	اسیفجاب
٦۳	۳	کشمندی	کشتمندی
٦۳	٦	استفجاب	اسیفجاب
٦۸	۷	الییرونی	البیرونی
۷۳	۱۵	حزنل	جرنل
۷۳	۱٦	یعفوب	یعقوب
۷۳	۱۷	مهدیه	مهدید
۷۳	۱۹	اینائیر	ابن اثیر
۸۸	۱۲	مشور	منشور
۸۹	۱٦	فریانروا	فرمانروا
۸۹	۱۸	جقگ	جنگ

صفحه	سطر	درست	نادرست
۷۹	۱۸	عربن	عربی
۹۷	۲۰	غرب	عرب
۹۷	۲۱	اثر	اثیر
۱۰۲	۲۰	کتان	ترکستان
۱۰۴	۷،۸،۱۵	صفانیان	صغانیان
۱۰۷	۱۴	است	اسپ
۱۰۸	۴	خوارزمینه	خوارزمیه
۱۰۸	۸	بحیت	بحیث
۱۰۸	۱۷	این حوتل	ابن حوقل
۱۰۹	۱	نخم	تخم
۱۰۹	۹	کاغد	کاغذ
۱۱۷	۱۸	ترشخی	نرشخی
۱۲۱	۲۰	مخمد	محمد
۱۲۱	۲۲	اقتاده	افتاده
۱۲۵	۱۶	میرخود	میرخوند
۱۲۶	۵	مصبعی	مصعبی
۱۲۷	۶	جهانی	جیهانی
۱۳۲	۹	الحاد	اتحاد
۱۳۳	۳	صفانیان	صغانیان

صفحه	سطر	نادرست	درست
۱۳۳	۱۸	این اثیر	ابن اثیر
۱۴۲	۲	فایی	فایق
۱۴۴	۲۲	امراطزی	امپراطوری
۱۵۷	۱۴	خوازمشاه	خوارزمشاه
۲۳۸	۱۴	این اثیر	ابن اثیر
٦٤	۱۷	Lozy	Dozy
٦٦	۱۵	خرغونی	خرغون
۹۰	۵	کسین	کسپین
۹۹	۲۳	لعمی	معمایی
۱۰۵	۱۴	سیردر	سیردریا
۱۰۷	۲۲	اثمومین	اثمونین
۱۰۹	۱۳	این الفیه	ابن الفقیه
۱۱٦	۷	راح	را
۱۲۱	۲۰	نیشا	نیشابور
۱۴۲	۱۸	ویا	وبا
۱۴۲	۱۸	شاش	تاش
۱۷۰	۱	بغراخانها	بغراخان
۱۱۱	۳ (از آخر)	احتمام	اهتمام
۱۷۱	۴	یاسیفی	پاسیفی
۲۲۲	۱	قیچاق	قپچاق